

# تفسیر روشن

برای عموم طبقات

با بیان قاطع از جهت لغت و تفسیر و حقائق

مجلد اول

نوشته  
محقق مفسر  
علامه مصطفوی

۱۳۶۷ - ۵

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ خَلْقِهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ  
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ .

چون از تألیف کتاب ( التحقیق فی کلمات القرآن ) در چهارده جزء فراغت حاصل شده ، و تصمیم داشتم بمبنای این کتاب بتفسیری بلغت عربی اگر تأیید إلهی باشد : اشتغال بورزم ، متوجه شدم که تفسیر بزبان عربی بسیار نوشته شده ، و در دسترس همه طبقات از هر صنفی و در هر رشته‌ای موجود است .  
 و متأسفانه تفسیری بزبان فارسی که از جهات الفاظ و معانی و نظم و تحقیق و قاطع بودن ممتاز باشد : وجود ندارد .

و مخصوصاً طبقه پایین از مردم که : از اصطلاحات و علوم رسمی بی بهره بوده ، و قدرت استفاده از اقوال مختلف و تأویلات گوناگون و مطالب متفرقه و مباحث دور از أفهام را ندارند .

و در این نیت تا حدودی تردید داشتم ، زیرا تفسیر عربی هم خود امتیازاتی داشت ، و برای انتخاب تفسیر فارسی که مورد استفاده عموم طبقات قرار بگیرد ، از خداوند متعال بوسیله کلام و کتاب او درخواست تکلیف نمودم ، و این آیه شریفه آمد : رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ( وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ) وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ - شعراء آیه ۸۴ .

البتّه لسان صدق و قلم صدق که بیان کننده حق و واقعیت است : بتوفیق و توجه و عنایت و إمداد إلهی میتواند صورت بگیرد .

پس برای انجام این وظیفه إلهی از پروردگار متعال یاری طلبیده ، و از هر جهت به فیوضات و توجهات او نیازمند هستم . حسن مصطفوی ۱۳۶۷ - هـ

### خصوصیات این تفسیر :

برای اینکه هدف و منظور ما بتوفیق پروردگار متعال صورت خارجی پیدا کند :  
موضوعاتی را در این کتاب در نظر میگیریم :

### لغات قرآن :

مقدمه اول - تمام ترجمه‌های لغات از کتاب ( التحقیق فی کلمات القرآن ) اخذ شده است ، و چون یکایک کلمات در آنکتاب بحث و تحقیق و مورد دقت قرار گرفته است : بکتابهای دیگر لغت احتیاجی نداشتیم ، مگر در بعضی از موارد که لازم باشد .

### لغات و معانی حقیقی :

مقدمه دوم - ما معتقد هستیم که : تمام کلمات در قرآن مجید بمعنای حقیقیه آنها استعمال شده ، و معنی مجازی در کلام خداوند متعال نیست ، و این مطلب در کتاب التحقیق برهاناً و عملاً ثابت شده است ، و همچنین در رساله روش ترجمه و تفسیر و شرح ، و در مقدمه ششم نیز از اینموضوع بحث می‌شود .  
و در نتیجه این موضوع است که : اکثر آراء مخالف و اقوال مختلف و احتمالات خلاف و سست ، قهراً از میان برداشته می‌شود .

### نفی تحریف در قرآن :

مقدمه سوم - ما معتقدیم که : قرآن آسمانی و کلام الله مجید نازل بر رسول اکرم : همین قرآن کریم موجود در میان مسلمین است ، و هیچگونه کم و زیاد و تحریفی در آن صورت نگرفته ، و دست بدست و سینه بسینه بما رسیده است ، و روایات دیگر همه در مقام تأویل بوده ، و یا از جهت دلالت و یا سند ، ضعیف و قابل

اعتماد نباشند .

و آنچه مسلم است : آیات نازل را کاتبین وحی زیر نظر پیغمبر اکرم بدقت تمام ضبط میکردند ، و جمعی از اصحاب پیغمبر ( ص ) آنها را حفظ می نمودند ، و حتی در نمازهای واجبی و مستحبی قراءت می کردند ، و در لیالی و أسحار میخواندند . و خداوند متعال در سوره حجر آیه ۹ می فرماید : **و قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ... إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** - ما ذکریکه به پیغمبر اکرم نازل شده است : نازل کرده و آنرا حفظ کننده هستیم .

و این معنی مانند مرحله إبقاء و حفظ موجودات تکوینیته است ، پس از مرحله ایجاد و تکوین ، تا مطابق هدف مورد استفاده قرار بگیرد . مانند حفظ خود پیغمبر خدا تا برنامه رسالت بآنطوریکه منظور است انجام بگیرد .

از این لحاظ در سوره فصلت آیه ۴۲ می فرماید : **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** .

و ذکر : مصدر است ، و برای مبالغه اطلاق می شود بآنچه با آن یاد می شود ، گویا که آن وجود خارجی ذکر است ، مانند **زیدٌ عدلٌ** .

و اطلاق ذکر در مورد قرآن : اشاره بمدکر بودن آنست که خداوند متعال و حقائق عوالم وجود را در مقابل غفلت و فراموشی ، تذکر می دهد .

و از این دو آیه و از آیات دیگر مفهوم می شود که : کلمه ذکر در میان مخالفین نیز بقرآن مجید اطلاق می شد .

و باید توجه داشت که کلمات یا آیاتیکه ادعاء میشود بحذف و کم شدن آنها از قرآن مجید : کاملاً ضعیف و سست بوده ، و بلکه اکثر آن آیات از مکالمات عادی نیز پایین و ساقطتر است .

### اختلاف قراءات :

مقدمه چهارم - حق اینستکه : قراءت صحیح در قرآن مجید از جهت کلمات و صیغه‌ها و اعراب ، همین قراءت موجود با تمام خصوصیات است که در همه قرآنهای چاپی و خطی حاضر و قدیم مضبوط است .

و قراءتهای دیگر از مورد اعتبار و وثوق خارج بوده ، و احادیث مربوط به نزول قرآن بر پنج یا شش یا هفت اَحْرُف ( حرفها ) : از هر جهت ضعیف باشند ، و علامه خوبی در کتاب بیان بحث مفصل و تحقیقی در این مورد ایراد کرده‌اند .

و گذشته از این ، بر فرض صحّت این روایات : اَحْرُف جمع کلمه حَرْف است ، و معنای حقیقی حَرْف : عبارت از طرف و کنار شیء باشد ، و اینمعنی تطبیق می‌کند به عناوین و مفاهیم کلی و مباحثی که در قرآن مجید از آنها تذکر داده می‌شود ، و موضوع قراءات هیچگونه با این معنی تناسبی ندارد .

آری قرآن مجید کتاب هدایت است ، و در آن موضوعاتی مطرح می‌شود که نظر در همه آنها سوق دادن افراد است بسوی کمال و خیر و حقیقت در زندگی ظاهری و معنوی انسانها ، مانند آنچه مربوط می‌شود به معارف توحیدی اَلْهٰی ، و مقامات و شؤون رسالت ، و عوالم آخرت ، و ابواب اخلاقیات و تهذیب نفوس ، و آداب زندگی انفرادی و اجتماعی و احکام و وظائف دینی ، و قصص و سرگذشت‌های امم گذشته ، و مواعظ و نصایح .

پس همینطوریکه در کتاب آسمانی نباید کم و زیاد و تحریفی صورت بگیرد ، از جهت قراءت کلمات و جملات نیز نباید اختلاف نظر پیدا شده ، و تابع آراء و افکار دیگران قرار بگیرد .

و چقدر مناسب است روایتی که ( در کافی باب النوادر از فضل قرآن ، حدیث ۱۲ و ۱۳ ) از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که : قرآن یکی است و از جانب خدای واحد نازل شده است ، و اختلافات گوناگون از جانب افرادی که راویان آن هستند

ظاهر شده است .

و از فضیل بن یسار که از امام ششم پرسید : مردم میگویند که قرآن روی هفت حرفها ( أَحْرَف ) نازل شده است . امام فرمود : آنان دشمنان خدا بوده و دروغ میگویند ، و قرآن بر حرف واحد و از جانب خداوند واحد نازل شده است .

### توضیح :

از این دو روایت صددرصد حقیقت مطلب روشن می شود ، و همه این حرفهای مختلف و آراء گوناگون از نبودن ولی امر حق و خلیفه الهی از جانب پیغمبر اکرم و یا از پیروی نکردن از او ، سرچشمه می گیرد ، و هر کسی روی فکر سست و عقیده خود موضوعی را مطرح کرده و جمعیرا باطراف خود جمع کرده ، و قهراً پیروان و اطرافیانی پیدا میکند .

پس در این کتاب تنها نظر ما بقرآن مجید موجود متواتر و قطعی در میان مسلمین جهان گذشته و امروز است ، و هرگز از کلمات تحریفی و از قراءتهای قاریان مخالف که بعقیده ما همه بر خلاف کتاب نازل و آسمانی است : سخنی بمیان نمیآوریم .

و چون عقیده ما اینست که : اعجاز قرآن در جهت معنوی ، از لحاظ معارف و حقایق صددرصد واقعی و حق بوده ، و از جهت کلمات و جملات ، بلحاظ حسن انتخاب کلمات از میان کلمات مترادفه و متماثله و حسن فصاحت و بلاغت و انتخاب ترکیب و اعراب از اقسام ممکنه آن می باشد ، قهراً هیچ یک از اینها قابل تعویض و تبدیل نبوده ، و هر کدام در مورد خود متعین خواهد بود .

### اعجاز قرآن :

مقدمه ۵ - در سوره یونس آیه ۳۸ میفرماید : **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ**

مِثْلِهِ وَاذْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ .

گفته شد که إعجاز قرآن مجید بهمه جهات معنوی و لفظی و کلامی و ترکیبی و اعرابی و بتمام خصوصیات جمله‌بندی شامل گشته ، و روی احاطه و علم نامحدود پروردگار متعال از هر نظر و از هر جهت مورد توجه و حسن انتخاب او قرار می‌گیرد .

و چون چنین احاطه علمی بهمه جهات معنوی و ظاهری کسیرا امکان پذیر نباشد : پس آوردن یک سوره از قرآن مجید اگرچه محتوی چند آیه باشد ، برای غیر پروردگار متعال محال می‌شود ، اگر چه همه پشت به پشت هم بدهند . زیرا هرگز فردی نتواند در یک قسمت از جهات گذشته را بطوری احاطه علمی پیدا کند که خصوصیتی از آن از نظرش محو نشود .

از باب مثال سوره توحید محتوی پانزده یا هفده کلمه است ، و هر یک از این کلمات مترادفات و نظائری دارد ، و از لحاظ صیغه میتوان بصیغه‌های مختلف تصریفی تعبیر کرد ، و از جهت ترکیب و اعراب و سائر خصوصیات علوم فصاحت و بلاغت بشکل‌های مختلف و عبارتهای گوناگون قابل جمله‌بندی باشد ، و از لحاظ معنی هم توجه بتمام حقایق و معارف الهی و احاطه بآنها لازمست ، تا بهترین تعبیر از هر جهت صورت بگیرد . و کلام پروردگار متعال چنین خصوصیتی را دارد . اینست که افراد بشر هر چه اتفاق داشته باشند : بجز اعتراف بعجز و قصور خودشان نمیتوانند در اینجهت موفق آیند ، چنانکه در مدّت هزار و چهار صد سال هم با بودن مخالفین مقتدر و زبردست ، هرگز نتوانسته‌اند با قرآن مجید مقابله نمایند .

این آیه شریفه و نظائر آن دلالت می‌کنند که : قرآن مجید معجزه باقیه و پاینده برای پیغمبر خاتم النبیین و دین همیشگی اسلام باشد ، و از این نظر ابقاء و حفظ آن از جانب پروردگار متعال لازم می‌شود ، چنانکه فرمود : إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا

لَه لِحَافِظُونَ .

و دیگر آنکه : اگر بناء باشد این محافظت ظاهری و باطنی صورت نگرفته ، و دستهای دیگر و افکار ضعیفی در آن مداخله و تصرّف نمایند : از مقام إعجاز خارج خواهد شد ، چنانکه در آیاتیکه دعوی تحریف یا قراءتهای مختلفی پیدا می‌کند : چنین است .

پس آنچه از قرآن مجید بطور مسلم آسمانی و معجز است : همین کتاب موجود با همان خصوصیات است ، و یکی از خیانت‌های بزرگ بعضی از نویسندگان و مؤلفین : وارد کردن این قبیل از تحریفات و آراء مختلف است بمتن قرآن مجید .

تفسیر برای :

مقدمه ۶ - از مطالب گذشته روشن می‌شود که : تفسیر کردن آیات کریمه قرآن مجید ، لازم است با کمال دقت و تحقیق و روی استفاده از کلمات و جملات قرآن بکمک نور الهی صورت گرفته ، و هرگز فکر و نظر شخصی خود را در فهم معانی آیات کریمه مورد توجه قرار ندهد .

در کتب حدیث عامه و خاصه و در مقدمه خامسه تفسیر صافی روایاتی در موضوع تفسیر برای نقل کرده‌اند ، و از جمله آنها حدیث رسول اکرم ( ص ) است که میفرماید : مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ - کسیکه قرآن را طبق فکر و نظر خود تفسیر کند : پس نازل کند نشیمنگاه خود را از آتش .

زیرا تفسیر برای یکی از مصادیق تحریف کلام از مفهوم حق و از واقعیت آن است ، و مفسّر در این صورت حقیقت را از مجرای خود منحرف کرده ، و افکار بندگان خدا را گمراه نموده است .

و تفسیر : بمعنی بسط دادن و شرح با توضیح است ، و این معنی متوقف می‌شود بفهم مراد و علم بمنظور گوینده ، تا بتواند منظور او را بآنطوریکه واقعیت



دارد شرح و توضیح بدهد .

و فهمیدن مطالب صحیح و حقّ قرآن مجید ، متوقّف است بدو امر :  
 شرط اوّل - آشنایی کامل بکلمات و جملات و ظواهر تعبیرات آن از لحاظ  
 ادبی ، بطوریکه خود صاحب رأی و اجتهاد و یقین باشد ، نه آنکه در مقام فهمیدن  
 مطالب ، از اقوال دیگران تقلید کند .  
 و ضمناً باید دقّت و تحقیق کرده ، و معانی حقیقیّه کلمات قرآن را بدست آورد ،  
 تا معانی قطعیه را متوجّه شده و کلام پروردگار متعال را به مفاهیم مجازی حمل  
 نکند .

و توجّه داشته باشد که : مجازگویی در قرآن مجید موجب اضلال افکار و تحیّر  
 مردم بوده ، و هم کتابِ اِلَهِی را از اعتبار و قاطعیّت ساقط کرده ، و برای افراد  
 منحرف فرصت خواهد داد که مطابق رأی باطل و نظر فاسد خود از آیات قرآن  
 مجید استفاده کنند .

و ضمناً تمام معارف اِلَهِی و حقائق با حمل ألفاظ بمعانی مجازیّه از میان  
 برداشته شده ، و قسمت اعلا و مهمّ کلمات خداوند متعال نامفهوم و خارج از  
 استفاده مردم خواهد بود .

شرط دوّم - کسیکه میخواهد آیات و کتاب خداوند متعال را تفسیر و توضیح  
 بدهد ، میباید قلب روحانی و پاک و باطن نورانی داشته ، و با نور اِلَهِی محیط ،  
 حقائق کلمات پروردگار متعال را ادراک نموده ، و از معارف لاهوتی و عوالم غیبی  
 آگاه باشد .

خداوند متعال در آیه اوّل و دوّم از قرآن مجید میفرماید : **الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابُ  
 لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .**

در این کتاب هیچگونه موضوع شبهه‌دار و مشکوکی نیست ، و همه مطالب آن  
 یقینی و حقّ باشد ، و با داشتن حقیقت تقوی و با خودداری از افکار و اخلاق و

أعمال ناصالح ، در مورد هدایت قرآن میشود قرار گرفت .  
و ما هم از خداوند عزیز مسألت می‌کنیم که : با لطف بی‌پایان و توجّه مخصوص خود بما حقیقت تقوی را عنایت فرماید ، تا بتوانیم در این تفسیر بآنطوریکه باید و شاید از عهده این برنامه سنگینِ اِلَهِی برآمده ، و در این جریان روسفید و موقّق باشیم .

### ترجمه آیات :

مقدمه ۷ - کلمه ترجمه از زبانهای آرامی و سریانی وارد لغت عربی شده ، و بمعنی درآوردن لغتی باشد بلغت دیگر .  
و ترجمه کردن قرآن مجید بزبان دیگر مشکلتر از تفسیر است : زیرا لازم است که در مقام ترجمه تمام مقصود و منظور متکلم تفهیم شده ، و کوچکترین تحریفی در بیان مراد او پیش نیاید .  
و این معنی اضافه بر شرائط تفسیر که ذکر شد : محتاج است بر تسلط کامل بجهت بیان و قلم که بتواند مفهوم کامل آیه کریمه را بتعبیر کوتاه و مختصر و در عین حال مفید و روشن و تمام تحویل بدهد .  
و باید توجّه کرد که : ترجمه قرآن مجید بزبان دیگر ، بدون در نظر گرفتن و حفظ خصوصیات و بیان مقصود و أفاده منظور ، از مصادیق کامل تحریف کلام پروردگار متعال بوده ، و موجب إهانت و از بین بردن مقام عظمت قرآن و ساقط کردن آن از اعتبار گشته ، و سبب گمراه شدن افکار و تحیر افراد خواهد بود .  
و از این لحاظ ما معتقدیم که : ترجمه تنها لفظ بلفظ آیات قرآن مجید بهر زبانی صورت بگیرد ، برخلاف حقّ و صلاح بوده ، و بجای هدایت دیگران ، موجب ضلالت و انحراف و سستی و ضعف ایمان آنان شده ، و کمترین نتیجه و فائده‌ای دربر نخواهد داشت .

آری ترجمه کتاب خداوند متعال بهترین خدمت بحقیقت و افراد بشر است ، بشرط اینکه هیئتی از متخصصین در تفسیر جمع شده ، و بجای ترجمه ، تفسیر کوتاه و مختصری نوشته ، و حداقل مقاصد و مطالب قرآن را بزبان گویا و کوتاه و جامع بقلم بیاورند .

و ما در این جهت ( ترجمه ) نیز تنها از پروردگار متعال یاری و توفیق میطلبیم ، و هرگونه موفقیت و پیشرفت را از او میدانیم .

### نقل أقوال :

مقدمه ۸ - از مطالب گذشته روشن شد که : تفسیر در صورتیکه دارنده شرائط گذشته گشته ، و با قاطعیّت و نورانیّت باطنی و روحانیّت تمام و آگاهی علمی و ادبی همراه شد : قهراً بواقعیّت و حقّ نزدیک بوده ، و احتمالات و اشتباهات و اختلافات برطرف و رفع گشته ، و مفهوم واحدی باقی خواهد ماند .

و بطوریکه در محسوسات می بینیم : موضوعیکه برای جمعی محسوس و مشاهد است ، هرگز مورد شبهه و اختلاف واقع نمی شود ، ولی افرادی که از دید کامل محروم بوده ، و نمیتوانند بدقت و تحقیق آن موضوع را بررسی کنند : خواه و ناخواه دچار اختلاف و اشتباه گشته ، و در ادراک خود بظنّ و شک مبتلا میشوند .

مشاهدات معنوی نیز چنین است ، و شرط تقوی و نورانیّت قلب برای مفسّر بخاطر اینستکه حقیقت بین باشد ، و تنها عالم بودن مخصوصاً علم در رشته ادبیات آنهم بدون اجتهاد و تحقیق در مقام فهم حقائق نورانی کتاب الّهی نتیجه بخش نخواهد شد .

و متأسفانه بسیاری از مفسّرین این چنین هستند ، و نقل أقوال و آراء آنان بجز تکثیر شبهه و ایجاد حیرت و ضلالت هرگز فائده ای نخواهد داشت .

و ما هم در این کتاب تا ممکن بود سعی کردیم که اختلافی ایجاد نکرده ، و

خوانندگان گرامی را به معانی حقیقی نزدیک نموده ، و در هر قسمت آنچه را که حق می‌بینیم بیان کنیم .

و از خداوند قادر متعال می‌طلبیم که : ما را بحقیقت راهنمایی کرده ، و نوشته ما را موجب تحریف حق و کتابِ اَلْهٰی نگرداند .  
**وَاجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ - شعراء - ۸۴ .**

### أحاديث مربوطه :

مقدمه ۹ - روایاتی که مربوط بآیات ذکر و نقل میشود ، اکثر آنها در جهت تأویل و یا ذکر مصداقی از عموم معنی صادر شده است ، و بسیار کم دیده می‌شود که نظر در آنها بتفسیر حقیقت آیه شریفه باشد .

زیرا این اقتضاء از لحاظ مورد و یا شخص مخاطب و یا زمینه صلاح ، بندرت وجود پیدا می‌کرد . و در اکثر موارد مقتضی بر شرح و تحقیق و دقت و تفسیر نبوده ، و اکثر مخاطبین استعداد تحقیق را هم نداشتند .

و در عین حال اگر روایت معتبر و صحیح بوده ، و بهر عنوانی که صادر شده باشد : در مقام تفسیر و تحقیق بسیار مفید است .

و باید توجه داشت که : تفاسیری که بعنوان تفسیر روایتی نوشته شده است ، برای تحقیق و أخذ حدیث و انتخاب آن بسی مورد استفاده واقع می‌شود، ولی برای افراد عمومی و غیرمحقق نه تنها مورد استفاده نمی‌باشد ، بلکه ممکن است موجبات انحراف افکار آنان نیز بشود : زیرا امثال این احادیث شریفه باید از هر جهت در مورد بحث و تحقیق و شرح واقع شده ، و روشن گردد که آیا تفسیر است یا تأویل ، حقیقت است یا مجاز است یا کنایه ، عمومیت و اطلاق دارد یا نه ، روی تقیه صادر شده است یا بازادی ، بعنوان ذکر مصداق است یا نه ، حدیث مورد وثوق است یا ضعیف ، و مخاطبه با چه صنف از افراد است ، آیا از طریق خاصه و اهل

بیت بما رسیده است یا از طریق اهل سنت و یا از کتب سابق بر اسلام و علمای آنان که باصطلاح اسرائیلیات گویند .

آری در میان احادیث معتبر اهل بیت سلام الله علیهم : هزاران حقائق و معارف و لطائف و دقائق علمی و عرفانی و اخلاقی و هدایتی موجود است که افراد بشر از درک آنها عاجز میباشند .

و ما در مواردیکه مقتضی و لازم است : از روایات شریفه‌ای که مناسب است ، در ذیل آیات کریمه نقل می‌کنیم .

### ناسخ و منسوخ :

مقدمه ۱۰ - نسخ : در لغت عبارت است از خارج کردن چیزی از اعتبار و اقتضاء و قوت و نفوذ ، بطوریکه با باقی بودن آن اقتضائی برای نفوذ و قوت نداشته و از اعتبار ساقط بشود ، و آن چیز را منسوخ گویند ، یعنی بیرون رفته از قوت و نفوذ .

و نسخ بمعنی از بین بردن و محو و ازاله نیست ، تا منسوخ بکلی از میان برداشته شود ، بلکه بمعنی سلب اعتبار و قوت است .

و دیگر آنکه نسخ کننده (ناسخ) خداوند متعال است ، و اطلاق ناسخ بحکم دوم که جایگزین حکم اول میشود : ظاهری است .

و نسخ اعم است از آنکه در تکوینیات باشد ، و یا در تشریعیات ، چنانکه در آیه ۱۰۶ سوره بقره میفرماید : **مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلَهَا اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ .**

آیت هر چیزی است که نشان دهنده مقصود و رساننده بسوی آن باشد ، خواه امر تکوینی باشد یا تشریعی . چنانکه نسبت بمقام قبله بودن بیت المقدس و منسوخ بودن آن چنین است ، یعنی اعتبار و قوت و نفوذ آن سلب شده ، و خانه کعبه جایگزین آن میشود .

و از لحاظ تشریح هم امر بعبادت بسوی بیت المقدس منسوخ شده ، و حکم توجّه بسوی خانه کعبه تشریح می شود .

و منسوخ شدن امری ، بخاطر نبود یا ضعف اقتضاء در آن امر باشد ، خواه فقدان اقتضاء در خود ذات آنچیز باشد ، یعنی نفوذ و قوّت آن ضعیف گردد ، و یا بسبب حدوث عوارض خارجی و موانع حادثه باشد ، و یا بتناسب حالات و جریان امور زمان و اهل زمان صورت بگیرد .

و بهر صورت نسخ یکی از عوامل طبیعی و جریانهای لازم است که : روی مقتضیات زمان و اهل زمان و حالات آنان و مصالح عمومی و اجتماعی و خیرخواهی صورت گرفته ، و بنفع مردم تمام می شود ، و از این لحاظ در آیه گذشته فرمود - نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا .

و موضوع نسخ در جریانهای امور عرفی و دولتی و حکومتی نیز متداول و یک امر طبیعی می باشد .

پس بحث کردن در موضوع نسخ پس از روشن شدن آن بی مورد است ، و آنچه قابل بحث است : عبارت است از فلسفه و علل و جهاتیکه در مورد نسخ منظور می شود ، و ما در هر کدام از موارد نسخ بجهاتیکه در آنمورد صورت گرفته است : اشاره می کنیم .

### محکم و متشابه :

مقدمه ۱۱ - احکام : بمعنی ایتقان و رفع تردید و احتمال است ، و محکم چیزی است که متقن و مقطوع و صریح و روشن باشد . و در مقابل آن متشابه است ، یعنی چیزیکه صریح و قطعی و روشن نبوده ، و وجوه مختلف و احتمالات و معانی متعددی داشته باشد .

البته منظور در این دو جهت : لحاظ مراد و مقصود متکلم است ، نه مفهوم لغوی

و معنی عرفی کلمه و جمله ، زیرا معانی لغویّه کلمات همیشه محکم و روشن و قطعی است ، و هرگز متشابه نمیشود .

مخصوصاً در کلمات قرآن مجید که بمعانی حقیقیّه آنها استعمال شده است ، و هیچگونه تردید و تشابهی در آنها نیست .

پس مقصود از محکم و متشابه : روشن و قطعی شدن مراد ، و مشتبه و محتمل بودن نظر گوینده است .

و البته اینمعنی از جهت اختلاف افکار و مراتب معرفت و مقامات نورانیّت و روحانیّت قلوب و درجات ایمان و یقین فرق میکند .

چنانکه در رؤیت چشم ظاهری نیز چنین است : و بهر اندازه‌ای که قوّت و دید چشم نافذ و توانا باشد ، اجسام را تا آن مسافتی که میتواند ، بدقت و با تمام خصوصیات مشاهده می‌کند . ولی چشم ضعیف در همان مسافت اشیاء را مشتبه و مختلط می‌بیند .

خداوند متعال در سوره آل عمران آیه ۷ میفرماید : هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ .

این آیه شریفه دلالت دارد بر آنکه : متشابهات قابل استفاده و فهم است ، ولی نه برای عموم ، بلکه برای خواصّ از مردم که علم و معرفت و نور در قلوب آنان رسوخ پیدا کرده است .

و معنی رسوخ : عبارتست از استقرار و ثبوت بنحویکه ته نشین و نفوذ داشته باشد ، و رسوخ علم در مرتبه حقّ الیقین و شهود پیدا شود ، و چون کسی در معارف الّهی بمرحله رسوخ رسید : از حقائق معرفت آگاه گشته و أنوار حقیقت در قلب او روشن می‌شود .

و تأویل : بمعنی برگردانیدن است ، یعنی ارجاع دادن کلمات و مفاهیم آنها بمقاصدیکه اراده شده است از جانب گوینده . و ذکر این کلمه دلالت می‌کند بآنکه تشابه در جهت مراد و مقصود است نه معانی : زیرا معانی کلمات همیشه مفهوم و معلوم است ، و اطلاق تأویل بآنها صحیح نیست .

پس تشابه بمعنی إبهام یا مخفی بودن یا پوشیده شدن و مجهول گشتن نباشد ، آری لازم و نتیجه متشابه بودن اینست که : مراد و مقصود برای افرادیکه ضعیف و محجوب هستند ، پوشیده بوده و نتوانند منظور و مراد را دریابند .

و ما در ذیل آیات مربوطه ، از خصوصیات این موضوع و از لطائف آن آیات بیاری خداوند متعال بحث خواهیم کرد .

### شأن نزول آیات :

مقدمه ۱۲ - شأن : بودن چیزی است با خصوصیات معلوم و حالات و صفات مخصوص به آن موضوع .

پس شأن نزول عبارت میشود : از ظهور نزول بمقتضای حال و خصوصیات آیات .

و از جمله خصوصیات که در شأن نزول آیات منظور میشود :

محلّ نزول ، و مخاطبین و اشخاص مورد نظر ، و حالات و جریانهای واقع در موقع نزول آیات است .

البتّه در روایاتیکه در رابطه بشأن نزول آیات وارد می‌شود : چندین امر لازمست منظور گردد :

أول - روایتیکه در این مورد نقل می‌شود : لازم است مورد وثوق و اعتماد باشد ، بطوریکه معارض نداشته ، و بسوره یا آیه‌ای که اشاره می‌شود قابل انطباق گردد .



دوّم - توجه شود که : این شأن و خصوصیت نزول آیا در مفهوم و مقصود از آیه مؤثر است ، و یا نظر در آن روایت بخود مفهوم از آیه است ، و مورد نزول هرگز در آیه مؤثر نبوده ، و چون مطلق زمان و مکان قهری است .

سوّم - شأن نزول بطور اطلاق هرگز مخصّص یا مقید مضمون آیه شریفه نمی شود ، مگر آنکه صددرصد بقرائن خارجی و بقرینه خود آیه دلالت بر تخصیص یا تقيید داشته باشد .

و در این صورت : بحث تخصیص یا تقيید عموم یا اطلاق آیه با حدیث پیش آید ، و محتاج می شود بقاطع و یقینی بودن حدیث .

و بطور کلی : اشاره و ذکر شأن نزول در مواردیکه مفید و مؤثر در مضمون آیه باشد ، بهتر و یا لازم می شود .

و از این قبیل است متعزّض شدن به مکّی و مدنی بودن سوره ها یا آیه ها که در بعضی از موارد در مقام تفسیر مؤثر می شود .

### خصوصیات کتاب :

و ما برای اینکه افراد طبقه متوسط و عموم مؤمنین هم از این کتاب استفاده کنند : پس از ضبط یک یا چند آیه ، لغات مشکل و غیرمشکل را معنی کرده ، و سپس آیات را ترجمه و با مختصر توضیح نوشته ، و در مرتبه سوّم جداگانه تفسیر روشن و قاطع و بقدر امکان بزبان ساده بیان کرده ، و در مرتبه چهارم اگر حدیث معتبر و مربوطی بود نقل می کنیم ، باضافه مختصر توضیح در ارتباط به آن حدیث .

و در قسمت پنجم : اشاره می کنیم ببعضی از جهات ترکیب و اعراب و یا لطائفی که موجود است .

و امید واثق از پروردگار متعال دارم که : این بنده ضعیف و محتاج و محجوب و عاجز را در انجام این خدمت یاری و موفق بدارد .

و ما النصرُ إِلَّا مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ، و هو حَسْبِي و نعم الوكيل .  
در شماره‌ها و مکتب و مدنی بودن آیات : اعتماد می‌کنیم به ( مصحف حکومت  
مصریه ) ، و آنچه در حجاز و سائر دول عربیه از روی آن چاپ شده است ، و از  
جمله کتاب ( معجم مفهرس ألفاظ القرآن ) است ، که در نقل آیات و شماره‌های  
آنها ، بآن اعتماد داریم .

والسلامُ علیکم و علینا و رحمة الله و بركاته

قم - حسن مصطفوی

۲۸ ج ۱ / ۱۴۰۸ هـ قمری

۲۹ دیماه / ۱۳۶۶ هـ ش

---

# تفسير

استعاذه :

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ .

لغات :

أَعُوذُ : پناهنده می شوم و خود را حفظ می کنم .  
 شيطان : شخصیکه انحراف از حق داشته و کج باشد . ( و آن اعم است از اینکه در حیوان باشد یا انسان یا جنّ .  
 رجيم : شخصیکه با سنگ یا با سخن شدید ، لعن زده شده و رانده می شود ، از انس باشد یا از جنّ .

ترجمه :

پناهنده می شوم و خود را در حفظ خداوند متعال قرار می دهم ، از شرّ و آزار ظاهری و باطنی هر شخص منحرف از حقیقتی که از طرف پروردگار و اولیاء او ، رانده و لعن شده است .

تفسیر :

۱- در سوره نحل آیه ۹۸ می فرماید : فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم - چون خواستی بسوی خداوند متعال تمایل و توجه پیدا کرده و کلام او را قرائت کنی : پناه بطلب و خود را در سایه نور او قرار بده ، از شرّ هر شیطان رانده شده .

۲- قرآن خواندن در حقیقت ارتباط پیدا کردن و تفاهم داشتن و مورد خطاب کلام خدا قرار گرفتن و تجلی کردن کلمات او در قلب خواننده قرآن و ظهور أنوار

إلهی در آنمقام باشد .  
و از این نظر لازمست نه تنها از قلب بلکه از ظاهر و باطن و از محلّ قراءت ،  
هرگونه آثار شیطانی را تطهیر و پاک کرد .

### حدیث :

در مصباح الشریعة گوید ( باب ۱۴ ) : قاری قرآن بسه چیز محتاج است ،  
أول - بقلبیکه نرم و خاشع باشد . دوّم بدنیکه از اشتغالات و گرفتگی‌ها فارغ  
گردد . سوّم - محلّیکه خلوت و کنار باشد . و چون قلب انسان هنگام قراءت قرآن  
حالت لینت و فروتنی در مقابل نور عظمت پروردگار متعال پیدا کرد : شیطان از  
آنجا فرار می‌کند .

### توضیح :

پس معنای پناهنده شدن : لفظ گرفتن بزبان تنها نیست ، بلکه باید قلب  
خواننده قرآن و قوای ظاهری و باطنی و حتی محلّیکه قرآن در آنجا خوانده  
می‌شود : از وساوس و خیالات شیطانی و از علائق دنیوی خالی شده ، و زمینه‌ای  
برای تجلّی انوار إلهی گردد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- حرف باء در بالله : دلالت بر ربط می‌کند . و حرف مین در مین الشیطان :  
دلالت میکند به خارج شدن و جدایی پیدا کردن .
- ۲- و گوینده استعاده لازم است بمفهوم و حقیقت کلام خود توجّه پیدا کرده ، و  
نظر داشته باشد که در سایه ربط با پروردگار متعال و وارد شدن بمقام رضاء و بندگی  
او ، از نفوذ شیطان خارج شده ، و فعالیت دستش و حرکت پایش و شنوایی گوشش

و بینایی چشمش و گویایی زبانش و افکار قلبش ، همه در مقابل عظمت و حکم و نفوذ و برنامه الهی قرار گرفته ، و از شیطان و شیطان صفتان و پیروان آنان بیزار شده است .

و در این حالت شروع می کند بخواندن و شنیدن کلام الهی .

### سوره حمد :

در تفسیر برهان ( ثواب فاتحة الكتاب ) روایاتی نقل می کند ، از جمله آنها روایت امام ششم ( ع ) است که می فرماید : اگر سوره حمد هفتاد مرتبه بشخص مرده ای خوانده شده ، و خداوند متعال روح او را ببدنش برگرداند ، عجیبی در این امر نباشد .

و از امام پنجم ( ع ) نقل می کند که : اگر کسی را سوره حمد بهبودی و عافیت نبخشد ، چیزی او را بهبودی نخواهد بخشید .

و امام ششم ( ع ) فرمود : مراد از سبع مَثَانِي در آیه - وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ۸۷/۱۵ - سوره حمد است ، و آن هفت آیه باشد ، و بسم الله از آن هفت آیه است ، و نام مَثَانِي برای مکرر شدن اینسوره است در هر دو رکعت .

### لغات :

ثواب : اجر و جزایی است که بصاحب عمل برمیگردد .

فاتحة : گشایش کننده . و فاتحة الكتاب : آنچه کتاب را برگشاید .

سبع : هفت .

مَثَانِي : جمع مَثْنِي است ، یعنی مورد انصراف و انعطاف .

**لطائف :**

۱- اگر ما معنی و حقیقت سبع مثانی را بدقت بررسی کرده و بفهمیم ، تفسیر روایات گذشته را متوجه خواهیم شد .

ماده ثنی معنی حقیقی آن عطف و صرف است ، یعنی در گردیدن و میل پیدا شدن . و اما بمعنی عدد مخصوص : بعنوان برگشت و مکرر شدن آن باشد که شماره یک مکرر می شود .

پس کلمه مثانی بمعنی مواردیکه در آنها انعطاف و انصراف باشد ، استعمال می شود . و سوره حمد دارای هفت انعطاف است که از عالم ماده و طبیعت بجهان لاهوت منعطف می کند .

۲- آری انسان با خواندن سوره حمد که از روی توجه و دقت صورت بگیرد : در هفت مرحله از منازل جسمانی بعوالم روحانی منصرف شده ، و بالأخره بمرتبه اخلاص و طلب صراط مستقیم مخصوص منتهی می گردد . و شرح اینمعنی را در تفسیر سوره شریفه خواهیم بیان کرد .

۳- و در نتیجه این انعطاف هفتگانه ای که خواننده را مرتبط با نور عظمت و جلال و جمال لاهوت می کند : اگر هفت یا هفتاد مرتبه این سوره با کمال توجه خوانده شده ، و آن حالت خلوص و ارتباط و فناء تمام حاصل گردد : بطور مسلم اراده عبد اراده الّهی خواهد بود .

بسم الله الرحمن الرحيم . - ۱ .

**لغات :**

اسم : بمعنی نام است . (و آن از لغت عبری گرفته شده است ، و ریشه و اصل آن

شِما باشد ، نه سَمو یا وِسَم ) .

اللَّهُ : نام مخصوص پروردگار متعال است . ( و از اِلَه که بمعنی عبادت و تحیّر است گرفته شده ، و در عبری نیز باین معنی باشد ) .  
 رَحْمَن : کسی است که مِتّصف باشد بمهربانی و رأفت . ( و چون صفت بخداوند شود : دلالت می کند برحمت عمومی مطلق .  
 رحیم : مانند رحمن است . ( و بیشتر دلالت به ثابت شدن رحمت ، و مهربانی و رأفت مخصوص میکند ، نه بر وسعت و عمومیت آن ) .

#### ترجمه :

بنام خداوند معبود مطلقیکه همه موجودات پرستش او را کرده و همه در مقابل عظمت نامتناهی او در حیرت هستند ، و او رحمت و مهربانی داشته و رحمت او بهمه مخلوقات بسط گرفته ، و مخصوصاً رحمتهای ظاهری و معنوی او خواص را فراگیر است . - ۱ .

#### تفسیر :

۱- کلمه - اللَّهُ : نام شخصی است ، برای خداوند حیّ و قادر و عالم و مرید مطلق و نامحدود : پس دلالت می کند بر ذات واجب اُزلی و اُبدی نامتناهی که کوچکترین حدّ و ضعف و احتیاج جسمانی و روحانی برای او نباشد .  
 ۲- و چون صفات او ذاتی و عین ذات او بوده ، و ذاتیات ثابت و لایتغیّر باشد : پس او اُزلی و اُبدی و غنی بالذات بوده ، و قهراً همه موجودات از جسمانی و روحانی که مخلوق او هستند ، از هر جهت محتاج باو گشته ، و عبودیت و اطاعت او را نموده ، و خواه و ناخواه در مقابل اِرادۀ و حکم او مطیع و تسلیم شده ، و در عین حال با توجّه بمقام عظمت نامحدود و قدرت و اِرادۀ نافذ او دست حیرت بدنندگان



می‌گیرند .

۳- و چون بدقت توجه داشته باشیم : خواهیم دید که همه موجودات ، گذشته از رحمت وجود و پیدایش که مرحله تکوین و ایجاد است ، در مرحله بقاء و ادامه زندگی و استمرار حیات نیز ، از هر جهت مشمول رحمت و مهربانی بی‌پایان پروردگار متعال قرار گرفته ، و برای هر نوعی و فردی بتناسب احتیاج وجود و باقتضای ذات و صفات او ، هرگونه از وسائل و اسباب زندگی فراهم شده است .  
و این معنی رحمانیت و رحیمیت خداوند متعال است .

### ترکیب :

باء در بسم : حرف جرّ است ، و متعلق آن باختلاف اعمال و نیات فرق می‌کند ، یعنی هر نیتی که انسان در اقدام خود دارد لازمست بمناسبت آن نیت و عمل ، فعلی در نظر بگیرد .

۲- و در اینمورد که شخص قاری قرآن کلمه - بسم الله ، را می‌گوید : بطور مسلم قصدش اینست که - در رابطه و در مورد قراءت قرآن نام خدا را متذکر می‌شوم ، پس قهراً مفهوم اقرء در نیت او تقدیر می‌شود .

و همچنین در جمیع مواردیکه نام خداوند متعال ذکر گشته ، و فعل و متعلق کلمه بسم حذف و مقدر باشد ، باید آن فعل باقتضای مورد و بمناسبت آن عمل ، معین و مقدر گردد . و اگر نه برخلاف تفاهم خواهد بود ، زیرا گفته‌اند - و حذْفُ مَا يُعْلَمُ جَائِزٌ .

۳- و ممکن است این تقدیر را از فعل‌های عمومی در نظر بگیریم ، مثل کلمه - اَبْتَدِءَ ، یا اَشْرَعُ ، یا نظائر اینها ، و فرق نمی‌کند که این مقدر در آغاز جمله باشد ، یا پس از آن ، و بصورت فعل باشد یا مصدر .

۴- حرف باء دلالت بمطلق ربط می‌کند ، و موارد ربط از لحاظ معنی اختلاف

پیدا کرده ، گاهی به سبب بودن و مساعدت و یاری صورت گرفته ، و در بعضی از موارد با إلصاق و نزدیک شدن ، و یا مصاحبت ، و یا ظرفیت ، و یا مقابله ، و یا غیر اینها ، محقق می‌گردد .

و عنوان ارتباط در همه این موارد محفوظ بوده ، و خصوصیت اضافی مورد باختلاف و تناسب و قصد متکلم در مقام تفاهم فرق می‌کند .

۵- و أمّا دو صیغه رحمن و رحیم : هر دو صفت مشبه بوزن شَبَعان و شریف بوده ، و صیغه اولی دلالت بمفهوم امتلاء و هیجان و حرارت کرده ، و دومی به ثبوت و استمرار صفت دلالت می‌کند .

و از این لحاظ ، رحمان دلالت می‌کند به توسع و هیجان و وفور و شمول کلی رحمت بهمهم موجودات بنحو عموم و یک نواخت .

و رحیم دلالت دارد بررحمت ثابت در حقّ متعال ، که بمقتضای درخواست اشخاص ، و اقتضای مخصوص در افراد : ظهور و فعلیت پیدا می‌کند .

پس رحمت در رحمان بنحو عموم و شمول و سریان و انبساط باشد ، و در رحیم بنحو خصوصی و در ارتباط با اقتضاء موارد و اشخاص و چون این درخواست و اقتضاء و خصوصیت در افراد موحد و با ایمان پیدا می‌شود : از این لحاظ اختصاص دادن آن بمؤمنین صحیح می‌باشد .

در تفسیر برهان از امام ششم نقل می‌کند : الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ ، وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً .

و مقدم شدن رحمان دلالت بر عمومیت و شمول می‌کند .

### روایات :

در تفسیر برهان از امام پنجم ( ع ) نقل میکنند که : سرقت کرده‌اند گرامیترین آیه‌ای را از کتاب خدا ، و آن - بسم الله الرحمن الرحيم - است .

و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که : چون شنید بعضی از مردم کلمه - بسم الله الرحمن الرحيم - را از قرآن حذف می‌کنند ، فرمود : آن آیه‌ای است از قرآن مجید ، و شیطان آنرا از قلوب آنان فراموشی داده است .

و امام ششم ( ع ) است که فرمود: **مَالَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ عَمَدُوا إِلَىٰ أَعْظَمِ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَزَعَمُوا أَنَّهَا بِدْعَةٌ إِذَا أَظْهَرُوا ، وَ هِيَ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ -** چه شده است آنانرا که خدا آنانرا بمیراند ، قصد کرده‌اند آیه‌ای را در کتاب خدا که بزرگترین آیه باشد ، و گمان کرده‌اند که اگر آنرا اظهار کرده و بخوانند بدعت می‌شود .

و از حضرت رضا ( علیه السلام ) نقل می‌کند : **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَقْرَبُ إِلَىٰ إِسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَىٰ بَيَاضِهَا .** نزدیکی - بسم الله الرحمن الرحيم - به اسم اعظم بیشتر است از نزدیکی سیاهی چشم انسان بر سفیدی آن .

### توضیح :

از این روایات شریفه مطالبی استفاده می‌شود :

۱- معلوم می‌شود که : **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ، جزو قرآن و جزو سوره است ، و روی دلخواه و بدعت ، برخی از افراد آنرا حذف می‌کنند .

و عجب اینستکه : این افراد از تحریف قرآن سخن گفته و انتقاد سخت از گویندگان تحریف می‌نمایند ، ولی خود چنین تحریف بزرگی را مرتکب گشته ، حتی در حال نماز هم چنین بدعتی را ظاهر می‌سازند .

و در حالتیکه چنین اعتقاد باطلی را دارند : لازم است آنرا از مجموعه قرآن آسمانی نیز حذف کنند .

۲- در تفسیر کشاف گوید : قراء مکّه و کوفه و فقهای آنها و شافعی و أصحاب او

همه بسم الله الرحمن الرحيم ، را جزء سوره دانسته ، و آنرا با جهر قراءت می‌کنند ، و توصیه دارند که قرآن را از غیر آن از چیزهای دیگر تجرید نمایند ، و از این لحاظ کلمه آمین را ثبت در قرآن نکرده‌اند . و از ابن عباس نقل شده است : کسی که آنرا ترک کند ، صد و چهارده آیه ( بعدد سوره‌ها ) از کتاب خدا را ترک نموده است .

۳- بسم الله الرحمن الرحيم : در ابتدای هر سوره آغاز آنسوره بوده ، و با ذکر آن پایان سوره گذشته معلوم می‌شود ، چنانکه از امام ششم است که : خداوند متعال کتابی را نازل نکرده است ، مگر آنکه ابتدای آن بسم الله الرحمن الرحيم ، بوده است . و تمام شدن هر سوره‌ای از نزول کلمه بسم الله الرحمن الرحيم ، برای ابتداء سوره دیگر ، معلوم می‌شود .

۴- این کلمه در ابتدای هر سوره : بخاطر توجه دادن باخلاص در توجه و عمل است که : خواندن و عمل کردن بآن سوره ، و تفکر و تدبیر در آیات ، با در نظر گرفتن احاطه و علم و حضور و توجه پروردگار متعال صورت گرفته ، و این عمل را بیاد و نام او شروع کرده ، و خود را در محضر خدا دیده ، و با کلمات او مخاطب قرار بدهد .

۵- برخی از علمای ظاهر بین تصوّر می‌کنند که : مکرّر بودن کلمه بسم الله الرحمن الرحيم ، در قرآن مجید ، علامت اضافی بودن آن باشد که بخاطر تیمّن و تبرک ذکر می‌شود .

اینها باید توجه داشته باشند که : اگر هیچ جهتی در بودن آنها بجز عنوان فاصله پیدا کردن نباشد ، کافی خواهد بود ، چنانکه در هر کتابی کلمات - باب ، فصل ، فائده ، اصل ، و عناوین دیگر ، مکرّر شده ، و بسیار مطلوب و پسندیده جلوه می‌کند ، مخصوصاً اینکه در ضمن عنوان فاصله بودن : اشاره و دلالتی هم بر توجه و خلوص و حضور پروردگار متعال داشته باشد .

۶- معنی بسم الله : بنام خداوند است ، و این تعبیر در همه ملل گذشته وجود داشته و مستعمل بوده است .

مسیحیّین تعبیر می‌کنند : بسم الرَّبِّ وَالْمَوْلُودِ وَرُوحِ الْقُدُّسِ . و مشرکین می‌گفتند : بسم اللاتِ و العزّی .

و در عرف مردم متداول است که : این عمل یا بناء یا مؤسسه را بنام فلان شخص آغاز می‌کنیم . و گاهی گفته می‌شود : بیاد او ، یا بعنوان او ، شروع می‌کنیم . و نظر در همه این موارد به انجام گرفتن و آغاز کردن و صورت گرفتن عملی است بیاد و نام او ، بطوریکه یاد او هدف و علت غایی باشد . پس حرف باء فقط برای ربط است ، و معانی استعانت یا مصاحبت یا سببیت و أمثال آنها مناسب این مورد نیست .

پس ذکر بسم الله ، در آغاز هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن مجید : می‌فهماند که ما باید در همه امور و أعمال خود توجّه بخداوند متعال پیدا کرده ، و آنها را بنام و یاد پروردگار متعال انجام بدهیم ، نه بمقصد هوی و هوس و دنیا و عنوان مادی و اشخاص دنیاپرست .

### أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . - ۲ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . - ۳ .

#### لغات :

حمد : ستایش کردن و ثنا گفتن ( در مقابل فضیلتی باشد ) . بخلاف شکر که عبارت است از سپاسگویی در مقابل نعمت .

رَبّ : تربیت و إصلاح و سوق کننده چیزی است بسوی کمال .

عَالَمِينَ : جمع عالم ، و آن هر چیزی است که وسیله باشد برای علم پیدا کردن بچیز دیگر .

## ترجمه :

مطلق ستایش و ثناء مخصوص است به پروردگار عالم‌ها و همه موجودات و جهانیان . ۲ - و او دارای مهربانی و رحمت عمومی گسترده‌ای بوده ، و هم مهربان بر افراد مخصوص است . ۳ - .

## تفسیر :

۱- أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : مطلق حمد اختصاص دارد بخداوندیکه تربیت کننده و پرورش دهنده همه عوالم است ، ( خواه آن عالم بصورت فردی باشد ، و یا بصورت مجموعه‌ای ، چون عالم نباتات و حیوان و انسان و مَلَك و عقول که هر کدام از این مجموعه‌ها و هم از افراد آنها عالمی باشد ) ، و خداوندهمه این عالمها را پس از مرحله تکوین ، تربیت و اداره و پرورش دهنده باشد .

۲- الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : و او صاحب رحمت گسترده‌ایست که رحمت و فیض و بخشش او بهمه عوالم و موجودات شامل شده، و در مقابل افرادی که خواهان فیض و رحمت و مهربانی و لطف هستند : بخشنده است .

## روایات :

در تفسیر برهان از امام ششم نقل می‌کند که : شکر نمودن از نعمتِ اِلهی عبارت است از اجتناب کردن از محرمات و از آنچه خداوند متعال نهی فرموده است ، و تمامیت شکرگزاری با اظهار کلمه - أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - باشد .

و باز نقل می‌کند که : برای خداوند متعال هزار عالم است ، و هر عالمی از این عوالم بیشتر از هفت آسمان و هفت زمین باشد ، و جمعیت هر عالمی نمی‌دانند که بجز عالم آنان عالم دیگری موجود است یا نه .

## توضیح :

۱- بطوریکه گفتیم : شکر سپاسگزاری در مقابل نعمت است ، و حمد ستایش کردن از عظمت و فضیلت و بزرگواری است . پس برگشت شکر بتجلیل خود و توجه پیدا کردن و تکمیل تنعم خود باشد ، زیرا شاگرد با شکر خود انجام وظیفه داده ، و هم موجب زیادی توجه نعمت بر او خواهد بود .

۲- و حمد : تجلیل و تعظیم در مقابل بزرگواری و فضائل طرف حمد ( محمود و ستوده شده ) است ، و در اینمورد تجلیل بخاطر نعمتی نیست که او خود استفاده کرده است ، بلکه برای مقام بلند و با عظمت محمود باشد .

۳- و ستایش طرف ( محمود ) در مقابل صفات برجسته او ، که از جمله آنها انعام و احسان او باشد : در مرتبه اول تجلیل مقام منعم باشد ، ولی ضمناً توجه بانعام و احسان او باشد که متعلق به حامد خواهد بود .

۴- و أمّا موضوع هزار عالم و بزرگی آنها : اشاره بعوالم روحانی و ماورای عالم طبیعت است که بخاطر لطافت و کم بودن حدود در آنها ، و نبودن حدود مادی طبیعی : قهراً هر عالمی از آنها مقابل هفت زمین و هفت آسمان و بلکه بیش از این و وسیعتر خواهد بود .

## ترکیب :

۱- الف و لام ، در کلمه الحمد : برای تعریف جنس است . توضیح آنکه الف و لام دلالت می‌کند به تحدید و تثبیت و تعیین مدخول خود ، پس اگر مفرد نکره باشد آنرا محدود و تعیین می‌کند ، و اگر مفرد و جنس باشد جنس را تثبیت و روشن می‌نماید ، و اگر جمع باشد مجموع افراد را مقرر می‌سازد .

۲- و لام ، در کلمه لله : برای اختصاص است ، و معنای حقیقی آن در همه موارد استعمال همان معنی است .

۳- و رَبِّ : صفت است مانند صَعْب ، یعنی تربیت کننده .

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ . - ۴ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ . - ۵ .

#### لغات :

مالك : مطلق تسلط پیدا کننده بچیزی است ، ( بذات آن یا بمنافع آن ) .  
 يَوْم : مطلق هر زمانی است که محدود باشد ، در مادی یا روحانی .  
 دین : خضوع کردن در مقابل برنامه ، و انقیاد بر آن باشد .  
 إِيَّاكَ : ( ضمیر منفصل مخاطب مذکر است ) تو را .  
 نَعْبُدُ : عبادت می‌کنیم .  
 نَسْتَعِينُ : یاری می‌طلبیم .

#### ترجمه :

او مالک مطلق و مسلط کامل باشد به روزیکه همه موجودات در آنروز خواه و ناخواه خضوع پیدا کرده و در مقابل مقررات و ضوابط تسلیم و انقیاد تمام خواهند داشت . - ۴ پروردگارا ما تو را تنها پرستش می‌کنیم ، و از تو یاری و معاونت می‌طلبیم . - ۵ .

#### تفسیر :

۱- مالك يوم الدين : مالکیت مطلق در ایجاد و تکوین ، و همچنین در جهت ابقاء و ادامه هستی ، و از لحاظ ایجاد اسباب و وسائل اولیه زندگی ، چون آب و خاک و هوا و آفتاب و ماه و نباتات و حیوانات : همه برای خداوند متعال است ، و در



این جهت شخص دیگری با او شرکت ندارد .

اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ - ۲۶/۳ .

۲- و چون در عالم ماده تمام جریانها و تجلی صفات جلال و عظمت و جمال پروردگار متعال با وسائل و اسباب و وسائط جسمانی ظاهری صورت می‌گیرد ، و از طرف دیگر انسان از مشاهده پشت پرده و ماورای عالم ماده محجوب است : نمیتواند حقیقت مالکیت و سائر صفات فعلیه خداوند متعال را بالمعاینه درک کند . ولی در عوالم روحانی : وسائط و اسباب و وسائل و همچنین محجوبیت کمتر و یا موجود نیست ، از این نظر افاضات و تجلیات حق متعال برای همه قابل درک خواهد بود .

۳- و برای روشن شدن این معنی شبیه این مالکیت را در وجود انسان تصوّر کرده و می‌گوییم : روح انسان مالک و حاکم بر اعضاء و جوارح بدنی ، و هم مالک و مسلط به قوای باطنی انسانی است ، مانند قوه متخیله و متفکره ، که در ترکیب صور محسوسه با معانی جزئیّه اگر تحت نظر قوه وهمیه باشد : متخیله گویند . و اگر زیر نظر عقل باشد : متفکره گویند .

و در قسم دوم که تسلط بقوای باطنی است : احتیاجی بأعضاء و جوارح نباشد ، و روح انسان حتی در مواردیکه بدن و اعضاء بدنی متوقف یا خواب باشند : میتوانند در قوه متخیله یا متفکره حاکم و متصرف باشند .

و در قسم اول : حکومت روح بأعضاء است بوسیله مغز . و در قسمت دوم حکومت فقط بمغز است ، و قوای باطنی در مغز مستقرند .

و بالاتر از این دو قسم ، مرتبه سوم است که : توجّهات روحانی و جذبات لاهوتی و مشاهدت حقائق و معارف اِلَهِی است که بطریق شهود روحی انجام می‌گیرد ، نه از راه قوای باطنی و قوه متفکره یا متخیله .

و این سه مرحله که در وجود انسان و روح او است : نمونه‌ای باشد از مقامات

وسیع مالکیت و حکومت و اراده نامحدود پروردگار متعال ، و اراده فعلی او که در مراتب عوالم ، ظاهر و فعلیت پیدا می‌کنند .

۴- **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** : پس از قراءت آیه گذشته : توجه می‌شود که از هر جهت بواسطه و بی‌واسطه ، خداوند متعال مالک و مسلط باو بوده ، و او مملوک مطلق و عبد تمام و خالص در جهت تکوین ، و ادامه زندگی ، و تهیّه وسائل بقاء است .  
و در این حال از هر چیزی که تصوّر می‌شود منصرف گشته ، و تنها بخداوند رحمن و رحیم که مالک حقیقی و مسلط ظاهری و باطنی بر او بوده ، و همه وسائل و اسباب زندگی او بدست او است ، توجه پیدا کرده ، و با معرفت و خلوص قلب می‌گوید - **إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** .

### ترکیب و لطائف :

۱- اضافه یوم به دین : معنوی و بمعنی لام است ، یعنی یوم لیلدین . و همچنین اضافه مالک بیوم نیز بمعنی لام است ، یعنی مالک لیوم الدین . و در کلمه مالک : مطلق مفهوم مالکیت بدون قید زمان اخذ شده است .  
و اینمعنی بهتر است از بودن اضافه بمعنی فی : زیرا در آن صورت محدود می‌شود مالکیت در یوم دین . در حالتیکه مالکیت پروردگار متعال مطلق و نامحدود است ، و مالکیت مطلق ظاهری و باطنی در یوم الدین آشکار و روشن گردد ، زیرا همه وسائل و اسباب در آنروز منتفی می‌شود .

۲- و **إِيَّاكَ** : ضمیر منفصل بوده و برای مفعول استعمال می‌شود ، و مقدم بودن آن بر فعل : بجهت دلالت بر حصر باشد ، یعنی تنها تو را پرستش کرده و تنها از تو استمداد و یاری می‌طلبیم .

## روایات :

در تفسیر برهان از داود بن فرقد نقل میکنند که : همیشه و بی‌شمار امام ششم ( ع ) را می‌دیدم که در قراءت خود می‌خواند - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .  
و از حضرت سجّاد ( ع ) نقل می‌کند که : اگر همه أهل شرق و غرب فانی شوند ، هرگز وحشت نمی‌کنم مادامی که قرآن نزد من باشد ، و چون آیه مالک یوم الدین - را قراءت می‌کرد : آنرا تکرار کرده و حالش بطوری دگرگون می‌شد که نزدیک بود روحش از تن او جدا گردد .

## توضیح :

از این احادیث مطالبی فهمیده می‌شود :

۱- می‌فهمیم که : قراءتهای مختلف همه نامربوط بوده و موجب تحریف قرآن مجید است ، و قرآن آسمانی همین قرآن خارجی موجود در میان همه مسلمین امروز و گذشته بوده ، و از زمان نزول آن تا امروز همه مؤمنین سینه بسینه و با نقل و با کتابت و ضبط و با دقت و اهتمام کامل آنرا حفظ کرده ، و پیغمبر اکرم ( ص ) و حضرات ائمه علیهم السلام نظارت تمام و توجه دقیق باین جهت داشتند .  
و باتفاق همه مفسرین و دانشمندان خاصه و عامه ، قراءت این قرآن موجود ، مطابق بهترین و مطمئنترین قرائتی است که بوسیله عاصم از امام امیرالمؤمنین و از چند تن از اصحاب بزرگ پیغمبر اکرم نقل شده ، و حتی در نسخه‌های خطی قدیمی نیز چنین است .

۲- قرآن بزرگترین و عالیترین چیز است که : انسان میتواند با او مانوس بشود ، زیرا موضوعات تاریخی از اُمم گذشته و آثار و نتایج اعمال آنان ، و آداب انفرادی و اجتماعی ، و قوانین و احکام و وظائف عبودیت ، و آنچه مربوط بتهدیب اخلاق و تزکیه نفوس است ، و حقائق و معارف اَلْهٰی ، و مطالبی از عوالم ماورای ماده : همه

اینها بطور حقّ الیقین و صددرصد واقعیت دار ذکر می‌شود .  
 ۳- اشاره می‌شود به تجلّی مقام عظمت و جلال و إحاطه پروردگار متعال در قلب  
 قراءت کننده ، در صورتیکه با قلب پاک و توجّه تمام و خشوع کامل انجام بگیرد .  
 در مصباح الشریعه گوید ( باب ۱۴ ) : پس اگر قدحی از این معنی که حلاوت  
 کلام پروردگار متعال است نوشید : هرگز بچنین حالی حال دیگری را اختیار نکرده ،  
 و بر این وقت دیگر پرا نمی‌گزیند ، بلکه آنرا بر جمیع طاعات و عبادات مقدّم  
 می‌شمارد ، زیرا در آن ، مناجات و مکالمه سرّی و خصوصی با خداوند متعال است .

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . - ۶ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ . - ۷ .

#### لغات :

إِهْدِنَا : راهنمایی کن ما را ( در هر جهت مادّی و معنوی ) .  
 الصِّرَاطُ : راه وسیع و روشن .  
 الْمُسْتَقِيمَ : خواهنده برپایی و فعلیت ، و راست .  
 الَّذِينَ : آنانکه ( جمع الّذی است ) .  
 أَنْعَمْتَ : پاکیزگی معیشت و خوشی حال دادی .  
 مَغْضُوبٌ : شدّت و حدّت نشان داده شده بر او .  
 الضَّالِّينَ : آنانکه در هدایت نبوده و از رسیدن بمقصود محرومند .

#### ترجمه :

هدایت کن ما را بصراط و راه روشن وسیع در جهت زندگی مادّی و هم از لحاظ

زندگی روحانی و معنوی . - ۶ . راهیکه خود برپا و بحال طبیعی استقامت و تداوم دارد ، و راه آن کسانیکه عیش و زندگی پاکیزه و طیب و خوشی روحی بآنان داده ، و غضب و تندی درباره آنان واقع نشده ، و از راه حق و مستقیم گمراه نیستند . - ۷ .

### تفسیر :

۱- إهدنا : هدایت و راهنمایی پروردگار متعال اعمّ است از هدایت در زندگی مادی و یا معنوی .

أمّا در جهت معنوی : عبارت است از راه روحانی که انسانرا بسوی کمال حقیقی و سیر بمقامات إلهی هدایت کرده ، و در این سلوک موفق بدارد .

و أمّا در زندگی مادی : عبارت باشد از برنامه و روشی مخصوص در زندگی دنیوی که با برنامه معنوی و إلهی توافق داشته ، و مساعد و کمک کننده بآنجهت باشد ، تا حسن عمل با حسن عاقبت توأم گشته ، و بموجب - رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ - ۲ / ۲۰۱ ، سعادت دارین نصیب انسان گردد .

و بقرینه هدایت إلهی ، و مستقیم و برپا بودن و درستی صراط ، و مخصوص بودن آن برای کسانیکه انعام إلهی درباره آنان شده و هیچگونه غضب و ضلالت در مورد آنان نبوده است : فهمیده می شود که منظور صراط حقّی است که توأم با حقیقت و واقعیت بوده ، و بذاته قوام و ثبوتی دارد .

۲- أَنْعَمْتَ : و چون نعمت مصادیق مختلفی داشته ، و حتّی بنعمتهای ظاهری هم شامل می شد ، افرادی که انعام شده اند توصیف شدند بدو صفت : مغضوب نشدن ، و گمراه نبودن .

و مغضوب شدن و گمراه بودن : در مقابل هدایت بوده و مانع از هدایت است ، زیرا غضب بآفرادی تعلق می گیرد که با پروردگار متعال و با انبیاء و اولیاء إلهی و با

أحكام و مقررات او بستیزه و مخالفت برخاسته ، و دشمنی خود را آشکار و علنی سازند .

و اگر این مخالفت استمرار پیدا کرده ، و موجب انحراف از صراط حق گردد : قهراً ضلالت و گمراهی از حقیقت و راه مستقیم حاصل شده ، و از محیط أنوار هدایت بیرون خواهند رفت .

۳- غیر المَغضوبِ علیهم : و ضمناً معلوم شود که : مصداق کامل افرادی که در مورد انعامِ الهی قرار گرفته و هیچگونه مغضوبیت و ضلالت در اطراف آنان نیست : حضرات انبیاء و ائمه معصومین ( علیهم السلام ) باشند ، و صراط و راه آنها است که کوچکترین انحراف و اعوجاجی در آن متصور نیست .

پس علامت صددرصد بودن در صراط مستقیم اینستکه : انسان از جهت اعتقادات و افکار ، و اخلاقیات و طهارت نفس و مهذب بودن قلب ، و اعمال و عبادات و طاعات و آداب اسلامی ، و از هر لحاظ زندگی ظاهری و باطنی ، خود را تابع و مطیع و پیرو حضرات ائمه اطهار قرار داده ، و کوچکترین تخلفی از برنامه آنان نداشته باشد .

### روایات :

در تفسیر برهان از امام ششم ( ع ) نقل میکنند که : صراط عبارت است از طریق معرفت پروردگار متعال ، و آن دو صراط است ، صراطی در دنیا است ، و صراطی در آخرت . أمّا صراط در دنیا : عبارت از امام واجب الإطاعت باشد ، و کسیکه او را شناخته و از او پیروی نمود ، عبور خواهد کرد از صراط در آخرت که آن پلی باشد که از روی جهنم کشیده شود . و اگر ارتباطی با امام نداشت ، پایش در آنجا لغزیده و در جهنم سرازیر خواهد شد .

و محمد بن مسلم از امام ششم ( ع ) پرسید که مراد از آیه - لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا

مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمِ ، چیست ؟

امام فرمود : فاتحة الكتاب است .

و در آن : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، باشد که آیه - و إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ  
وَلَوْ - مربوط بآن باشد . و أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، باشد که أهل بهشت هنگام  
شکر از حسن ثواب إلهی آنرا متذکر می شوند .

و مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ ، باشد که هر مؤمنی آنرا متذکر شود ، خداوند و ملائکه  
آسمانها او را تصدیق نمایند .

و إِيَّاكَ نَعْبُدُ ، باشد که دلالت بر إخلاص عبادت می کند .

و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ، باشد که بهترین جمله برای خواستن حوائج است .

و إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، باشد که مراد صراط انبیاء است و آنان هستند که  
خداوند در حق آنان انعام فرموده است .

و غیرالمغضوب علیهم ، باشد که یهود هستند ، با ولا الضالین ، که نصاری  
هستند .

### توضیح :

از این دو حدیث شریف مطالبی استفاده می شود :

۱- امام مظهر خارجی صراط بسوی خداوند متعال است ، و در وجود او تمام  
خصوصیات و مراحل راه خدا ظهور پیدا کرده ، و أعمال و حالات و صفات ظاهری و  
باطنی او نشان دهنده سلوک و تقرب بخدا است .

۲- صراط در آخرت یک راه مادی نیست ، چنانکه بهشت و جهنم نیز از قبیل  
موضوعات مادی دنیوی نباشند ، و همچنین حرکات و سکنات و راه رفتن ، با این  
اعضاء و جوارح مادی محدود صورت نمی گیرد ، بلکه ابدان و موضوعات دیگر ، از  
اجسام لطیفه باشند .

و صراط اُصیل در دنیا عبارت از روش و برنامه اِلهی در اُعمال و اُخلاق و عقائد است که آثار و نتایج آنها در نفس مرتسم و ضبط شده ، و همین حالات باطنی و صفات نفسانی ضبط شده ، در آخرت که عالم ماورای ماده است بصورت لطیفتری متشکل و جلوه می‌کند .

و هر کسی مطابق نقشه و صورت مضبوط و ثابت خود ، میتواند از میان راههای مختلف و محیطهای تاریک بسوی مقصد و مأوی خود ، سیر نماید .

۳- بطوریکه در ابتدای سوره حمد گفتیم : مَثانی جمع مَثنی است ، و مَثنی بمعنی مورد انعطاف و محلّ برگردیدن و خَم گشتن باشد ، و در این سوره مبارکه در هفت مورد انعطاف و برگردیدن از موضوعی بموضوع دیگر صورت گرفته است .

أوّل - توجه و انعطاف است برای ( بنام پروردگار متعال صورت گرفتن ) در برنامه نماز یا عبادت یا قراءت ، نه بنام دیگر .

و این توجه پس از نیت قربت و تکبیر گفتن ، شخص نمازگزار را از حالات عادی و توجهات مادی منصرف به پروردگار متعال می‌کند .

دوّم - عطف توجه به (ستودن خداوند متعال و باینکه او تربیت کننده تمام عوالم ظاهری و باطنی بوده ) و همه را بسوی کمال خود سوق می‌دهد .

و از این لحاظ سزاوار و لازم است که اُعمال و طاعات ما بنام او باشد ، نه آنانکه در مراحل زندگی ما مؤثر نیستند .

سوّم - توجه و انعطاف صورت می‌گیرد به ( شمول و انبساط رحمتهای او بعموم موجودات و عوالم ) بطوریکه فیوضات و اُلطاف او همه را از ابتدای تکوین تا انتهای هستی فرا گرفته است ، و اینمعنی در تعقیب موضوع حمد و ربوبیت ذکر شده ، و آنها را تثبیت می‌کند .

چهارم - عطف توجه است باینکه او در پایان زندگی ، و روزیکه همه در مقابل عظمت حقّ متعال خضوع دارند : ( مالک مطلق و تسلّط و حکومت تمام داشته ، و



کسی در آنروز نمی‌تواند از محیط سلطه او خارج شود ( و در اینصورت همه باید خود را برای این روز آماده سازند .

پنجم - انعطاف است پس از توجّه بمقامات جلال و عظمت و سلطه خداوند متعال به ( لزوم حصر عبادت برای او ) و باینکه او حاضر و ناظر بوده ، و غیبت و محجوب شدن او را سزاوار نباشد ، و بندگان با معرفت و مخصوص او در همه حال او را می‌بینند ، و همیشه در محضر او و غرق نور او هستند .  
پس نمازگزار در اینجا حال مخاطبت و حضور پیدا کرده ، و از غیر او منقطع گشته ، و تنها در مقابل او عرض بندگی می‌کند .

ششم - در نتیجه حصر عبودیت و اطاعت برای او ، توجّه پیدا می‌کند که ( یاری و توفیق و حول و قوّت و إعطاء و رحمت همه از او و بدست او است ) و تنها از او باید امید نعمت و یاری و رحمت داشته ، و در همه حال باید گویا باشد که - اِيَّاكَ نَسْتَعِين .

و ضمناً در این دو مرتبه می‌فهمد که : حضور و إحاطه پروردگار متعال نه تنها برای شخص او است ، بلکه همه و همه در محضر و تحت توجّه و نظر او هستند ، و از این لحاظ بصیغه متکلم مع الغير تعبیر می‌کند .

هفتم - در این مرتبه عطف توجّه می‌کند بآنکه : بزرگترین نعمت و رحمت و لطف و یاری پروردگار متعال درباره بنده خود ( همانا نعمت هدایت و توفیق او است ) که بنده خود را بسوی سعادت و کمال و قرب بخدا و انجام وظائف عبودیت و طاعت و معرفت راهنمایی کرده ، و بآنچه خیر و صلاح دنیوی و اخروی او است توفیق عنایت فرماید .

البته هدایتی که مقربین و بندگان مخصوص و اولیاء خود را بآن نحو هدایت فرموده است ، نه هدایت عمومی و مطلق .

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ .

۴- و **أَمَّا** مفهوم اثنین : **أُولَا** - این کلمه از ماده **تَنَى** نیست، بلکه از لغت عبری ( **شِنَى** ) که بمعنی اثنین است گرفته شده است .

و ثانیاً - اگر **مَثْنَى** بمعنی اثنین استعمال بشود ، چنانکه در برخی از روایات شریفه است : بعنوان مکرّر شدن مفهوم واحد است در آن عدد ، و از این لحاظ از مصادیق انعطاف خواهد بود ، و صحیح است .

و در این صورت کلمه سبع در سبع مثنائی : رجوع می‌کند به آیات سبع .

۵- و بموجب تعیین **مَثْنَى** سبع در حدیث شریف : جمله - **الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** ، صفت ربّ و متمّم او حساب شده است . و همچنین جمله - **صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ** ، که تابع **صِرَاطِ أَوْلٍ** و بدل از آنست . بخلاف جمله - **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ، که جمله مستقلّ و معطوف بجمله قبل و خود از مثنائی باشد .

و **أَمَّا** تفسیر مغضوب بیهود ، و ضالّین بنصاری : **أُولَا** - این تفسیر مربوط بمثنائی سبع نیست ، بلکه برای تتمیم در تفسیر و توضیح سوره است .

و ثانیاً - بطوریکه گفتیم : غضب بمعنی شدّت و حدّت نمودن بدیگری یا بخود ، و مغضوب کسی است که نسبت باو تشدّد شود . و ضلالت بمعنی گمراه شدن و بمقصود نرسیدن ، و ضالّ کسی است که این چنین باشد . و از مصادیق و افراد خارجی مغضوب بیهود ، و از مصادیق ضالّ نصاری باشند .

و این قسمت برای آنستکه : بیهود برخلاف احکامِ اِلَهِی از خودشان قوانین و مقرّراتی جعل نموده ، و اعتقادات باطلی پیدا کرده ، و کتاب تورات و کتب انبیاء را تحریف نموده ، و با حقّ و حقیقت دشمنی کردند ، و در نتیجه مورد غضبِ اِلَهِی قرار گرفتند .

و **أَمَّا** نصاری : گذشته از معاصی ، بخاطر اعتقاد باطل و غلوّ در حقّ ، بکلی از صراط حقّ منحرف گشته ، و درباره حضرت مسیح قائل بالوهیت و امثال آن شدند ، و در نتیجه از دینِ اِلَهِی گمراه گشتند .

## لطائف :

- ۱- رَبِّ : از أسماء حُسنیِ اِلَهِی و بمعنای تربیت کننده و پرورش دهنده است .  
مانند رَبِّ الْعَالَمین .
- ۲- عَالَمین : بمعنی عوالم است ، و در مورد صاحبان عقل استعمال می شود ،  
زیرا واو و نون و یا یاء و نون برای جمع عقلاء است . بخلاف عوالم که جمع کثرت  
است .
- ۳- مالکِ یوم الدین : یوم دین بنحو اطلاق بایام پس از موت در عالم برزخ و یا  
پس از بعثت در قیامت گفته می شود ، ولی از لحاظ مفهوم مطلق آن بر زمانهایی نیز  
شامل می گردد که انسان در آن زمان خضوع و تسلیم تمام از احکام و مقررات اِلَهِی  
نموده ، و در مقابل فرمانها و اوامر و نواهی او از خود گذشته و فانی باشد ، و در  
این صورت نیز خداوند متعال حاکم و مالک و صاحب اختیار او خواهد بود .
- ۴- اِهدِنَا الصِّرَاطَ : صراط مفعول دوّم است ، و چون بدون واسطه حرف  
متعدّی شده است : دلالت می کند به تعلّق هدایت به خود صراط . بخلاف تعبیر با  
حرف الی ، که دلالت می کند به تعلّق هدایت بجهت و بسوی صراط .
- ۵- صِرَاطَ الَّذین : بدل است از صراط اوّل ، و بدل دلالت می کند گذشته از  
تاکید ، به مقصود اصیل بودن دوّمی که بدل است . و ذکر چیزی بنحو اجمال و  
سپس بتفصیل : مؤثّرتر باشد در نفوس .

«سوره بقره:»

( ۲ )

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اَلَمْ - ۱ - ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ - ۲ - .

لغات :

اَلَمْ : از کلمات رمزی است ( معنی حقیقی آن نزد خداوند متعال و رسول اکرم ( ص ) باشد ) .

ذٰلِكَ : آن . ( برای اشاره کردن به بعید است ، خواه بعید از جهت مکان باشد ، و یا از جهت مقام و عظمت و مرتبت ) .

الْكِتٰبُ : تثبیت و اظهار آنچه‌یست که در نیت است ، خواه با نوشتن یا با حکم کردن یا بغیر آنها باشد .

لَا رَيْبَ : توهم آلوده بشک - و لا : برای نفی است .

فِيهِ : فی بمعنی در - و هاء : بمعنی - آن - باشد .

هُدًى : هدایت و راهنمایی کردن است ، در مادی باشد یا در معنوی .

لِلْمُتَّقِيْنَ : برای - آنانکه خودشان را حفظ می‌کنند در مقام عمل ، و لام : دلالت می‌کند به اختصاص . و متَّقین ، به تقوی داران .

ترجمه :

این کتاب ظاهر شده و ثابت که قرآن مجید است ، توهم و شکی در آن نیست ، (از جهات معانی و از لحاظ کلمات ) و هدایت باشد برای افرادی که باتقوی باشند . ( یعنی آنانکه خودشانرا در جهات اعمال خارجی از هرگونه خلاف حفظ می‌کنند ،

می‌توانند از این کتاب استفاده کرده ، و حقایق آنرا بفهمند ) . - ۲ .

### تفسیر :

در این تعبیرات اشاراتی هست که بنحو اجمال بآنها اشاره می‌شود :

۱- تعبیر با اسم اشاره بعید ( ذَلِك ) نه به کلمه هَذَا : برای تجلیل و تعظیم مقام قرآن است که از افهام متوسط دور باشد .

۲- کتاب : بمعنی تثبیت و ضبط و اظهار نیت و مقصود است ، و حقیقت قرآن مجید همین است ، یعنی احکام و حقایق و معارفی است که از جانب خداوند متعال ظاهر و تجلی کرده و در قلوب مؤمنین و در صفحات خارجی ثبت و ضبط می‌شود ، و این تثبیت از جانب خداوند متعال صورت می‌گیرد .

و این تعبیر در این مورد مناسبتر از کلام یا قرآن یا فرقان است : زیرا نظر در کلمه قرآن بجهت تفهّم و ضبط تنها از طرف بنده باشد . و در کلام بجهت تنها ظهور نیت باطنی است . و در فرقان بجهت جدا کردن حق از باطل باشد .

پس مراد از کتاب همان معنی مصدری ( ثبت و ضبط کردن از جانب خداوند متعال ) باشد ، نه بمعنی اسم مفعول ( ثبت شده ) است .

۳- تعبیر به ریب مناسبتر از شک است : زیرا ریب دلالت می‌کند به توهم که تولید شک می‌نماید ، و از این تعبیر مأخذ و منشأ شک نیز منظور گشته ، و هر دو جهت نفی می‌شود .

و چون کتاب را بمعنی تثبیت خداوند گرفتیم : نبودن ریب در آن کاملاً روشن و قطعی خواهد شد ، زیرا که در تثبیت و فعل خدا شکی واقع نمی‌شود .

۴- تعبیر به هُدًی که مصدر و بمعنی راهنمایی کردن است : مناسبتر از مشتقات دیگر است ، زیرا با کتاب بمعنی مصدری مطابقت کرده ، و در عین حال به مبالغه در هدایت نیز دلالت خواهد کرد .

و ما با بودن این لطف در تعبیر در هُدّی و در کتاب ، هیچگونه حاجتی نداریم که آنها را از معانی حقیقی و ظاهری خود ، بمعانی دیگری حمل کنیم .

۵- تعبیر با لام در متّین ( با بودن مادّه هدایت که متعدّی بدو مفعول است ، چنانکه در اهدنا الصراط بود ) : دلالت می‌کند که هدایت قرآن مخصوص باشد به متّین ، و غیر متّین را راهنمایی نخواهد کرد .

زیرا اتّقاء بمعنی خواستن نگهداری و طلب حفظ است ، و کسیکه نمی‌خواهد خود را از آفات و گرفتاریها و موانع و محرّمات و أعمال زشت و صفات قبیح و نیّات سوء حفظ و حراست کند : اقتضاء و تمایلی در وجود او برای توجه به کلمات قرآن نخواهد بود ، و اگر میل و توجهی هم در ظاهر باشد ، ولی در مقام عمل نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد .

پس هدایت قرآن مخصوص است به افرادی که متّقی باشند .

### روایات :

در تفسیر برهان از حضرت امام ششم ( ع ) نقل می‌کند : کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند ، روز قیامت این دو سوره او را در سایه خود قرار میدهند ، مانند دو قطعه ابر ، یا دو عباء پوشیدنی ، یا دو سایبان .

و از رسول اکرم ( ص ) نقل می‌کند : کسی که بخواند چهار آیه از اوّل سوره بقره ، و سه آیه که آیه الكرسي و دو آیه دیگر است ، و سه آیه از آخر این سوره : نمی‌بیند در نفس خود و در عائله و مالش چیزی را که مکروه می‌دارد ، و شیطان نزدیک او نمی‌شود ، و قرآنرا فراموش نمی‌کند .

### توضیح :

در پیرامون این دو حدیث شریف توضیح مختصری می‌دهیم :

۱- تمام آثار و فضائلی که برای قراءت قرآن و سوره‌ها و آیات کریمه وارد است : مربوط به خواندن حقیقی است ، یعنی باید از روی دقت و فهم معنی و توجه بحقایق و مقاصد و با حفظ آداب و شرائط و تجلیل از کلام پروردگار متعال صورت بگیرد .

و قراءت هم در لغت بمعنی تفهّم و ضبط است ، و هرگز خواندن تنها کلمات بی‌آنکه بمعانی و مقاصد توجهی شود : ارزشی پیدا نکرده ، و حتی در عرف هم عمل ناقصی محسوب می‌گردد ، مانند خواندن سطحی نامه‌ای که نسخه معالجه یا دستور یا سفارش لازمی در آن باشد .

و آثار و ثوابی که برای قراءت وارد می‌شود : بتناسب مفاهیم و معانی آن آیات است ، و این امر دلالت می‌کند که قراءت حتی اضافه بر تفهّم محتاج بعمل نیز می‌باشد ، تا آن نتیجه را بدهد ، چنانکه در نسخه طبیب اینمعنی صددرصد منظور است .

و با این بیان قاطع بسیاری از اشکالات در مورد روایاتی که مربوط به ثواب و عقاب است : برطرف خواهد شد .

و اکثر آیات کریمه برای درمان قسمتی از دردهای درونی روحی است ، مانند نسخه دکتر متخصصی که در مورد سینه پهلو و أمثال آن ، آمپول یا قرص پنی‌سیلین دستور بدهد ، و در مقابل نسخه : مریض هم تفهّم و عمل نکند ، و یا اینکه بدقت رسیدگی کرده و طبق نوشته دکتر عمل کند .

۲- و أمّا سایبان بودن این دو سوره در مقابل گرفتگی و ابتلاءات و اضطرابات عالم آخرت : برای اینست که بحث مهمّ در این دو سوره از موضوع تقوی و نگهداری خود از اعمال و اخلاق سوء ، و قطع توجه از غیر پروردگار متعال ، و برای سوق بسوی نورِ اِلَهِی و دفع ظلمتهای روحانیست ، و چون اینمعنی در وجود انسان تحقق پیدا کرده ، و حقیقت تقوی و توجه بحق متعال در نفس او ثابت گردید : در

عوالم ماورای طبیعت نیز همین خصوصیات تجلی و ظاهر شده ، و بصورت سایبان روحانی او را از ابتلاءات محفوظ خواهد داشت - و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا .  
 ۳- و أمّا ده آیه از اوّل و وسط و آخر سوره بقره : چهار آیه از اوّل سوره تا کلمه - هم یوقنون - است ، که مربوط به قرآن و هدایت آن برای متّقین و صفات متّقین باشد . و سه آیه وسط از اوّل آیه الكرسي تا کلمه - فیها خالدون - ۲۵۷ ، و مربوط بتوجه خالص بخداوند متعال و إحاطه علم و قدرت و قیومیت و حفظ و عظمت او باشد . و سه آیه آخر سوره از کلمه - لله ما فی السماوات ۲۸۴ ، تا آخر سوره کریمه ، و مربوط به مالکیت مطلق پروردگار متعال و محاسبه و مغفرت و عفو و یاری او باشد .

پس در آغاز سوره اشاره به زمینه و استعداد و تحقق تقوی است ، و در وسط اشاره به إحاطه علم و قدرت و عظمت و حفظ پروردگار متعال بوده ، و در آخر حصول عفو و مغفرت در مقام مالکیت و محاسبه باشد . و نتیجه این سه قسمت حصول أمن ، و دفع شرّ و ضررهای دنیوی و اخروی ، و محفوظ گشتن ، و صفاء و تمایل قلب بحقایق و روحانیت ، و انس با کلام خداوند متعال ، و دوری از کدورت و آلودگی خواهد بود .

پس در هر موردیکه روایت معتبری از حضرات ائمه معصومین ( علیهم أفضل الصلوات ) ، در پیرامون آیات و سوره‌های قرآن کریم وارد گردد : باید بدقت و تحقیق مفاهیم روایت و آیه یا سوره را رسیدگی کرده ، و جهت تناسب را متوجه شد .

### لطائف و ترکیب :

۱- آلم : در ابتدای سوره رمزی است که تفاهم مربوط به آن منحصر می شود به متکلم و مخاطب، و تفسیر قاطع نوشتن در رابطه باین رمز برخلاف نظر پروردگار



متعال است .

و چون این رمز از کلمات مستعمل لغت عرب حساب نمی‌شود : قهراً بدلالات حروف میتوانیم مطالبی را استفاده کنیم .

و از جمله دلالت حروف : جهت اعداد است که در میان ملل سابقه ، مخصوصاً در زبان عبری که یکی از مآخذ زبان عربی است متداول بوده است ، و حتی الآن هم در کتب عبری بجای اعداد حروف استعمال می‌کنند .

و دائره ابجد که در الفبای عربی مرسوم است : همان ترتیب و دائره حروف عبری است که برای آسانی در حفظ مرکب شده است ، و اگر نه این کلمات ( ابجد ، هوز ، حطی ، کلمن ، سعفص ، قرشت ، ثخذ ، ضظغ ) هشتگانه ، معانی لغوی از آنها استفاده و مفهوم نمی‌شود ، و بلکه برای نشان دادن تنها ترتیب حروف است . و توجه شود که : نه حرف اول تا حرف ط ، آحاد ، و حروف یکایک ترقی کرده و به ده که اول عشرات است میرسد .

و از حرف ی که دهم است عشرات به ترتیب شروع شده و در حرف ص عشرات تمام شده ، و ق صد حساب میشود ، و صد و صد ترقی کرده ، و در حرف غ که هزار است ، حروف تمام می‌شود .

و ضمناً معلوم شود که : حروف عبری اصلی بیست و چهار حرف بوده ، و شش حرف - ثخذ ، ضظغ - از عربی ملحق شده است .

و بطوریکه در التحقيق ، کلمه - المص - گفته شده است : رمز الم ، اشاره به دوره سوم در اسلام است که در سنه ۶۱ هجرت با حادثه کربلا خاتمه پیدا می‌کند ، یعنی از اهل بیت اطهار که آیه - *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* - ۳۳/۳۳ - در حق آنان نازل شده بود ، کسی باقی نمی‌ماند .

توضیح اینکه : دوره اول از انتهای زمان شدت و سختی بود که در سیزده سال ایام اقامت پیغمبر اکرم در مکه مکرمه ادامه پیدا کرد ، و به این مدت اشاره میشود

به کلمه - طّه - که تطبیق بعدد ۱۴ ، سال آغاز شروع زمان آزادی از ناراحتیها و سختیها محسوب می شود ، و بسیار مناسب است آیه کریمه - طّه ، ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى - ۲/۲۰ .

و دوره دوّم - افتتاح و پیش آمدن حکومت اسلامی حقّ برای اهل بیت رسول اکرم ، و خلافت وصی پیغمبر گرامی در سال - ۳۵ - هـ ، مطابق سنه - ۴۸ - هـ ، از بعثت که آغاز ظهور اسلام است ، خواهد بود .

و اشاره می شود باین زمان رمز - حَم ، و مناسب این جریان است آیه کریمه - حَم ، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ - سوره دخان .

و دوره سوّم - خاتمه پیدا کردن زندگی أصحاب کساء و اهل بیت طاهرین در جریان کربلا سنه / ۶۱ - هـ ، که اشاره می شود بآن برمز - الم ، و چون از سال سوّم اظهار اسلام حساب گردد : سال ۷۱ خواهد بود ، زیرا دعوت و اظهار اسلام پس از سه سال از بعثت شروع گردید .

و مناسب است با این جریان آیه کریمه - الم ، غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ - سوره روم .

و این دوره شصت و یک سال از هجرت که در حقیقت ۷۱ سال از اظهار و دعوت باسلام خواهد شد : برمز - الم ، معین می شود .

در مروج الذهب ( ذکر مبعثه ص ) می گوید : و مبعوث گردید به نبوت و او چهل ساله بود ، پس اقامت کرد در مکه سیزده سال ، و إخفاء نمود برنامه خود را سه سال .

و توجه شود که : این ۷۱ سال دوره اظهار و دعوت اسلام است ، و اّمّا پس از آن آیام شدّت و تقیه و فشار شروع شده است .

و چون در دو دوره اوّل و دوّم : نظر بخود اسلام بود نه به اظهار و دعوت : لذا از

أول بعثت پیغمبر اکرم و ظهور خود اسلام حساب شده است .  
 ۲- چون کلمه کتاب بمعنی مصدری استعمال شده است : کلمات - ریب ، هُدّی ،  
 نیز بصیغه مصدری استعمال شده است .  
 ۳- چون رمز - آلم ، اشاره بدوره اظهار اسلام و ادامه زندگی و حیات اهل بیت  
 طهارت گردید : در تعقیب این اشاره ، ذکری از متّقین حقیقی و از صفات و علامات  
 آنان ، و در مقابل : اشاره به پیدایش منافقین و وجود کفّار گردید .  
 البتّه مصداق اتمّ از متّقین : همانا أصحاب کساء و خانواده پیغمبر اکرم باشند ،  
 چنانکه مصداق کامل منافقین : مخالفین آنان بوده ، و بهر نحوی بود اسباب آزار و  
 ظلم بر آنان را فراهم می‌کردند .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . - ۳ .

لغات :

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ : آنانکه - ایمان می‌آورند . ( یعنی ایمن و آمن می‌گردانند  
 خودشانرا ، و ایمان بمعنی ایمن گردانیدن خود یا دیگری است ) .  
 بِالْغَيْبِ : در رابطه موضوع غیب . ( و آن در مقابل شهادت و حضور است ، یعنی  
 آن موضوعاتی که برای ما حضور ندارند ) .  
 يُقِيمُونَ : برپا می‌دارند .  
 الصَّلَاةَ : عبادت مخصوص و نماز است . ( و در لغات گذشته نیز بهمین معنی  
 استعمال می‌شده ، و در عربی بمعنای ثناء کردن است ) .  
 وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ : و از آنچه روزی دادیم آنانرا . ( و رزق : آن انعامی است که  
 بمقتضای احتیاج و برای ادامه حیات باشد ) .

يُفِقُونَ : إنفاق می‌کنند . ( و إنفاق إعطاء و إنعامی است که دائمی نباشد مانند رزق ، و بلکه جریان موقتی داشته باشد ) .

#### ترجمه :

أفراد با تقوی کسانی هستند که در ادامه برنامه تقوی و حفظ و حراست و نگهداری خود : ایمن و مطمئن می‌کنند خودشانرا در رابطه بمسائل غیب و آنچه مشهود و محسوس برای آنان نیست . و برای تحکیم روابط غیبی : در میان خود و خداوند متعال عبادت مخصوص نماز را که بزرگترین برنامه عبودیت و خضوع و خشوع در مقابل پروردگار متعال است ، برپا میدارند . و سپس در مقام عرض ادب و خدمت و بندگی : به بندگان خدا از آنچه وسعت و نعمت دارند إنعام و إعطاء می‌کنند . - ۳ .

#### تفسیر :

در این مورد موضوعاتی را لازم است توضیح بدهیم :

۱- ایمان : أمن و اطمینان دادن است ، و این معنی هنگامی صورت می‌گیرد که قلب انسان در آن موردیکه منظور است از هرگونه تزلزل و اضطراب و وسوسه ایمن گردد .

و چون ایمان در اینجا متعلق به غیب است : پس لازم است شخص متقی از لحاظ مسائل غیبی ، چون توحید و صفات پروردگار متعال و بعث و مجازات و عوالم دیگریکه از ماورای عالم ماده و حس است : خود را نگهداری کرده ، و با تحصیل اطمینان و علم و یقین باین موضوعات ، از وسوسه‌های شیطانی و تزلزل و تردید بیرون رفته ، و از هدایت کلمات إلهی استفاده کند .

۲- غیب : چیزیکه از عالم ماورای طبیعت و حس باشد ، یعنی آنچه با نظر و

فکر یا با قوه روحانی باطنی درک شود ، مانند عوالم ملائکه ، عوالم ارواح ، نور وجود پروردگار متعال و صفات او ، و عوالم روحانی انسان .

و این موضوعات از عالم ماده خارج بوده ، و مربوط با دراکات و علوم و معارف روحانی است ، و در عین حال معرفت و ایمان به آنها از لحاظ روحانیت انسان و تکمیل نفس و درک حقایق و واقعیات عوالم وجود ، و بلکه تحقق انسانیت انسان و امتیاز آن با حیوانات ، بوسیله همین توجهات و معارف خواهد بود .

و مرتبه اول تقوی که موجب هدایت شدن و استفاده کردن از معارف قرآن مجید است : این معنی باشد: زیرا تا انسان از صفات حیوانی و تمایلات مادی و تعلقات جسمانی دنیوی منصرف نشده ، و بسوی عوالم روحانی و مراحل نورانی اقبال و وابسته نگردد : نخواهد توانست ادراکات و مشاهدات روحانی داشته باشد . پس ایمان بغیب خود جهت مثبت تقوی ، و مرحله اول حفظ و نگهداری نفس بوده ، و مقدم بهمه مراتب و مراحل است .

### ۳- و یقیمون :

از اقامت است ، و آن از قوام و قیام بمعنی برپا شدن و فعلیت پیدا کردن باشد ، و اقامت : برپا کردن و فعلیت دادن و راست داشتن است .

و در هر موضوعیکه انسان متوقع نتیجه و آثار باشد : میباید آن را بصورت صحیح و بآنطوریکه درست و حق است ، برپا داشته و در خارج تحقق و فعلیت بدهد . و لطف تعبیر با این فعل نه با افعال دیگر : رعایت اینمعنی است ، تا انسان متوجه باشد که در مراحل تقوی برپا داشتن صحیح و حقیقی اعمال باید مورد نظر باشد ، نه تنها بجا آوردن و عمل کردن مطلق که : از لحاظ تقوی مؤثر نخواهد بود .

### ۴- الصلوة :

این کلمه از ماده صَلَو است ، و بمعنی ثناء جمیل و ستودن نیکو باشد . و أمّا صلاة بمعنی نماز و عبادت مخصوص : از لغات عبری و سریانی و آرامی گرفته شده

است .

و نماز مرحله دوّم از تقوی بوده ، و وسیله ارتباط پیدا کردن با پروردگار متعال ، و خضوع و خشوع تامّ در مقابل عظمت او ، و اظهار بندگی و اطاعت و ذلّت ، و مناجات و دعاء و مسألت ، و عروج و توجّه بسوی مقام نور و قرب او باشد .  
و اینمعنی طرف مثبت و عملی تقوی بوده ، و ملازم است با انقطاع از تمایلات و هوسرانیهای دنیوی ، و تعلّقات مادّی ، و خضوع در مقابل افراد دنیاپرست ، و ارتباط و مجالست با مردم خودخواه .

پس در مرحله اوّل ( ایمان بغیب ) : تقوی روحی و عقیدتی و فکری پیدا شده ، و در این مرحله ( صلاة ) : تقوی عملی و اخلاقی ، و حالت اخلاص در مقام عبودیت پروردگار متعال ، و انجام وظائف لازم فیما بین خالق و مخلوق ، پدید خواهد آمد .

#### ۵- یُنْفِقُونَ :

إنفاق إجراء کردن امری است که باتمام و انتهاء برسد ، چون إعطاء به عائله یا دیگری که بحدّ لزوم و کافی باشد .

و این کلمه در مورد رزق مناسبتر است از إعطا و إنعام و إحسان : زیرا إنعام از نعمت است و مخصوص می شود بموارد نعمت و نیکویی . و إعطاء أعمّ است از آنکه در امور پسندیده و نیکو باشد یا نه ، و بعنوان تملیک باشد یا تصرف دادن تنها . و إحسان مطلق عمل نیکو انجام دادن است خواه باعطاء مال باشد یا نه .

و این إنفاق در موارد لزوم : مرحله سوّم از طرف مثبت تقوی است ، و مربوط می شود به انجام وظائف در میان بندگان خداوند متعال نسبت بهمدیگر ، و محافظت و نگهداری خود از إمساک و حبّ مال و تعلّق بدنیا ، و بخل و خوف از احتیاج .

#### ۶- و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ :

متعلّق و مربوط است به کلمه یُنْفِقُونَ . و رزق : عبارت از إنعام مخصوصی است

بر طبق احتیاج طرف که استمرار و جریان پیدا کند .  
و رزق از طرف پروردگار متعال : در ادامه خلقت و تکوین موجودات باشد ، تا بتوانند بزندگی و حیات خود ادامه بدهند .  
و رزق از طرف مردم : واسطه بودن در این امر و انجام دادن وظیفه محوّله بآنان باشد ، زیرا که امور مادی همیشه روی جریان طبیعی و بوسائط انجام می‌گیرد ، مانند رزق و تأمین معاش و احتیاجات عائله ، اگرچه اصول در هر امری از جانب خداوند متعال تأمین و تقدیر و تسبیب می‌شود .  
آری نعمتهای عمومی و وسائل لازم در حیات موجودات و بقاء آنها بعد از تکوین و خلق ، همه بی‌واسطه از جانب خداوند متعال تهیّه شده ، و در اختیار آنها گذاشته می‌شود ، چون آفتاب و ماه و سائر کواکب و هوا و آب و باران و گرما و سرما و نباتات و کوهها و سنگ و خاک و معادن و اعضاء و جوارح لازم و قوای و حواس و سائر خصوصیات در مرتبه ایجاد و تکوین ، یا در مرحله ابقاء و ادامه حیات .  
و ضمناً اِنفاق از رزق گاهی از نظر تشریح خصوصیتی پیدا کرده ، و واجب یا مستحبّ می‌شود ، چون نفقات واجب عائله ، و زکوة به مستحقّین ، و خمس در راه خدا ، و اِنفاق در موارد ضرورت و احتیاج در اجتماع یا برای افراد ، که همه اینها از جمله وظائف واجب انسانهای مؤمن بخدا بوده ، و نباید در انجام آنها کوتاهی بشود .  
و معلوم باشد که : رزق اعمّ است از مادی و معنوی . پس در اَرزاق معنوی هم که خداوند متعال عطا کرده ، و قابل اِنفاق بدیگران باشد ( مانند علوم اکتسابی ) ، یا آنچه از علوم شهودی در قسمت معارف اِلّهی که اقتضای اظهار و نشر دارد : نباید از نشر و اِنفاق آنها اِمساک و بخل ورزید .

### روایات :

در تفسیر صافی از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : معنای - مِمّا رَزَقْنَاهُمْ

يُنْفِقُونَ - اینست که - مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبْتُونَ - یعنی از آنچه ما آنانرا تعلیم کردیم نشر بدهند .

و در تفسیر برهان : بجای يَبْتُونَ ، يُنْبِئُونَ - نقل کرده است ، یعنی از آنچه تعلیم آنان کردیم خبر میدهند دیگران را .

### توضیح :

اگر منظور در این روایات شریفه : علوم اکتسابی ظاهری باشد نظیر تحصیل مال و ثروت احتیاج بوسائل و وسائط و اسباب مادی داشته ، و مواد همه اسباب و مقدمات در امور مادی مسخر و مقهور تحت إرادة نافذ و قدرت کامل پروردگار متعال بوده ، و مؤثر و فاعل حقیقی در همه آنها خداوند متعال می باشد . و از این لحاظ تعبیر به - رزقنا - و نسبت رزق معنوی و علم نیز بخداوند متعال صحیح و حق می باشد .

و اگر معارف و حقائق و فیوضات روحانی مراد باشد : باز مقدمات تکوینی ذاتی و خارجی و إلقاء از جانب او خواهد بود .

پس إعطاء رزق مادی باشد یا معنوی ، و بواسطه باشد یا بیواسطه : همه از جانب او می باشد .

### لطائف :

۱- تعبیر بصیغه مضارع در سه مورد (يُؤْمِنُونَ ، يُقِيمُونَ ، يُنْفِقُونَ) : اشاره به توقع و استمرار پیدا کردن است که از مضارع مفهوم می شود ، و دلالت می کند با استمرار پیدا کردن این سه عمل در متقین .

۲- تعبیر بکلمه غیب نه با اللّٰه و قیامت : اشاره به لزوم ارتباط و اعتقاد داشتن بجهان غیب و ماورای عالم ماده است بطور مطلق ، اعم از توحید و صفات الوهیت ،



و عوالم بعث و قیامت ، و عوالم روحانیّه انسان ، و عالم ملکوت .  
 ۳- و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ : اشاره بدو امر است : أوَّل - دلالت می‌کند بموجب کلمه  
 مِن ، بمفهوم تبعیض که برخی از أرزاق خود را إنفاق کنند .  
 دوم - اشاره می‌شود که إنفاق از أرزاق مادی و معنوی هر دو باید باشد که  
 خداوند متعال إنعام فرموده است و برای إمساک محمل صحیحی نخواهد بود، زیرا  
 همینطوریکه خداوند متعال عطاء فرموده است ، باز در آینده اگر مقتضی باشد عطاء  
 می‌کند ، و اگر سپاسگزاری نباشد منع خواهد کرد .  
 آری روزی دهنده پروردگار متعال است ، ولی إنفاق بنام عبد تمام شده ، و در  
 نتیجه این عمل ظاهری : هم مستحقّ ثواب و أجر بوده ، و هم محبوبیت و مصونیت  
 و عنوان اجتماعی پیدا خواهد کرد .

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ و مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بِالْآخِرَةِ هُمْ  
 يُوقِنُونَ . - ۴ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ و أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . - ۵ .

#### لغات :

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ : و آنانکه - ایمان می‌آورند - بآنچه نازل کرده شده  
 است .

إِلَيْكَ ، مِنْ قَبْلِكَ : بسوی تو - از - جلوتر از تو .

و بِالْآخِرَةِ : و بآنچه متأخر باشد . (در مقابل متقدّم است ) .

يُوقِنُونَ ، عَلَى هُدًى : یقین می‌کنند . بر - هدایت .

هُم ، أُولَئِكَ : آنان - آنجماعت .

مُفْلِحُونَ : پیروز شوندگان . (بنجات از شرور و درک خیر) .

## ترجمه :

و متّقین آنانی هستند که ایمان می‌آورند بآنچه نازل کرده شده است از جانب پروردگار متعال بسوی تو ، و بآنچه نازل کرده شده است از پیش از تو به پیامبران گذشته ، و بروز آخرت که ماورای عالم مادّه و دنیا است ، یقین و قطع پیدا می‌کنند . - ۴ آن افرادی که این چنین باشند روی هدایت و برنامه راهنمایی بوده ، و آنان در نتیجه پیروز شوندگان در دنیا و آخرت هستند . - ۵ .

## تفسیر :

و خصوصیات دیگر متّقین اینستکه : ایمنی و طمأنینه میدهند خودشانرا در رابطه چندین موضوع دیگر :

## ۱- یَوْمِنون بما أَنْزَلَ إِلَیک :

نزول : عبارت از انحدار چیزی و فرود آمدن آن از بالا بطرف پایین است خواه در امور مادی باشد یا معنوی ، و نظر در نزول تنها بفرود آمدن چیزی است ، بخلاف هبوط که نظر در آن به فرود آمدن و استقرار در محلّ دوم باشد .

و این ایمان شامل بهمه آنچه به پیغمبر اکرم ( ص ) و انبیاء گذشته ( و ما أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِک ) از جانب خداوند متعال بوحی یا إلهام یا بوسیله ملائکه نازل شده است ، خواهد گردید ، خواه در قسمت معارف إلهی باشد ، یا تهذیب نفوس و أخلاق ، یا آداب و احکام انفرادی و اجتماعی ، و یا عبادات و طاعات و وظائف عبودیت .

البته آنچه بانبیای إلهی در قرون مختلف نارل می‌شود که بمردم إبلاغ نمایند : همه مرتبط بهمديگر بوده ، و هر کدام در موقعیت خود حقّ و صدق و خیر بوده ، و مانند کتابها و درسها و وظائفی است که برای کلاسهای مختلف ابتدایی و دبیرستان و دانشگاهه معین می‌شود .

پس آنچه در قرون گذشته نازل شده است : إضافة بر هدایت و استفاده کامل

مردم آن قرن ، برای قرنهای پس از آن نیز هدایت کننده و یاری رساننده ، و موجب تکمیل استعداد آنان خواهد بود .

## ۲- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ :

آیه گذشته در مقام اجمال هدایت افراد است ، و این آیه در مقام تفصیل و توجه به خصوصیات باشد .

در آیه گذشته : ایمان ، غیب ، اقامه صلوة ، إنفاق ، همه بنحو کلی و اجمال منظور شده است : زیرا هدایت قرآن در مرتبه اول بنحو اطلاق و باقتضای مراتب اشخاص باشد ، و درجات تقوی و ایمان و صلوة و إنفاق هم مختلف بوده ، و بهر مقداریکه زمینه برای استفاده حاصل گردد : هدایت قرآن جریان و نفوذ خواهد داشت .

و در این آیه شریفه : نظر بمقام تفصیل و ذکر خصوصیات باشد ، و از این لحاظ ایمان بخصوصیات و جزئیات آنچه نازل شده است و ایقان بخصوص عالم آخرت از غیب مطلق ذکر شده است .

و چون نظر در آیه گذشته باجمال و اطلاق بود : در مرتبه اول ایمان بغیب که شامل توحید و قیامت می شود ، و مبدء سایر اعمال و حرکات هدایتی است : ذکر گشته ، و در مرتبه دوم اقامه صلوة که وسیله سیر و تقرب بمبدء است : مورد توجه قرار گرفته . و در مرتبه سوم إنفاق بنحو اطلاق که برنامه اجتماعی است : منظور شده است .

ولی در این آیه شریفه در مرتبه اول : ایمان بمصادیق آنچه برسول اکرم نازل می شود ، و سپس ایقان بخصوص آخرت ذکر شد ، زیرا در این مرتبه توجه بعمل تفصیلی و تحقیقی است ، و آن از مرحله عمل بتکالیف و توجه بخصوصیات شروع شده ، و در مرتبه دوم توجه بروز آخرت و بعث و جزاء برای اعمال منظور می گردد . چنانکه اسلام آوردن از مسأله توحید و اعتقاد شروع می شود ، ولی در مقام

عمل : لازم است از احکام فرعیّه شروع کرده ، و بخصوصیات و جزئیّات در هر قسمت بتحقیق توجّه داشت .

و أمّا آنچه بانبیای گذشته نازل شده است : اگر علم بآنها از طریق معتبر ( قرآن مجید ، روایات صحیح ، تواریخ و کتب گذشته که قابل اعتماد باشد ) حاصل گردد : برای ما قابل پذیرش و عمل خواهد بود .

### ۳- یوقنون :

از مادّه یقین است ، و یقین عبارت است از علمی که ثابت در نفس بوده و موجب طمأنینه قلب گشته و قابل شک نباشد ، و یقین پس از ایمان و علم و اعتقاد حاصل می شود .

و از این لحاظ در مرتبه اجمال : با - یؤمنون بالغیب - تعبیر شده است . و در مرتبه تفصیل : با جمله - و بالآخره هم یوقنون .

و أمّا آخرت : مؤنث آخر بوزن عالم و عالمه ، و بمعنی متأخر باشد ، و منظور عالمی است که متأخر از عالم دنیای مادی باشد ، و چون برگشت انسان در سیر طبیعی خود ، و در نتیجه کوشش و فعالیت او ، به آنجا منتهی می شود : پس ایمان قاطع بعالم آخرت ضروری است ، و اگر نه تمام برنامه های زندگی او در طول حیات دنیوی ، بی ثمر خواهد بود .

پس بعد از طی مرحله توجّه و اطاعت اجمالی در آیه اوّل ، مرحله توجّه دقیق و برنامه تفصیلی و تحقیقی شروع شده ، و آیه دوم روی این نظر ذکر می شود .

و چون این دو دوره صورت عمل پیدا کرده و تحقّق یافت : خداوند متعال او را مشمول الطاف خود قرار داده ، و از متّین حقیقی محسوب گردیده ، و از هدایت قرآن بهره مند خواهد شد : زیرا وقتیکه انسان بهمه دستورهای پیغمبر اکرم عمل کرده ، و نظر و مقصدش در اعمال و حرکات خود تأمین آخرت گردید : قهراً از هرگونه خلاف و انحرافات دوری نموده ، و خود را محفوظ نگه خواهد داشت .

#### ۴- اُولئِكَ عَلٰی هُدٰی :

آنان استیلاء و تسلط بر هدایت پیدا کرده ، و با این مقدمات و شرائط هدایت پروردگار متعال را در آغوش گرفته ، و روی برنامه هدایت اِلهی زندگی خود را ادامه می‌دهند .

و در ابتدای سوره فرموده بود : هُدٰی لِّلْمُتَّقِیْنَ ، ولی در اینجا فرمود : عَلٰی هُدٰی مِنْ رَبِّهِمْ ، زیرا در ابتداء اشاره باقتضاء و اجمال بود ، نه فعلیت و تحقق پیدا کردن در خارج . و در اینجا پس از تحقق شرائط و مقدمات ذکر شده ، هدایت فعلیت پیدا کرده ، و جریان و برنامه اعمال آنان روی هدایت اِلهی انجام خواهد گرفت .  
و نتیجه این هدایت تمام : جمله - هُمُ الْمُفْلِحُونَ ، است ، و اِفْلَاح : بمعنی پیروز بودن است ، یعنی بدست آوردن مقصود و هدف .

#### روایات :

در تفسیر امام می‌فرماید : مردی پیش امام سجّاد ( علیه السلام ) آمده و گفت : چه می‌گویی درباره کسی که به ( مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی أَنْبِیَائِهِ ) و به آخرت معتقد بوده ، و نماز می‌خواند و زکوة می‌دهد و صلّه رحم کرده و اعمال صالح انجام می‌دهد ، ولی اظهار می‌کند که : نمی‌دانم که حق در موضوع خلافت ، با علی بن ابی طالب است یا با دیگری !

امام سجّاد ( علیه السلام ) فرمود : اگر کسی همه این اعمال صالح را بجا آورده و اظهار کند که نمیدانم پیغمبر خدا محمد است یا مسیلمه ، آیا بعقیده تو از این اعمال نفعی میبرد یا نه ؟ آنمرد گفت : نه .

امام فرمود : همچنین باشد حال رفیق تو ، و چگونه میتوان گفت که کسی معتقد است بهممه آنچه به پیغمبر خدا نازل شده است ، و در عین حال نمی‌داند که خلیفه پیغمبر اکرم کیست !

## توضیح :

در این روایت شریف اشاراتی باشد :

۱- آنچه به پیغمبر خدا ( ص ) در مورد افضلیت و خلافت و ولایت امام علی بن ابیطالب از جانب پروردگار متعال نازل شده است : بسیار است ، و ما اشاره مختصری بحديث غدیر می‌کنیم . و اگر کسی از تفصیل آنها بخواهد ، رجوع کند به کتاب - الحقایق فی تاریخ الاسلام .

۲- در سوره مائده آیه ۶۷ می‌فرماید : **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .**  
و در آیه ۳ می‌فرماید : **أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا .**

و احادیث اهل بیت همه دلالت دارند که : این آیات شریفه در غدیر خم و درباره نصب امیرالمؤمنین ( ع ) بخلافت نازل شده است .

در مجمع البیان در ذیل آیه **بَلِّغْ مَا أُنزِلَ** ، مینویسد : عیاشی در تفسیر خود به اسنادش از ابن عباس و جابر بن عبدالله نقل می‌کند که خداوند متعال امر فرمود پیغمبر خود را که علی بن ابی طالب را در مقابل مردم برای خلافت نصب کند ، و پیغمبر اکرم در این مورد از مردم و از دشمنی و حرفهای آنان متوحش بود ، پس این آیه شریفه نازل شد .

۳- علمای اهل سنت در این مورد یا بکلی و یا إجمالاً ساکت گشته ، و اکتفاء کرده‌اند بآنکه آیه در عرفات نازل شده است .

و گاهی روایاتی در نزول آیه شریفه در غدیر خم و درباره علی بن ابی طالب ( ع ) نقل می‌کنند ، از جمله در تفسیر درّ منثور سیوطی و ابن کثیر دمشقی و غیر آنها باشد .

و در تفسیر غرائب القرآن نیشابوری از ابی سعید خدری نقل می‌کند که : این

آیه بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ ، در فضل علیّ ابن ابی طالب کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ و در غدیر خمّ نازل شده است ، پس رسول اکرم دست او را گرفته ، و فرمود : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ! فَلَقِيَهُ عُمَرُ وَ قَالَ هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ .  
و این قول ابن عباس و براء بن عازب است .

### لطائف :

- ۱- صیغه‌های یُؤْمِنُونَ و يُوْقِنُونَ : مضارع بوده ، و دلالت می‌کنند بر استمرار فعل و توقع در تحقق آن .
- ۲- وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ : تکرار شده است بمناسبت متعلق آن که ما أَنْزَلَ ، است ، و آن باعتبار کثرت مصادیق و احتیاج به تحقیق و رسیدگی در آنها، در مرتبه دوم واقع شده است .
- ۳- وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ : تقدیم این دو کلمه ( آخرت ، هُمْ ) دلالت می‌کند بر اختصاص و توجه مخصوص در مورد موضوع آخرت ، و هم در مورد افرادی که مؤمن هستند ، یعنی مخصوصاً بموضوع آخرت یقین پیدا کرده و آنرا پیوسته در تمام امور خود منظور می‌دارند .
- ۴- يُوْقِنُونَ : حصول یقین نسبت به عالم آخرت ، بخاطر مفرد و مفهوم مطلق داشتن آن ، آسان و ممکن است . بخلاف ما أَنْزَلَ ، که مصادیق بسیار پیدا کرده و قابل ایقان نباشد . و از این لحاظ در مورد آن بایمان تعبیر آورده شده است . و ایمان بمعنی مطلق : خود یا دیگر را ایمن قرار دادن باشد .
- ۵- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى : أُولَئِكَ اسم اشاره و برای مجموع اشاره می‌شود ، و کاف برای بعید یا متوسط است ، ظاهری باشد یا معنوی ، و در اینجا اشاره بمؤمنین و موقنین است که مقام بالایی دارند .

۶- و اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ : و در اینمورد اضافه بر اسم اشاره ، بخاطر تأکید و دلالت بر اختصاص ، ضمیر نیز ذکر شده است .  
و مفلِحون نیز بصیغه اسم فاعل آورده شده است ، تا دلالت به مرتبه اتّصاف و قیام وصف فلاح با آنان داشته باشد .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . - ۶ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . - ۷ .

#### لغات :

إِنَّ الَّذِينَ : بتحقیق - آنانکه .  
كَفَرُوا : ردّ کرده و اعتناء نکردند .  
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ : برابر و یکسان بودن است - بر آنان .  
ءَ - أَنْذَرْتَهُمْ : آیا - ترسانیدی آنانرا بوسیله قول .  
أَمْ - لَمْ تُنذِرْهُمْ : یا - نترسانیدی آنانرا .  
لَا يُؤْمِنُونَ : ایمان نمی آورند و خود را ایمن نمی کنند .  
خَتَمَ - اللَّهُ : باخر و نهایت رسانید - خداوند .  
عَلَى - قُلُوبِهِمْ : بر - قلبهای روحانی آنان .  
و عَلَى - سَمْعِهِمْ : و بر - شنوایی روحانی آنان .  
و عَلَى - أَبْصَارِهِمْ : و بر - دیدههای روحانی آنان است .  
غِشَاوَةٌ : پوشانیدن که فرود آمده و إحاطه کند .  
و لَهُمْ : و برای آنان است .  
عَذَابٌ : مجازات طبق اقتضای حال و ملایم طبع .



عظیم : بزرگ و بلند ( که مقابل حقیر است ) .

ترجمه :

بتحقیق آنانکه بکتاب آسمانی ما اعتناء و توجه نکرده و آنرا ردّ نمودند ، برابر و یکسان است برای آنها که با سخنهای خود آنانرا ترسانیدی یا نه ترسانیدی آنانرا ، ایمان نخواهند آورد . - ۶ خداوند متعال به پایان و آخر رسانیده است جریان قلوب و گوش معنوی آنانرا ، و بر بینایی باطن آنان پوشاک فراگیرنده‌ای فرود آمده است ، و برای آنها است عذاب بزرگ . - ۷ .

تفسیر :

چند قسمت از این دو آیه کریمه را توضیح می‌دهیم :

۱- **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا :**

کفر : در مقابل ایمان و گرویدن و در اُمن قرار دادن است ، و عبارت باشد از بی‌اعتنایی و مخالفت و قبول نداشتن و ردّ کردن .

و چون موضوع کلام در هدایت قرآن مجید بود برای متّین ، و اوصاف مهمّ متّین هم ایمان بغیب و بما أنزل بود : در این آیه کریمه اشاره شده است به حالات مخالفین تقوی و ایمان که کفار هستند .

و بموجب آیات گذشته کفار که فاقد تقوی و ایمانند ، نخواهند توانست از انوار معارف و حقایق قرآن مجید استفاضه برده ، و از هدایت آن مهتدی و راه سعادت را دریابند .

و این معنی یک امر طبیعی است : زیرا شرط استفاده کردن از چیزی و در هر موردی باشد ، متوقف است به توافق و تمایل و اقبال قلبی بآن چیز ، و چون اقبال و توجه نشود : چگونه ممکن است از آن استفاده کرد ، مانند تحقق رؤیت که محتاج

است به توجّه چشم بجانب موضوعیکه مورد نظر است ، تا صورت آن در پرده چشم منعکس شده و دیده شود .

البته کفر نیز مانند ایمان مراتبی دارد ، و مرتبه اول آن : مطلق مخالفت و ردّ کردن و توجّه نداشتن است .

و چون در اینجا بصیغه فعل ماضی تعبیر شده است ، و ماضی برخلاف مضارع دلالت بر تحقق و ثبوت می کند : قهراً اشاره می شود به تحقق و رسوخ کفر در قلوب آنان که آخرین مرتبه کفر باشد .

## ۲- سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ :

این حالت تأیید می کند که کفر آنان عنوان ثبوت و رسوخ داشته ، و از پند و انذار هیچگونه متأثر و حالت تحوّل پدید نمی کنند که بطرف ایمان تمایل نمایند . و در این آیه اشاره با افراد مخصوصی ندارد ، چنانکه در مؤمنین و متّقین چنین بود ، و در هر دو مورد تعیین موضوع با انطباق صفات و خصوصیات ذکر شده ، معلوم و روشن می گردد .

و چون در کلمه کَفَرُوا ، ثبوت و رسوخ در نظر گرفته شده است : پس تطبیق بهمه آن کفّاریکه ثابت قدم باشند ، نموده ، و در این جهت فرقی از لحاظ زمان و مکان و افراد نخواهد کرد .

و أمّا کفّاریکه در مرتبه اول و ضعیف کفر قرار داشته باشند : از این صفات خارج بوده ، و قابل تنبّه و انذار هستند .

و أمّا خصوصیت در ذکر صفت انذار : برای اینستکه موضوع کلام مربوط به هدایت قرآن است ، و هدایت قرآن لازم است متناسب با حالات و مقتضیات باشد ، و آنچه متناسب با حالات و مقتضیات باشد ، و آنچه متناسب با حالات کفّار و برای هدایت آنان است : انذارات قرآن مجید باشد ، و خداوند متعال اشاره می فرماید که : کفّار در اینجهت مستثنی شده و از نفوذ و تأثیر عمیق هدایت قرآن خارج هستند .

آری اینمعنی منحصر بقرآن مجید نیست ، بلکه هدایت پیغمبر اکرم و بلکه هدایت پروردگار متعال هم اگر بطریق طبیعی عادی صورت بگیرد ( نه بطریق اراده مخصوص ) محتاج خواهد بود بوجود زمینه و مقتضی و تمایل ، و در صورتیکه زمینه و خواستی در طرف وجود نداشته باشد : تبلیغ و هدایت لغو و بی فائده و یا بی اثر خواهد بود .

### ۳- خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ :

ختم : چیزی را باخر و نهایت رسانیدن است بطوریکه جریان امر او تمام بشود ، و چون این ماده با کلمه - علی ، استعمال گردد : دلالت خواهد کرد به محدودیت و قرار گرفتن آنچه تحت حکم و سیطره و فرمان ، زیرا کلمه - علی ، دلالت بر استعلاء و تفوق می کند ، و در این مورد فهمیده می شود که : قلوب و سمع کفار ثابت قدم ، از جریان سیر بسوی هدایت و سعادت و از مرحله توقع خیر و ایمان خارج شده ، و کاملاً تحت نظر و شدت قرار گرفته ، و پرونده آنان مختومه گشته است .  
و أمّا ختم قلوب و سمع : منظور از قلب روح انسانی و نفس است که اعضاء و جوارح و قوای ظاهری و باطنی همه تحت اختیار و حکومت او بوده ، و هرگونه سعادت و شقاوت و ترقی و تنزل و تحولات انسانی همه مربوط باو است ، و نزول فیض و رحمت و توجه و لطف روحانی یا قهر و غضب همه باو تعلق می گیرد .  
و چون قلب انسان مختوم گردید : دریچه های خیر و رحمت و لطف بر او بسته شده ، و از افاضات روحانی محروم می گردد .

و همچنین است سمع و گوش معنوی و قوه شنوایی روحانی که مختوم گردد ، در اینصورت نیز اصوات روحانی و صداهای معنوی در گوش قلب وارد نگشته ، و از افاضات ملکوتی محروم می شود .

### ۴- وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ :

منظور در موضوع قلب و سمع و بصر و ختم و غشاوة : جهت روحانی است نه

جسمانی ظاهری .

و أمّا مفرد بودن سَمع و جمع آوردن قلوب و أبصار : برای اینستکه قلوب و أبصار جمع قلب و بصر باشند ، و آنها اسمند و بمعنی مفرد دلالت می‌کنند ، بخلاف سَمع که مصدر بوده و دلالت می‌کند بمطلق مفهوم شنیدن و شنوایی ، و مفهوم جنسی داشته ، و اضافه آن بجماعت افراد صحیح باشد ، ولی اضافه قلب و بصر که مفهوم مفرد نکره دارند ، بجماعت صحیح نبوده ، و تعبیر - علی قلبهم و علی بصرهم جایز نخواهد بود .

و أمّا اختصاص دادن أبصار بغشاوة : برای اینست که در بصر ارتباط و توجه ابتداءً از جانب بصر می‌شود ، بخلاف قلب و سَمع که ارتباط ابتدائی از جانب خارج صورت می‌گیرد ، و می‌گویند تجلّی و لطف و توجه مخصوص و افاضه و وحی بقلب و سَمع صورت گرفت ، ولی در بصر گویند نظر و توجه کرد تا مشاهده نمود . پس ختم در مورد قلوب و سَمع مناسبتر و مانع از افاضه و تجلّی و وحی می‌شود . چنانکه غشاوه برای أبصار مناسب شده و مانع از دید و توجه و مشاهده بصر خواهد شد . و گفتیم که غشاوه عبارت از پوشانیدن تمامی است که از بالا فرود آید .

##### ۵- و لهم عذاب عظیم :

پس در چنین حالتی مخصوص آنان می‌شود عذاب بزرگ و بلندی که ملائمه احوال و باقتضای اعمال و افکار و صفات باطنی آنان است . آری حقیقت این عذاب و گرفتاری : تجسّم و انعکاس دقیق حرکات باطنی و ظاهری آنان است ، و چون تمام این حرکات و اعمال باختیار و تمایل و علاقه‌مندی و انتخاب خود آنان صورت گرفته است : قهراً نتایج و آثار و انعکاسات آنها نیز ملائمه با میل و خواسته و حرکات و روش آنان خواهد بود . و بطوریکه گفتیم : عذاب عبارت از جزاء و انعکاس سوء عملی است که از هر

جهت ملایم و طبق اقتضای اعمال و احوال باشد .  
و در هر موردیکه کلمه عذاب در قرآن مجید ذکر شده است : این معنی استفاده خواهد شد .

آری چه گرفتاری و جزای شدیدی برای کفار ثابت قدم ، بالاتر از این است که خود را در جهان روحانی که ماورای عالم ماده است ، مشاهده کرده ، و از التذاذات و هوسرانیها و تمایلات و نعمتهای عالم دنیا منقطع شده ، و از لذتها و حلاوتها و نعمتها و مهربانیها و خوشیهای عالم آخرت نیز هیچگونه مستفیض و بهرمنند نشده ، و برای همیشه خود را محروم به بینند .

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۳۹ / ۵۸ .

#### لطائف :

- ۱- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا : تعبیر بکلمه إِنَّ و كَفَرُوا بصیغه ماضی ، هر دو دلالت به تحقیق و تأکید و تحقق موضوع کفر می کند .
- ۲- أَنْذَرْتَهُمْ : اشاره است بصیغه ماضی ، بتحقق اینذار .
- ۳- لَا يُؤْمِنُونَ : صیغه نفی مضارع اشاره است بنفی توقع از آنان برای ایمان آوردن .
- ۴- خَتَمَ : صیغه ماضی اشاره می کند به تحقق ختم .
- ۵- و عَلَى : ذکر واو عطف در سمع و در أبصار ، اشاره می کند باستقلال هر یک از این سه موضوع در جهت ختم و غشی .
- ۶- و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ : لام برای اختصاص بوده ، و عذاب جزای مطابق حال و باقتضای اعمال و صفات است .
- ۷- لَا يُؤْمِنُونَ : خبر دوّم إِنَّ است ، و اشاره باشد بآنکه کافرین چون ثابت قدم شدند : هرگز توقع ایمان در آینده آنان نیست .

و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ . - ۸  
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ . - ۹ .

### لغات :

و مِنَ النَّاسِ : و از - مردم عمومی .  
مَنْ يَقُولُ : کسی است که - اظهار می کند و گوید .  
آمَنَّا بِاللَّهِ : ایمان آوردیم ما - بخداوند .  
و بِالْيَوْمِ الْآخِرِ : و به زمان محدود - متأخر پسین .  
وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ : و نیستند - آنان - ایمان آورندگان .  
يُخَادِعُونَ اللَّهَ : پیوسته می پوشانند روش خود را - در مقابل خدا .  
وَ الَّذِينَ آمَنُوا : و بکسانی که - ایمان آورده اند .  
وَ مَا يَخْدَعُونَ : و إخفاء نمی کنند ( از اموری که باید ظاهر گردد ) .  
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ : مگر - نفسهای خودشانرا و بخودشان .  
وَ مَا يَشْعُرُونَ : و احساس و درک دقیق نمی کنند .

### ترجمه :

و از مردمیکه بظاهر انس گرفته و نزدیک می شوند ، کسانی هستند که بظاهر می گویند ما ایمان آورده ایم بخداوند متعال و بر روز و وقت محدودیکه در آینده و پس از زندگی دنیا باشد ، و نیستند آنان ایمان آورندگان از قلب . - ۸ آنان پیوسته خدعه کرده و برخلاف باطن خود تظاهر نموده و افکار و اعمال خود را می پوشانند از خدا و از آنانکه ایمان آورده اند ، ولی اثر سوء این پوشانیدن برنامه باطنی بخودشان برگشته و خود را منحرف می کنند و در عین حال ادراک و فهم دقیق ندارند . - ۹ .

## تفسیر :

چند قسمت از این دو آیه کریمه را توضیح می‌دهیم :

## ۱- و من الناس من یقول :

أصل ناس أناس است و برای تخفیف گاهی همزه حذف می‌شود ، و بمعنی انس و انسان است که در معنی آنها مفهوم ظهور و مؤانست منظور می‌شود .  
و معنی ایمان یا کفر یا نفاق یا علم یا جهل در این ماده ملحوظ نمی‌باشد . و مراد در اینجا افراد منافق هستند که تظاهر بایمان و اسلام می‌کنند ولی در باطن ایمانی ندارند .

و چون ایمان و کفر در مقابل هدایت قرآن مجید ذکر شد : در این آیات از خصوصیات و حالات منافقین که بظاهر مؤمن و در باطن کافر بوده ، و ضرر بیشتری می‌توانند بمؤمنین و ایمان بزنند ، بحث گردیده است .

و أمّا حقیقت ماده قول : عبارتست از اظهار و انشاء آنچه در قلب است ، بهر وسیله‌ای که باشد ، و خصوصیتی برای شخص اظهار کننده و یا لغت او و یا کیفیت تفهیم و تفاهم نیست ، و از این نظر در مورد خداوند متعال و هم ملائکه و جنّ و حیوان و طیر و انسان ، در قرآن مجید استعمال شده است .

## ۲- آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ :

یوم آخر عبارتست از روز قیامت . و چون ایمان بخداوند متعال که مبدء خلق ، و خالق همه موجودات است ، و همچنین ایمان بروز پس از این زندگی مادی که هدف از ادامه حیات و مقصود و منظور است : اهمّ همه برنامه‌ها و عقائد و افکار باشد ، اختصاص بذکر شده است .

آری انسان هر حرکت و برنامه‌ای داشته باشد : میباید سرآغاز و سرانجام آنرا در نظر گرفته ، و بدقت رسیدگی کرده و آغاز و مبدء حرکت خود را مشخص کرده ، و مقصد نهایی را نیز در نظر بگیرد .

آری این فکر و اعتقاد یک امر طبیعی است ، و هر شخص عاقل و متفکری در همه برنامه‌های خود چنین توجّه و نظری را دارد ، و بدون در نظر گرفتن مبدء و منتهی به عملی که مهمّ باشد شروع نمی‌کند .

### ۳- و ما هم بمؤمنین :

اشاره بنفی واقعیت ایمان آنان است ، در مقابل قول آنان که می‌گفتند : ایمان آوردیم بخدا و روز قیامت ، یعنی اظهار و سخن آنان مخالف باطن و اعتقادشان باشد ، و معنی نفاق همین است ، و آن جریان و تظاهری است که ثابت نباشد .

البته ایمان قلبی از آثار قهری و طبیعی آن فهمیده می‌شود ، مثل آنکه با بودن ایمان بخدا و روز جزاء: هرگز ظلم و ستم و تجاوز بحقوق دیگران و مکر و خدعه و هوسرانی دیده نمی‌شود ، و ظهور این اعمال علامت قاطع برای نبودن ایمان بروز مجازات است .

### ۴- يُخَادِعُونَ اللَّهَ :

پیوسته خدا را خدعه زده ، و در مقابل خداوند متعال حقّ و واقعیت را پوشانیده ، و برخلاف حقیقت و آنچه هست تظاهر می‌کنند ، مانند پوشانیدن عقائد منحرف و اعمال زشت و نقشه‌های فاسدی که دارند ، یا اظهار صلاح و خیرخواهی و طاعات و عدالت و توجّه بخداوند . و اینمعنی یکنوع از فریب دادن دیگران است که فریب ظواهر او را خورده ، و از اینجهت متضرّر شوند .

و اینها توجّه ندارند که خداوند بظواهر و بواطن و پوشیدنیهای آنان احاطه دارد ، و چیزی از علم خداوند پوشیده نمیتواند باشد .

و همچنین مؤمنین روشن دل که نظرشان بنور الهی بوده و هرگز فریب ظواهر را نخورده ، و در همه احوال بواقعیات و حقایق متوجّه‌اند ، اگرچه موظّفند که مانند خود پیامبران طبق ظواهر با مردم رفتار و معاشرت کنند ، و اینمعنی موجب غفلت منافقین می‌شود .



### ۵- و ما یخدعون إلا أنفسهم و ما یشعرون :

و اینعمل از آنان که بقصد فریب دادن دیگران و یا برای حفظ و صیانت خود انجام می‌گیرد : در نتیجه موجب فریب خوردن و غفلت و ضرر خود آنان خواهد بود ، زیرا از مقام صفا و صدق و خلوص و معنویت و طهارت ایشان کاسته شده ، و اعتماد و اطمینان دیگران را سلب کرده ، و از لحاظ حقیقت هم سبب قطع لطف و رحمت الهی خواهد بود .

و این ضرر و فریب خوردن در اثر فقدان شعور در وجود آنان می‌باشد که بطور دقیق بمصالح و مفساد و نتایج اعمال و افکار خود توجه پیدا نکرده ، و از خیر و صلاح و سعادت خود غافلند .

و شعور بمعنی ادراک دقیق و لطیف باشد .

### روایات :

در تفسیر برهان از امام پنجم ( علیه السلام ) نقل می‌کند : کسی از آنحضرت پرسید که فردا روز قیامت ، نجات از گرفتاریهای آنروز در چیست ؟ امام فرمود : نجات در اینستکه برنامه خدعه و فریب دادن خداوند را با تظاهر بأعمال نیک نداشته باشید تا خداوند متعال نیز شما را خدعه و فریب ندهد ، زیرا کسی که خدا را خدعه بدهد : خداوند متعال او را خدعه داده و ایمان را از قلب او بیرون کرده ، و اگر بدقت بفهمد چنین شخصی خودشرا فریب می‌دهد .

گفته شد که : چگونه خداوند متعال را فریب می‌شود داد ؟

امام فرمود : در صورتیکه عمل بامر و فرمان او بظاهر بشود ، ولی در باطن توجه و قصد به غیر او باشد . پس در پیشگاه پروردگار متعال از آنچه موجب گرفتاری ظاهری و باطنی است خودداری کرده و تقوی را پیشه گرفته و از ریاء در عمل به پرهیزید ، زیرا ریاء و خودنمایی در حقیقت شرک بخداوند متعال باشد ، و شخص

ریاکار در روز قیامت بچهار اسم خوانده می‌شود: یا کافر! یا فاجر! یا غادر! یا خاسر! عمل تو از بین رفته و اجر تو ضایع شده، و امروز برای تو بهره‌ای نیست، پس مزد خود را از کسی بگیر که برای او عمل کردی.

### توضیح:

در این روایت شریف احتیاج بتوضیحاتی باشد.

**أول** - نجات در ترک خدعه با خدا است: از این پاسخ اهمیت ترک خدعه معلوم می‌شود، و روی میزان عقلی نیز باید چنین باشد، زیرا که ارزش عمل با خلوص نیت و با صفا و طهارت قلب است، و چون نیت و مقصد انسان در اعمال خود توأم با اخلاص و پاکی گردید: قهراً آثار مطلوب و جزای نیکویی خواهد داد، برخلاف آنکه آلوده و بلکه مقصد باطنی و قلبی انسان توجّه بغیر خدا باشد.

**دوم** - از ریاء در عمل دوری کند: ریاء مصداق کامل خدعه در مقابل خداوند متعال است، زیرا اظهار شخص ریاکار برخلاف نیت باطنی او بوده، و اعمال و عبادات او که بظاهر برای خدا است: در باطن بقصد خودنمایی بمردم و به نیت کسب عنوان و جاه و دنیا و مال است.

**سوم** - بچهار اسم خوانده می‌شود: اسم کافر بخاطر اینکه در باطن توجّهی بخداوند و بندگی خالص او نداشته، و بدیگران توجه دارد.

و **عنوان فاجر**: برای آنکه فُجور بمعنی انشقاق و شکافی است که چیزی از آن ظاهر گردد، مانند شکاف ظلمت که موجب ظهور روشنایی شفق شود، و در مورد شخص منافق نیز در روز قیامت که بواطن آشکار گردد: ظاهر آراسته او شکافته شده، و ظلمت و آلودگی باطن ظاهر گردد.

و **عنوان غادر**: زیرا غدر بمعنی إهمال و ترک و فرو گذاشتن است، و شخص منافق درباره تعهدات الهی خود إهمال و تخلف ورزیده، و بجای عبادت و بندگی

خدا بدیگری خضوع کرده است .

و عنوان خاسر : زیرا خسران بمعنی زیان کردن باشد ، و شخص منافق از جهت زندگی در طول زمان عمر خود بخسران مبتلا شده است .  
پس این نتیجه زندگی کسی است که در مقابل وظائفِ آلَهِی و بجای عبودیت بخدعه و فریب عمر خود را بپایان برساند .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- و مِنَ النَّاسِ مَنْ : خبر مقدّم شده است بمبتداء ( مَنْ يَقُولُ ) ، برای توجّه دادن بقسم سوم از مردم که منافقین هستند .
- ۲- و الف و لام : در ناس برای جنس است ، این تعبیر اشاره است ببودن این صنف از افراد مطلق مردم که امتیازی بجز اظهار و ادّعی ایمان ندارند ، و آن ادّعا هم کذب است .
- ۳- و ما هم بمؤنّین : تعبیر با جمله اسمیه و با کلمه مؤنّین که صفت است : اشاره باشد باستمرار و ثبوت و نبودن قیدی از قیود فعل ، و بودن حرف باء در خبر کلمه ما دلالت می کند بتأکید نفی .
- ۴- تعبیر در خصوص منافقین بصیغه یخادعون از باب مفاعله که دلالت می کند باستمرار ، و در خصوص خودشان ( أنفسهم ) ، بصیغه مجرّد که یخدعون است ، زیرا نظر در اینصورت به نتیجه تنها است .
- ۵- آمَنَّا : جمله در مورد مفعول به و مقول یقول است .
- ۶- یُخَادِعُونَ اللَّهَ : جمله حالیه است .

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا  
يَكْذِبُونَ . - ۱۰ و إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ  
مُصْلِحُونَ . - ۱۱ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ . - ۱۲ .

### لغات :

فِي قُلُوبِهِمْ : در - دل‌های آنان . ( جمع قلب بمعنی روح که قلب باطنی است )  
مَرَضٌ : بیماری و اختلال در مزاج یا در روح انسان باشد .  
فَزَادَهُمُ اللَّهُ : پس - افزوده است آنانرا - خداوند .  
مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ : مرضی - و برای آنان - جزای مطابق حال است .  
أَلِيمٌ : دردناک شدید .  
بِمَا كَانُوا : بسبب آنچه - بودند .  
يَكْذِبُونَ : دروغ می‌گویند ، ( اظهار برخلاف حق و واقع می‌کنند ) .  
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ : و زمانیکه - اظهار و گفته شد - برای آنان .  
لَا تُفْسِدُوا : فساد نکنید ، و تباه کار نشوید .  
فِي الْأَرْضِ : در - زمین ، ( و هرچه مقابل آسمان باشد ) .  
قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ : گویند ، بتحقیق اینکه - ما .  
مُصْلِحُونَ : نیکوکاران و اصلاح‌کنندگانیم .  
أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ : آگاه باش - بتحقیق آنان - تباه‌کارانند .  
وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ : ولی - ادراک دقیق نمی‌کنند .

### ترجمه :

در قلوب منافقین بیماری روحی هست ، پس در نتیجه نفاق خداوند متعال  
بیماری آنانرا افزایش داده ، و برای آنان مجازات موافق حال و دردناک سختی در

مقابل دروغگوییهای ایشان خواهد بود ( ۱۰ ) و زمانیکه گفته شود بآنان که در روی زمین فساد و إخلال در امور مردم نکنید : گویند ما نیکوکار و أعمال صالح انجام می‌دهیم . - ۱۱ آگاه باشید که آنان إخلالگر و فساد طلبند ، ولی إدراک نمی‌کنند . - ۱۲ .

### تفسیر :

موضوعاتی را از این سه آیه شریفه توضیح می‌دهیم :

#### ۱- فی قلوبهم مَرَض :

مرض در هر عضوی بمناسبت آن عضو و مورد صورت می‌گیرد ، چنانکه بیماری در روح جدا از بیماریهای أعضاء و جوارح بدنی باشد .

و بیماریهای روحی در اثر دو چیز بوجود آید :

أول - در اثر توجه به خودخواهی و خودستایی و خودبینی و خودپرستی که منشأ آنها بطور کلی صفت آنانیت یعنی من گفتن باشد ، و چون انسان مبتلای این بیماری سخت و نافذی گردید : خواه و ناخواه صفات زیادی در پشت سر خود بوجود خواهد آورد ، مانند تکبر ، و تجبر ، و ریاء ، و حبّ شهرت و شخصیت ، و طلب عنوان و مدح و ثناء و تعظیم و احترام ، و تحقیر دیگران و إهانت بآنان ، و بدگویی ، و بدخواهی .

و چون این صفت ( آنانیت ) ثابت و راسخ گردید : منتهی خواهد شد به حقیقت کفر و بخودبینی در مقابل خدایینی ، و باطاعت نفس و پیروی خواسته خود در مقابل اطاعت و عبودیت پروردگار متعال .

دوم - در اثر توجه بدنی و محبت بلذائذ دنیوی و تعلق بزینتهای آن ، و این صفت نیز آثار و لوازم زیادی دربر گرفته ، و انسان روحانی را از مقام والای او بکمترین مرتبه حیوانیت و بلکه به پست‌تر از آن خواهد رسانید .

و از آثار این صفت ( محبت دنیا ) است : حرص ، و طمع شدید ، و منازعه ، و غضب ، و حسد ، و بخل ، و سوء نیت ، و بغض ، و صفات دیگری که از تعلق دنیا و جلب و جمع آن برمیخیزد .

و این صفت و رسوخ آن در قلب منتهی می‌شود به پیدایش حالت نفاق ، یعنی توجه ظاهری باخلاص و عبودیت و توحید ، با علاقه شدید و محبت تمام دنیا و زندگی مادی ، و حرص باطنی قلبی بلذات دنیوی .

### ۲- فزادهم الله مَرَضاً :

مرض و آلودگی قلب ریشه پیدایش صفات رذیله و خوی حیوانی شده ، و سپس در پشت سر آنها اعمال زشت و برنامه‌های برخلاف حق و عدل و صلاح تنظیم شده ، و حالت نفاق و ریاء و عناد با حقیقت و خدعه و فریب و مقابله با خداوند متعال و با بندگان مقرب او پیدا می‌گردد .

و پیدایش این حالت ثابت : موجب سلب رحمت و مهربانی و عطوفت و لطف و فضل الهی گشته ، و بلکه در اثر استمرار اعمال خلاف و برنامه‌های خدعه و فریب و دشمنی با خدا و بندگان او ، سبب خواهد شد که باقتضای حالات و بتناسب زمینه موجود مجازات و عذاب بشوند .

و بزرگترین عذاب برای انسان مجازات روحی و محرومیت از روحانیت و أنوار حق و حلاوت‌های معنوی و کمالات نفسانی باشد که آنهم بدست خود شخص مقدمات آن فراهم می‌شود .

و اینمعنی منتهی می‌شود به ختم ، که در آیه ۷ بحث شد .

### ۳- و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ :

و این عذاب اَلِيمٌ کمتر از عذاب عظیمی است که در آیه ۷ برای کفار و پس از ختم قلوب ، حاصل می‌شود .

آری در آیه ۷ عذاب عظیم ، بخاطر کفر و مختوم بودن و پایان یافتن و توقف

سیر قلوب بود ، و در اینجا عذاب دردناک سخت بسبب خدعه و کذب است که برگشت هر دو بمفهوم اظهار برخلاف باطن باشد . و کفر از خدعه و کذب بالاتر باشد : زیرا که در کفر بکلی حق ردّ شده و بی‌اعتنایی به آن می‌شود .

و ذکر کذب پس از خدعه : برای اینست که خدعه مخصوص إخفاء چیزی است که واقعیت داشته و هست و قهراً خلاف آنرا اظهار می‌کند ، چنانکه در تطبیق آن بریاء معلوم شد ، پس نظر در خدعه بجهت إخفاء امری باشد که بنظر سوء صورت بگیرد . و نظر در کذب باظهار چیزی است که خلاف حقّ و واقعیت است ، و توجهی بجهت إخفاء چیز دیگر نیست .

پس هر کجا که خدعه باشد کذب نیز خواهد بود ، زیرا خود إخفاء واقعیت امری است کذب و مخالف حقّ ، و همچنین اظهار خلاف نیز چون ریاء از مصادیق کذب خواهد بود .

و کذب اظهار قول یا عملی است برخلاف واقعیت ، و اینمعنی خود انحراف از حقیقت باشد ، مخصوصاً اگر ادامه و استمرار پیدا کرده و برنامه همیشگی گردد .

#### ۴- و إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ :

فساد : در مقابل صلاح است ، و إفساد بمعنی إخلال در تکوینات و یا در تشریحات باشد . چنانکه إصلاح بمعنی برطرف کردن اختلال و فساد است .

و إفساد در تکوین و خلق و تقدیر و نظم : چون قتل نفوس بغیر حقّ و ظلم و تجاوز بجان مردم و کفر بخدا و رسول و محاربه با اهل حقّ .

و إفساد در تشریح : مانند إخلال نمودن در احکام الهی و قوانین دینی و مقررات اسلامی و نظم اجتماعی حقّ .

اینها حقایقی است ثابت ، و تشریح از جانب خداوند متعال مطابق و متمم تکوین و منطبق بر آنست ، و خلافتی در میان آنها نباشد .

ولی منافقین که با عقیده جدی و از قلب منکر مبدء و معاد و تشریح الهی

هستند : خود را در تمام مراحل تکوین و تشریح صاحب نظر دانسته ، و آنچه فکر یا عمل یا تدبیری داشته باشند : صحیح و درست دیده ، و خود را اصلاح طلب و مُصلح می‌دانند .

و پاسخ آنان اینست که : ادراک دقیق نداشته ، و آنطوری که باید در اینجهت فکر و اندیشه عمیق و بی‌طرفانه نمی‌کنند .  
و اگر بدقت بنگرند خواهند دید که تکوین و تشریح الهی صددرصد حق بوده ، و خود آنان نیز همیشه محکوم تکوین و تقدیر الهی هستند .

### ترکیب و لطائف :

۱- فی قلوبهم مرض : مرض مبتداء مؤخر از ظرف است ، و تنکیر مبتداء در اینصورت جایز می‌شود ، بخاطر حصول تخصّص اجمالی .

۲- فزادهم الله مرضاً : مادّه زیادت گاهی بدو مفعول متعدّی می‌شود ، و مرضاً مفعول دوم است .

۳- و لهم عذاب : عذاب مبتداء مؤخر از ظرف است ، و جهت تقدیم خبر در اینجمله و جمله فی قلوبهم : زیرا نظر بقلوب و خود آنان است که مرض و عذاب بآنها ملحق می‌شود .

۴- بما كانوا يكذبون : متعلّق است به آنچه خبر ( لهم ) متعلّق است ، یعنی العذاب ثابت لهم بما كانوا ، و کلمه ما مصدریّه است نه موصوله ، و معنی چنین است : بکونهم يكذبون .

۵- إنّما نحن : کلمه إنّما مرکّب از إنّ برای تحقیق ، و ما برای تأکید و بمعنای نکره است ، و معنای انحصار را میرساند ، گویا گفته می‌شود که : بتحقیق نیست چیز دیگر و ما مصلح هستیم ، و در عرف اهل ادب می‌گویند که : اینست و جز این نیست . و این معنی همان است که گفتیم .



و تعبیر در جواب جمله لا تُفْسِدُوا : بجملة اسمیّه ( نحن مُصلِحون ) و با کلمه اِنَّمَا که برای تاکید و انحصار است ، اشاره به محکم و ثابت بودن اعتقاد و فکر منافقین است در برنامه خودشان .

۶- أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ : در پاسخ ادعای منافقین ، خداوند متعال این جمله را با چند تأکید بیان کرده است :

أوّل - با کلمه أَلَا ، که مرکّب است از همزه استفهام ، و لاء نفی ، و مدخول نفی مانند مدخول ما ، که در اِنَّمَا گفتیم محذوف است ، و این کلمه إفاده تنبیه و توجّه کرده و مخاطب را بمضمون جمله بعد از آن متوجّه می نماید ، و معنای آن در حقیقت اینست که - آیا نیست چنین ، یعنی جای شکّ و تردید نیست ، و حقیقت همین است که می گوییم .

دوّم - ذکر کلمه اِنَّ که برای تحقیق است .

سوّم - تکریر ضمیر بصورت ضمیر منفصل که دلالت باختصاص می کند .

چهارم - ذکر کلمه مفسدون با الف و لام که برای تثبیت و تعیین است .

پنجم - اشاره به آنکه آنان تشخیص و إدراک دقیق از جریان امور خود ندارند .

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ . - ۱۳ .

#### لغات :

و إِذَا قِيلَ لَهُمْ : و زمانیکه گفته شود برای آنان .

آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ : ایمان بیاورید - چنانکه - مردم - ایمان آوردند .

قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ : گویند - آیا ایمان بیاوریم - چنانکه - گروهید .

السُّفَهَاءُ : افرادی که سبک عقل و فکرشان مختل باشد .  
 أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ : آگاه باشید - بتحقیق آنان - آنانند - سفیهان .  
 وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ : ولی - نمیدانند .

#### ترجمه :

و زمانیکه گفته شود برای آنان که ایمان بیاورید و خود را ایمن بدارید از اضطراب و تردید و حوادث سوء ، چنانکه مردم دیگر ایمان آورده‌اند : گویند آیا ما ایمان بیاوریم بطوریکه افراد عمومی دیگر ایمان آورده‌اند ، و آن افراد سبک عقل بوده ، و فساد و اختلال در زندگانی آنان باشد ! آگاه و متوجه باشید که آنان کسانی هستند سفیهان و سبک خردان ، ولی خودشان نمیدانند ، و از حقیقت سفاهت خود آگاه نیستند . - ۱۳ .

#### تفسیر :

موضوعاتی را از این آیت شریف توضیح می‌دهیم :

#### ۱- و إِذَا قِيلَ لَهُم آمِنُوا :

خواستار شدن ایمان : در حقیقت طلب گرایش و وابستگی پیدا کردن با عوالم پیشین و عوالم پسین این جهان مادی موجود باشد ، و چون ما با عوالم قبل از وجود این جهان و با عوالم بعد از آن وابستگی پیدا کنیم ، چنانکه در واقع و حقیقت هم وابسته و مربوط هستیم : جریان امور و افکار و عقاید و اعمال و برنامه زندگی ظاهری و معنوی ما روی نظم صحیح و میزان معتدل ، صورت گرفته و از اختلال و فساد و تباهی محفوظ خواهد ماند .

آری ما نمی‌توانیم منازل گذشته وجود خود را که مبدء و منشأ هستی و بودن ما ، و علت و آغاز پیدایش ما می‌باشد : ندیده گرفته و از چنین مرحله‌ای که همه

سرمایه ما از آنجا است صرف نظر کنیم .  
و همچنین نمی توانیم خودمانرا قانع کنیم که : تمام این تشکیلات و نظم و عجائب محیر العقول این جهان همه موقّتی و بی نتیجه بوده ، و خوب و بد و ظلم و عدل و خیر و شرّ و اختیار صلاح و عمل فاسد و حسن نیت یا سوء قصد ، همه برابر و یکسان خواهد بود .

اینستکه اعتقاد بخداوند خالق و نظم دهنده جهان ، و همچنین معتقد بودن بعالم پس از اینجهان ، یک امر فطری و عقلی و ضروری بوده ، و بدون این اعتقاد لازم می شود برای هیچ عملی ارزش و أجری قائل نشده ، و بلکه کوچکترین نظم و نتیجه ای برای اینجهان و زندگی در آن و تقیّد بخیر و صلاح یا بشرّ و فساد حساب نکنیم .

### ۲- کما آمنَ السّفهاء :

آری ما اگر تنها توجّه و حساب ما روی برنامه مادّی ، یعنی بدست آوردن منافع از هر راهی شد ، و هوسرانی و التذاذات و تأمین شهوات تا آنجا که امکاناتی باشد ، و رسیدن به قدرت و حکومت و زیر دست گرفتن دیگران بهر مقداریکه ممکن است ، و خوردن و عیش و نوش و خوابیدن و سائر برنامه های زندگی مادّی ، باشد : البته بچشم حقارت و سفاهت و بیخردی بأفراد خیرخواه و صلاح طلب و خدمتگزار و منظمّ و عادل و عاقل حقیقی و با شرف و با وجدان خواهیم نگریم .

آیا شرف و وجدان و عقل و انسانیت چنین برنامه ای را می پذیرد ؟

### ۳- ألا إنّهم هم السّفهاء :

در پاسخ سخن آنان خداوند متعال بتاکید می فرماید : افرادی که سبک عقل و زندگی مختلّ و برنامه نامنظمّی در ادامه حیات خود دارند : همین منافقین هستند .

زیرا در طول زندگی خود گذشته از غفلت و جهل از زندگی معنوی که حقیقت

زندگی و خوشبختی انسان است : در زندگی ظاهری مادی نیز هرگز هدف صحیح و مقصد عقلانی و نظم و عدلی اجراء نمی‌کنند .

#### ۴- ولکن لا یعلمون :

آری علم خواه اکتسابی و تحصیلی باشد و یا حضوری و القائی ، محتاج به توجه پیدا کردن و سپس تمایل داشتن و در مرتبه سوم به تهیة مقدمات و قدم برداشتن و مستعدّ شدن باشد ، و بدون این مقدمات : هرگز حصول علم و تحقّق معرفت پیدا نشود .

و انسان بهر رشته‌ای از علوم مادی یا طبیعی یا معنوی ، توجه و تمایل و علاقه پیدا کرد : قهراً در راه آن رشته بذل مساعی و فعالیت کرده ، و از راههای دیگر منصرف و محروم خواهد بود .

و نفاق و دنیا پرستی و هوس رانی و هوی خواهی و جلب ثروت و مال و مادّیگری هم خود برنامه مخصوص و رشته معینی است از ادامه زندگی ظاهری انسان ، و چون تمام اهتمام و سعی انسان در این راه مصروف گشت : قهراً رفته رفته محکمتر و عمیقتر و وسیعتر و ثابتتر شده ، و در اثر تعمق و تعصب براههای دیگر بدبین و بلکه مخالف خواهد شد .  
وای بر آن آخرت ناطلبیده .

#### روایت :

در کافی ( باب صفة النفاق ح ۳ ) از امام سجّاد (سلام الله علیه ) نقل می‌کند که : منافق دیگران را از کارهای ناشایسته نهی می‌نماید ، ولی خود از آن کار دست نمی‌کشد ، و امر و فرمان دهد بچیزیکه خودش آنرا بجا نمی‌آورد ، و چون برای نماز بایستد فکر و صورتش بأطراف برمی‌گردد ، و چون رکوع کند بی‌آنکه حاصل خضوع و طمأنینه پیدا کند مانند حیوانات خود را بزمین می‌اندازد ، و شب می‌کند و تمام

فکر و قصدش در خوردن شام است ، و صبح می‌کند و از خواب سیر نمی‌شود ، و در سخن خود دروغگو باشد ، و در امانتداری خائن است ، و در غیاب بدگو است ، و در وعده خود تخلف می‌کند .

### توضیح :

منافق بطور کلی : نظم و ضابطه و درستی و راستی و اطمینان در وجودش نبوده ، و از هر جهت با اختلال و بی‌نظمی زندگی می‌کند :  
 نه در عباداتش انضباطی موجود است ، و نه در انجام وظائف اجتماعی قابل اعتماد و اطمینان است ، و نه در رفتار و گفتارش میزان صحیحی وجود دارد ، و نه اعمالش روی حساب درستی باشد .  
 و همه این امور علامت سبک بودن و ضعف عقل است ، و چنین فردی هرگز نتواند در میان اجتماع سالم مقام مناسبی پیدا کند .

### لطائف و ترکیب :

۱- و إذا قیلَ : کلمه إذا ، دلالت بظرفیت و زمان آینده می‌کند ، و معانی دیگر از شرطیّه و مفاجاة از لحن کلام و قرائن معلوم می‌شود ، و آن اسم است ، و عامل آن شرط باشد که پس از او است ، و چون مفهوم شرطیّت در آن هست قهراً بزمان استقبال دلالت میکند .

و تعبیر بصیغه ماضی : اشاره بتحقق موضوع و جریان دارد .

۲- كما آمن الناس : اشاره بجریان عادی بودن ایمان است که در میان مردم عمومی رائج شده ، و محذوری برای آن نباشد .

و در آیه ۸ گفته شد که أصل ناس أناس است ، و دلالت می‌کند بمطلق انسان ، و در اینجا نیز همینطور است ، و الف و لام آن برای جنس باشد ، و منظور مطلق

مردم است .

۳- أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ : در پاسخ قول آنها جمله بچند وجه تأکید شده است ، مانند آیه گذشته که ذکر شد .

۴- وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ : در آیه گذشته بکلمه لَا يَشْعُرُونَ ، تعبیر شده بود ، و در اینجا بکلمه لَا يَعْلَمُونَ ، بیان فرمود .

زیرا آنجا مربوط بموضوع نفاق و فساد بود ، و آن محتاج بدقت در إدراک و توجه بیطرفانه و رسیدگی در امور خارجی باشد . ولی در اینجا مربوط بایمان و سفاقت و عقل است ، و آن احتیاج دارد بتحقیق علمی و نظر و فکر دقیق تا حقیقت عقل و سفاقت معلوم گردد .

۵- کلمه لَكُنْ : مخفف از لَكِنَّ است ، و دلالت می کند باستدراک ، و چون بواسطه تخفیف شباهتش بفعل ضعیف شد : عمل نخواهد کرد ، و مساوی بودن معنی دو کلمه : دلالت بیکسان بودن ماده آنها می کند .

و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ . - ۱۴ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ . - ۱۵  
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ . - ۱۶ .

#### لغات :

و إِذَا لَقُوا : و زمانیکه - مقابل و مربوط شدند .

الَّذِينَ آمَنُوا : با آنانکه - ایمان آوردند .

قَالُوا آمَنَّا : گویند - ایمان آورده ایم ما .

و إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ : و زمانیکه - فراغت پیدا کردند ، بسوی .  
 شِیَاطِينِهِمْ : ( جمع شیطان ) بمعنی منحرف از حقّ با تحقّق إِعْوَاج .  
 قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ : گویند - بتحقیق ما - با شما مییم .  
 إِنَّمَا نَحْنُ : بتحقیق نیست چیزی - و ما  
 مُسْتَهْزِئُونَ : طلب کنندگان تحقیر و إِهانتیم .  
 اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ : خداوند - طلب تحقیر و إِهانت می‌کند - بآنان .  
 وَ يَمْدُهُمْ : و می‌کشد و بسط می‌دهد - آنانرا .  
 فِي طُغْيَانِهِمْ : در - تجاوز کردن و بلند شدن از حدّ معروف .  
 يَعْمَهُونَ : در حیرت و کوری قرار می‌گیرند .  
 أُولَئِكَ : آنان ، ( جمع از اسم اشاره است ) .  
 الَّذِينَ اشْتَرَوْا : آنانکه - أخذ کردند .  
 الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ : گمراهی را - بهدایت و راهنمایی .  
 فَمَا رِبِحَتْ : پس سود نکرده است .  
 تِجَارَتُهُمْ : مطلق معامله‌ایست که سود بدهد . ( مادّی باشد یا معنوی ) .  
 و ما كانوا مُهْتَدِينَ : و نبودند - اختیار کنندگان هدایت .

#### ترجمه :

و زمانیکه منافقین با مؤمنین مقابل و مربوط گشتند : اظهار می‌کنند که ما ایمان آورده‌ایم بخدا و رسول او ، و چون از این ملاقات با مؤمنین فراغت پیدا کرده و بسوی افراد و دوستان خود که منحرف از حقّ و کج شده از راه مستقیم و حقیقتند ، برسند : گویند که ما با شما مییم در باطن ، و بتحقیق نیستیم ما مگر استهزاء کنندگان و خوار شمرندگان مسلمانان . - ۱۴ خداوند استهزاء و تحقیر می‌کند آنانرا و بسط و امتداد می‌دهد آنانرا در برنامه تجاوز از حق ، بطوریکه حیرت

زده و کور می‌شوند . - ۱۵ آنان گرفته‌اند گمراهی را در مقابل هدایت ، پس در این معامله سودی نبرده‌اند ، و نبودند اختیار کنندگان هدایت . - ۱۶ .

### تفسیر :

موضوعاتیرا در این سه آیه شریفه توضیح می‌دهیم :

#### ۱- و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا :

در اینجا چهره منافقی و دو جهتی مردم منافق که بظاهر اسلام آورده بودند روشن می‌شود .

این جماعت چون بمؤمنین می‌رسند : اظهار می‌کنند که ما مؤمن هستیم ، و زمانیکه از نزد آنها در پهلوی دوستان خود قرار می‌گیرند : می‌گویند که ما در حقیقت با شما ایم ، و قصد ما استهزاء و إهانت و تحقیر مسلمین باشد ، زیرا آنان با إقبال و اظهار ما خوشحال و مسرور گشته ، و از إعراض و إدبار ما غمگین و تحقیر خواهند شد .

و گذشته از این : برخورد و ملاقات ما با مسلمانان روی برنامه تحقیر و اهانت است ، نه تجلیل و تعظیم و احترام .

#### ۲- اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ :

خداوند در مقابل فکر و عمل مخالف و ناروای آنان ، مقابله بمثل فرموده ، و باقتضای حفظ نظم و اجرای عدالت و ضوابط لازم ، آنانرا در مورد تحقیر و إهانت قرار داده ، و لطف و رحمت مخصوص و فضل و إحسان خود را درباره آنان تقلیل و یا قطع می‌کند ، و اینمعنی کمال عدالت گستری و حفظ حقوق دیگران و اجرای قانون و طرفداری از حقایق و ضوابط باشد .

و استهزاء : بمعنی طلب تحقیر و إهانت است .

و شیطان : بمعنی شخصی است که انحراف از حق و اعوجاج و کجی از راه صدق



و درستی داشته باشد ، از انسان باشد یا از حیوان یا از جنّ ، و این کلمه از لغت عبری و سریانی أخذ شده است .

و در اینجا مراد شیاطین انس باشد که منافقین منحرف و متمایل از حقّ و از راه مستقیم عقل و هدایتِ اِلَهِی هستند .

پس شیاطین دلالت به جهت ریاست و بزرگی نمی‌کند ، بلکه افرادی باشند که مصداق تمام انحراف و اِعوجاج در راه حقّ هستند .

### ۳- و یَمْدُهُمْ فِی طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ :

اینمعی مرتبه دوّم مجازات منافقین است که نظر استهزاء و اِهانَت بمؤمنین داشتند .

و مَدٌّ : بمعنی گشایش دادن و بسط چیزی است ، در جهت مادی باشد یا معنوی .

و طُغْيَانٌ : بمعنی تجاوز کردن از حدّ معقول و معروف است ،

و عَمَهُ : بمعنی حیرت شدیدی است که موجب کوری بصیرت قلب باشد ، و اینحالت پس از مرتبه شکّ و سپس تردید و بعد حیرت واقع گردد .

و این کلمات دلالت دارند که : مجازات شدید و نهایی منافقین ، همین مَدّ طغیان و عَمَهُ باطن است ، و البته این مجازات در زندگی دنیوی بوده ، و در صورتی پیش آید که منافق بحدّ اِذَاء و استهزاء و تحقیر و اِهانَت مؤمنین که طغیان و تجاوز از حدّ معروف است ، برسد .

و در این مرتبه شخص منافق بطور کلی از موقعیت هدایت و توجّه رحمت و اقبال بحقّ و حقیقت بیرون رفته ، و در مورد قطع لطف و مهربانی پروردگار متعال ، و بلکه در مورد قهر و غضب قرار خواهد گرفت .

و در اینجا است که انسان بطور کلی از سعادت و حقّ محروم می‌شود .

### ۴- اُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى :

شَرَى: بمعنی مطلق أخذ و تحصیل چیزی است در جریان امری، و از مصادیق اینمفهوم کلی است أخذ جنسی در جریان معامله و خرید و فروش، و در اینجا مراد تحصیل و بدست آوردن ضلالت است در رابطه بجریان هدایت و دعوت بآن در خارج از جانب خدا و رسول او.

پس اشکال اینکه اشتراء ضلالت و خریدن آن متوقف است به مالک بودن ثمن که هدایت است، مندفع می‌شود: زیرا اشتراء بمعنی أخذ باشد نه خریدن در معامله بیع، اگرچه آنهم از مصادیق أخذ است.

و ضلالت: بمعنی گمراهی و نبودن هدایت بسوی مقصد است، و آن در مقابل هدایت باشد. و باء: در بالهدی، برای مطلق ربط است که نزدیک، بمعنی الصاق می‌شود، مانند - مررت بزید.

#### ۵- فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ :

تجارت: بمعنی مطلق معامله است بهر صورتی باشد، معامله مادی باشد یا معنوی، بعنوان خرید و فروش واقع شود یا نه، و البته شرط است که ربح بدهد. و در اینجا منظور از تجارت: اشتراء ضلالت و أخذ آن، و از دست دادن هدایت و انصراف از آن باشد، و اینهم یک معامله ایست، البته بعنوان خرید و فروش، و چون در تجارت لازم است که مفید فائده و ربحتی باشد: در اینمورد ربحتی هم حاصل نمی‌شود.

و از طرف دیگر: چون از هدایت هم صرف نظر و اعراض کرده، و ضلالت را اختیار نموده‌اند: در نتیجه مهتدی یعنی اختیارکننده هدایت هم نخواهند بود.

#### لَطَائِف و ترکیب :

۱- و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا: تعبیر بقاء که بمعنی مقابل شدن با ارتباط است، دلالت می‌کند به شدت و تحکیم مرتبه نفاق و حفظ بیشتر ظواهر، برای جلب

منافع و دفع مضرات .

۲- قالوا آمنا : اشاره به اظهار تحقق و حدوث ایمان است ، البته بصورت ادعاء نه حقیقت .

۳- و إذا خلوا الی شیاطینهم : خلاء بمعنی فراغت پیدا کردن از وظائف و برنامه و باتمام رسانیدن آن باشد ، و تعبیر باین کلمه ، اشاره است به انجام دادن برنامه نفاق و جلب توجه مؤمنین ، که چیزی از برنامه خود باقی نبوده و بکلی فارغ گردند . و ذکر کلمه - الی : دلالت می کند به انتقال بسوی شیاطین در حالیکه بکلی فراغت پیدا کردند از ملاقات با مؤمنین . و اضافه شیاطین به ضمیر راجع به منافقین : اشاره است به بودن دوستان آنان از مصادیق شیطان که منحرف از حق بوده و در راه حقیقت مستقیم اعوجاج دارد .

۴- قالوا إنا معکم : در اینجا با جمله اسمیه تعبیر آوردند که دلالت کند به ثبوت معیت و همراهی آنان ، نه حدوث و عروض آن .

۵- إنا نحن مستهزون : باز تعبیر به جمله اسمیه است با تاکید در هر دو جمله بکلمه إنا ، که دلالت به تحقیق می کند ، و معنای إنا ، در آیه ۱۱ ذکر شد ، و دلالت به تحقیق و اختصاص می کند .

۶- اللَّهُ یستهزیء بهم : تعبیر بفعل مضارع دلالت به تجدد و استمرار می کند ، بخلاف مستهزیء که دلالت به توصیف کرده و متناسب با مقام عظمت پروردگار متعال نباشد .

۷- و یمدُّهم فی طغیانهم : اضافه طغیان که تجاوز از حدّ معروف باشد ، بضمیر منافقین : اشاره می شود بآنکه طغیان از آنها و مخصوص و منسوب بآنان است ، و چون روی اختیار و تمایل به ادامه آن و علاقه حاصل است ، چنانکه از کلمه مستهزون فهمیده می شود ، و همچنین از تعبیر با کلمه یمدُّهم ، زیرا مدّ و بسط آن از طرف خداوند متعال باقتضای خواهش و میل شدید خود آنها صورت

می‌گیرد ، بطوریکه هرگز راضی بجهت مخالف دلخواه خود نباشند ، مگر آنکه بحالت جبر و قهر باشد ، و نسبت قهر و جبر بخداوند متعال قبیح است .

۸- **يَعْمَهُونَ** : این حالت عَمَه که حیرت و نابینایی باشد ، نتیجه استمرار و ادامه طغیان و بیرون رفتن از حدّ عدل و معروف است ، و فعل مضارع دلالت می‌کند به توقع و تجدد و استمرار .

۹- **اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ** : گرفتن ضلالت در نتیجه حیرت و کوری از دیدن راه حقّ مستقیم حاصل گشته ، و آخرین نتیجه این برنامه نفی هدایت خواهد بود - و ما کانوا مُهْتَدِينَ ، آنهم نفی اهتداء که بمعنی اختیار هدایت باشد ، یعنی تمایلی بأخذ هدایت پیدا نمی‌کنند . و در آخر هم متوجه خواهند شد که این معامله سود دهنده نشده است .

**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ . - ۱۷ ضُمَّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ . - ۱۸ .**

#### لغات :

**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي** : شبیه آنان ( از جهت صفات ممتاز ) - مانند - کسی است .  
**اسْتَوْقَدَ نَارًا** : شعله‌ور کرده و افروخته است - آتشرا .  
**فَلَمَّا أَضَاءَتْ** : پس زمانیکه روشنایی داده و نور منتشر کرد .  
**مَا حَوْلَهُ** : آنچه را که - در حوالی و اطراف او است .  
**ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ** : میبرد - خدا - روشنایی آنانرا .  
**و تَرَكَهُمْ** : و وا می‌گذارد آنانرا .  
**فِي ظُلُمَاتٍ** : ( جمع ظلمت ) و بمعنی تاریکی‌ها و نبودن روشنایی است .

لا يُبْصِرُونَ : نمی بینند از روی دقت و علم .  
 صُمَّ : ( جمع أَصَمَّ یا صَمَاء ) که بمعنی کسیکه در قوه سامعه آن سختی باشد .  
 بُكْمٌ : ( جمع أَبْکَمَ یا بَکْمَاء ) که کسیکه گنگ بوده و نتواند حرف بزند .  
 عُمَى : ( جمع أعمی یا عمیاء ) که کسیکه کور باشد .  
 فهم لا یرجعون : پس آنان - بر نمی گردند بحالت قبلی .

#### ترجمه :

شبهه کامل آنان چون شبهه کامل آن کسی باشد که افروخته است آتشی را ، پس زمانیکه روشنایی داد حالات مختلف و محیط او را و آنچه را که در اطراف او است : میبرد خداوند متعال روشنایی و حرارت آن آتش را از آنان ، و وامی گذارد آنانرا در تاریکیها که نمی توانند علم و بینایی داشته باشند . - ۱۷ و آنان با این پیش آمدها کرها و گنگها و کورانند ، پس آنان بسوی حق و تقوی و ایمان بر نمی گردند . - ۱۸ .

#### تفسیر :

چند قسمت از این دو آیه شریفه توضیح داده می شود :

#### ۱- مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ :

مماثلت : بمعنی برابر بودن دو چیز است از جهت صفات ممتازه أصیله . چنانکه  
 مشاکلت : شبهه بودن است از لحاظ صفات ظاهری . و مشابهت : أعم است از  
 ظاهری و باطنی .

و از اینجا است که : برای خداوند متعال نمی شود مَثَلی باشد که از جهت صفات  
 أصیل و ممتاز شبهه او گردد ، و مَثَل صفت است بوزن حَسَن ، بمعنی متمثّل باشد .  
 و در این آیه شریفه مَثَل منافقین یعنی متمثّل از صفات و خصوصیات ممتاز

آنان ، تشبیه شده است بمثل کسی که افروزنده آتش است ، یعنی به متمثل از خصوصیات ممتاز افروزنده آتش .

و صحیح نبود تشبیه خود منافقین از لحاظ وجود و ذات به وجود و ذات و نفس افروزنده آتش : زیرا نظر به تشبیه برنامه و صفات و أعمال منافق است نه خود وجود او .

### ۲- استوقد ناراً :

استیقاد : بمعنی طلب افروختن است ، و اینمعنی کاملاً منطبق است به برنامه و عمل منافق : زیرا افروختن آتش در باطن آتش افروزی و ایجاد زمینه خطر و إحراق و شعله‌ور ساختن است ، و در ظاهر برای روشنایی محیط و استفاده و تأمین معاش و ادامه زندگی انفرادی و اجتماعی است .

و منافق نیز در باطن تنها نیتش آتش افروزی و خدعه و فریب و کذب و إفساد و تحقیر و استهزاء و طغیان بوده ، و در ظاهر و بزبان ادّعاء : ایمان و إصلاح و ارتباط و محبت و تمایل باسلام است .

### ۳- فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ :

کلمه لَمَّا : مرکب از لام تأکید و ما ، که بمعنی الّذی است ، و برای تحقیق در ما تشدید میدهند ، چنانکه در لَمَّا که برای نفی است مشدّد شده است .  
و اختلاف معانی در لَمَّا از تعبیر و لحن کلام حاصل می‌شود ، مانند دلالت بزمان ماضی یا ظرفیت یا شرطیت یا غیر اینها .

و حَوْلَ : تحوّل در جریان یا حالت یا صفتی است ، و از مصادیق تحوّل : محیط خارج از شیء است ، از مکان و صفت و حالت و غیره که همیشه متحوّل است ، و حَوْلَ در موضوع خارجی : جوانب و اطراف آن باشد .

و روشنایی دادن بأطراف : نتیجه گرفتن از افروختن آتش باشد برای استفاده

خود .

#### ۴- ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ :

چون نیت باطنی آنان آفروختن آتش بر علیه دیگران و اِضَاءه برای خودشان بود : در موقع نتیجه گرفتن ، خداوند متعال نقشه فاسد آنانرا باطل کرده ، و همه برنامه‌ریزی‌های ایشانرا محو نمود .

و این قسمت تطبیق می‌شود به آیه شریفه : **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** - که عکس العمل و مجازات سوء نیت و اعمال فاسد منافقین است .

و در موقع نتیجه هر دو دسته ( منافقین و مستوقدینار ) با هم حساب شده‌اند ، و گفته شد که مثل بمعنی برابر ، و مماثلت بمعنی مساوات است ، و اگر از لحاظ مقدمات برنامه هم اختلاف پیدا کنند ، ولی نتیجه عمل و باطن برنامه و مقصدشان برابر و مساوی است .

و از این جهت در مرتبه خصوصیت عمل که استیقاد و مورد مثل و انطباق آن است : ضمیر را بنحو خصوصی و بصورت افراد (الَّذِي اسْتَوْقَدَ ، حوله ) ذکر فرموده است ، ولی در مرتبه اشتراک و مساوات : ضمیر بصورت جمع ( بنورهم ) آمده است .

و شاهد بر این مطلب آنکه : در مقام نتیجه و مساوات : تعبیرات و کلمات نیز طوری انتخاب شده است که قابل انتخاب بهر دو طرف باشد ، مانند کلمات - نور و ترک و ظلمات و لا يُبْصِرُونَ و صُمٌّ و بُكْمٌ و عُمِّيٌّ و لا يَرْجِعُونَ .

#### ۵- وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ :

ترک : بمعنی واگذاشتن و دست برداشتن است ، و اشاره باشد بقطع لطف و رحمت و فیض ، چنانکه در آیه ۱۵ فرمود : **و يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** .

و ظلمت : بمعنی تاریکی و نبودن نور است کلاً أو جزءاً و آن اعم است از تاریکی مادی ظاهری که بسبب زوال نور ظاهری حاصل شود ، و یا تاریکی معنوی که

بلحاظ از میان رفتن نور هدایت بوجود آید .

و نور امر واحد بوده و از سرچشمه وجود ذاتی حق که حقیقت نور است ظهور و تجلی پیدا می‌کند ، ولی ظلمت در اثر حدود و قیود و عوارض پیدا شده ، و باختلاف حدود مختلف می‌شود .

مانند محدود شدن نور در اثر حجاب هوی و تمایل نفسانی ، و خودبینی و خودپرستی ، نیات سوء و عقائد فاسد ، عصیان و مخالفت حق تعالی ، و ظلم و طغیان و تعدی، و صفات رذیله حیوانی ، تعلقات مادی و علائق دنیوی ، و اعراض از توجه و ذکر الهی : و هر کدام از این موضوعات که پدید آید ، یکرشته از نور را مانع و حاجب خواهد شد .

البتّه منظور از انقطاع فیض و رحمت : از لحاظ توجهات مخصوص و الطاف و عنایات خصوصی است ، نه رحمتها و توجهات عمومی یا تکوینی که شامل همه مراتب موجودات می‌شود .

و از اینجا معلوم می‌شود که : ظلمت مطلق یعنی عدم خالص که هیچگونه در آن اثری از نور و وجود و فیض الهی نباشد ، پیدا نشده ، و هرچه تصوّر گردد : ظلمت محدود و مقید است - و **جَعَلَ الظُّلُمَاتِ و النُّورَ ۱ / ۶** .

و چون دیدن ، با نور ظاهری یا معنوی حاصل می‌گردد : قهراً در صورت إحاطه ظلمت مادی برای مستوقد آتش ، و ظلمت معنوی برای منافق و مخالف حق ، جریان ابصار تعطیل خواهد شد .

**۶- ضُمُّ بَكْمٍ عُمَى :**

جمع أصمّ و أبکم و أعمی ، و همچنین جمع صمّاء و بکماء و عمیاء باشند ، چنانکه در صفت مشبّهه بوزن أسود و سوداء و سُود ، این قاعده جاری است .

و معنای صمّم : سختی و سدّ بودن در مقابل چیزی باشد ، و این معنی در اثر اختلالی که در طبقه‌ای از طبقات گوش حادث می‌شود : بوجود آید ، و این امر



سبب می‌شود که امواج صوت با عصاب مخّ منتقل نگردد ، و از این جهت تعبیر می‌شود بکلمه کری .

و معنای بَکَم : گنگ شدن و قدرت نداشتن بتکلم است .

و معنای عَمَى : کوری و نبودن دید است .

و هر یک از این سه قوه ، بر دو نوع باشد : ظاهری و باطنی .

و مراد در اینمورد : محرومیت از جهت باطنی و جریان نداشتن گوش و چشم و زبان در قسمت معنوی است ، نه ظاهری .

آری زمانیکه انسان در محیط ظلمانی و گرفته‌ای از لحاظ روحی و معنوی قرار گرفت : چشم و گوش و زبان او از جریان در برنامه‌های روحانی کور و کر و گنگ شده ، و خیر و صلاح و سعادت حقیقی خود را نخواهد توانست تشخیص بدهد .

و أمّا تکرار عُمَى پس از ذکر - لا یُبصرون : برای اینستکه ابصار بمعنی دانستن و علم پیدا کردن از طریق حسّ باصره ظاهری یا باطنی باشد ، ولی در عَمَى نظر بخود فقدان بصر است فی نفسه ، و این بالاتر و شدیدتر از نفی ابصار باشد .

#### ۷- فهم لا یرجعون :

رجوع : عبارت از برگشتن بسوی همان مکان یا حالت یا صفات یا عملی است که قبلاً بوده است .

البته این برگشتن بسوی موقعیت اولی : متوقف است به باقی بودن قدرت و شرائط و مقتضیات و فقدان موانع ، و در اینمورد که در اثر استمرار طغیان و فساد و ضلالت و عصیان ، بوادی حیرت و نابینایی و صَمَم و بَکَم و عَمَى رسیده و در محیط ظلمات غرق شده ، چگونه میتوان راه هدایت و نجات و روحانیت و طاعت را تشخیص داده ، و با تمایل شدید و شوق اکید بآنسوی حرکت گردد .

و اینمعنی در حقیقت نزدیک است بمرتبّه ختم قلوب کفار .

## روایت :

در عیون الأخبار ( باب ۱۱ ح ۱۶ ) در مورد آیه کریمه - و تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَا یُبْصِرُونَ - می‌فرماید : خداوند متعال را نتوان بعنوان ترک کردن ، توصیف نمود ، چنانکه خلق خدا توصیف می‌شوند . ولی چون پروردگار جهان علم و یقین پیدا کرد که جمعی از راه کفر و ضلال بر نمی‌گردند : لطف و یاری خود را از آنان قطع نموده ، و آنانرا باختیار و خواسته خودشان وا می‌گذارد .  
و در مورد آیه شریفه - وَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ - فرمود: منظور از ختم : مهر کردن و بآخر رسانیدن جریان قلوب کفار باشد ، بخاطر عقوبت و مجازات بر کفر آنان .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- تعبیر به استَوْقَدَ ، نه با موادَّ إِحْرَاقٍ یا اِشْتِعَالَ یا غیر آنها : برای اشاره کردن بعنوان آتش و فتنه افروزی است .
- ۲- أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ : إِضَاءَةٌ و حَوْلٌ هر دو شامل روشنائی دادن مادّی و معنوی ، و پیدایش تحوّل از خود بحالت و أعمال و مکان در محیط خارج در ظاهر و یا در معنی ، خواهد بود .
- و اگر تعبیر بجنَب یا طرف یا غیر آنها می‌شد : شامل معنویات نبود .
- ۳- ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ : نور اَعْم است از مادّی و معنوی ، و جهت اختصاص نور نه استیقاد و نار و إضَاءه : برای اینستکه نتیجه فَعَالِيَّتِهَا تحصیل نور است تا در بسط نور مقاصد خود را انجام بدهند .
- و جمع آوردن ضمیر : برای اینستکه تا اینجا مربوط بمثل بود ، و از اینجمله مثل تمام شده و تطبیق و إنتاج می‌شود .
- ۴- و تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ : تعبیر بصیغه ماضی در أفعال برای تحقّق است ، و در

کلمه لا یُبصرون که بصیغه مضارع آمده است ، برای دلالت به استمرار نفی ابصار و تجدد باشد .

۵- صُمُّ بُكْمٌ عُمَى : ترتیب و تقدیم و تأخیر در این سه موضوع : برای اینستکه استفاده از علوم و معارف در مرتبه اول بوسیله شنیدن بیانات و گوش دادن بمقالات علمی و مفید حاصل می‌شود . و در مرتبه دوم برای تتمیم استفاده و رفع مشکلات و اشتباهات و درخواست توضیحات محتاج باظهار و سؤال و پرسش بوسیله زبان خواهد شد . و در مرتبه سوم برای ثبت و ضبط مطالب و تقویت خود و تمرین و مطالعه و دقت و آگاهی بیشتر محتاج بدیدن و خواندن بوسیله باصره و چشم می‌باشد .

و أمّا از لحاظ استفاده از حقائق و معارف روحانی :

در مرتبه اول : بوسیله وحی و إلهامات و زدن بأسماع قلب و شنیدن أصوات روحانی ، حاصل می‌گردد .

و در مرتبه دوم : بوسیله دعوت حق و خواستن و دعاء و ذکر قلبی و درخواست مطالب مشکل و پوشیده ، بوسیله لسان باطنی اظهار و تقاضا می‌شود .

و در مرتبه سوم : که مقام تحقیق و وصول بحق و استفاضه از انوار و حقایق أسماء و صفات لاهوتی و شهود مقامات و معارف عالیه است، بوسیله توجه و نظر روحانی و چشم بصیرت حاصل می‌باشد .

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ  
مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ . - ۱۹ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ  
أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ  
بِسْمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۲۰ .

## لغات :

صَيَّبَ : فرود آینده طبیعی صحیح ، و باران .  
 مِنَ السَّمَاءِ : از بلندی ، و آسمان .  
 فِيهِ ظُلُمَاتٌ ، و رَعْدٌ : در آن - تاریکیها - و آواز ابر .  
 و بَرْقٌ : درخشیدن که بشدت و با فشار حاصل شود .  
 يَجْعَلُونَ : قرار می دهند .  
 أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ : انگشتهای خودشانرا - در گوشهایشان .  
 مِنَ الصَّوَاعِقِ : جمع صاعقه که بمعنی بانگ و صدای شدید تند است .  
 حَذَرَ الْمَوْتِ : خودداری و پرهیز کردن - از مرگ .  
 و اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ : و خداوند - احاطه کننده است - بکافرین .  
 يَكَادُ الْبَرْقُ : نزدیک می شود - درخشیدن و برق .  
 يَخْطَفُ : بر باید و بگیرد دفعتاً .  
 أَبْصَارَهُمْ : بینایی و چشمهای آنانرا .  
 كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ : هر آنچه - روشنایی دهد آنان را .  
 مَشَوْا فِيهِ و إِذَا أَظْلَمَ : می روند - در آن و زمانی که تاریکی داد .  
 عَلَيْهِمْ قَامُوا و لَوْ شَاءَ اللَّهُ : بر آنها - می ایستند - و هرگاه میخواست - خداوند .  
 لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ و أَبْصَارِهِمْ : هر آینه می برد ، شنوایی - و دیدهای آنانرا .  
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : بتحقیق - خداوند - بر همه چیز - توانا است .

## ترجمه :

مثل منافقین ، یا مانند باران صاف طبیعی است که از آسمان فرود آید ، و در آن باشد تاریکیها و گرفتگیها و آواز ابرها و درخشیدن و برق زدن ، که قرار می دهند انگشتهای خود را در گوشهایشان از تندی و شدت بانگهای ابر و از پرهیز کردن از

رسیدن مرگ ، و خداوند فراگیرنده و متولی است بهمه کفار . - ۱۹ نزدیک می شود که برق پیدا شده ( از ریزش این باران ) بر باید و خیره کند چشمها و دیدهای آنان را ، و هر زمانیکه روشنایی داد حرکت کرده و راه می روند ، و چون تاریک شد متوقف شده و می ایستند ، و هرگاه خداوند اراده می کرد هر آینه می برد شنوایی و دیدهای آنانرا ، و او بهمه چیز قادر است . - ۲۰ .

تفسیر :

#### ۱- أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ :

صَيْبٌ : بوزن فَعِيل است ، و أصل آن صَوِيب از مادّه صَوَب باشد ، که بمعنی صواب و درستی که مطابق حقّ و روی جریان طبیعی است ، صورت می گیرد . و در این کلمه واو بخاطر کسره و یاء قلب بیاء شده و إدغام کرده اند ، مانند قَوِيم و قَيْم . و صَيْب بمناسبت یاء مشدّد مکسور دلالت می کند به چیزیکه روی جریان صحیح و بجریان طبیعی فرو ریزد ، چون باران ، و اینمعنی شامل مجموع تشکیلات جهاز بارش می شود که به ابر هم اطلاق خواهد شد .

و توجّه شود که : در مثل گذشته نظر بعمل و فعّالیّت و برنامه شخصی خود انسان منافق بود ، ولی در این مثل توجّه به نزول کتاب و هدایت از جانب خداوند است که مانند باران رحمت از آسمان و بلندی فرود آمده ، و توأم با تکالیف و أوامر و رعد و برق و شدّت و تخویف و إنذار و خطابات تند بوده ، و موجب وحشت و اضطراب منافقین خواهد گشت .

#### ۲- فِيهِ ظَلَمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ :

در ریزندگی باران تاریکیها باشد که از ضخامت و تراکم ابرها و از شدّت باران حاصل گردد ، و همچنین صداهای تند و آوازهایی است که از اصطکاک و بهم خوردن قطعه های ابر پدید آید ، و درخشیدن شدید برق و روشنایی است که در اثر

تماس دو جسم ابر یا هوا یا آب تولید برق شده ، و سپس در اثر جریان برق در ابر و هواء صدا پدید آید ، و چون حرکت نور سریعتر انجام می‌گیرد : برای ما زودتر مشهود می‌شود .

و أمّا در مورد کتاب ( ذلک الکتاب لاریب فیه هدی ) : احکام و تکالیف و دستورهای قرآن مجید و حقایق اخلاقی و اجتماعی آن ، محیط موجود را که روی بی‌نظمی و هوسرانی اداره می‌شود : تیره و تاریک و بهمزده ، و زندگی افراد جامعه بی‌هدف را دگرگون می‌کند .

و ندهای تهدید و انذار و نهی و عذاب و غضب و عقاب چون صداهای رعد ، موجب اضطراب و وحشت می‌گردد .

و درخشش انوار رحمت و لطف و مغفرت و نعمت و وسعت و بهشت و کرم و عطوفت ، سبب گشایش و خوشی و سرور می‌شود .

و أمّا مقدم داشتن ظلمات و رعد : برای آنکه این دو جهت در مرتبه اول برای افراد مادی یا منافق مورد توجه است ، زیرا اول باید رفع موانع و دفع ضرر و خطر کرده ، و سپس جلب نفع و خیر و استفاده از نور و روشنایی نمود . پس موقعیت برق در مرتبه آخر مورد توجه و استفاده قرار می‌گیرد .

### ۳- یَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ :

أصابع : جمع إصبع مانند درهم و دراهم ، و این لغت از لغت عبری گرفته شده و بمعنی انگشت باشد .

و أمّا أنامل : إطلاق می‌شود بنوک انگشتها که لطیف و دقیق است ، و آن با کلمه یَجْعَلُونَ و آذان ، مناسبت پیدا نمی‌کند : زیرا جعل بمعنی تقریر و تقدیر ( قرار دادن و اجراء قدرت و اختیار کردن ) باشد .

و أذن : عبارت است از عضو سامعه نه از سوراخ گوش . و مقصود جلوگیری کردن از شدت و حدت صواعق است ، نه از مطلق شنیدن .

و أَمَّا صَوَاعِقُ : جمع صاعقه است ، و آن عبارت از صوت شدید و تندی است که در اثر شدت فشار حاصل می‌شود ، و در صاعقه توجّهی بحروف و کلمات و مخارج نباشد .

و ضمیر در یَجْعَلُونَ عائد است به منافقین و دیگران ، و این جمله از متمّمات مثل و از لواحق صیّب است ، مانند جمله فیها ظلمات و رعد و برق ، یعنی صیّب با این خصوصیات و لواحق مثل است برای مثل منافقین ، و صیّب عطف است بکلمه کمثل الذی ، نه بکلمه الذی ، پس مثل آنان تشبیه شده است بخود صیّب با آن لواحق .

و با جمله یَجْعَلُونَ کاملاً تطبیق می‌شود به منافقین ، زیرا آنان در مقابل ندهای جهاد و مجاهدت با نفس و انفاق و تعاون شدید : دست به گوشه‌های خود گذاشته ، و از شنیدن این تکالیف اِلهی چون بانگ صاعقه بخود می‌لرزند ، و جان و مال خود را در خطر می‌بینند .

#### ۴- حَدَرُ الْمَوْتِ :

از جهت تحرّز و پرهیز کردن از موت .

حَدَرٌ : بمعنی تحرّزی است که از لحاظ خوف صورت بگیرد .

و مَوْت در مقابل حیات است ، یعنی منتفی شدن حیات ، بسبب پیدایش اختلال و فساد در وجود چیزی که موجب از بین رفتن حیات گردد .

و چون انسان تمام توجّه و تعلق و خوشی او بحیات مادی دنیوی شد : قهراً از جدا شدن و زوال آن صددرصد منزجر و ناراحت و ناراضی گشته ، و اینمعنی را برای خود موت حقیقی همیشگی اساسی دانسته ، و با تمام قوا در رفع و دفع آن پیوسته خواهد کوشید .

و شخص منافق بموجب - و ما هم بمؤمنین - آیه ۸ ، چون از قلب معتقد بآخرت نیست : ناچار از موتیکه بعقیده او فوت دائمی است تحرّز خواهد کرد .

### ۵- وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ :

نور نامتناهی و نامحدود پروردگار متعال و علم و توجّه مطلق ذاتی او همه عوالم و موجودات و افراد انسان را فرا گرفته است ، و کسی از مؤمن و کافر نتواند از دایره احاطه او بیرون رفته ، و خود را از حکم و نفوذ و سلطه او خارج کند .  
و انسان با صفت نفاق که مرتبه‌ای باشد از کفر اگرچه خود را از رحمت و لطف اِلهی دور و محروم می‌کند ، ولی از احاطه حکومت و قدرت و نفوذ او نتواند بیرون آورده و آزاد بسازد .

و اِحاطت : بمعنی مستولی شدن با رعایت و توجّه باشد .  
و کفر : بمعنی ردّ و منع کردن با توجّه و اعتناء نداشتن بچیزی است ، و اینمعنی مراتبی پیدا می‌کند ، مانند ردّ و بی‌اعتنایی بخداوند متعال ، یا روز قیامت ، یا رسولان ، یا کتابهای آسمانی ، یا احکام و دستوره‌های اِلهی .  
پس نفاق هم در باطن از مصادیق کفر است ، و چون بظاهر دعوی ایمان می‌شود : جداگانه از او بحث شده است .

### ۶- يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ :

يَكَادُ : از أفعال مقاربه و دلالت می‌کند بر نزدیک شدن و مشرف بودن .  
خَطَفَ : بمعنی ربودن و أخذ کردن بسرعت باشد .  
و أَبْصَارُ : جمع بَصْر بمعنی علم پیدا کردن از راه بینایی و دیدن است ، و در أصل مصدر است ، و در مقام صفت هم استعمال می‌شود مانند حَسَن .  
و برق در موقع صیّب گاهی تند و شدید شده ، و چنان زننده و بسرعت انجام می‌گیرد که چشمها را خیره و مقهور می‌کند ، چنانکه اَنوار و تجلیات عظمت و جلال حقّ متعال در کلمات ظاهر از کتاب آسمانی او گاهی بطوری جلوه می‌کند که قلوب و بصائر منافقین را ربوده و آنها را مسخّر و مقهور و حیرت زده کرده ، و نزدیک می‌شود که آنها را از بین ببرد ، و اینمعنی در بسیاری از موارد دیده شده



است .

#### ۷- کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا :

در محیط ظلمت و رعد و برق و ریزش باران ، چاره‌ای برای راه رونده نیست بجز آنکه مترصد درخشیدن برق باشد ، تا فضای مقابل خود را دیده ، و تا محدوده دید خود بسیر خود ادامه بدهد . و سپس بواسطه فراگیری تاریکی متوقف گشته و از حرکت باز ایستد .

و در مورد کتاب نازل از آسمان الوهیت نیز چنین است : و شخص منافق که از دید روحانیات و از بصیرت معنوی محروم باشد ، چون در مقابل این کتاب قرار می‌گیرد ، مترصد است که احکام و ضوابطی که برای زندگی مادی او مفید است ، آخذ کرده و برای ادامه زندگی او بکار به بندد . و در مواردیکه برای او پوشیده و تاریک و مبهم باشد ، از حرکت و قبول و عمل باز ایستد .

و اِضَاءَت : روشنایی دادن و اِشْرَاق نور است خواه در جهت مادی باشد یا معنوی . و مقابل آن اِظْلَام است ، بمعنی تاریکی و ظلمت ایجاد کردن در قسمت ظاهری یا معنوی .

و مَشَى : راه رفتن در حیوانات بنحو طبیعی آنها باشد .

و قِیَام : بمعنی بپا ایستادن است .

#### ۸- وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ :

مَشِئَت و شَىء : مصدرند بمعنی خواستن ، یعنی تمایل پیدا کردن بچیزی که نزدیک باشد بمعنی طلب ، و پس از مشیئت مرتبه تصمیم گرفتن و اراده باشد . و کلمه لَوْ : دلالت می‌کند به شرط و تعلیق چیزی در زمان گذشته ، و معنای دیگر از خصوصیات تعبیر و لحن کلام فهمیده می‌شود .

در این جمله شریفه اشاره می‌شود بحکومت مطلق و مشیئت تمام خداوند متعال ، بطوریکه در مقابل خواست و اراده او هیچگونه تدبیر و تهیّه اسباب و ایجاد

موانع و پرهیز و کنار رفتن و فرار کردن و متوسل شدن بوسائل مختلف ، اثر و فائده‌ای نداشته و نخواهد داشت .

آری حذر از موت و فرار از ابتلاء و گرفتن گوش از شدت و حدت صواعق و توقف و صبر هنگام تاریکی : مانع از اجرای برنامه و ایراده پروردگار متعال نیست ، و اگر او میخواست یا پس از این هر وقتی بخواهد با تشدید چند درجه از رعد و برق و صاعقه یا بوسائل دیگر مخالفین را کر و کور می‌کند - و لِّلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - ۴۸ / ۴ .

۹- إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

قدرت : عبارت از قوه و نیرویی است که با آن قوه میتوان عملی را انجام داده و یا ترک کرد ، خواه در مورد امور مادی باشد یا امور معنوی .

و چون قدرت از صفات ذاتی خداوند واجب مطلق نامحدود و نامتناهی است : قهراً آنهم واجب و نامحدود بوده ، و هیچگونه قید و حدی برای آن نتوان فرض کرد . پس قدرت خداوند متعال از هر جهت و خصوصیت و کیفیت و مورد : اطلاق و عمومیت داشته ، و کمترین محدودیت و تقیدی برای آن نباشد .

و اگر نقطه ضعفی در موردی برای صفت قدرت ذاتی او موجود باشد : کشف از احتیاج و فقر و امکان و حدوث خواهد کرد ، و قدرت ذاتی مانند واجب ذاتی مطلق از این صفات منزّه میباشد .

### لطائف و ترکیب :

۱- أَوْ كَصَيِّبٍ : انتخاب صیب بکلمات مطر و غیث و أمثال آنها ، برای انطباق بکتاب نازل از سماء باشد .

۲- فِيهِ ظِلْمَاتٌ وَ رَعْدٌ : رعد و برق مصدرند و دلالت بمطلق حدث و وقوع خود عمل و صفتی می‌کنند ، و از این لحاظ بمفرد و جمع اطلاق می‌شوند . بخلاف کلمه

ظُلْمَة که مثل لُقْمَة اسم است .

۳- حَذَرَ الْمَوْتِ : مفعول لأجله است . و تعبیر با حذر نه با خوف و غیره : اشاره بمرتبه شدید خوف عملی است .

۴- بِالْكَافِرِينَ : اشاره باینستکه منافق در باطن کافر است .

۵- يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ : اختصاص بذکر تنها أَبْصَار ، برای اینستکه در مقابل برق و درخشش آن تنها أَبْصَار متأثر می‌شود ، چنانکه در مقابل رعد و صواعق تنها أَسْمَاع متأثر خواهند بود .

۶- كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ : در اینجا بکلمه كَلَّمَا ، و لَهُمْ ، تعبیر شده است . و در مورد ظلمت : بکلمه إِذَا ، و عَلَيْهِمْ ، تعبیر آورده شده است : زیرا در صورت إِضَاءَة ، بهر نحو و بهر مقداری باشد انتظار پیشروی هست ، و اینمعنی بنفع و خیر آنان تمام می‌شود . ولی در صورت إِضْلَام ، که علیه و ضرر آنان باشد ، همان مقدار و وقتیکه ظلمت فرا می‌گیرد ، قیام و توقّف می‌گردد .

۷- مَشَوْا فِيهِ : تعبیر بآن نه بسیر و أمثال آن ، اشاره بحرکت و جریان عادی است که به بطؤ انجام می‌گیرد ، نه بسرعت .

۸- قَامُوا : تعبیر بقیام نه بتوقّف ، برای اشاره بحالت تَهَيُّؤ و انتظار درخشش و روشنایی هستند ، تا ادامه حرکت بدهند . البتّه حرکت و مشی در برنامه‌های مادی دنیوی .

۹- بِسَمْعِهِمْ و أَبْصَارِهِمْ : اختصاص دادن این دو موضوع : برای مقابله آنها باشد با رعد و برق و صواعق . و اشاره می‌شود به بردن دو قوه معنوی شنوایی و بینایی که بوسیله آنها سوء استفاده می‌گردد ، نه به آذان و عیون که دو عضو بدن هستند ، و در ادامه زندگی طبیعی مورد استفاده باشند .

يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . - ۲۱ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . - ۲۲ .

### لغات :

يا أَيُّهَا النَّاسُ : ای مردم .  
 اعْبُدُوا رَبَّكُمُ : بندگی کنید - پروردگار خودتان را .  
 الَّذِي خَلَقَكُمْ : آنکه - خلق کرده شما را .  
 وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ : و کسانی که - از - پیش از شما بودند .  
 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ : امید است شما - با تقوی و خوددار باشید .  
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ : آنکه قرار داده است - برای شما - زمین را .  
 فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً : فراش - و آسمانرا - ساخته شدن و بناء .  
 وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً : و نازل کرده از آسمان - آبرا .  
 فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا : پس بیرون آورده - از میوه‌ها - روزی  
 لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا : برای شما - پس قرار ندهید - برای خدا -  
 همتا‌هایی .  
 وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ : و شما - میدانید .

### ترجمه :

ای مردم همه بندگی و عبادت کنید پروردگار خودتانرا ، آنکه شما را خلق کرده و همچنین کسانی را که پیش از شما بودند ، شاید شما خودتانرا حفظ کرده و تقوی پیدا کنید . - ۲۱ آنکسیکه اختیار کرده و قرار داده است زمین را برای شما گسترده ، و آسمانرا ساخته شده ، و فرود آورده است از آسمان آب و بارانرا ، و

سپس بیرون آورده است روزی شما را از میوه‌ها . در اینصورت قرار ندهید برای خداوند متعال همتهایی که در برابر او باشند ، در حالیکه شماها میدانید . - ۲۲ .

تفسیر :

### ۱- یا اَیُّهَا النَّاسُ :

کلمه اَیُّ : دلالت می‌کند بمطلق امر و شیء مبهمی که معین نیست . و خصوصیات دیگر از شرط و موصول و غیر آنها از تعبیر و لحن کلام فهمیده می‌شود ، و در زبان فارسی نیز اینگونه تعبیرات شایع است ، در مواردیکه می‌خواهند اسمی از شخصی یا موضوعی ببرند و اسم معین آنشخص در نظر نبوده یا نخواهند آنرا اظهار کنند ، بکلمه چیز ، و مبهم تعبیر می‌کنند ، در مقام خطاب و نداء باشد یا در مورد دیگر ، و خواه بقصد تجلیل و تعظیم باشد ، یا در مقام تحقیر .

و کلمه ها : برای تنبیه مخاطب و جلب توجه او باشد .

پس منادی در حقیقت کلمه اَیُّ است ، و الناس و یا غیر آن که ذکر می‌شود : تابع است ببدلیت یا وصفیت .

و در این آیه شریفه رجوع می‌شود به موضوع اوّل (هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ) و تحریص و ترغیب و سوق داده می‌شود به تحصیل تقوی .

و در آیات گذشته تقسیم شده بودند مردم بسه دسته ( متّقین ، کافرین ، منافقین ) با ذکر صفات و خصوصیات آنان .

و چون قرآن کریم برای هدایت دسته اوّل باشد : از اینجا شروع می‌شود بخصوصیات تحصیل تقوی و کیفیت بدست آوردن آن .

### ۲- اُعْبُدُوا رَبَّکُمْ :

عبادت : بمعنی تمام تذلل و بندگی کردن است با اطاعت و فرمانبرداری .

و رَبِّ : بمعنی تربیت کننده که جهات ضعف و نقص ظاهری و باطنی را برطرف

کرده و بسوی کمال سوق بدهد ، و آن بوزن صعب و صفت مشبیه است . پس خداوند قادر و حکیم و عالمیکه از ابتدای تکوین تا انتهای هستی انسان ، تربیت و پرورش دهنده او بوده ، و تمام جریان امور و تقدیر و تولیت و تدبیر او تحت حکومت و حکمت او صورت می‌گیرد : آیا عقل و وجدان انسان اجازه می‌دهد که در مقابل او گردنکشی و مقابلت کند .

پس نخستین قدم برای سالک راه تقوی و خودداری ، اینستکه در مقابل ربّ خود که بوجد آورنده و نگهدارنده و تربیت دهنده او است ، از جان و دل و از نیت و عمل عبودیت و بندگی داشته ، و سراپا وجود او در اطاعت و فرمانبرداری او مصروف گردد ، و حقیقت مفهوم تقوی در مقابل خدا همین باشد .

### ۳- الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ :

خلق : بمعنی ایجاد چیزی است بر کیفیت مخصوص و روی حکمت و تقدیر معین ، چنانکه در تکوین و ایجاد : نظر به مطلق ایجاد و هستی دادن است . پس خداییکه بوجد آورنده همه موجودات پیشین و پسین بوده ، و خصوصیات و کیفیات و مقدرات همه از او است ، چگونه عقل انسان اجازه می‌دهد که در مقابل حکومت مطلق و فرمان و خواسته او سرپیچی و عصیان ورزیده ، و رعایت مقام عظمت و جلال و عطوفت او را نکرده ، و از غضب و أخذ و شدت عقاب او نهراسد .

### ۴- لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ :

لَعَلَّ : دلالت می‌کند به پیدایش ترجی و امید در جمله بعد از آن ، و اینمعنی در کلام خداوند متعال بر طبق مکالمات و تفاهم عرفی است ، یعنی در این زمینه امیدواری و توقع حاصل می‌شود به تحقق حقیقت تقوی .

آری اگر انسان بحقیقت عبودیت خود متوجه شده ، و بمقتضای آن بوظائف خود در مقابل مقام ربوبیت عمل کرد : البته بمرتبه تقوی و حفظ و خودداری رسیده ، و از ابتلائات و تاریکیهای اعمال سوء و نیتات و اعتقادات باطل و صفات حیوانی

نجات خواهد یافت .

### ۵- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا :

أَرْض : در مقابل سماء و بمعنی چیز متسفل و پست است ، چنانکه سماء بمعنی بلند و علو باشد .

و فِرَاش : مصدر است بمعنی انبساط و گسترش . و چون اینمعنی در خارج با أرض از جهت مصداق تطابق پیدا می‌کنند : بهمدیگر اطلاق می‌شوند ، نه آنکه فِرَاش بمعنی مفروش و بناء بمعنی مبنی باشد .

و نظیر اینها است کلمه خَلَق بمعنی آفریدن ، و چون آنرا از نسبت دادن بفاعل یا مفعول مجرّد سازیم ، نزدیک بمعنی اسم مصدر شده ( آفرینش ) و با مخلوق هم مصداق می‌شوند ، و در اطلاق این قبیل از مصادر بمفعول : برای إفاده مبالغه است .

و انبساط و گسترش زمین : عبارت است از وسعت پیدا کردن و هموار بودن و قابل زندگی کردن ، و أمّا کوهها و دریاها : مانند رودخانهها و درختها است که برای تأمین وسائل زندگی افراد انسان باشد .

### ۶- وَالسَّمَاءِ بِنَاءً :

سَمَاء : بمعنی بلندی و بالا بودن است . بِنَاء : بمعنی ساخته شدن باشد ، و اینمعنی نیز در مصداق خارجی با معنی مفعول آن که مبنی که بناء شده است ، اتحاد پیدا می‌کنند .

و ساختگی هر چیزی بتناسب خود آن ساختمان باشد ، از لحاظ موادّ و نقشه و خصوصیات دیگر ، و ساختمان آسمان روی نظم و نقشه مخصوص و حرکات وضعی و انتقالی و دایره‌ای در محدوده معین و با نظم بسیار دقیق و قاطع و با فواصل لازم و با ارتباط کامل و با جاذبه و دافعه و با سائر خصوصیاتیکه در کتب نجوم و هیئت تفصیلاً ذکر شده است .

و نظم دقیق و محیر العقول آسمان و ستاره‌ها ، هر دانشمند محقق و متفکر را  
 بوجود آفریننده حکیم و قادر مطلق ازلی و ابدی هدایت می‌کند .

#### ۷- و أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً :

إنزال: بمعنی فرود آوردن است ، و سماء: بمعنی مطلق بلندی و علو است مادّی  
 باشد یا معنوی .

و اختصاص دادن نزول آب از آسمان: برای اینستکه مبدء همه آبهای موجود در  
 روی زمین و استفاده فعلی از آن منحصر است به آب باران یا برف ، و اگر چند سال  
 بارانی نبارد: آبهای رودخانه‌ها و چشمه‌ها و منابع آبهای کوهستانی تمام شده ، و  
 تمام درختهای باغها و زراعتها و علفزارها خشک و نابود گشته ، و زندگی افراد  
 انسان از لحاظ آذوقه و غذا بنهایت مضیقه و سختی کشیده شده ، و قحطی  
 بی‌سابقه‌ای پیش آید .

و باید متوجه شد که دریاها مخازن آب باشند ، و در مقام تقسیم و توزیع  
 بجوانب و اطراف زمین ، بوسیله ابرها صورت می‌گیرد ، و ابرها هم از تبخیر آبهای  
 دریاها و رودخانه‌ها متشکل گشته ، و سپس بوسیله باد و هوا بهر نقطه‌ای که  
 مأموریت باشد ، جریان پیدا می‌کند .

و أمّا مبدء آبهای دریاها: بطور مسلم در مرتبه اوّل تکوین و ایجاد از عالم أمر  
 و از سماء خلق بوسائل معنوی و مادّی صورت گرفته است .

و در خطبه اوّل نهج البلاغه باین موضوع اشاره شده است .

#### ۸- فَأُخْرِجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ :

ثَمَر: بمعنی محصول مطلق است از هر چیزی باشد ، خواه مأکول باشد یا نه ، و  
 شیرین باشد یا نامطبوع ، و مادّی باشد یا معنوی .

و رِزق: عبارت از انعام مستمری است که طبق احتیاج داده می‌شود . رجوع

شود بآیه ۳ .



پس محصولات و میوه‌ها و حبوباتیکه بوسیله نزول باران رحمت از نباتات و زراعات و اشجار حاصل می‌شود، رزق انسانرا تهیّه و فراهم می‌کند. و اگر این محصولات که بوسیله نزول آب باران بقطعات زمین، نباشد بقاء و ادامه حیات برای انسان و حیوان ممتنع خواهد بود.

### ۹- فَلَ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اٰنْدَادًا :

اُنْدَاد : جمع نَدّ ، بمعنی آنچه مخالف و در مقابل قرار گرفته و ادّعی ممانت و مشابهت کند ، و یا از طرف دیگران چنین ادّعی صورت بگیرد .  
و این نفی در نتیجه ثبوت ربوبیت پروردگار متعال است که از آغاز خلق همه مخلوقات و موجودات تا پایان هستی و بقاء عالم ، همه را تربیت و پرورش داده ، و رفع احتیاجات و نواقص آنها را نموده ، و هرگونه زندگی آنانرا مطابق وجود هر یک تأمین کرده ، و تمام وسائل و اسباب خوشی و آسایش و ادامه حیات آنانرا فراهم فرموده است .

و ما نمی‌توانیم شخصی را پیدا کنیم که : بنحو استقلال و با قوّت و نیروی و قدرت ذاتی و اختیار خود بتواند چیزی را تربیت کرده ، و در حقیقت ایجاد و اِبْقَاء و پرورش او بنحو استقلال با او باشد .

### ۱۰- و اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ :

جمله حالیه است ، و کلمه تَعْلَمُونَ بطور اطلاق و بدون قید ذکر شده است ، و مقدم شدن انتم که در معنی فاعل است و تعبیر کردن بصورت جمله اسمیه : دلالت می‌کند به دانایی و علم و توجه آنان بطور استمرار و بتاکید در عالم بودن آنان بطور مطلق .

پس تذکر داده می‌شود که : آنان بهمه جهات و خصوصیاتیکه ذکر شد عالم و متوجّه هستند ، و میدانند که خداوند عزّ و جلّ است که خالق همه موجودات است ، و او است که زمین و آسمان و تمام وسائل و اسباب زندگانی و ادامه حیات را

برای آنان فراهم و تقدیر فرموده است ، و اَصْنَام و آلِهه و اُنْدَادِيْكه ادْعَاى مَعْبُوْدِيَّت و مرْتَبى بوْدن اَنها مِى شُوْد : صَدْرُ صَدِّ خَارِج از مَنْطِق و بَرهَان اسْت ، و اَنها كَمْتَرِيْن تاَثِيْرِى در وُجُوْد اَنان و ديْگَران و خُوْدشان نِداْرند .

### روایت :

در تفسیر تبیانِ شیخ گوید : و روایت شده است از ابن مسعود و سائر صحابه که معنی آیه اینست - قرار ندهید برای خداوند متعال نظائری از رجال که آنها را اطاعت کنید در معصیت پروردگار جهان .

### توضیح :

پس از این سخن فهمیده می شود که : در عرف صحابه و متشرعین صدر اسلام کلمه اُنْدَاد را برجال مخالف خداوند که برنامه خلاف و عصیان در مقابل برنامه اَلْهَى داشتند ، تطبیق می دادند .

و امروز نیز اُنْدَاد چنین افراد منحرف و گمراهی باشند که در مقابل احکام اَلْهَى حکم خلافی داده ، و جمعی از اهل دنیا از آنان پیروی می کنند .

### لطائف و ترکیب :

۱- یا اَيُّهَا النَّاسُ : تعبیر بکلمه ناس در مقام خطاب ، بجهت وقوع خطاب است بهمه افراد مردم از مؤمن و کافر ، زیرا همه از روی عقل و شعور می توانند بفهمند که رتبی دارند که آنانرا ایجاد کرده ، و وسائل عمومی زندگی را برای آنها فراهم نموده است . و موضوع عبودیت و بندگی و اطاعت نیز مفهوم عقلی داشته ، و بحکم شعور و عقل شناخته می شود ، و همچنین موضوع تقوی که عبارت است از محافظت و خودداری از آفات و گرفتاریها و چیزهاییکه ممنوع باشد .

- ۲- اُعْبُدُوا : عبادت در لغت بمعنی بندگی و خضوع و فرمانبرداری است ، نه اطاعت و عبادات شرعی و انجام تکالیف دینی .
- البته هرچه معرفت درباره ربوبیت و الوهیت بیشتر و کامتر گردد : مرتبه عبودیت نیز محکمتر و وسیعتر و دامنه‌دارتر خواهد شد ، و پس از رسیدن بمقام ایمان : عبودیت نیز جنبه عقلی و هم تعبّدی پیدا می‌کند .
- ۳- الَّذِي خَلَقَكُمْ : تعبیر بخلق نه با ایجاد و تکوین ، زیرا مفهوم خلق عبارت است از تکوین باضافه تقدیر و تعیین خصوصیات .
- ۴- لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ : تعبیر به کلمه لَعَلَّ که مفهوم یقین ندارد ، برای آنکه تحقق صددرصد تقوی متوقّف به برنامه عبودیت آنان باشد .
- ۵- فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ : در اینمورد پس از بیان واضح و استدلال عقلی به عبودیت ربّ ، با کلمه الله تعبیر آورد ، برای اشاره بوضوح و ثبوت حقیقت الوهیت که بمعنی معبودیت باشد .
- ۶- و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ : این جمله تأیید می‌کند که مخاطبین مطلق افراد مردم باشند ، نه مؤمنین ، و مطالب همه وجدانی و عقلی است . و تعبیر بصیغه مضارع برای تعمیم باشد که : لازم نیست علم محقق باشد بلکه اگر بدقت و بیطرفانه رسیدگی شود ، توقع و انتظار حصول علم هست .

و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . - ۲۳ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ . - ۲۴ .

## لغات :

و إِنْ كُنْتُمْ : و اگر - بودید ، ( باشید ) .  
 فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا : در توهم با شک - از آنچه - فرود آوردیم .  
 عَلَى عَبْدِنَا : بر - بنده مطیع ما .  
 فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ : پس بیاورید - سوره‌ای - از مثل آن .  
 وادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ : و بخوانید - آنانرا که علم و حضور دارند از شما .  
 مِّن دُونِ اللَّهِ : از غیر - خداوند ، ( هرکه پایین تر از خدا باشد ) .  
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : اگر باشید - راستگویان .  
 فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا : پس اگر - نکردید - و نخواهید توانست بکنید .  
 فَاتَّقُوا النَّارَ : پس خودداری کنید - از آتش .  
 الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ : آنچه - شعله‌ور شونده آن - مردم .  
 وَ الْحِجَارَةُ : و سنگها باشند .  
 أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ : ضبط و جمع شده است - برای کافرین .

## ترجمه :

و اگر باشید شما مردم ، در توهم و شک از آنچه نازل کرده‌ایم بر بنده خالص و مطیع ما : پس بیاورید سوره‌ای را از نظیر قرآن مجید ، و بخوانید افرادی را از شما که حضور و علم دارند از غیر خداوند متعال ، اگر باشید در اظهار خود راستگویان . - ۲۳ پس اگر نکردید ، و هرگز نخواهید توانست چنین عملی را انجام بدهید ، پس در نتیجه خود را از آتش غضب و جهنم محفوظ بدارید ، آن آتشیکه افروخته آن مردم و سنگها باشند ، آنچه مهیا شده است برای کفار . - ۲۴ .

تفسیر :

## ۱- و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا :

کنتم : از أفعال ناقصه است ، و پس از آن ضمیر متصل فاعلی مرفوع ذکر شده ، و مفرد یا جمله‌ای بنام خبر که در حقیقت حال است برای آن آورده می‌شود . و دلالت می‌کند به بودن چیزی بر حالت مخصوص ، و اگر آن خبر که حال است ذکر نشود : دلالت می‌کند تنها به بودن و تحقق چیزی ، مانند سائر أفعال لازم .

و رَيْبٍ بطوریکه در آیه ۲ معلوم شد ، عبارت از توهم و تخیلی است که موجب شک گردد ، و هرگز نباید در امور حق و یقینیات توهم و تخیل کرد تا زمینه ظاهری و خیالی برای شک پیدا شود .

و از جمله توهمات بی‌اساس : اینستکه انسان بدون تحقیق و دقت و تفکر درباره کتاب خدا تخیل و شک سطحی کند .

و مقصود از نفی ریب و شک : نفی تخیل و وسوسه صحیح و درست است ، چنانکه انسان درباره خدای متعال یا روز قیامت تخیل کند ، و تخیل و توهم و شک او روی اساس و فکر صحیح باشد ، البته چنین تخیلی وجود نخواهد داشت ، و باصطلاح سالبه بانتفاء موضوع است .

پس چون موضوع بحث در این سوره کریمه : از کتاب نازل شده و حقائق ظاهر گشته و ثبت و ضبط شده از جانب پروردگار متعال است ، و اشاره شد که استفاده از آن کتاب متوقف به تحقق تقوی است ، و حصول تقوی هم معلوم گشت که با عبودیت حاصل خواهد شد : پس استفاده و نتیجه گرفتن از کتاب متوقف می‌شود به عبودیت و حصول تقوی .

و ضمناً از کتاب هم نفی ریب شده بود ( لا ریب فیه ) ، یعنی نفی موضوع ریب درست و صحیح ، و در اینجا اشاره می‌شود بآنکه ریب در کتاب صحیح نبوده و باطل و برخلاف حق است .

و اگر برای کسی توهم باطل و شکی پیدا شود : لازم است متوجه گردد که کتاب اگر آسمانی و الهی نباشد ، مردم دیگر هم می‌توانند به تنهایی یا بصورت تعاون و دسته جمعی نظیر آنرا آورده و بهمان خصوصیات و بلکه بهتر از آن تألیف کنند .

### ۲- مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا :

فرق انزال با تنزیل اینستکه : در انزال نسبت نزول بفاعل بوده و نظر بجهت قیام فعل با فاعل باشد . ولی در تنزیل نظر بجهت صدور نیست بلکه بجهت وقوع و تعلق بمفعول می‌باشد . پس نظر در اینمورد بکتاب نازل شده بعبد است . نه بجهت نازل شده از جانب خداوند متعال ( اُنزِلَ اِلَيْكَ ) .

و عبد : از عبودیت و عبادت و بمعنی متذلل مطیع باشد ، و آن در اصل صفت مشبیه بوزن صَعْب است .

و مقصود از کلمه مِمَّا نَزَّلْنَا ، اشاره بکتاب نازل از جانب خداوند متعال است ، و تعبیر باین جمله : برای اشاره کردن باین صفت و خصوصیت نزول از آسمان الوهیت است .

### ۳- فَاتُّوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ :

سور : بمعنی هیجان با اعتلاء و بلندی است ، و سور : اسم مصدر مثل غَسَلَ و غُسَلَ ، و سُورَة در مقام افراد استعمال می‌شود .

و سُورَة عرفی خارجی : یکی از مصادیق تمام آنمفهوم باشد که از جمله کتاب ، جلوه و هیجان و ظاهر و روشن گشته ، و در مقابل باطل و خلاف و ظلمت صف‌آرایی می‌کند .

و ظاهر آیه کریمه از لحاظ اطلاق کلمه سوره : شمول آن باشد بهر قطعه‌ای از قرآن مجید که از جهت معنی یک موضوع معین جامعی را دربر گرفته ، و تمام باشد ، و از اینجهت فرقی نمی‌کند که آن قطعه معین در ضمن و جزو یک سوره باشد ، یا منطبق بیک سوره تمام بشود .

چنانکه این عمومیت از این آیه شریفه ظاهر است : **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ - ۶۴ / ۹** .

و در مورد بحث ما نیز : کلمه سوره ( فَأَتُوا بِسُورَةٍ ) اطلاق و عمومیت داشته ، و شامل هر قطعه معین جامع تمامی خواهد شد .

و کلمه **إِتْيَان** : بمعنی آمدن بنحو سهل و طبیعی است ، و چون با همزه یا با حرف باء متعدی شود : بمعنی آوردن میباشد ، و در آیه شریفه باینمعنی استعمال شده است ، یعنی بیاورید سوره‌ای را .

و **أَمَّا كَلِمَةٌ مِثْل** : در آیه ۱۷ گفته شد که مماثلت بمعنی شباهت است از جهت صفات اُصیله و ممتازه ، و منظور آوردن سوره و قطعه‌ای از مانند قرآن مجید است که در صفات و خصوصیات ممتازه آن در ردیف و مرتبه آن باشد ، لفظاً و معنأً .

#### ۴- **وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ :**

**دُعَاء** : بمعنی خواندن و دعوت کردن باشد .

و **شُهَدَاء** : جمع شهید مانند شریف و شرفاء . و جمع شاهد مانند فاضل و فُضلاء ، بمعنی حاضر با اِشْراف و علم داشتن است .

و **دُون** : بمعنی غیریکه در مرتبه پایین باشد .

و منظور اینستکه : در این عمل نه تنها خودتان ، بلکه همه آنانکه از جریان این امر و از این برنامه شما آگاهند ، شرکت کرده ، و چنین امریکه بنظر شما عادی و قابل عمل و انجام دادن است ، صورت بدهید .

و در این جریان که فعالیت دسته جمعی و ساده شما بانجام رسید ، مثبت باشد یا منفی : فکر شما یکطرفی شده ، و از وهم و تخیل و شک بیرون آمده ، و حکم قاطع اثباتاً یا نفیاً خواهید داد .

#### ۵- **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :**

**صدق** : بمعنی راستی در قول و عمل است ، یعنی اعتقادات و اقوال و اعمال

مطابق حق صورت گرفته و صحت و تمامیت داشته باشد .  
و منظور اینستکه اگر توهمات و شک شما روی حساب واقعیت و بدون نظر  
تعصب و عناد و بغض است ، و میخواهید حقیقت را دریابید ، لازم است از این راه  
بآنچه حق است برسید .

و در صورتیکه اظهار و سخن شما صدق نباشد : راهی برای رفع توهمات و  
تخیلات و تردید شما نبوده ، و برای همیشه در ظلمت جهل و شک و نفاق و کفر  
باقی خواهید ماند .

#### ۶- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا :

پس اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد ، یعنی هرگز نخواهید توانست که سوره‌ای  
را بمانند آن بیاورید .

آری در مقدمه پنجم بیان شد که قرآن مجید از جهت حسن انتخاب کلمات و  
کیفیت فصاحت و بلاغت در ترکیب جملات ، و از لحاظ معانی و بیان حقائق و  
معارف صددرصد واقعیت دار ، و بمرتبه اعجاز بوده ، و بشر با فکر محدود و حافظه  
محدود و دانش محدود و معرفت و نورانیت محدود خود ، هرگز توانایی برای آوردن  
یک سوره از امثال سوره‌ای قرآن مجید را نخواهد داشت .

و کلمه - لَنْ تَفْعَلُوا ، که دلالت می‌کند به نفی ابدی : یکی از معجزات قرآن کریم  
است که تا بحال کسی نتوانسته است چنین عملی را انجام بدهد ، با اینکه در طول  
هزار و چهار صد سال چقدر از دانشمندان و ادبای مخالف دین اسلام ظاهر شده و  
زندگی کرده ، و حتی برخلاف قرآن و اسلام کتابهایی نوشته‌اند ، ولی از این موضوع  
در گذشته‌اند .

#### ۷- فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ :

اتقاء : بمعنی اختیار تقوی و خود را محافظت کردن و نگهداری نمودن است .  
والَّتِي : مؤنث الذی و بمعنی - آنچه‌یکه ، باشد .



و وَقُود : بوزن ذَلُول صفت است بمعنی شعله‌ور شونده ، و اینمعنی بآنچیزیکه مشتعل می‌شود صدق می‌کند .

و ناس : در آیه ۸ گفته شد که : مَخْفَفٌ أَناس و بمعنی ظهور و اُنس باشد .

و حِجَارَة : جمع حَجَر که بمعنی محفوظ و محدود است .

و ایندو معنی در مقابل همدیگرند ، یعنی افرادیکه نرم و متمایل بآنس و انبساط و خوگرفتن هستند ، و آنانکه سخت بوده و خود را محفوظ و محدود می‌کنند .

و هر دو دسته در آتش شعله‌ور و سوزان می‌شوند : دسته اوّل - از لحاظ ملایمت و افراط در انس و صحبت و نرم خویی . و دسته دوّم - از جهت سختی و خشونت و تفریط زیاد و خود را بسیار محدود ساختن و قابل انعطاف نبودن و در مقابل حقایق متأثر نشدن .

و این دو دسته افراط و تفریط داشته ، و در نتیجه از مرحله اعتدال و توجّه بخیر و صلاح و حقّ منحرف گشته ، و از نور هدایت محروم می‌شوند .

و در این مورد نیز افرادیکه از بی‌قیدی و بی‌نظمی و هوسرانی و آزادی مطلق در مقابل کتابِ اِلَهِی بی‌توجه هستند ، و یا آنانکه در اثر خود پسندی و گردن‌کشی و جهل و محجوبیت و خشونت در محیط ظلمت نادانی و محدودیت زندگی خود را ادامه می‌دهند : از مصادیق متّقین که باید از قرآن استفاده کنند ، خارج خواهند بود .

و ضمناً کلمه ناس : بخاطر نکره بودن و مخفّف بودن بحذف همزه و قرینه مقامی ، دلالت بعموم مردم می‌کند که جنبه خصوصی نداشته باشند .

#### ۸- اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ :

إعداد : قرار دادن چیزی است در مورد جمع و شمارش و ضبط . و عَدَّ عبارت از جمع و ضبط است ، و عَدَّ بمعنی شمردن نیز از مصادیق جمع کردن و ضبط نمودن

باشد .

و کفر : در آیه ۱۹ گفته شد که بعنی ردّ و منع کردن با بی‌اعتنایی است ، و اینمعنی در اثر عنوان ناس و حجاره پیدا شود ، و کفر نتیجه این دو عنوان بوده ، و لوازم کفر هم روشن می‌باشد .

و در آیه ۷ درباره کفار فرمود : **و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** ، و در اینجا هم - **أَلنَّارُ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ** - ذکر شده است .

و از این تعبیر فهمیده می‌شود که : مراد نار مادّی نیست که وَقُودِ آن حَطَب و چوب و امثال آنها باشد ، بلکه آتشی است که بیاطن و قلب او میزند ، چنانکه در سوره هُمَزَة می‌فرماید : **نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ الَّتِي تَطَّلَعُ عَلَى الْأُفُقِ** .

#### روایت :

در تفسیر صافی از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : این آتش محسوس در دنیا از لحاظ شدت و کیفیت ، یک در هفتاد از آتش جهنّم باشد ، و آتش جهنّم هفتاد مرتبه بوسیله آب خاموش شده ، و سپس روشن گشته ، و باین صورت درآمده است ، و اگر اینطور نبود : کسی نمی‌توانست در دنیا آنرا خاموش کند .

#### توضیح :

آری آتشیکه اجسام ماورای طبیعت را که صد مرتبه قویتر و مقاومتر و پایدارتر و ثابتتر از اجسام مادّی است ، برافروخته و متأثر سازد : طرف نسبت با آتش مادّی ظاهری نخواهد بود .

چنانکه نعمتها و لذّات و خوشیهای آنجهان ، هیچگونه طرف مقایسه با نعمتها و خوشیهای جهان مادّی نمی‌باشد .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- مِمَّا نَزَّلْنَا : تعبیر بآن نه با کلمه قرآن و غیره، برای اشاره بخصوصیت نزول آن از جانب خداوند متعال باشد .
- ۲- علی عَبدنا : اتّصاف با مقام عبودیت تمام و فناء و طاعت او در مقابل پروردگار متعال ، اشاره دیگری است به محکم بودن و ثبوت قرآن کریم .
- ۳- بِسُورَةٍ : تعبیر بآن نه با آیه یا قرآن ، برای آنستکه در هر آیه‌ای یک موضوع تمامی نیست که بحث در آن کافی باشد . و تمام قرآن کریم هم مفصل و زیاد بوده و فشرده نیست که مقابله با آن آسان شود .
- ۴- شُهَدَاءَ كُمْ : تعبیر باین کلمه نه با أنصار و ناس و غیره ، اشاره بدعوت و خواندن مطلق افرادیست که حاضر و عالم باشند که در برنامه مؤثر شوند .
- ۵- دُونَ اللَّهِ : اشاره بدعوت هر قبیل از شهداء است که از مقام الوهیت پایین‌تر باشند ، ولو در مرتبه بسیار عالی قرار بگیرند .
- ۶- صَادِقِينَ : راست و درست بودن سخن آنان در خصوص قطعی نبودن نزول قرآن از جانب پروردگار متعال، و صحت توهم و تردید در آن از اینجهت ، اقتضاء می‌کند امکان آوردن نظیر آنرا ، و سستی در مقابله بمثل ، مناقض آن توهم وریب خواهد بود .
- ۷- وَ لَنْ تَفْعَلُوا : اینجمله بیشتر تهییج و تحریص بر مقابله بمثل کرده ، و در صورت عجز و ناتوانی پس از آن ، دلیل قاطع می‌شود بر بودن قرآن از مبدء ماورای عالم انسان و از قدرت فوق قدرتهای طبیعی .
- ۸- فَاتَّقُوا النَّارَ : با ثبوت عجز و ضعف در مقابله بمثل ، صددرصد عناد و کفر و عصیان آنان در مقابل پروردگار متعال ثابت و محقق گشته ، و لازم می‌شود خودشانرا در معرض عقاب سخت و مجازات شدید و گرفتاری قطعی ببینند ، و باید خودداری کنند .

و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا  
وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۲۵ .

### لغات :

و بَشِّرْ : و مژده بده ( خوش روی گردان ) .  
الَّذِينَ آمَنُوا : آنانکه - ایمان آورده ، و خود را ایمن گردانیدند .  
و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : و عمل کردند - نیکوییها .  
أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ : بتحقیق - برای آنان - باغهایی باشد .  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ : روان می شود - از پایین آنها - نهرها .  
كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا : هر آنچه - رزق و روزی داده شدند - از آن  
بهشتها - از میوه‌ای - روزی را .  
قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا : گویند - این - چیز است که - روزی داده شدیم .  
مِنْ قَبْلُ و أُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا : از پیش - و آورده میشوند بآن رزق - شبیه  
همدیگر .  
و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ : و برای آنها - در آن بهشتها - همسرهای - پاک  
گشته باشند .  
و هم فيها خالدون : و آنان - در آنجا - همیشگی هستند .

### ترجمه :

و بشارت داده و خوش روی گردان آنانرا که ایمان آورده و خود را ایمن نموده‌اند  
از نگرانیها ، و بجا آورده‌اند اعمال نیکو را ، باینکه برای آنها خواهد بود باغهاییکه  
روان شود از زمین آنها نهرها ، و هر زمانیکه روزی داده شوند از آن بهشتها بمیوه‌ای

بعنوان رزق ، گویند این رزق همانست که پیش از این روزی داده شدیم ، و آورده میشوند بآن رزق ، مشابه همدیگر ، و برای آنها باشد در آنجا همسرهای طیب و پاکیزه شده ، و آنان در آنجا همیشگی و جاودانند . . - ۲۵ .

تفسیر :

### ۱- و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ :

بَشِّرُ : از باب تفعیل امر است ، از ماده بَشْر و آن بمعنی انبساط و گشاده رویی بوده ، و تبشیر بمعنی گشاده روی و خوشحال گردانیدن است ، و در عرف از اینمعنی تعبیر می شود به مژده دادن .

و صَالِحَاتِ : جمع صالحه از ماده صلاح بمعنی نیکو و شایسته بوده ، و در مقابل فساد استعمال می شود ، و در آیه ۱۱ ذکر شد .

این بشارت در تعقیب ریب داشتن مخالفین درباره کتاب نازل شده از جانب خداوند متعال است ، و در مقابل ریب و توهم : ایمان بکتاب پروردگار متعال باشد ، بطوریکه در اعمال انسان اثر گذاشته ، و باقتضای ایمان بأحكام و دستورهای کتاب اَلْهٰی اَعْمَال و کارهای او همه روی برنامه صلاح و شایستگی و نیکویی صورت بگیرد .

و قید صلاح در اَعْمَال : بمناسبت فسادی است که در عمل منافقین باشد ، که چون کفر و نفاق بایمان مبدل گشت : قهراً فساد در اَعْمَال آنان نیز بصلاح و شایستگی عوض خواهد شد .

### ۲- اَنْ لَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ :

جَنَّاتٍ : جمع جَنَّت است بوزن فَعْلَة برای بناء مَرَّة باشد ، بمعنی پوشانیدن و پنهان کردن است ، و چون محیط پوشیده شده از اشجار مصداق اینمعنی می شود : به باغ درختی باعتبار مفهوم پوشش جَنَّت گویند ، چنانکه باعتبار استداره و گرد

بودن آن حدیقه گویند .

و جریان : بمعنی حرکت منظمی است که دقیق و در طول محلّی باشد ، مانند جریان آب و آفتاب و ستاره و کشتی و باد و غیر اینها .  
و کلمه - تحت از ظروف مکان و در مقابل فوق است ، یعنی محلّ پایین .  
و نهر : جریان مایعی است که بقوّت و تندی صورت بگیرد ، خواه در جهت مادّی باشد یا روحانی یا در ماوراء مادّه ، و باین مناسبت به محلّ جریان آب که جوی آب است نیز اطلاق می‌شود .

و چون انسان بکتاب خدا و احکام و دستورهای الهی ایمان آورده ، و آنچه نیکو و شایسته بمقام عبودیت و بندگی است عمل کرد : قهراً صفات و آثار عبودیت در باطن او رسوخ پیدا کرده ، و در اثر اطاعت و تسلیم صرف ، انوار الهی و تجلیات حقّ و افاضات روحانی بقلب او وارد گشته ، و از ظلمات و کدورتها و آلودگیهای دنیوی آزاد شده ، و زمینه برای نزول فیوضات و الطاف و رحمتها و معارف و علوم ربّانی مستعدّ و آماده بوده ، و آنها را علم و معرفت و لذّات جذبات روحانین بسوی او جاری می‌گردد .

پس همینطوریکه برای انسان در این حیات دنیوی ، دو جهت ملحوظ است : جهت بدنی و جهت روحی ، و برای هر کدام عیش و حیات و لذّت و زندگی مخصوصی باشد ، در عالم ماورای مادّه نیز چنین خواهد بود .

البته روح انسان همان روح است بقید تحولات و ترقّیات و تنزّلات و قوّت و ضعفی که در اثر تربیت آن از لحاظ تهذیب و تزکیه و یا صلاح و فساد اعمال حاصل شده است .

و أمّا بدن که قالب روح است : در عالم برزخ و در عالم بعث فرق پیدا می‌کند ، و باقتضاء و تناسب هر عالمی ، بدنی که جسم لطیفی است نه چون بدن مادّی کثیف ، برای انسان متکوّن می‌شود .

و از لحاظ اینکه هر بدنی صددرصد فانی در روح و در حقیقت جلوه خصوصیات و صفات روح است : فرقی در میان ابدان باختلاف عوالم نخواهد بود ، و فرقی که دیده می‌شود مانند اختلافات بدن مادی است در سنین مختلف انسان ، و یا تحوّل موادّ بدن است در هر ده سال که در عین حال صورت کاملاً محفوظ و ثابت می‌باشد .

و در نتیجه در عالم برزخ و قیامت نیز تمام نعمتها و خوشیها ، و همه نعمتها و ابتلاءات و گرفتگی‌ها بر دو نوع خواهد بود : جنّت جسمانی و جنّت روحانی ، و همچنین موضوعات دیگر چون نهر و درخت و لبن و آب و عسل و میوه و أزواج ، و یا آتش و حرارت و جحیم و مضیقه و عذاب .

و باید توجه داشت که : در هر موجود روحانی که از جانب پروردگار متعال تجلی و نفخ و إفاضه می‌شود ، بدن او بمناسبت عالمی که برای بقاء و حیات او در نظر گرفته شده است ، لازم است باشد . اولاً - حدود و قیود مناسبی داشته باشد که تعیین و تشخیص پیدا کند . و ثانیاً - بدن چون صورت ظاهری از آن موجودات است باید بتناسب محیط آن عالم بوجود آید .

و از این لحاظ : قائل شدن بمعاد روحانی خالص دور از حقّ بوده ، و برخلاف عقل و شرع خواهد بود ، مانند اینکه بگوییم انسان از این دنیای مادی بعالم ماورای این عالم کوچ می‌کند ، ولی بدن او باید همین بدن و جسد مادی باشد ( نه این و نه آن ) .

۳- کَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ :

در آیه ۲۲ معنای رزق و ثمره معلوم شد که :

رزق : إنعام مستمرّی بود که طبق احتیاج داده می‌شد .

و ثمر : مطلق محصولی باشد از هر چیزی که بدست آید ، مأکول یا غیرمأکول و

مادی یا روحانی .

می‌فرماید: هر آنچه برای مؤمنین از اثمار بهشت روزی داده شوند، می‌گویند این رزق همانست که پیش از این در زندگی دنیا برای ما عطا شده بود، و امروز آن نعمتهای گذشته اِلهی در حق ما ادامه پیدا کرده، و از اینجهت بسی خوشیم که عوض نشده است.

و از این جریان می‌فهمند که: مورد لطف و رحمت حق قرار گرفته، و از غضب و عذاب عالم آخرت ایمن هستند، و اگر نه رزق و برنامه زندگی ایشان تبدیل و تغییر پیدا می‌کرد.

و در اینجا نتیجه ایمان را با ایمن بودن از غضب و عذاب درک نموده، و نتیجه اعمال صالح خود را در اثمار و میوه‌ها که محصول از اعمال خودشان می‌باشد، مشاهده می‌کنند.

و اَمَّا جَنَّتْ و اَنهَارُ: جلوه محیط ایمان و دخول در میان گروه مؤمنین و قرار گرفتن در زیر بیرق اسلام و قبول کردن کتاب آسمانی، و بیرون شدن از محیط کفر و خلاف و عصیان باشد.

و بمناسبت محیط ایمان یعنی نور و صفا و روحانیت و محبت و خلوص باطن و طهارت قلب، انهار علم و معرفت جریان پیدا خواهد کرد.

و در اینجهت فرقی نمی‌کند که: عناوین بهشت و نهر و میوه و رزق، بمعانی جسمانی آنها حمل شود، یا معانی روحانی، یا مطلق.

#### ۴- و اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا :

کلمه اُتُوا: مجهول ماضی از اتیان است، بمعنی آمدن بنحو طبیعی و سهل، واصل آن اُتِیُوا بوده است، و بوسیله حرف باء متعدی شده و بمعنی آورده می‌شوند آن رزق را، می‌باشد.

و متشابه: از باب تفاعل از ماده شبه که بمعنی مانند بودن است، و صیغه تفاعل دلالت می‌کند با استمرار معنی، و مطاوعت و فرمان بردن، و در شباهت مانند



بودن از جهت صفات ظاهری و صوری منظور می‌شود ، بخلاف مثل بودن که لازم است از لحاظ صفات ذاتی و ممتاز مانند یکدیگر باشند .

و گفته شد که : رزق لازم است باقتضای احتیاج داده شود ، و در صورتیکه رزق معنوی و در عالم ماورای ماده صورت بگیرد : باید بمقتضای حال و متناسب احتیاج معنوی و موافق مقام باطنی داده شود ، چنانکه در موضوع عذاب آیه ۷ نیز گفتیم که عذاب مجازاتی باشد که باقتضای حال و مطابق اعمال و ملایم با طبع صورت بگیرد .

پس رزق افراد نیز در بهشت بطور قاطع می‌باید مطابق مرتبه و حال و باقتضای طلب ذاتی و ملایم با صفات نفسانی صورت بگیرد ، و رزق هر کسی از نظر خصوصیات و کیفیات نوعی ، مشابه هم بوده و اختلاف اساسی و تفاوت محسوس نباید در میان آنها باشد .

زیرا اگر رزق مختلف و همه جور در بهشت داده شود : بعضی از آنها ناملایم و نامطبوع و ناپسند بوده ، و موجب ناراحتی و ابتلاء خواهد بود ، مخصوصاً با لطافت و ظرافت کامل مزاجهای آنروز : پس متشابه و متجانس بودن ارزاق هم یکی از نعم و ألطاف الٰهی می‌باشد .

#### ۵- و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ :

زَوْج : بمعنی شخصی یا چیزیکه در برنامه معین خود قرین دیگری داشته باشد ، مانند همسر و هم‌عدل و آنچه برای او جفتی باشد ، و زوج بیکی از طرفین اطلاق می‌شود .

و طَهَّارَت : عبارتست از پاک شدن از آلودگیهای ظاهری و باطنی ، و تطهیر بمعنی پاک کردن مطلق از هر رقم از آلودگی است .

در این آیه شریفه زندگی و خوشی مؤمنین در بهشت تأمین شده است ، زیرا خوشی ظاهری و باطنی انسان بطور کلی از چندین جهت میباید منظور گردد :

اول - از جهت مناسب بودن مسکن که آسایش انسان را کاملاً تأمین کند . دوم - از جهت غذا و خوراک که مناسب طبع و ملایم مزاج و مطابق خواسته طبیعی انسان باشد . سوم - از جهت انیس و یار و همدم و رفیق موافق در فکر و خوی و عمل . چهارم - از جهت اطمینان و اعتماد به دوام و همیشگی و پاینده بودن این برنامه زندگی که موجب اضطراب و پریشانی نگشته ، و دل بستگی پیدا شود .

و کلمه زوج بهر کدام از مرد و زن شامل شده ، و تأنیث کلمه مطهّره باعتبار جمع بودن أزواج است . و جمع بودن آنها بلحاظ مؤمنین و جماعت افراد باشد . و مذکر بودن مؤمنین ( الذّین آمنوا ) نه از باب خصوصیت ذکور است ، بلکه در مخاطبات عرفی همیشه خطاب بمردها شده ، و نظر به همه افراد ذکور و اناث می باشد ، و آنرا تغلیب گویند ، و در قرآن مجید هم این نظر در همه موارد رعایت شده است ، چنانکه از اول قرآن کریم بصیغه مذکر تعبیر شده است ( هدّی للمتّقین ) .

و مطهّر بودن أزواج باقتضای محیط بهشتی است که : از لوازم و آثار و خواصّ عالم مادّی و از آلودگیهای اخلاقی و صفات حیوانی و از افکار و عقاید باطل و انحرافی منزّه و پاک هستند .

#### ۶- و هم فیها خالِدون :

خلود : بمعنی مطلق استمرار و دوام است ، و این استمرار و دوام چون بنحو مطلق ملحوظ گردد ، وابسته می شود بنحو استمرار مکان و محلّ ، و همچنین بمقدار استمرار موضوع ، و در عین حال از ابتدای وقت معینی حساب می شود . پس خلود با اُزلی و اُبدی بودن فرق پیدا می کند ، در خلود ازلیّت نبوده و از ابتدای محدودی شروع می شود ، و اُبدیّت بی قید بوده و حدّی هم ندارد ، بلکه قهراً متوقّف باشد به مقدار استمرار موضوع و محلّ .

و موضوع در خلود نفسی است که عقاید کفر و الحادی و صفات طغیان و عناد و

ظلم در قلب او راسخ و ثابت گردد ، و یا ایمان و اعتقاد حق و نورانیت و صفات روحانی در روح او محکم و ملکه بشود .

پس تا نفس انسان با این خصوصیات و تحولاتیکه راسخ و ملکه شده است ، بقاء و استمرار دارد : در جهنّم یا در بهشت خالد خواهد بود .

و باید توجه داشت که : ازلی و ابدی بودن مخصوص وجودی است که ثبوت و وجوب ذاتی داشته باشد ، و آن منحصر بواجب الوجود و خداوند خالق مطلق نامتناهی است . و غیر او هرچه باشد از مادی و معنوی و در هر عالمی باشد : وجوب ذاتی و ازلی و ابدی نخواهد داشت .

پس قوام خلود با موضوعاتیست که وجوب ذاتی ندارند ، و همچنین در محلّهایی قرار می‌گیرند که امکان ذاتی دارند ، و تفسیر آن با ابدی بودن با خصوصیات وجودی آن منافی خواهد بود .

پس در این آیه شریفه چهار نعمت بزرگ و اَصیل برای بهشتیان تذکر داده شد . و أمّا جهت ألبسه : لباس برای اهل بهشت از خود وجود پاک و روحانی آنان متظاهر می‌شود ، نه از خارج ، چنانکه در همین آیه راجع ببدن برزخی گفته شد . و در آیه ۲۶ سوره اعراف باین مطلب اشاره شده است : یا بنی آدمَ قد أنزلنا علیکم لباساً یُواری سوءاتکم و ریشاً و لباساً التقوی ذلک خیرٌ .

البتّه برای اهل بهشت سوأتی نخواهد بود ، و برای اهل جحیم نیز همه بدن متظاهر آنها سوأت و آلودگی و تیرگی باشد - نعوذ باللّه .

### روایت :

در تفسیر امام از امیر المؤمنین ( علیه السلام ) نقل شده است که : ای گروه شیعیان ! در مقابل پروردگار متعال تقوی داشته ، و به پرهیزد از آنکه برای آتش جهنم هیزم افروزنده گردید ، و از کفر و منع حق در حذر باشید ! پس خود را

نگهداری کنید از آتش جهنم با خودداری از ظلم و ستم کردن به برادران مؤمن خود ، و نیست از مؤمنی که به برادر مؤمن خود ظلم کند ، در حالتیکه او شریک است در ولایت و دوستی ما اهل بیت عصمت ، مگر آنکه خداوند متعال بندها و زنجیرهای او را در آتش سنگین و محکم نماید ، و هرگز از او جدا و باز نگردد مگر بسبب شفاعت ما ، و شفاعت ما هم متوقف می‌شود بگذشت و عفو آن برادر ، و اگر نه ابتلای او ادامه خواهد یافت .

### لطائف و ترکیب :

۱- و بَشِّرِ الَّذِينَ : اینجمله عطف است بجمله - يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا ، در آنجمله تحریر و تشویق بود بتحصیل تقوی که در صدر سوره و برای هدایت قرآن شرط شده بود ، و در این آیه کریمه اشاره می‌شود به نتیجه عملی و خارجی تقوی که عبارت بود از ایمان و عمل صالح ، چنانکه فرمود : هُدَىٰ لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ، که متقین در آیه ۳ بنحو اجمال با این دو قید تفسیر شد .

و جمله معطوف و معطوف علیها هر دو انشائیّه هستند .

۲- الَّذِينَ آمَنُوا : تعبیر بجمله فعلیه آمَنُوا ، نه با کلمه مؤمنین ، اشاره بتجدد و حدوث و تحقق ایمان پس از ترغیبِ اِلهی است ، نه آنکه بطور مطلق متصف بایمان باشند .

۳- و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : اشاره بلزوم عمل صالح است بمقتضای ایمان ، زیرا که ایمان بکتاب ، بعنوان نازل شده از جانب خداوند متعال بوده ، و محتوی احکام و دستورها و وظائف است .

۴- أَنْ لَهُمْ : مفعول دوم بَشِّر است ، و تعبیر به کلمه لَهُمْ نه با يُعْطَى لَهُمْ ، اشاره باینست که جنات مخصوص آنها است ، در نتیجه ایمان و عمل صالح آنها ، و لام

دلالت باختصاص می‌کند ، پس جَنَّت قهراً مخصوص آنها می‌شود .  
و ضمناً در آیه کریمه دلالت هست بآنکه کلمه تبشیر جایز است بدو مفعول  
متعدّی باشد ، و تقدیر حرف باء لازم نباشد . و این استعمال در قرآن مجید  
بزرگترین دلیل است .

۵- مِّن تَحْتِهَا : گفتیم که کلمه تحت در مقابل فوق و بمعنی پایین است ، یعنی  
از سطح زمین جَنَّت ، نه از زیر زمین یا از زیر اشجار .

۶- رَزِقُوا رِزْقاً : رَزَق بفتح مصدر و بمعنی روزی دادن است ، و رِزْق بکسر اول  
اسم است برای روزی . و مفعول اوّل رَزِقُوا ، ضمیر و مفعول دوم رِزْق است .

۷- مُتَشَابِهاً : مشابهت بمعنی استمرار در شبیه شدن و متعدّی است ، و تشابه  
برای مطاوعه مشابهت باشد یعنی بنحو استمرار شبیه شدن .

و تعبیر با این صیغه اشاره باستمرار شباهت در میان رِزْق است .  
۸- أَرْوَاحٌ مُّطَهَّرَةٌ : مطهّره بمعنی پاک گشته شده است ، و طاهره : بمعنی پاک  
شده فی نفسها باشد ، و طاهره را در عالم ملائکه و شبیه آن اطلاق می‌کنند که خود  
بذاته پاک آفریده شده باشد . و مطهّره اینستکه : انسان در ابتداء یا پس از تکوین  
تطهیر بشود ، و اینمعنی برای انسان و زوجیت آن مناسبتر است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعَوْضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا  
فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا  
يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ . - ۲۶ .

لغات :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي : بتحقیق - خداوند - شرم نمی‌دارد .

أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا : اینکه - بزند - مثلی را .  
 مَا بَعْوَضَهُ فَمَا فَوْقَهَا : چیزیکه - پشه کوچک - پس آنچه بالاتر است .  
 فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا : پس اَمَّا - آنانکه - ایمان آوردند .  
 فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ : پس می دانند - بتحقیق آن .  
 الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ : حق است ، از پروردگارشان .  
 وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ : و اَمَّا - آنانکه - کفر ورزیدند - پس میگویند .  
 مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ : چیست - این - اراده کرده است - خداوند .  
 بِهَذَا مَثَلًا : باین - مثل و تشبیهی را .  
 يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا : گمراه و منحرف می کند - بآن - بسیاریرا .  
 وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا : و هدایت می کند - بآن - بسیاریرا .  
 وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ : و گمراه نمی کند - بآن - مگر فاسقین را .

## ترجمه :

بتحقیق خداوند متعال خود را حفظ نمی کند از اینکه برای توضیح و بیان حقیقت مثلی را بزند ، چیزیرا که پشه خرد باشد یا بالاتر از آن . پس اَمَّا آنانکه ایمان آورده اند پس می دانند و یقین می کنند که آن مثل حق و صحیح بوده و از طرف پروردگار آنان است . و اَمَّا افرادی که کافر شده اند پس می گویند چیست این که اراده کرده است خداوند بآن از جهت مثل آوردن ، و مردم بسیاریرا بآن گمراه می کند ، و هدایت می کند بآن بسیاریرا . در حالیکه گمراه نمی کند بآن مثل مگر فاسقین را . - ۲۶ .

## تفسیر :

۱- إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي :

استحیاء: از حیات بمعنی زنده بودن است، و استحیاء از همین ماده باشد، زیرا برگشت حیاء و شرم داشتن، به محافظت خود و نگهداری از نقص و عیب و ادامه حیات است.

پس استحیاء بمعنی طلب حیات از راه نگهداری خود از جهات عیب و ضعف باشد، و اینمعنی در مورد خود، پسندیده و نیکو است، مگر در مقابل حق و وظیفه لازم که بسیار ناپسند خواهد بود.

آری مردم عادی که مقهور برنامه‌های دنیوی هستند، از اعمال و اقوالی که برخلاف عنوان و شخصیت و رسومات ظاهری باشد: سخت خود را محافظت کرده، و در اینموارد شرم میدانند.

و چون در آیات ۱۸ و ۱۹ درباره منافقین دو مثل زده شده بود، و برای منافقین تحمل آنها سخت بوده، و در نظر آنان این مثل زدن نسبت بمقام عظمت پروردگار متعال نیز متناسب جلوه نمی‌کرد: خداوند متعال برای بیان و روشن کردن موضوع، در این آیه شریفه فرمود: شرم داشتن در بیان حق و اظهار حقیقت که موجب پوشیده شدن و روشن نگشتن و گمراهی افراد غافل باشد، بسیار قبیح است، مخصوصاً از خداوند متعال که همیشه در هدایت و ارشاد بندگان خود از هر راهیکه ممکن است کوتاهی نفرموده است: مورد انتظار و توقع و برخلاف لطف و رحمت و عطف او خواهد بود.

## ۲- أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا :

ضرب: بمعنی زدن چیزی است بوسیله چیز دیگر، و در اینمورد ضرب بوسیله کلام و مثل باشد.

و بَعُوضَةٌ: عبارت از پشه کوچک خاکی است که همه اعضاء یک حیوان بزرگ در وجود او جمع است.

و فوق: بمعنی بالا و در مقابل تحت باشد.

و بطوریکه در آیه شریفه ۲۵ گفته شد: از آن آیه شروع شده است بجهت عملی و تطبیق آیات گذشته بموارد خارجی، و در این آیه نیز از تحقیق در موضوع مثل و نتیجه و اثر آن در خارج بحث می‌شود.

و باید توجه داشت که: موجودات از کوچک و بزرگ و از عوالم مختلف مادّی و غلوی، همه مخلوق خدا بوده و از افاضه نور و رحمت و فیض او بوجود آمده‌اند، و از لحاظ شرافت و کرامت فرقی در میان آنها نباشد، و گاهی لطافت و ظرافت و دقت در موجودات کوچک بسی بیشتر و بالاتر از مخلوقات عظیم باشد.

آری شرافت و بزرگواری مخصوص افرادی از انسان می‌باشد که در اثر حسن اختیار و عمل و تهذیب نفس و عبودیت، خود را مرتبط با مبدء فیوضات نموده، و از انوار الهی استفاده کنند.

### ۳- فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ :

در پیرو مثل زدن، مؤمنین که بمقام عظمت و علم و قدرت او ایمان داشته، و از روی معرفت و آگاهی در مقابل برنامه‌های حق خاضع و مطیع و تسلیمند، یقین و قطع خواهند داشت بدرستی و صحت و حق بودن آن مثل که از جانب پروردگار متعال اظهار شده است.

و از این لحاظ تعبیر بجمله - **أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ** - شد، یعنی یقین و آگاهی بدو جهت پیدا کرده و می‌کنند: **أَوَّل**: آنکه می‌فهمند که مثل خداوند متعال حق بوده و صددرصد صحیح است. دوم - آنکه معتقد هستند که او تربیت کننده و پرورش دهنده انسانها است از جهات مادّی و معنوی، و از این لحاظ با کمال توجه بمفهوم و نتیجه مثل، از آن استفاده می‌کنند.

### ۴- وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ :

و **أَمَّا** آنانکه کافر شدند در مقابل کتاب خدا، پس اظهار می‌کنند که چیست آنچه قصد کرده است خدا از این مثل آوردن، و چه مقصدی دارد از ذکر این مثل؟



و گفته شد در آیه ۷ که کفر بمعنی ردّ و مخالفت و بی‌اعتنایی کردن است ، و ذکر ایمان و کفر در اینجا با موصول : اشاره بسابقه مؤمن و کافر بودن آنها است در جریان نزول کتاب و ما أنزل ، در آیه ۴ .

و إرادة : بمعنی طلب و اختیار کردن چیزی باشد .

و نظر کفار از این تعبیر اشاره به نامفهوم بودن مثل و مبهم و بی‌معنی بودن آنست ، تا بخود آنان منطبق نگردد .

### ۵- يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا :

این جمله پاسخ اظهار و اعتراض کفار است ، که ذکر مقصد و نتیجه و فائده در بیان مثل باشد .

و بطوریکه گفتیم : افرادی که مؤمن به خداوند و ربوبیت و علم و قدرت و کلام او دارند ، با کمال خلوص نظر و بیطرفی بکلمات و أمثال توجه نموده و ، در خصوصیات و انطباق و نتیجه آنها بدقت تأمل و تدبّر کرده ، و در حدود فکر خود از آنها استفاده می‌برند ، و مخصوصاً خصوصیت مثل بر سائر کلمات الهی از این لحاظ است که : نظر در مثل زدن به تطبیق دادن و تنزیل دادن مطلب است بطوریکه برای همه قابل فهم و استفاده باشد ، و اینمعنی سبب زیادتی معرفت و نورانیت و ایمان مؤمنین خواهد بود .

و در مقابل آنان افراد کافرند که با حقّ و حقیقت مخالفت نموده و آنرا ردّ کرده و اعتناء و توجهی باینجهت ندارند ، و قهراً مثلی را که متوجه شده و می‌بینند قابل انطباق بآنها بوده و بضرر آنان تمام می‌شود : بر ردّ و انکار خود شدت داده ، و بر گمراهی و انحراف آنان افزوده می‌شود .

پس برگشت این آیه شریفه بآیه ۱۶ باشد که : اَشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ .

و أمّا نسبت دادن إضلال و هدایت بخداوند متعال در این مورد : باین عنوان

است که مثل زدن خداوند متعال مانند امتحان کردن محصلین یک مدرسه از طرف فرهنگ و مدیر مدرسه باشد، و با این امتحان که صددرصد برای نظم و ضابطه مدرسه لازم است، دانش آموزهای حقیقی از افرادی که برنامه‌های منظم تحصیلی نداشته و اوقات خود را صرف هوسرانی و غفلت و بطالت می‌کنند، جدا شده، و محصلین صالح و جدی مورد پذیرش و قبول قرار گرفته، و برای پیشرفت و موفقیت و ادامه تحصیل کمال و معرفت و دانش، آماده می‌شوند. پس این قبیل از امور که قهراً جنبه آزمایشی هم دارد، برای حفظ نظم و در نظر گرفتن نتیجه و بدست آوردن مقصد و ادامه برنامه معین، از هر جهت واجب و لازم باشد.

#### ۶- و ما یُضِلُّ بهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ :

فسق: بمعنی خارج شدن از مقررات و ضوابط عقلی و دینی است، و بطوریکه گفتیم برنامه زندگی و سیر کمالی انسان عبارتست از اجراء دستورهای الهی و عمل کردن به نسخه صددرصد ضامن عافیت و خوشی و سعادت و خیر انسان که: از شناخت پروردگار متعال و بندگی و عبادت او شروع گشته، و در مرحله تسلیم و اخلاص و لقاء به پایان میرسد.

و کسیکه از این برنامه منحرف شده، و راه خلاف و طغیان و هوسرانی و تمایلات دنیوی و نفسانی را انتخاب و اختیار نمود: قهراً از راه حق و صلاح و سعادت محروم گشته، و مورد لطف و عنایت خاص و توجه و رحمت او قرار نخواهد گرفت.

و در حقیقت اقتضای حال و زمینه وضع و درخواست طبیعی او همان انحراف و ضلال بوده، و اِضلال خواهد شد.

#### لطائف و ترکیب :

۱- مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ : کلمه ما، دلالت می‌کند بمطلق مفهوم چیزیکه مبهم و

نکره باشد ، و در اینجا وصفیه است ، یعنی صفت مثل است ، و دلالت می‌کند به تعظیم و تشدید در ابهام ، و بَعوضه بدل است از مَثلاً ، و معنی جمله چنین می‌شود - اینکه بزند مثلی آنچنان مثلی که پشه کوچک و حقیری باشد ، و در این تعبیر اشاره است بتعظیم مَثَل از جهت معنی و حقیقت ، و تحقیر آن از جهت صورت .

و تعبیر بصیغه مضارع در لا یستحیی و أن یضرب : اشاره باستدامت و استمرار اقتضاء حدّث ( مفهوم فعل ) باشد .

۲- فیقولون : درباره کفار باین کلمه تعبیر شده ، و برای مؤمنین بکلمه - فیعلمون ، تعبیر می‌شود ، زیرا کفار بهیچ حقیقتی علم و ایمان نداشته ، و حتی بأفکار خودشان نیز اعتقاد ندارند ، و فقط سخن و حرف ظاهری است که اظهار کرده ، و خالی از صدق و حق می‌باشد .

۳- بهذا مثلاً : کلمه مثلاً تمییز از ابهام و إجمال اسم اشاره است ، البته بناء به اظهار ظاهری و گفتار خلاف آنان ، و اگر نه مؤمنین علم و عقیده قاطع دارند به صدق و حق بودن همه أمثال .

۴- کثیراً : در هر دو جهت بکلمه - کثیراً تعبیر شده است ، زیرا جمعی کثیر تنها برنامه دنیوی مادی داشته و از مراحل معارف و معنویات و کمالات حقیقی محرومند ، و جمعی دیگر در مقابل آنان توجه بیشتر پیدا کرده و بجهت روحی و اخلاقی و معنوی نیز عطف توجه می‌کنند .

۵- إلیّ الفاسقین : اشاره باینستکه هدایت با لطف و رحمت و توفیق إلهی صورت گرفته ، و إضلال بلحاظ وجود زمینه فسق و ضلال باشد ، و در حقیقت هر دو در صورت وجود مقتضی و زمینه می‌باشد .

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . - ۲۷ .

#### لغات :

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ : آنانکه - می شکنند - پیمان خدا را .  
 مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ : از - پس - پیمان و استواری آن .  
 وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ : و میبرند ، ( و جدا می کنند ) - آنچه را که فرمان و حکم داده است - خداوند - بآن .  
 أَنْ يُوصَلَ : اینکه - بهم رسیده شود ، ( و بهم پیوسته گردد ) .  
 وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ : و تباه کاری می کنند - در زمین .  
 أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ : آنها - آنان - زیانکارانند .

#### ترجمه :

فاسقین آنها باشند که می شکنند عهد و پیمان خدای متعال را پس از محکم و استوار کردن آن ، و بریده و جدا می کنند آنچه را که خداوند حکم کرده است بآن تا بهم پیوند و وصل کرده شود ، و تباهکاری و فساد بجا آورند در روی زمین ، این افراد آنان در زندگی خود زیانکارانند . - ۲۷ .

#### تفسیر :

#### ۱- الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ :

عَهْد : بمعنی التزام مخصوصی است برای امری در مقابل شخصی دیگر ، و از مصادیق عهد : موارد قسم و وصیت و عقد باشد بعنوان تحقق التزام مخصوص در آنها .

و عهد بنده با خدا بر دو قسم باشد :

أول - تکوینی و ذاتی که در نفس و باطن انسان پدید آمده ، و با رسوخ در نفس و شهود حق ، این التزام باطنی و ذاتی بوجود آید ، خواه از ابتدای وجود او باشد ، و یا بعد از وجود در اثر تحقق ایمان شهودی .

و قسم دوم - عهد زبانی و قولی ، مانند معاهدت لسانی در اول اسلام آوردن یا هر زمانی که صورت بگیرد .

و نقض : عبارت است از شکاندن و باز کردن چیزیکه محکم و استوار شده است ، خواه شکاندن با قول باشد یا بابطال عملی .

پس یکی از مصادیق روشن فسق : عبارت است از بیرون رفتن از مواد و برنامه تعهدیکه قولاً یا ذاتاً ملتزم بآن شده است ، و این تعهد مهمترین پیمانی باشد که در ادامه زندگی انسان پیدا می شود :

أولاً : عهدیست که در مقابل پروردگار متعال بسته شده ، و نقض و بهمزدن آن هم بزرگترین عمل خلاف و جرمی بشمار می آید .

ثانیاً : این تعهد صددرصد برای سعادت و خوشی و کمال خود انسان باشد ، و شکاندن آن نیز قهراً تیشه زدن بریشه خود و اقدام به ضرر و خسارت و تخریب اساس زندگی باشد .

ثالثاً : نقض عهد علامت تزلزل و اضطراب و نبودن استقامت و ثبات قدم و طمأنینه بوده ، و موجب سلب اعتماد خواهد بود .

و توجه شود که : این جمله شامل تعهد از جانب خداوند متعال در مقابل عبد نخواهد بود ، زیرا تعهد و پیمان از طرف دیگری را صحیح نیست که جانب مقابل نقض کند ، مگر آنکه در مورد تحقق معاهده ، فیما بین الطرفين صورت گرفته باشد .

۲- من بعد میثاقه :

و ثوق : بمعنی ایمن گشتن از جهت استوار شدن و محکم بودن چیزی باشد ، و

میثاق آنچیزی است که موجب و سبب استواری و ایمن بودن گردد ، و ضمیر باسم عهد برمیگردد .

و میثاق : عبارتست از ارسال رُسل و انزال کُتب و شهادت و ایمان اهل ایمان و علم و عقل و شواهد و آیات خارجی و باطنی که همه در تأیید و تقویت موضوع عهد قرار می‌گیرند ، و همه از جانب خداوند متعال و برای تحکیم و تثبیت تعهدات بندگان صورت می‌گیرد .

و چون ماده وثوق لازم است ، و میثاق بمعنی آلت و سبب وثوق باشد : رجوع ضمیر آن بعهد مناسبتر خواهد بود ، زیرا سبب وثوق بودن خداوند متعال معنی معقولی ندارد ، تا به کلمه الله برگردد .

### ۳- و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ :

قطع : بمعنی مطلق جدا کردن اتصال و فصل در میان اجزاء مرتبطه باشد ، خواه در امور مادی باشد و یا در امور روحانی ، محسوس باشد یا معقول .  
و أمّا وصل : دلالت می‌کند بمطلق پیوسته بودن و رسیدن ، و آن مقابل فصل است ، خواه در امور مادی باشد یا معنوی .

و أمّا آنچه خداوند متعال امر فرموده است بوصل و بهم پیوستن و رسیدن : عبارت است از رسیدن بنور حق و ارتباط با مقام عظمت پروردگار و لقاء او ، و رسیدگی کردن به بندگان او ، و پیوسته شدن و ارتباط با اولیاء و مقربین ، و وصول بمراحل طاعت و عبادت و عبودیت ، و رسیدن و اقدام کردن بتهذیب و تزکیه نفس ، و اقدام در اداره امور خانواده و تربیت آنان بنحو مطلوب .

پس قطع کردن در اینموارد که امر بوصل آنها شده ، و بطور کلی مطلوب در راه عبودیت و قرب است : از مصادیق مهم فسق خواهد بود .

### ۴- و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ :

إفساد : چنانکه در آیه ۱۱ گذشت ، بمعنی إخلال در امور تکوینی و تشریحی و

اجتماعی و انفرادی است ، چون قتل نفوس و ظلم ، و إخلال در أحكام و قوانین  
إلهی ، و تباهکاری در امور اجتماعی مردم یا اشخاص .

#### ۵- أولئك هم الخاسرون :

خُسران : در مقابل ربح و بمعنی زیان کردن است ، یعنی نقصان در أصل مال  
بنحو کلی ، خواه در امور مادی باشد یا در امور معنوی .

و این جمله نتیجه فسق باشد ، زیرا کسیکه از برنامه و ضوابط و مقررات عقلی و  
إلهی بیرون شد : قهراً در مسیر خود از همه جور منافع و أرباح محروم خواهد شد .  
و اما ذکر این سه قسمت در مقام بیان فاسقین ، برای آنستکه :

در مرتبه اول - در مورد تعهد شخصی و پیمان خود انسان است که با محکم و  
استواری آن ، نقض می شود .

و در مرتبه دوم - در مورد حکم و دستورهای إلهی است که بطور کلی درباره  
انجام وظائف و تحصیل کمال و سعادت بندگان و رسیدن بمراحل عالیه و مقامات  
بلند انسانیت ظاهر شده است .

و در مرتبه سوّم - آنچه بتشخیص عقل و عرف فهمیده می شود ، مربوط بحسن  
زندگی سالم و رعایت حقوق اجتماعی و صلاح طلبی و خیرخواهی برای افراد و  
جامعه باشد .

و چون قسمت اول از خود انسان و با تعهد خود او صورت گرفته است ، مقدّم بر  
دو قسمت دیگر ذکر شده است ، و پس از آن آنچه از جانب پروردگار متعال فرمان  
داده می شود ، و سپس امور اجتماعی .

و چون کسی در هر سه قسمت از این امور کوتاهی و خلاف و عصیان ورزید :  
قهراً خسران همه جانبه را بعهده خواهد گرفت .

**روایت :**

در تفسیر امام از امام پنجم ( علیه السلام ) نقل می‌کند که : گفته می‌شود درباره افرادی که در دنیا بعهده و نذر و یمین و وعده خود عمل کرده‌اند : آی ملائکه من این بنده در زندگی دنیوی خود بعهود خود عمل کرده است ، پس شما نیز درباره او وعده‌های ما را اجرا کرده و مسامحه و نرمی نمایید ، و هرگز در حساب و رسیدگی اعمال او سخت مگیرید !  
پس ملائکه او را بسوی بهشت هدایت می‌کنند .

**توضیح :**

آری اگر وفاء بعهده بطور کامل انجام بگیرد : قسمت فرمانبرداری از اوامر الهی ، و همچنین صلاح و خیرخواهی ، نیز انجام خواهد گرفت .

**لطائف و ترکیب :**

۱- تعبیر در آیه شریفه در چهار مورد بصیغه مضارع : دلالت می‌کند با استمرار مفاهیم نقض عهد ، و قطع اوامر ، و افساد .

۲- **أَنْ يُوَصَّلَ** : بدل اشتمال است از ضمیر مجرور - به ، و در معنی مأمور به و متعلق امر می‌شود ، و فعل **يَقْطَعُونَ** ، بمجموع جمله تعلق می‌گیرد ، و صحیح نیست که بدل از ما ، باشد ، زیرا در اینصورت جمله - **أَنْ يُوَصَّلَ** ، بجای - **مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ** ، که مبدل منه ، است نشسته و بطور مستقیم متعلق قطع شده ، و عنوان امر الهی ساقط خواهد شد .

۳- **تعبیر به کلمه - فِي الْأَرْضِ** : اشاره است به تعمیم افساد در روی زمین بهر عنوانی باشد ، در جهت مادی یا معنوی ، و شخصی یا اجتماعی ، در رابطه بخلقت و تکوین یا غیر آن .



۴- تعبیر به أولئك هم ، با ذکر ضمیر : اشاره بجهت انحصار و اختصاص و تأکید است در خایسر بودن آنان .

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ . - ۲۸ .

#### لغات :

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ : چگونه - کافر می شوید - بخداوند .  
 وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا : و بودید - مردگان .  
 فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ : پس زنده گردانید شما را - سپس - می میراند شما را .  
 ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ : سپس - زنده گرداند شما را - سپس بسوی او - برگردانیده می شوید .

#### ترجمه :

چگونه ردّ و بی اعتنایی کرده و کافر می شوید بخداوند جهان در حالیکه شما مرده بودید و پس از آن زنده گردانید شما را ، و سپس می میراند شما را ، و پس از آن زنده می کند شما را ، و سپس بسوی او برگردانیده خواهید شد . - ۲۸ .

#### تفسیر :

#### ۱- كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ :

در رابطه آیه ۲۶ باشد ( و أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ) و گفته شد که کفر بمعنی منع و ردّ با بی اعتنایی است .

یعنی چگونه وجدان و فکر شما حاضر می‌شود که در مقابل خداوند متعال بی‌اعتناء و بی‌پروا بوده، و از توجه و اعتقاد باو خودداری کنید ، با مشاهده اینهمه تحولات اساسی که در وجود خود می‌بینید .

و موت و حیات در موجودات و مخصوصاً در جهان ماده از هر چیزی روشنتر و محسوستر است ، عالم جماد و خاک و آب پیوسته با تحوّل ، حیات نباتی پیدا کرده ، و عالم نبات و گیاه و درخت با تحوّل ، حیات حیوانی درمی‌یابند ، و یا بوسیله تخم خشک شده دوباره سبز و زنده می‌شوند ، و سبزی و گیاه خشک شده نیز غذای حیوان شده و در جریان جهازات هضم او موادّ حیاتی پیدا می‌کنند ، و انسان نیز از نباتات و اجزاء حیوانی که حیات خود را از دست داده‌اند : موادّ غذایی و حیاتی برای خود ذخیره می‌کند ، و در ضمن از سلولهای زنده او و فرسوده شده و در اثر فعالیت از برنامه حیات خارج می‌شوند ، و یا بدن و اعضاء مادّی او بکلی از مرحله حیات بیرون می‌رود .

پس برگشت موادّ اولیّه وجود انسان بخاک و آب ( طین ) است ، و در بقاء و ادامه حیات خود محتاج بهزاران عوامل مادّی ظاهری و باطنی است ، و خود هیچگونه استقلال و قدرت تأمین خود را ندارد ، و همه این عوامل مادّی و معنوی در تحت اراده و قدرت و علم و إحاطه خداوند توانا قرار می‌گیرند ، و در اینصورت انسان چنین ضعف و فقیری چگونه میتواند دعوی استغناء و بی‌اعتنایی کرده ، و بحقیقت و از قلب کفر بورزد .

## ۲- و کُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ :

خطاب است بآنانکه از مسلمین بعد از اسلام آوردن کفر می‌رزند ، و کفر هم معنی مطلق و عمومی دارد ، و شامل هر آن کسی می‌شود که در مقابل حقّ بی‌اعتنایی نموده و آنرا ردّ کند .

و أمّا إحياء بعد از موت آنان : اشاره به این حیات دنیوی و مادّی انسان است که

از موادّ مرده که عبارت از غذاهای هضم شده و نطفه باشد ، بوجود آمده است ، و اینمرحله اوّلین مرتبه از حیات عالم انسانی است که ظاهر می شود .  
 البتّه پیش از این حیات انسانی ، حیات در عالم نبات و حیات در عالم حیوان هست که پس از موت در آنها حیات انسانی بوجود آمده ، و انسان متکوّن می شود .  
 و تعبیر با جمله - کنتم أمواتاً ، فأحیاکم ، اشاره به این دو جهت است که کلمه أموات : مطلق ذکر شده و مقید به عالمی نیست ، ولی أحیاکم ، نسبت بضمیر مخاطب که راجع بأفراد انسان است داده شده است ، و در هر دو جهت بصیغه ماضی تعبیر فرموده که دلالت به تحقّق می کند .

### ۳- ثمّ یُمیتکم :

این اّماتّه مانند اّحیاء گذشته در عالم انسان و در عالم مادّه صورت می گیرد . و حقیقت اّحیاء عبارتست از تحقّق پیدا کردن و فعلیت همه اّجزاء و شرائط و نظم داشتن در چیزی ، با توجّه امر اّلهی که نفخه تکوینی غیبی و علّت تامّه باشد .  
 پس در تحقّق حیات دو مرحله لازم است : اوّل - تحقّق همه اّجزاء و شرائط و خصوصیات و نظم که تعبیر می شود از این مرحله بوجود زمینه و مقتضی . دوم - توجّه امر و اّفاضه فیض غیبی .

و این دو مرحله شبیه می شوند به بودن لامپ سالم با تمام خصوصیات لازم ، و سپس ارتباط و اتّصال آن بقوّه برق .

و در مقابل حیات موضوع ممات است ، و موت بانتفاء یکی از این دو مرحله صورت می گیرد . خواه در عالم نبات باشد یا حیوان یا انسان ، باختلاف مراتب در آنها از هر دو جهت ، چنانکه در اختلاف نمرهها و درجات لامپ ، و قوّت و ضعف برق لازم و مناسب ، مشهود است .

پس بسبب حدوث اختلال و فاسد در اّجزاء و نظم آنها ، و یا بخاطر قطع ارتباط با روح که امر اّلهی است : موت حاصل شود .

و حقیقت حیات و ممات در عالم مادّه همین است ، خواه در نباتات باشد یا در حیوانات و یا در انسان . اگرچه در جمادات نامحسوس است .

#### ۴- ثُمَّ يُحْيِيكُمْ :

این احیاء با ترک عالم مادّی و اعضاء و جوارح و اجزاء و قوای مادّیه ، در عالم ماورای عالم مادّی صورت می‌گیرد ، و با اینکه روح إفاضه شده همان روح سابق اولی است : ولی قالب و بدن غیر از آن بدن مادّی است که ترک شده ، اگرچه صورت کاملاً عین صورت گذشته است .

و در ذیل آیه ۲۵ گفته شد که : بدن برزخی جسم لطیفی است که از تجلیات روح بوجود آمده ، و کاملاً در مقابل روح فانی است ، و این بدن بیش از بدن دنیوی لطافت و تحرّک و إدراک و فعّالیّت داشته ، و محجوبیّت در او بسیار کمتر است . و در اثر اندوخته‌های سابق و با صفات راسخه در روح و با بدن برزخی متناسب و متلائم : زندگی و حیات ثانوی انسان در این عالم شروع و ادامه پیدا می‌کند .

#### ۵- ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ :

در اینجا اشاره بمرحله و عالم سوّم پس از عالم برزخ است ، و باقتضاء برگشت باو : فهمیده می‌شود که : این عالم نزدیکترین محیط بعالم لاهوت و باصفاترین و روحانیترین مرحله انسانی باشد ، و در آنجا تمام پرونده‌های گذشته انسان بدون حجاب و پرده آشکار گردد ، و همه نامه‌های اعمال و نتایج رفتار و کردار خود را در صفحات قلوب خود مشاهده می‌کند .

و انسان در آنجا خطاب می‌شود که : اِقْرَأْ كِتَابَكَ - نوشته خود را که ظاهر شده است مشاهده کن ، و چون توجّه می‌کند تمام نیات و کارهای خود را در نفس خود چون نوار ضبط و هزار مرتبه دقیقتر می‌بیند .

و در این زمان گوید : يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا - ای وای ما را چه چیز است این کتاب را که فرو گذار نمی‌کند چیز کوچک

و بزرگی را مگر آنکه ضبط کرده است آنرا - کهف ۴۹ .  
 اینجا محیط صدق و حق و واقعیت است ، و کمترین کذب و خودنمایی و خلاف  
 حقیقت در آنجا واقع نمی‌شود .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- کَيْفَ تَكْفُرُونَ : کلمه کَیْفَ : اسم مبنی بر فتح است ، و باختلاف تعبیر و لحن  
 کلام در مقام شرط و استفهام و غیر آنها واقع می‌شود ، و در اینجا در مقام استفهام  
 تعجیبی استعمال شده است ، و محلاً منصوب است بعنوان حال بودن از تکفرون .
- ۲- وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا : أَمْوَات جمع مَیْت و بمعنی مرده است ، و تعبیر باین کلمه نه  
 باماته : اشاره بحالت طبیعی و ذاتی آب و خاک و نطفه است ، و جمله تا آخر آیه  
 شریفه در مقام حال است . یعنی در حالیکه شما چنین جریانی در زندگی خود  
 دارید .
- ۳- فَأَحْيَاكُمْ : حرف فاء برای عطف و دلالت به ترتیب می‌کند ، و ثَمَّ دلالت  
 بعطف و تراخی می‌کند . و در اینمورد چون تحوّل بدون تراخی و از موضوع مَیْت  
 طبیعی بحالت اِحیاء درآمده است : بصیغه فعل متعدّی تعبیر شده است .
- ۴- ثُمَّ يُمِيتُكُمْ : کلمه ثَمَّ دلالت به تراخی می‌کند ، زیرا با زمان اِحیاء فاصله  
 زمانی دارد ، و تعبیر بصیغه مضارع برای دلالت به آینده و تجدد و انتظار باشد .  
 بخلاف صیغه ماضی ( اَحْيَاكُمْ ) که دلالت به تحقق می‌کند .
- ۵- ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ : این ترتیب و تراخی پس از اِحیاء مرتبه دوم و ظهور عالم  
 برزخ و ماورای عالم ماده باشد ، و در میان این دو موضوع موت و اِماته‌ای نباشد .

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . - ۲۹ .

#### لغات :

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ : او - کسی است که - آفریده است - برای شما .  
 مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً : آنچه را - در زمین است - همگی .  
 ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ : سپس - استقرار پیدا کرد - بر بالا .  
 فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ : پس معتدل کرد آنها را - هفت - آسمانها .  
 وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : او - بهر ، بهمه - چیز - عالم است .

#### ترجمه :

او کسی است که ایجاد و اندازه‌گیری کرده است برای شما آنچه را که در زمین و روی آن باشد ، سپس برقرار شده است بسوی بلندی . پس برابر و معتدل کرده است هفت آسمانها را ، و او بهر چیزی دانا و عالم باشد . - ۲۹ .

#### تفسیر :

#### ۱- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ :

خلق : عبارت از ایجاد است با در نظر گرفتن خصوصیات ، و عبارت دیگر : عبارت است از تکوین چیزی با تقدیر آن .

این آیه شریفه در رابطه بآیه گذشته ، و در تعقیب جمله - كَيْفَ تَكْفُرُونَ ، ذکر شده است ، و منظور تذکر دادن أَلطاف و نعم إِلَهِيَّة‌ای است که درباره انسان از جانب پروردگار متعال آماده شده ، و برای ادامه زندگی و خوشی و رفع هرگونه نیازمندیهای او خلق گشته است .

و اَرْض در مقابل سماء ذکر شده ، و بمعنی مطلق آنچیزی است که در جهت سفلی و پایین واقع است ، از جمادات و نباتات و حیوانات و دریاها و کوهها و معادن و سائر امور مادی ، و کره زمین هم یکی از مصادیق اینمعنی باشد .  
 پس در عین آنکه همه این موجودات از مظاهر علم و قدرت و از مجالی فیض و رحمت پروردگار متعال هستند : برای اِبقاء وجود و ادامه حیات و زندگی انسان ، ضروری می باشد .

و بطوریکه در آیه گذشته روشن شد : عوالم مادی پیش از انسان در تکوّن عالم انسان نیز سهم بسزایی داشته ، و بلکه تنها وسیله و مادّه پیدایش نطفه و مبدء وجود او باشند .

پس جمله - خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ ، از هر دو جهت در زندگی و حیات انسان مؤثر خواهد بود : از جهات تکوّن و پیدایش ، و از جهت بقاء و ادامه زندگی ، در افراد یا در اجتماع .

## ۲- تَمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ :

استواء : از ماده سَوَاء و آن بمعنی متوسط بودن با اعتدال است ، و توسط بمعنی میانه رو بودن و حدّ وسط را اختیار کردن است . و اعتدال ، بمعنی برابری و هموار بودن است که در آن افراط و تفریط نشود .

پس استواء از باب افتعال و دلالت می کند بر اختیار کردن میانه روی با حفظ عدالت . و چون با حرف علی استعمال بشود : بمعنی توسط و اعتدال روی آن شیء و استقرار بحالت اعتدال و میانه روی بر آنچیز خواهد بود ، چون - اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ .

و اگر بحرف اِلی استعمال بشود : بمعنی مستوی بودن فی نفسه و توجّه و قصد بچیزی خواهد بود ، مانند - اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ .

و منظور در این آیه شریفه : استقرار با اعتدال و توسط در برابر سماء و نسبت

بامر جهت علوی است ، تا خلق و تقدیر آن هم تنظیم بشود .  
و تعبیر باستواء دلالت می‌کند بر متمکن و برقرار بودن تمام و مطمئن گشتن فی  
نفسه و بذاته ، برای انجام دادن برنامه مطلوب .  
و **أَمَّا سَمَاءُ** : چیزی است که بالا و محیط بر شیء پایین باشد خواه مادّی باشد  
یا روحانی ، و آن مقابل اَرْض است ، و اَرْض : چیزی است که پست و پایین باشد در  
مقابل سماء .

### ۳- فَسَوِّيَهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ :

تسویه : از باب تفعیل و از همان مادّه سَوَى و بمعنی معتدل و متوسط قرار  
دادن دیگری است ، و متعدّی باشد . و ضمیر - هُنَّ ، راجع است به سماء ، و آن  
بظاهر اسم جنس است و دلالت می‌کند بمطلق آنچه بلند و بالاتر باشد .  
و بتصریح آیه ( **خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ** ، **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ** ) زمین و  
آسمان در مورد خلق و استواء وجود داشته است . و ضمیر در - **سَوِّيَهُنَّ** ، راجع  
بهمان سماء باشد که در خارج مصادیق کثیری داشته است ، و آنها بصورت هفت  
آسمان تنظیم گشته است .

و نظر در - **إِسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ** ، بمطلق سماء و ارتفاع و بلندی است ، ولی در  
**سَوِّيَهُنَّ** ، بمصادیق آن و بجهت انجام عمل خارجی باشد ، و از این لحاظ بحرف فاء  
که دلالت به ترتیب و نتیجه دارد ذکر شده است .

و **أَمَّا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** : دلالت می‌کند بطور کلی بهفت رقم بودن مطلق آسمان ، و  
ممکن است هفت مجموعه شمسی کلی عظیم باشد که یکی از آنها را در محیط  
خودمان می‌بینیم که ستارگان سیّار و اقماری در رابطه با آن همیشه در حرکت  
هستند .

و چون هنوز از مجموع هیئتهای شمس آسمانی ، اطلاع دقیقی بدست ما  
نیامده است : بحث از خصوصیات آنها نتیجه بخش نخواهد بود .



و در موضوع - ما فی الأرض : بکلمه - لکم ، تعبیر شده است ، بخلاف سبع سماوات که مطلق ذکر گردیده ، و آنچه مسلم است : استمرار برنامه و حرکت زمین وابسته و مرتبط بکرات دیگر باشد .

و همه این کرات سماوی در اثر جاذبه و دافعه چنین ارتباط و انتظامی در میان آنها موجود است که کوچکترین اختلال و خلاف و بی‌نظمی در برنامه آنها دیده نمی‌شود .

#### ۴- وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ :

علم و حکمت خداوند متعال مبدء همه نقشه‌ها و انتظامات در عوالم و در مراحل تکوین و خلق است ، و پس از تنظیم نقشه نوبت باعمال قدرت میرسد . و علم صفت ذاتی و عین ذات پروردگار متعال است ، و در حقیقت ذات واجب و نامحدود مطلق او است که صفات ثبوتیه چون حیات و علم و قدرت و اراده از آن منتزع و اعتبار می‌شود .

و چون ذات پروردگار متعال بذاته واجب و نامحدود و نامتناهی و ازل و ابدی و غنی مطلق است : قهراً صفات ثبوتیه ذاتیه او نیز که جدا از ذات او نباشند ، چنین خواهند بود .

پس علم خداوند متعال عین ذات او بوده ، و نامحدود و نامتناهی و واجب و ثابت خواهد بود .

و حقیقت علم : عبارتست از حضور و احاطه پیدا کردن ، و این احاطت در خداوند متعال بنحو حضوری و ذاتی است ، و در وجود ما بنحو اکتسابی و تحصیلی خواهد بود ، مگر در صورتیکه برای انسان در اثر کمال نورانیّت و روحانیّت و طهارت ، حالت شهودی پیدا شود .

پس در مقابل علم و احاطه کامل خداوند متعال : زمان گذشته و آینده و امکانه مختلف و افراد موجودات و عوالم مادی و روحانی و ظواهر و بواطن ، فرقی نداشته ،

و همه در برابر دید و احاطه او از هر جهت یکسان و مساوی می‌باشند .

### روایات :

تفسیر برهان از امام پنجم ( علیه السلام ) نقل می‌کند که : خداوند متعال بهشت را خلق کرده است پیش از آنکه آتش را خلق کند ، و طاعت را قبل از معصیت ، و رحمت را پیش از غضب ، و آفریده است خیر را پیش از شرّ ، و زمین را قبل از آسمان ، و خلق فرموده است حیات را پیش از موت ، و آفتاب را قبل از ماه ، و نور را پیش از ظلمت .

### توضیح :

آری مبدء هستی خداوند متعال است ، و او نور واجب مجرد خالص مطلق نامحدود غنی باشد ، و همه تجلیات و افاضات و تکوینیات در جهان وجود از همان سرچشمه نور حق ظاهر و هستی پیدا می‌کند .  
و قهراً نور و رحمت و بهشت و حیات و اطاعت و خیر ، و آفتاب که مرکز نور در عالم ماده است ، و همچنین زمین که محلّ نزول رحمت و برکت و خیر و وحی و طاعت است : در مرتبه اول ظهور پیدا کرده ، و محلّ و جلوه و مورد توجه قرار خواهد گرفت .

و چون از این تجلیات و افاضات در اثر ضعف زمینه و محدودیت و موانع معنوی و مادی ، کاسته شد : خواه و ناخواه تیرگی و ظلمت نسبی ، و غضب مناسب ، و عصیان مقتضی در مورد ، و شرّ و آتش در اثر خلاف و ضعف و انحراف پیدا خواهد شد .

و گاهی در اثر تابش نور و فیض که بوساطت صورت گرفته و ظاهر می‌شود : ظلمت نسبی نیز پدید آید ، چنانکه در ماه اینطور است .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- هو الذی : مبتداء و خبر است ، و جمله صله محلی از اعراب ندارد .
- ۲- جمیعاً : حال است از کلمه ما ، که موصول است .
- ۳- ثم استوی : پس از بیان نعمتهای مخصوص بانسان که ما فی الأرض ، باشد ، اشاره بسائر نعمتها و رحمتهای عمومی الهی می فرماید . و تراخی از لحاظ در نظر گرفتن نعمتهای ضروری انسان باشد .

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ . - ۳۰ .

## لغات :

- وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ : و زمانیکه - گفت - پروردگار تو - بملائکه .  
 إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ : بتحقیق من - قرار دهنده ام - در زمین .  
 خَلِيفَةً قَالُوا : جانشینی - گفتند .  
 أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا : آیا - قرار می دهی - در آن - کسی که فساد می کند - در زمین .  
 وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ : و می ریزد بدشمنی - خونها را .  
 وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ : و ما - در راه حق تنزیه می کنیم - با ستایش تو .  
 وَ نُقَدِّسُ لَكَ : و پاک و نیرومند می کنیم خود را - برای تو .  
 قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ : گفت - بتحقیق من - می دانم - آنچه نمی دانید شما .

## ترجمه :

و زمانیکه فرمود پروردگار تو بجمع فرشتگان : بتحقیق من قرار دهنده هستم در روی زمین جانشینی را از جانب خودم . گفتند آیا قرار می‌دهی در آن کسی را که فساد و تباهکاری می‌کند در روی زمین و فرو می‌ریزد بنا حقّ و به عداوت خونهای همدیگر را ، و ما در راه حق سیر کرده و تو را از هرگونه نواقص تنزیه نموده و ستایش می‌کنیم ، و هم خود را پاک و آماده می‌سازیم . فرمود : من بتحقیق عالم هستم بآنچه شماها نمی‌دانید . - ۳۰ .

## تفسیر :

## ۱- و إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ :

در این آیه شریفه اشاره شده است به نعمت دیگری که در جهت معنوی و زندگی روحانی انسان خداوند متعال باو عطا فرموده است ، و این جمله عطف می‌شود بکلمه - خَلَقَ لَكُمْ ، و در معنی چنین می‌شود - هُوَ الَّذِي إِذْ قَالَ رَبُّكَ . و باید توجه داشت که : این نعمت و لطف و رحمت الهی بسیار بزرگتر و مهمتر از نعمت ما فی الارض و سبع سماوات باشد ، زیرا همه آنها در رابطه حیات بدنی و مادی بود ، و این لطف مربوط می‌شود بحیات روحی و معنوی انسان که تکمیل وجود و تأمین سعادت باشد .

و کلمه إِذْ : دلالت می‌کند بظرف بودن در زمان گذشته ، خواه بجمله اسمیه داخل شود یا بفعلیّه . و إِذَا بخاطر ملحق شدن الف دلالت می‌کند به ظرفیت در زمان آینده ، زیرا الف دلالت باستمرار می‌کند ، و در آیه ۱۳ ، از این کلمه بحث شد . و قول : بمعنی اظهار نیت باطنی است بهر وسیله‌ای که باشد - آیه ۸ .

و رَبِّ : چون صَعْب صفت است ، بمعنی پرورنده .

و مَلَائِكَةٍ : جمع مَلِیک یا مَلَک ، از لغت عبری و سریانی گرفته شده ، و بمعنی

تسلط بوده ، و اطلاق می‌شود به موجودات عالم ملکوت که به زبان فارسی فرشتگان گویند .

و تفهیم و تفاهم با ملائکه لازمست مطابق حال و باقتضای خصوصیات عالم ملائکه و با إلقاء و تلقین صورت بگیرد ، نه با کلمات و جملات و بوسیله دهان و زبان و تموّج هوا .

## ۲- اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً :

جَعَلَ : بمعنی برقرار کردن با تقدیر و تعیین خصوصیت باشد ، و اینمعنی پس از ایجاد و تکوین است ، خواه اینکه تأخر از لحاظ زمان باشد یا از جهت مفهوم و اعتبار .

و خلیفه : چیز است که در پشت دیگری واقع شده ، و متّصف باشد باین صفت خواه این معنی از جهت زمان باشد یا مکان یا از لحاظ کیفیت و خصوصیت ، و تاء باعتبار مبالغه باشد ، و هم بخاطر وصف بودن آن بنفس انسانیکه خلیفه خواهد بود .

و منظور خلافت در روی زمین از جانب پروردگار متعال است که بتواند مقامات و صفات او را نشان بدهد ، و آیت و حجّت تکوینی و مظهر او بوده ، و در عالم مادی که ارض است ارتباط و وساطت پیدا کند در میان خالق و مخلوق ، و باین اعتبار اَنوَار معارف و فیوضات غیبی را بدیگران رسانیده ، و احکام تشریحی و قوانین اِلَهی و ضوابط حقّه را بیان کند .

و در حقیقت نظر بتأمین زندگی روحی و بیان برنامه معنوی و روشن کردن مصالح و مفاسد و خیر و شرّ در حیات انسان است .

آری اگر مقام خلافت اِلَهی در عالم مادی نمایانگر و متجلی نشود : ارتباط جهان مادّه با عالم لاهوت منقطع گشته ، و چون مملکتی می‌باشد که هیچگونه مکتب و مدرسه‌ای برای تعلیم و تعلّم و تربیت افراد وجود نداشته باشد .

پس این برنامه برای پیاده شدن و عمل و تحقق خارجی دستوره‌های گذشته و هدایت و ارشاد است که: ایمان و تقوی و عمل صالح و عبودیت و اطاعت و بندگی صورت عمل پیدا کند.

و هدایت بصراط مستقیم، و هدف و مقصود از خلقت، و نتیجه نعمتهای مادی و زندگی انسان: همین است - و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ۵۶ / ۵۱.

### ۳- قالوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ :

إفساد: بمعنی إخلال در امور تکوینی یا تشریحی است، چنانکه در آیه ۱۱ گفته شد.

و سفك: ریختن خون از روی عدوات است.

این اعتراض از جانب ملائکه و بلحاظ اقتضای عالم ماده بود که از کلمه أرض فهمیده می‌شد: زیرا چون محلّ استقرار و زندگی خلیفه این زمین خاکی مادی شد، قهراً آثار و لوازم عالم ماده در وجود او ظاهر خواهد گشت.

در عالم ماده هر انسانی محتاج است بمکان و محلّی که در آنجا استقرار و سکنی و استراحت کند، و بطعام و غذایی که قوای تحلیل رفته از فعالیت و کار را جبران نماید، و بلباسیکه تن او را از سرما و گرما و ناملائمات محفوظ بدارد، و بنکاحیکه برای ادامه نسل کافی باشد. پس این چهار موضوع (مکان، طعام، لباس، نکاح) اجمالاً در زندگی هر حیوان متناسب وجود او لازم است.

و در تهیّه و آماده ساختن آنها احتیاج می‌شود بکوشش و فعالیت و عمل و فکر و تدبیر، و در تمام این امور مخصوصاً اگر نقشه وسیعی باشد: برخوردار خواهد کرد بتعدّی و تجاوز و ظلم بحقوق دیگران و بیرون رفتن از حدود عادله خود، و در اینصورت است که تزاخم و تعارض و تخالف پیدا شده، و حتّی به مقاتله و مقابله شدید منتهی خواهد شد.

پس إفساد و سفك دماء از لوازم زندگی مادی است، و هیچ راهی برای

جلوگیری از آن نیست ، مگر آنکه با توجه بخداوند متعال و طبق برنامه الهی صدرصد ، عمل انجام بگیرد .

و ملائکه روی جریان طبیعی فکر صحیحی نمودند ، ولی از نقشه و برنامه الهی که بدست خلیفه لازم بود جاری شود ، غفلت کردند .  
و توجه نداشتند که خداوند متعال نقشه ابتدایی او : جعل خلیفه بود نه مطلق افراد انسان ، یعنی در اول : ایجاد مصلح و مرتبی بود که با اصلاح و برنامه تربیتی او دیگران خلق بشوند .

و ضمناً نظر در تکوین عالم انسان : باجاء برنامه آزادی و حرّیت و اختیار تام بود که هر کسی با اختیار و آزادی پس از راهنمایی خداوند متعال و رسول گرامی او و نزول کتاب آسمانی ، آزادانه و روی عقل خود بتواند راه هدایت و سعادت روحانی را انتخاب کرده و در آن راه پیشرفت کند ، و یا راه تمایل نفسانی و هوسرانی و دنیا پرستی را اختیار نماید .

و ملائکه چون روی فطرت طهارت و صفاء و روحانیت کامل خلق شده بودند : از این جریان و این برنامه آزادی و اختیار نیز غفلت داشتند ، و متوجه نبودند که انسان آزاد در اثر مجاهدت و اختیار راه حقّ رحمانی ، استعداد عروج بآخرین مراحل کمال و قرب و معرفت را پیدا کرده ، و از عالم ملائکه بسی بالاتر سیر خواهد کرد .

پس در این جریان اگر کسی از صراط مستقیم و هدایت عقل منحرف گشته ، و راه فساد و خونریزی را پیش گیرد : موجب اشکال و خورده گیری به برنامه خلق انسان نخواهد بود .

#### ۴- وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ :

تسبیح : از ماده سبّح است ، که آن بمعنی حرکت در مسیر حقّ است بدون انحراف و نقطه ضعف . و تسبیح قرار دادن در جریان حقّ است با تنزیه از هرگونه

ضعف .

و چون کلمه تسبیح بخداوند متعال متعلق شود : منظور تسبیح در مقام قول و اظهار و یا مرحله معرفت و علم باشد .

و اَمَّا تسبیح و تنزیه خداوند متعال بطور حقیقت و در خارج : صحیح نخواهد بود ، زیرا ذات واجب مطلق از هر جهت تمام و کامل و غنی بالذات بوده ، و کوچکترین نقطه ضعفی در وجود او نیست تا ما بخواهیم او را تنزیه و تطهیر کنیم . ولی اگر منظور ما تسبیح خود یا شخص دیگری باشد : معنی حقیقی آن اراده خواهد شد ، یعنی در جریان حق و تنزیه قرار دادن دیگری .

و اَمَّا مراد از تسبیح بحمد : اینستکه بسبب ستایش و ذکر فضائل و مقامات و صفات ذاتی او میتوانیم هرگونه ضعف و نقص و احتیاج را از او تنزیه کنیم ، و در حقیقت ستایش خداوند متعال با صفات ذاتیه او عین تسبیح و تنزیه او باشد . و اینمعنی چون معرفتی کردن شخصی باشد بصفتا دلیری و شجاعت تمام ، و توصیف او است بقدرت و توانایی کامل در فنون کشتی گیری و مقابله و مقاتله با دشمن ، و استقامت و پایداری او در میدانهای مبارزه ، که این ستایش ملازم است با دور کردن او از صفات ضعف و ترس و اضطراب و وحشت و مقهور بودن .

و ذکر کلمه حمد دلالت می کند بآنکه مراد از تسبیح خداوند : تسبیح بزبان و قول است ، آنهم بوسیله ستودن و ذکر صفات جلال و جمال او که بهترین راه تنزیه او است از هرگونه ضعف .

و از اینجا روشن می شود جهت ذکر حمد در تسبیح ذکر رکوع و ذکر سجود و در تسبیحات اربع نماز و موارد دیگر .

و اَمَّا تقدیس : بمعنی تطهیر معنوی و روحی است ، و چون با کلمه لک ، استعمال شده است : دلالت می کند بتطهیر خود برای خداوند متعال ، پس مفهوم نُقَدِّس لک : چنین است که ما خود را پاکیزه معنوی و تطهیر روحی می کنیم برای



قرب و لقاء و وصول و درک أنوار و فیوضات تو .

و ماده این صیغه قُدس : بمعنی پاکیزگی است ، و آن لازم باشد ، و قُدوس صیغه مبالغه و بمعنی پاکیزه بسیار است .

### ۵- قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ :

در آیه ۳ معلوم شد که یکی از خصوصیات متقین ، ایمان بعبیه است ، یعنی بآنچه از عالم ماده و حس بیرون است ، و غیب باختلاف مراتب اشخاص مختلف می شود ، غیب در مورد افراد عمومی : بجز حواس ظاهری از راه دیگر نتوانند آگاهی و علم پیدا کنند . و در افراد خاص که صاحب دانش و نظر هستند : امکان آن هست که از علوم حسی نتیجه گیری کرده و بعلوم فکری و نظر و برهانی موفق گردند .

و در مرتبه ملکوتی که چون ملک وجود پاک و باصفا و خالصی داشته ، و از آلودگیها و کدورات و تاریکیها و حجابهای عوالم ماده منزّه می شود : حواس باطنی و روحی انسان روشن گشته ، و اضافه بر حواس بدنی ظاهری محدود : حواس روحانی وسیعی پیدا می کند .

و در عین حال ، محدودیت از هر جهت موجود است ، و آنچه مسلم است موضوعات موجود فعلی بدون حجاب بودن مکان ، مادّی باشد یا روحانی در محدوده قوای او قابل ادراک خواهد بود .

و بطوریکه در آیه گذشته گفته شد : حقیقت علم عبارت است از احاطه ، و احاطه هم با توانایی و قدرت و قوت مادّی و معنوی فرق می کند ، و احاطه مطلق و نامحدود بهممه موجودات و عوالم و مکانها و زمانها و گذشته و آینده : فقط برای خداوند متعال باشد و بس .

پس انسان و حتی ملائکه در محدوده وجود و قوای خود میتوانند علم و احاطه پیدا کنند ، نه بطور کلی و مطلق .

## روایت :

در صافی از عیاشی نقل می‌کند که : ملائکه با این اظهار ( وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ ) بخاطر عبادت و تسبیح خودشان بخداوند متعال منت گذارده ، و در قلب خود گفتند که گمان نداریم کسی مانند ما نزد خداوند متعال مورد تکریم و احترام قرار بگیرد ، و در حال سجده خود را نزدیکترین خلق به خداوند می‌دانستند . در اینصورت از جانب خداوند متعال در مورد عتاب واقع شده ، و از فکر خود متأثر و نادم گشتند . و از حضرت باقر ( علیه السلام ) نقل می‌کند که : خداوند متعال بخاطر این فکر ضعیف ، مدت هفت سال آنانرا محجوب گردانید ، پس پناه بردند بعرش الهی ، و می‌گفتند : لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ - بحالت اخلاص در پیشگاه تو هستیم ای صاحب بلندیها . تا پروردگار متعال توجه ایشانرا پذیرفته و اقبال فرمود .

## توضیح :

آری نتیجه عبادت و طاعت حصول حقیقت عبودیت و خضوع خالص از ظاهر و باطن است ، و چون کسی با عبادت حالت خودبینی و خودستایی و خودپسندی پیدا کند : برخلاف منظور از عبادت ، نتیجه بخش شده ، و بکلی عبادت را نقض خواهد کرد .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- رَبُّكَ : تعبیر ربّ ، اشاره بجهت تربیت و مقدمه تربیت است .
- ۲- لِلْمَلَائِكَةِ : خطاب به ملائکه برای فهمانیدن محدود بودن آنها است از جهت علم و معرفت ، و علو مرتبت و مقام انسان است که سزاوار خلافت الهی را پیدا می‌کند .
- ۳- إِنِّي : دلالت می‌کند به تأکید و تصمیم و جدی بودن این عمل .

۴- جاعل : تعبیر به جعل نه بخلق ، زیرا این قرار دادن در مرتبه پس از تکوین می باشد ، تا با بودن استعداد ذاتی ، بسبب عبودیت و خلوص و طهارت استحقاق مقام خلافت را داشته باشد .

۵- و نحن نسبیح : جمله حالیه است ، از فاعل تجعل .

و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ  
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . - ۳۱ قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ  
 الْحَكِيمُ . - ۳۲ .

#### لغات :

و عَلَّمَ آدَمَ : و آموخت - آدم را .

الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا : نامها - همگی آنها را .

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ : سپس - عرضه کرد آنها را - بر ملائکه .

فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ : پس گفت - خبر بدهید مرا - بنامها و نمایش

دهنده آنها را .

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : اگر - هستید - راستگویان .

قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ : گفتند - منزه هستی تو - علمی نیست .

لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا : برای ما - مگر - آنچه - آموختی ما را .

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ : بتحقیق تو - تو - محیط و دانا - و حکیمی .

#### ترجمه :

و تعلیم داد بآدم همگی اسماءِ الهی را ، و سپس عرضه نمود آنها را بر ملائکه ،

پس فرمود : خبر بدهید مرا از نامها و اسمای این موجودات ، اگر شما از راستگویانید . - ۳۱ گفتند : تو روی حق و پاکی بوده و دور هستی از هرگونه ضعف ، و علم و آگاهی نیست ما را مگر در آن حدودیکه ما را آموخته و آگاه ساختی ، و تو بتحقیق تو باشی آگاه و دانا بهر چیزی و هم صاحب حکمت هستی . - ۳۲ .

تفسیر :

### ۱- و عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا :

عِلْمَ : بمعنی إحاطه و آگاه شدن است ، و تعلیم متعدی شده و بمعنی آگاه ساختن دیگری باشد .

و آدَمَ : از لغت عبری گرفته شده ، و بمعنی ملائم و رنگ آمیخته و گندم گون هم استعمال می شود .

و أَسْمَاءَ : جمع است ، و آن بمعنی مطلق نام ، و چیزی است که نشان بدهد دیگری را ، و اسم بر دو قسم باشد :

أَوَّل - لَفْظِي : و آن لفظی است که نامگذاری شود برای شخصی یا چیزی ، مانند همه نامهایی که در میان مردم معمول است ، و در اصطلاح عرفی آنرا عِلْمَ یا لقب یا کنیه گویند ، و هر کدام صفت یا خصوصیتی را از موجود خارجی نشان داده و دلالت بذات آن شیء با آن خصوصیت معین می کند .

مانند علی و مرتضی و ابوالحسن ، که علم و لقب و کنیه حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام باشند .

دوم - تَكْوِينِي : و آن موجودات عینی خارجی است که مظاهر صفات ذاتی و ثابت خداوند متعال باشند ، و این عنوان شامل همه ممکنات و مخلوقات شده ، و هر کدام از یک جهت نشان دهنده و آیینه و مظهر صفتی از صفات جلال و جمال الهی هستند .

و أسماء لفظیّه خداوند عزّ و جلّ چون أسماء حُسنی است که کاشف از صفتی از صفات جلالیّه و جمالیّه باشند .

و چون این آیه کریمه در مورد ابتدای خلق خلیفه در روی زمین و تعلیم أسماء باو و عرضه آن أسماء بملائکه است : پس مطالبی را از این آیه شریفه استفاده می‌کنیم :

أوّل - منظور از آفرینش خلیفه در مرتبه اوّل : تکوین و خلق انسان اوّل حضرت آدم نبیّ الله است که خلیفه و مظهر صفات إلهی و نماینده و نشان دهنده او در زمین باشد .

و اراده مطلق آدم برخلاف مفهوم آیه کریمه است ، مخصوصاً اینکه آدم بعنوان خلافت مطرح است که آگاه از أسماء باشد .

و أمّا شامل شدن بأولیای دیگر از افراد انسان که آگاه و عارف بأسماء باشند : از باب وجود زمینه ( تنقیح مناط ) اشکالی ندارد ، زیرا تحقّق خلافت با آگاهی از أسماء : همیشه و در همه حال مورد تکریم و تعظیم قرار گرفته ، و برتری به ملائکه دارند .

دوم - منظور از اسمای إلهی : أسماء تکوینی خداوند متعال است که در مرتبه اوّل وجود خود انسان ، و در مرتبه دوّم همه موجودات جهان از جماد و نبات و حیوان و انسان و جنّ و ملک و آسمان و زمین باشد ، و در هر کدام از آنها صفتی از صفات إلهی جلوه‌گر و متظاهر است ، و با آگاهی و شهود این أسماء تکوینی : حقیقت توحید ذاتی و صفاتی و أفعالی برای انسان مشهود گشته ، و ارتباط انسان با پروردگار جهان ثابت و برقرار می‌شود .

و ضمناً معرفت کامل و شناسایی صددرصد شهودی بحقایق صفات جلال و جمال که آخرین مرحله کمال و عبودیت است : برای خلیفه خداوند متعال حاصل خواهد شد .

و این معرفت شهودی بأسماء و تعلیم آنها نیز قسمت مهم آن از استعداد ذاتی تکوینی سرچشمه گرفته ، و سپس با إلقاء و وحی و إفاضات روحی و توجّهات خاصّ تکمیل خواهد شد ، و معنای حقیقی تعلیم إلهی ( عَلَّمَ آدَمَ ) همین است ، و این تعلیم از جانب خداوند متعال بی واسطه صورت می‌گیرد .

و أمّا قول باینکه مراد أسماء لفظی ظاهری است : از هر جهت نامناسب باشد ، زیرا آگاهی و احاطه بلغات و أسماء لفظی ارتباطی با مقامات روحانی و خلافت إلهی ندارد .

## ۲- ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ :

عَرَضَ : عبارت است از قرار دادن چیزی در محلّ نشان دادن و نمایش بهر منظوری که باشد . و منظور در اینمورد بیان حقیقت و تفهیم حقّ است که ملائکه بمقام عظمت و استعداد انسان توجّه پیدا کرده ، و هم مغرور بصفا و طهارت و قدس و عبادت خود نگردند .

و معلوم شد که : موجودات علوی و سفلی از لحاظ نشان دادن و مرآتیت و دلالت آنها بصفات حقّ متعال ، أسماء تکوینی باشند ، و از جهت توجّه بخود ذوات آنها ، موجودات خارجی هستند .

پس عرضه داشتن أسماء عبارت می‌شود از توجّه دادن ملائکه و منعطف ساختن آنها بموجودات از لحاظ مرآتیت و مظهریت آنها از صفات جلال و جمال ، تا باین وسیله سریان حقیقت توحید را در همه مراتب عوالم وجود مشاهده نمایند . و أمّا تعبیر بصیغه جمع عاقل در کلمات - عَرَضَهُمْ و در آیه ۳۲ : دلالت می‌کند بأسماء تکوینی إلهی که مظهر حقّ و عدل و عقل کامل باشند .

## ۳- فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :

إنباء : بمعنی نقل دادن و بردن چیزی یا حدیثی است از محلی به محلّ دیگر . و إخبار : اطلاع دقیق و علم نافذ دادن است .

و اینمعنی اشاره بلطف مناسب این کلمه است با مورد : و منظور درخواست کردن از ملائکه باشد که عنوان مظاهر و أسماء بودن موجودات را نقل کنند ، یعنی عنوان مظهریت و مرآتیت عوالم و اشیاء را بازگو و نقل نمایند .  
و در مورد ملائکه بکلمه عرض تعبیر شده است ، ولی در مورد آدم بکلمه تعلیم : زیرا در تعلیم عنوان تثبیت و تحقیق و محیط شدن أخذ می شود ، و این معنی محتاج ببودن زمینه و استعداد و قوه أخذ باشد ، و در وجود ملائکه چنین استعدادیکه بتوانند حقیقت أسماء را بطور کلی درک نموده و دریابند: نیست .  
و از این لحاظ درباره آنها اکتفاء می شود تنها به عنوان عرض و در مورد نمایش قرار دادن ، تا اگر مقتضی و تمایل طبیعی ذاتی برای علم و احاطه بآنها باشد : تعلیم شوند .

و این معنی آزمایش عملی و حسی است برای تعیین مراتب و روشن کردن مقام معنوی و حقیقی آدم و ملائکه ، چون تعیین تحقیقی اندازه ظرفیت ظروف با پیمانه کردن محتوای آن معلوم خواهد شد.  
و صدق : مطابق بودن با واقع است ، و ادعای ملائکه در رابطه تسبیح خداوند متعال و فضیلت مقام روحانی خودشان و برتری بر انسان ، با این آزمایش باطل خواهد شد .

#### ۴- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا :

سُبْحَانُ : از ماده سَبَح و تسبیح ، مصدر است بمعنی بودن بر حق و تنزه از هر نقطه ضعف . بوزن غُفْرَان و قُرْآن و قُرْقَان .

در این جمله : ملائکه اعتراف بقصور و محدودیت خود کرده ، و متوجه شدند که استعداد ذاتی و تکوینی آنها و همچنین افاضات و توجهات روحانی بر آنها محدود بوده ، و فراگیری بر نظائر اینگونه از معارف و حقایق را نداشته اند .

آری ملائکه بأصناف مختلف آفریده شده ، و هر صنفی خصوصیت مخصوصی

دارند ، و مانند انسان نیستند که جامعیت داشته ، و مظهر صفات گوناگون باشند ، و از این نظر است که در روایات شریفه ذکر شده است که : صنفی از ملائکه همیشه در حالت قیام و اظهار اطاعت بوده ، و صنفی دیگر بحالت رکوع ، و جمعی بحالت سجده ، یا برای انجام وظائف و مأموریت‌های دیگر باشند .

و بطوریکه گفتیم : معنی تعلیم خداوند متعال ، تعلیم تکوینی از لحاظ خلق و تقدیر ذات و سپس افاضه و توجه روحانی است .

و بقول خود ملائکه پس از تحقق آزمایش و دقت و رسیدگی در احوال و وضع باطنی خود که اظهار کرده‌اند : لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ، یعنی ما روی برنامه و کیفیت مخصوصی آفریده شده‌ایم .

و این نکته نیز معلوم شود که : علم تکوینی و شهودی عین ذات بوده ، و باصطلاح در میان علم و عالم و معلوم اتحاد باشد ، بخلاف علم اکتسابی که از عوارض نفس حساب می‌شود .

#### ۵- إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ :

وزن فَعِيل : دلالت بر ثبوت صفتی برای ذاتی می‌کند ،

و علیم : کسی است که صفت علم و احاطه برای نفس او ثابت شود .

و حکیم : کسی را گویند که حکمت یعنی حکم قاطع و یقینی را دارا باشد ، و این عنوان پس از مفهوم علم متحقق می‌شود ، و در مورد مفهوم حکم تردیدی نیست .

و علیم و حکیم مطلق که صاحب علم و حکمت یقینی و جدی و حق و واقعی باشد : منحصر است به پروردگار متعال .

#### روایت :

در تفسیر صافی از حضرت امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : ما سوگند بخداوند



متعال ، اَسْمَاءِ حُسْنٰی هستیم که عملی از بندگان خدا قبول نمی‌شود مگر بسبب معرفت ما .

### توضیح :

آری انسان نمی‌تواند بآنطوریکه باید پروردگار متعال را شناخته و در مقابل عظمت و جلال او خضوع و خشوع و عبودیت نماید ، مگر آنکه اَسْمَاءِ و صفات کبربائی را معرفت پیدا کند .

و معرفت باَسْمَاءِ و صفات حقّ عزّ و جلّ در مرتبه اوّل از راه بیان و تعریف و توصیف صورت می‌گیرد . و در مرتبه دوّم از راه إدراک و شهود اَسْمَاءِ و صفات تکوینی خارجی . و در مرتبه سوم از راه اِفاضات و ارتباطات روحی و تجلیات حقائق .

و در راه اوّل و دوم ، آنچه صددرصد مورد اطمینان و یقین و نتیجه بخش است : متوجه شدن و استفاده از مقامات روحانی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است ، زیرا آنها مظاهر و مجالی صفات جلال و جمال اِلهی بوده ، و از هر جهت فانی و محو درخواست و اراده حقّ متعال باشند .

و در مرتبه سوم نیز می‌باید : از لحاظ عمل و حرکت و رفتار و گفتار و پندار تحت نظر و مراقبت و دستورهای آنان بوده ، و کوچکترین تخلف و انحرافی از برنامه آنان صورت نگیرد .

### لطائف و ترکیب :

۱- الأسماء کلّها : تعبیر بکلّ اَسْمَاءِ ، برای تحقّق بخشیدن به مفهوم خلافت اِلهی است ، زیرا خلیفه از جانب خداوند متعال لازمست از هر جهت نماینده و نشانگر صفات او باشد .

۲- ثُمَّ عَرَضَهُمْ : اشاره بدو أمر است ، اَوَّل - آنکه ملائکه استعداد و زمینه برای تنها در مَرَأَى و منظر قرار دادن اَسْمَاء داشتند نه تعلیم . دوم آنکه اَسْمَاء جنبه عقل و فهم داشته ، و منظور موجودات بعنوان مَرَاتِبَت و مظهریت بوده است ، و در مرتبه اَوَّل از این اَسْمَاء انواع ملائکه باشند که در سطح دید و توجّه بودند .

۳- بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ : تعبیر باین عبارت بمناسبت مقام ملائکه است ، زیرا موجودات و مخلوقات علوی و سفلی از دو لحاظ مورد نظر قرار می‌گیرند ، اَوَّل از لحاظ مظهریت و اِراءه آنها از صفات و مقامات بالای خود ، و باین اعتبار اَسْمَاء اللّٰه خوانده می‌شوند . دوّم از لحاظ مظاهر خود این موجودات و اَسْمَاء آنها که بیک واسطه اَسْمَاء اِلهی می‌باشند .

پس در مقام عرضه جهت اَوَّل منظور است . و در مقام اِنْبَاء جهت دوم مقصود می‌شود .

و از این لحاظ عالم ملائکه با تجلیات و ظهورات و تنوعهای گوناگون همه از اَسْمَاء و مظاهر صفات اِلهی هستند ، و در عین حال خود آنها نیز مظاهر و اَسْمَاء و جلوه‌هایی دارند که نشان دهنده و دلالت کننده بصفات ذاتی و خصوصیات نوعی آنها بوده ، و بعنوان اَسْمَاء آنها شناخته می‌شوند .

۴- لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا : این جملات و تعبیرات دلالت می‌کند به تعلیم و اِنْبَاء تکوینی ، زیرا اِخبار با قول و سخن آسانتر بوده ، و آن اَعْمَم است از صدق و کذب ، ولی در مرحله اِنْبَاء تکوینی و حالی عنوان کذب که برخلاف واقعیت و حقیقت باشد ، مفهومی نخواهد داشت .

و اِنْبَاء حالی : عبارت است از زبان گویای حال که با حالت خود مفهوم و حقیقتی را آشکار و نمایان کند . رجوع شود به آیه ۳۳ .

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ  
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ . - ۳۳ .

### لغات :

قال يا آدم أنبئهم : گفت - ای آدم - حکایت کن آنانرا .  
بأسمائهم فلما أنبأهم بأسمائهم : بنامهای آنان - پس زمانیکه - حکایت کرد  
آنانرا - بنامهای آنان .  
قال أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ : گفت - آیا - نگفتم - برای شما .  
إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : بتحقیق من - میدانم - غیب - آسمانها - و  
زمین را .  
وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ : و میدانم - آنچه را - آشکار می کنید - و  
آنچه بودید - می پوشانید .

### ترجمه :

فرمود ای آدم نقل کن بآنان اَسْمَاءِ ایشان را ، پس زمانیکه آگاهی داد بآنان  
اَسْمَاءِ ایشان را : خداوند متعال خطاب بملائکه فرمود که آیا نگفتم برای شما که  
من دانا و عالم هستم به غیب و نهانی آسمانها و زمین، و میدانم آنچه را که آشکار  
می کنید و آنچه پوشانیده و مخفی می داشتید . - ۳۳ .

### تفسیر :

#### ۱- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ :

گفته شد که انبأ : بمعنی نقل و حکایت جریان یا حدیث یا قضیه ایست از محلّ  
و موردی به مورد دیگر . و در مقام انباء عنوان علم و یقین معتبر و منظور نیست .

و چون طرفِ انبَاء ملائکه هستند: کلمه تعلیم یا تفهیم یا اخبار که ملازم با علم و نفوذ و دقت است، آنهم در مورد أسماء متنوع ملائکه، متناسب نبوده، و بماده انبَاء تعبیر شده است.

و منظور از انبَاء: حکایت حالی و عملی است، نه نقل لسانی و حکایت قولی، چنانکه در مقام تفهیم و تفاهم ملائکه با زبان حال که در اثر فکر و نیت باطنی در ظاهر آشکار می‌شود: صورت می‌گیرد.

و أمّا نطق و بیان لسانی: مخصوص عالم ماده است.

پس انبَاء آدم از أسماء و مظاهر صفات ملائکه باختلاف انواع و اصناف آنها: عبارت است از جلوه دادن و ظاهر ساختن تدریجی آن صفات در وجود و حالات خود بطوریکه یکایک آن صفات در وجود آدم بطور حقیقی تجلی و تحقق پیدا کرده، و نمایان شود.

مانند تجلی حقیقت قیام در مقام اطاعت، و رکوع و سجود و خضوع تمام در مقابل عظمت و جلال، و عبودیت و فناء خالص در مقابل اراده و فرمان او، و انجام مأموریت مخصوص در موارد مختلف با کمال دقت، و تجلی تمام طهارت نیت و صفاء باطن و خلوص محبت در مقام انجام وظائف، و همچنین سائر خصوصیات و صفاتی که در اصناف ملائکه موجود است.

و انبَاء باین معنی ملازم است با صدق و حقیقت و واقعیت، و هرگز کذب و خلاف و شک و تردیدی در آن راه نیابد.

پس در نتیجه روشن شد که: در وجود آدم استعداد تجلی همه صفات و امتیازات انواع ملائکه موجود است.

و أمّا تعبیر بکلمه - أسماءهم: بخاطر آن باشد که هر نوعی میتواند آن صفت و خصوصیتی را که در وجود او ثابت و راسخ و محقق است، ادراک و اطلاع یقینی داشته باشد، و امتیازات و صفات دیگری که در وجود او تحقق و ثبوت پیدا نکرده

است : هرگز نمیتواند بطور یقین و شهود بفهمد .  
و تعبیر بصیغه جمع - أسماء : باعتبار اختلاف و تنوع و کثرت انواع ملائکه  
است که هر نوع و صنفی بتواند بطور شهود و یقین تجلی صفت مخصوص خود را در  
وجود آدم مشاهده کند .

و از اینجهت است که در مقام معرفی آدم بکلمه - خلیفه الله - تعبیر آورده ، و  
امتیاز او را بجمله - و علم آدم الأسماء کلها - بیان و معین فرمود .

## ۲- فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ :

آری آدم ( علیه السلام ) روی جریان زندگی خود باختلاف حالات ، این صفات و  
خصوصیات و امتیازاتی را که در انواع ملائکه بوده است بتدریج نشان داده و عملی  
ساخت . و ملائکه این حالات متنوع و صفات مختلف را در وجود او مشاهده نموده ،  
و بکمال و جامعیت او اعتقاد پیدا کردند .

و با مشاهده این خصوصیات دریافتند که : او سزاوار مقام بزرگ خلافت از جانب  
پروردگار متعال بوده ، و خضوع تمام در مقابل او لازم و قهری خواهد بود .

و چون اینمعنی برای آنها مشهود گشت : از جانب خداوند متعال خطاب - أَلَمْ  
أَقُلْ لَكُمْ - درباره آنان صادر شد .

آری اینمقام بطوریکه گفته شد در اثر خلقت ذاتی و تربیتی پیدا شود ، یعنی  
تعلیم تکوینی و تعلیم تشریحی الهی ( و علم آدم ) صورت می گیرد ، و از این جریان  
و از خصوصیت این امر کسی بجز خداوند متعال نمیتواند آگاه شود ، زیرا در تحت  
حکومت و تقدیر و تربیت او واقع شده است ، و برنامه در این موضوع مربوط  
بماورای عالم طبیعت باشد ، و بلکه به عالم ماورای ملکوت مرتبط می شود .

و انباء از اسماء و خصوصیات باطنی و صفات و امتیازات همه انواع ملائکه و  
نشان دادن و حکایت آنها در وجود خود عملاً و شهوداً : دلالت می کند بر احاطه و  
تفوق و استیلاء او بر عوالم ملکوت .

و در اینجا حقیقت مقام خلافتِ اَلْهٰی روشن شده ، و دعوی خلافت از افرادی که فاقد ایندو تعلیم هستند : از مصادیق ادّعی باطل و مخالف و ضلال و در مورد غضبِ اَلْهٰی خواهد بود .

### ۳- اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ :

در مورد مخالفت ملائکه با جعل خلیفه در آیه ۳۰ ، خداوند متعال فرمود : اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ . و چون علم ملائکه بظواهر امور و جریانهای محسوسِ اِحاطه دارد : قهراً امور نامعلوم برای ملائکه از مصادیق غیب خواهد شد .

و از جمله مطالب ناپیدا و نامفهوم برای ملائکه : خصوصیات خلقت و استعداد و قوّت روحی انسان است که میتواند بماورای عالم ملکوت سیر کرده و مظهر و مرآت صفاتِ اَلْهٰی و مَجَلای همه اَسْمَاءِ پروردگار متعال قرار گرفته ، و معنای خلافت حقیقی محقق گردد .

و مراد از سماوات و اَرْض : عوالم مادی و ماورای ماده باشد ، زیرا ملائکه عالم به ظواهر خصوصیات عالم ملکوت هستند ، و آن ظواهر نسبت به عالم ماده غیب است ، و نفی مطلق غیب اَرْضی از ملائکه جایز نخواهد بود .

و چون موضوع بحث در پیرامون خلافت آدم است : و اینمعنی از لحاظ تعلق آن بآدم و استقرار آن در زمین ، مربوط بامور اَرْضی می شود . و از نظر مقام روحانی و معنوی خلافت مربوط خواهد شد بسماوات روحانی : پس تفسیر اَرْض بعالم مادی ، و سماوات به عوالم روحانی ، مناسبتر خواهد بود .

مضافاً بر آنکه : سماوات محسوس مادی و کرات دیگر آسمانی ، نه بآدم مرتبط است ، و نه بملائکه ای که مادی نیستند .

و از این آیه شریفه فهمیده می شود که : علم انسان نیز چون ملائکه محدود بحدود احساس یا ادراک او باشد ، و در مقابل حکم و قضاء و تقدیر پروردگار متعال نمیتواند مقابله کرده ، و بهمه امور محسوس و غیبی آگاهی پیدا کند .

#### ۴- و أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ :

إِبداء : بمعنی اظهار آشکار است در مقابل إخفاء و کتمان کردن . و در إبداء شرط است که بدون قصد صورت بگیرد .

و کتمان : عبارتست از پنهان ساختن و إخفاء آنچه در باطن است . در جمله سابق اشاره بود باحاطه و علم اوبغیب عوالم . و در این جمله اشاره می‌شود به علم او در ارتباط به ظواهر عالم ملائکه که از آنها آشکار می‌شود ، و هم به آنچه از آنها پنهان و ناپیدا است .

قسمت اوّل : مانند اظهار انتقاد از جعل خلیفه در روی زمین ، و پیش‌بینی از فساد در زندگی او و انسانها ، و إعراض آنان از تسبیح و تقدیس پروردگار متعال ، و توصیف مقام ملائکه و سزاوار بودن آنها برای خلافت و تسبیح و تقدیس و زندگی سالم ، و اعتراف آنان در خصوص محدودیت علم و آگاهی ، و قصور إحاطه و دانش آنها از حکایت اُسماء و امتیازات انواع مختلف ملائکه ، و آشکار شدن و ظهور مراتب استعداد ذاتی و صفات باطنی و اندازه فعالیت و سیر آنها در راه تحصیل معرفت إلهی و قرب او .

قسمت دوم : مانند فقدان حالت تسلیم ، و آگاه نبودن از عواقب خلقت خلیفه و جهل نسبی ، و پیدایش حالت عجب در تسبیح و تقدیس ، و شتابزدگی در بیان عقیده و فکر ، و اظهار خلاف صدق و حق .

#### روایت :

در تفسیر امام می‌فرماید : مراد از اُسماء که تعلیم آدم شد ، اُسماء انبیاء و اُسماء محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین ( علیهم السلام ) ، و اُسماء معصومین طیبین از اهل بیت ، و اُسماء برگزیدگان از شیعه آنان ، و اُسماء دشمنان گردن کش آنان باشد .

**توضیح :**

این حدیث شریف در مقام بیان کاملترین مصداق از مصادیق اَسْمَاءِ حُسْنٰی رحمانی و از مصادیق اَسْمَاءِ قَهْر و غضب سبحانی ، وارد است : زیرا اَنْبِیَاء و اَئِمَّة معصومین علیهم السلام از مصادیق اَتَمَّ و جامع اَسْمَاء و صفات جمال اِلَهِی هستند ، و در وجود آنان همه صفات کمال و عظمت حَقِّ متعال جلوه‌گر و ظاهر میگردد .

و افرادی هم که در عداوت و مخالفت آنان پافشاری و محکم باشند : از مصادیق مسلّم صفات قهر و غضب و ذلّ و انتقام قرار می‌گیرند .

**لطائف و ترکیب :**

۱- اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ : اشاره به حکایت و نشان دادن اَسْمَاء و امتیازات ملائکه است بتدریج و بتحوّل و جریان حالات مختلف در وجود آدم ، تا در ادامه عبودیت خود صفات انواع ملائکه را در عمل و خارج نشان و حکایت نماید .

۲- فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ : تعبیر به کلمه اَسْمَاء ملائکه ، نه مطلق همه اَسْمَاء ، برای مناسبت مرتبت و مقام ملائکه باشد که برای آنها قابل تفاهم و تطبیق گردد .

۳- اِنِّیْ اَعْلَمُ : اِنَّ ، دلالت به تحقیق و تأکید می‌کند ، و صیغه مضارع اَعْلَمُ : دلالت به استمرار علم می‌کند .

۴- و مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ : صیغه تکتُمون دلالت با استمرار کرده ، و به مناسبت واقع شدن پس از کلمه کُنْتُمْ ، که ماضی است : دلالت می‌کند با استمرار کتمان در ما بعد زمان کُنْتُمْ ، یعنی زمان استقبال از وقت - کُنْتُمْ ، شروع می‌شود ، نه از زمان تکلم .

و این تعبیر در کلمه - تُبْدُونَ ، منظور نشده است : زیرا اِظْهَارَات آشکار آنها که در زمان گذشته واقع شده است ، محتاج به اشاره و بیان نیست .



مضافاً بر اینکه این جمله پس از جمله - أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ ، ذکر شده ، و مربوط می‌شود بزمان استقبال پس از آن قول ، و کُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ، مربوط است بزمان وقوع و جریان کتمان از آغاز این کتمان که از پیش از قول صورت می‌گرفته است .

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ . - ۳۴ .

لغات :

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ : و زمانیکه - گفتیم - برای ملائکه .  
 اسْجُدُوا لِآدَمَ : سجده کنید - برای آدم .  
 فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ : پس سجده کردند - مگر - ابلیس .  
 أَبَى وَاسْتَكْبَرَ : سرکشی کرد - و طلب بزرگی کرد .  
 وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ : و بود - از - کفار .

ترجمه :

و زمانیکه پس از جریان گذشته خطاب کردیم و گفتیم برای ملائکه که : در مقابل آدم کمال خضوع و سجود کنید ، پس همه آنان سجده کرده و خود را بحال فروتنی و خضوع کامل درآوردند مگر ابلیس که سرکشی و امتناع ورزیده و از جمله ردّ کنندگان توأم با بی توجهی و بی‌اعتنایی قرار گرفت . - ۳۴ .

تفسیر :

۱- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ :

در آیه ۸ گفته شد که قول: اِظْهَار و اِنْشَاء آنچیزیست که در قلب باشد بهر وسیله و زبان و از هر نوعی صورت عمل بگیرد. و در اینجهت لغت مخصوص و یا کیفیت و نوع معینی نباشد.

و مفهوم قول بهمه انواع لغات و مکالمات باختلاف گویندگان از انسان و انواع مختلف حیوان بّری و بحری و خزنده و پرنده، و موجودات عوالم ملکوت و عقول، و حتی درباره پروردگار متعال نیز، شامل می‌شود.

و همینطوریکه در اصناف انسان لغات مختلفی موجود بوده، و هر گروهی با لغت مخصوصی تفهیم و تفاهیم و اظهار مطلب می‌کنند: سائر انواع حیوان نیز با لغات مخصوص و یا با حالات و حرکات معین و شناخته شده، برای دیگری مقاصد خود را اظهار و روشن می‌کنند.

و اما در عوالم ماورای ماده که وسائل نطق و سخن گفتن و ایجاد صوت و زبان و گوش و هواء و اهتزاز و حرکات مادی موجود نیست: به تناسب هر عالم و محیطی بنحوی از أنحاء بیان مطلب و اظهار مقصود، تفهیم و تفاهم صورت می‌گیرد، مانند تلقین، و إلقاء، و إلهام، و إرادة، و توجّه، و ایجاد صوت و کلام با اراده، و غیر اینها.

و از جانب خداوند متعال هر عملی تنها با إرادة صورت می‌گیرد، و متعلق و خصوصیت إرادة او باقتضای محلّ و بتناسب مورد و طرف، اختلاف پیدا می‌کند، و لازمست بنحوی باشد که تفهیم صورت بگیرد.

و تفهیم در بعضی از موارد بصورت ایجاد کلمات، و در بعضی دیگر بصورت إلقاء، یا بواسطه ملائکه یا انبیاء، یا بوحی، یا بأنحاء دیگر تحقق پیدا می‌کند، و نظر در همه این موارد بیان و تفهیم مراد است.

پس توجّه قول و خطاب بملائکه از جانب خداوند متعال قهراً می‌باید مطابق حال و باقتضای خصوصیات وجودی آنان باشد.

و چون وجود ملائکه از لحاظ طهارت و صفاء و خلوص ذات ، بالاتر و روشنتر از موجودات مادّی و انسان و حیوان است : قهراً تفهیم و تفاهم در مرتبه ملائکه نیز لطیفتر و سهلتر و نافذتر و روشنتر انجام خواهد گرفت .

آری انسان هم اگر بمرتبه ملکوت رسیده ، و خود را از آلودگیهای جهان مادّی تصفیه و تزکیه نمود: مانند ملائکه از إلهامات و وحی و القاءات و خطابات روحانی استفاده خواهد کرد ، چنانکه انبیاء و اولیاء خداوند متعال ، روابط تفاهم آنان با پروردگار عزّ و جلّ از راه إلقاء و وحی و خطابات روحانی می‌باشد ، نه از راه گفت و شنود و مکالمات مادّی .

و اشتقاق کلمه ملائکه در ذیل آیه ۳۰ ذکر شد .

## ۲- اسجدوا لآدم :

سجود : بمعنای خضوع کامل با تسلیم است که آثار آنانیت بکلی برطرف شود ، و اینمعنی حقیقت سجود است . و أمّا سجودیکه بظاهر دیده می‌شود : سجده ظاهری است که بدن و ظاهر وجود انسان خضوع و تسلیم می‌شود ، نه باطن و قلب .  
البته سجده محسوس ظاهری برای ظاهر و بدن انسان همین کیفیت و حالت مخصوصی است که در حال نماز انجام می‌گیرد .

و أمّا سجده باطنی روحی : بطوریکه گفته شد ، باید توأم با حقیقت خضوع و تسلیم کامل روح انسان انجام گرفته ، و آثار خودبینی و خودستایی و آنانیت بکلی برطرف شود .

و أمّا سجده ملکوتی در عالم ملائکه : عبارتست از کمال خضوع و تسلیم در وجود ملائکه در مقابل خداوند متعال که خالق قادر و عالم و محیط و مرید و غنی بالذات و نامحدود است ، و چون آدم خلیفه الله و وجه الله و مظهر أسماء و مجلای صفات إلهی و فانی کامل در مقابل نور و عظمت و جلال و جمال پروردگار است : سجده و خضوع در مقابل او در حقیقت سجده بخداوند متعال خواهد بود .

آری سجده مخصوص پروردگار متعال است ، مگر بعنوان وجه و خلافت و مرآتیت بوده ، و هیچگونه برای طرف موضوعیت و خودبینی و آنانیت باقی نباشد . و در اینمورد است که سجده و اطاعت او مورد نظر و موافق خواسته پروردگار متعال قرار گرفته ، و بلکه فرمان بآنها صادر می شود ، چنانکه می فرماید : **أَسْجُدُوا لِلَّهِ** ، و در نساء آیه ۵۹ می فرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** .

و **أَمَّا سَجْدَةُ مَلَائِكَةٍ** : در مرتبه اول - برای تکمیل و بسط مرحله توحید ، و تحقیق در اینموضوع ، و روشن کردن آنها بمعارف لاهوتی است .

و در مرتبه دوم - برای توجه دادن آنها است به محدود بودن وجود و قصور معرفت آنها و دفع عجب و خودبینی است .

و در مرتبه سوم - شناسایی مقام آدم و إدراک حقیقت خلافت إلهی و تحقق آن در وجود آدم و آنانکه مظاهر صفات و أسماء هستند .

و در مرتبه چهارم - ایجاد ایتلاف فیما بین ملائکه و آدمیان ، و در نتیجه حسن انجام مأموریت‌های محوئه بملائکه درباره خدمات و وظائف مربوط به بنی آدم ، و کوتاهی نکردن در این تکالیف .

پس حقیقت سجده ملائکه در مقابل آدم : خضوع و تسلیم شدن و اطاعت و موافقت کامل ، و ترک خلاف و گردنکشی و سرپیچی از برنامه خلیفه الله باشد ، زیرا که برنامه او برنامه إلهی است .

### ۳- **فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ** :

کلمه إبلیس از ماده عبری گرفته شده ، و بمعنی خلط و مزج است . و چون در مقابل سجده ملائکه ذکر شده است : انتخاب این کلمه مناسبتر از کلمه شیطان باشد ، و دلالت می کند به اختلاط و انکدار او در مقابل صفاء و طهارت و خلوص ذوات ملائکه ، و در این تعبیر دلالت هست به بودن إبلیس از ملکوت

سفلی که مرتبه و عالم جنّ است ، چنانکه در آیه ۵۰ کهف می فرماید : فَسَجِدُوا لِلَّهِ  
إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ .

و از آثار خلط و انکدار در ذات : فسق از امر پروردگار متعال و إباء از خضوع و  
تسلیم و استکبار و خودپسندی است .

و فسق : عبارتست از خارج شدن از مقررات و ضوابط عقلی یا دینی یا طبیعی .  
و إباء : امتناع ورزیدن از قبول امری است که پیش آمد می کند ، در جهت مادی  
باشد یا معنوی .

و استکبار : خود را بزرگ پنداشتن و تکبر داشتن است .  
و چون صفاء و خلوص ذات ، مبدل به آلودگی و خلط گردید : قهراً از محیط پاک  
و خالص خود بیرون رفته ، و از قبول حقایق و وظائف لازم سرپیچی نموده ، و خود  
را بزرگ و بی نیاز خواهد دید .

و اینمعانی از صفات ابلیس است ، و اگر کسی از افراد انس نیز با این صفات  
متّصف گشت : در حقیقت از مصادیق ابلیس گشته ، و از محیط انسانیت و صفاء و  
طهارت بیرون خواهد رفت .

آری آنانکه از افراد انسان در اثر تیرگی و آلودگی قلب مبتلا بصفات استکبار و  
فسق و امتناع از قبول حقّ گشتند : در نتیجه با اولیاء حقّ و با مظاهر صفات و  
أسماء إلهی که خلفاء الله در روی زمین هستند ، دشمنی و مخالفت ورزیده ، و  
پیوسته از پیشرفت برنامه و مقصد ایشان جلوگیری کرده اند .

از این لحاظ است که خداوند متعال در آیه ۹۵ شعراء ، این افراد را بعنوان جنود  
ابلیس معرفی می فرماید : فَكُفُّوا فِیْهِمْ وَ الْغَاوُونَ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ .

کبکبه : بمعنی سخت برو افتادن است . و ضمیر فیها راجع بجهنّم است .  
و جُنْد : افرادی باشند که بحالت تجمّع از مرام و هدف کسی دفاع کرده و عملاً  
از او جانبداری نمایند .

#### ۴- و كان من الكافرين :

حقیقت معنی کفر عبارتست از رد کردن چیزی است با بی‌اعتنایی ، و در مقابل آن ایمان و گرویدن باشد . و کفر باختلاف متعلق آن از لحاظ شدت و ضعف مراتبی پیدا می‌کند ، چنانکه ایمان نیز چنین است .  
و در اینمورد کفر ابلیس از لحاظ رد امر الهی است بسجده آدم ، و از لوازم این کفر ، رد خلافت آدم ، و رد مقام الوهیت باشد .

#### روایت :

در تفسیر قمی از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : استکبار و خودبینی نخستین معصیتی است که درباره خداوند متعال صورت گرفته است ، و اولین کسی که قیاس کرده و استکبار نمود : ابلیس بود .  
و پس از این خطاب اظهار کرد که : خداوندا مرا از این سجده مُعاف بدار ، و من عبادت می‌کنم تو را بنحویکه هرگز ملک مقرب و نبی مرسلی چنین عبادتی نکرده باشد .  
خداوند متعال فرمود : مرا بعبادت تو حاجتی نباشد ، و عبادت من می‌باید طبق خواسته و دستور من باشد .

#### توضیح :

آری تشخیص وظیفه شخصی از بزرگترین و از سنگین‌ترین امور است که باید در اثر نور عقل و شرع و هدایت الهی ، معین و روشن گردد ، و در اینمورد بسا از مردم متدین روی اشتباه و بخیال ساده خود ، سالها برای خود برنامه‌ای گرفته و عمل می‌کنند که هیچگونه اثر و نتیجه‌ای نبخشیده ، و بلکه اثر معکوسی هم می‌دهد .  
و هر کسی باید بهر اندازه‌ای که میتواند در راه تشخیص وظیفه الهی خود

کوشش کرده ، و صددرصد بفهمد که آیا وظیفه او بطور کلی یا در وقت معین ، چه نوع از إطاعت و عبادتی باشد ، از قبیل عبادت مخصوص نماز یا قرائت قرآن ، و یا کسب و تجارت ، یا خدمت به عائله و دیگران ، یا تحصیل و مطالعه ، یا انجام وظائف و خدمات اجتماعی ، یا تبلیغات دینی ، و غیر اینها .

و بطور کلی ، لازمست عبادتیکه انجام داده می شود ، مطابق رضا ، و خواسته الهی باشد ، نه مطابق دلخواه و تمایل و خیال انسان .

و در مقام عبودیت : لازمست تنها نظر و خواسته خداوند متعال مورد نظر و مورد عمل قرار گیرد ، اگرچه برخلاف میل شخصی باشد .

### لطائف و ترکیب :

۱- و إِذْ قُلْنَا : عطف است به جمله ( خَلَقَ لَكُمْ ) و معنی چنین است که : هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ، و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ .

و اینجمله نیز در مقام نعمت دادن و امتنان بانسان است که بطوری خلق شده است که اگر استعداد ذاتی خود را بکار بندد ، و ارتباط با خداوند متعال پیدا کند: بالاتر از ملائکه خواهد شد .

۲- لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا : ملائکه بصیغه جمع و با الف و لام ذکر شده و دلالت بعموم می کند ، و اختصاص دادن آن به فرشتگان زمین برخلاف منطبق است . گذشته از این : فرشته از جهان مادی نیست که مسکن مادی بخواهد ، و سجده او مانند سجده انسانها نباشد که صورت بزمین بمالد ، و اینگونه سجده ظاهری تنها آنطوریکه باید مؤثر و نتیجه بخش نیست .

۳- لِآدَمَ : در زمان این خطاب تنها یکفرد از آدم وجود خارجی داشت ، و قهراً باو منطبق می شد ، ولی آدم در مرتبه اول بعنوان وصفیت ذکر شده است ، نه بعنوان علمیت شخصی ، و سپس در اثر کثرت استعمال علمیت بغلبه پیدا کرده

است .

و شخص آدم نبی ( ص ) در مورد خلافت در زمین و سجود ملائکه بر او ، خصوصیت و موضوعیتی نداشت ، و نظر بجهت مقام و مرتبت و انبیا او بود از اَسْمَاءِ اِلَهِی ، و آدم بمعنی گندم گون و آمیخته است ، در مقابل ملائکه که خلط و لون مادی نداشتند .

۴- اِلَّا اِبْلِيسَ : اِبلیس در ظاهر از جمعیت ملائکه بوده ، و در برنامه آنها بنحو کامل شرکت داشت ، و این استثناء روی جریان طبیعی است ، نه استثناء منقطع .  
 ۵- و كانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ : مفهوم اِباء و امتناع و استکبار و تکبر ، در ذات اِبلیس نهفته بود ، و حقیقت کفر بهمین معانی برمیگشت ، زیرا کفر عبارت از ردّ با بی‌اعتنایی باشد ، و ردّ همان اِباء ، و بی‌اعتنایی همان استکبار است . و از این لحاظ بصیغه ماضی تعبیر شده است که دلالت بتحقیق کفر می‌کند .

و قُلْنَا يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ . - ۳۵ .

لغات :

و قُلْنَا يَا اٰدَمُ اسْكُنْ : و گفتیم - ای آدم - بیارام .  
 اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ : تو - و همسرت - در این باغ .  
 وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا : و بخورید هر دو - از آن - با عیش فراخ .  
 حَيْثُ شِئْتُمَا : هر جاییکه - خواستید شما .  
 وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ : و نزدیک نشوید - این - درخت را .  
 فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ : پس می‌باشید - از - ستمکاران .



## ترجمه :

و گفتیم ای آدم سکون و آرامش بگیر تو و همسرت در این باغ و غذا بخورید هر دو از میوه‌ها و محصولات آن با فراخی و خوشی در عیش ، در هر محلی که از آن باغ اختیار کردید ، و نزدیک نشوید باین درخت معین ، که از ستمکاران می‌شوید . - ۳۵ .

## تفسیر :

## ۱- و قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ :

سکون : بمعنی آرامش گرفتن و برقرار شدن است .  
و زَوْج : بمعنی همسر و چیز است که جفت و مقارن باشد .  
و جَنَّةٌ : بمعنی پوشانیدن است ، و بمناسبت اینمعنی به زمینی که از درختها پوشیده شده است اطلاق می‌شود ، چون باغ و بستان و جنگل . و در قرآن مجید نیز می‌فرماید : كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ، وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ .  
و چون برنامه خلق آدم این بود که : در روی زمین و در محیط مادی و از خاک و طین آفریده شده ، و در همان محیط مادی خلیفه و نماینده پروردگار متعال باشد : قهراً مراد از جنت نیز محلی خواهد بود که چون باغ و جنگل در روی زمین و پوشیده از اشجار و نباتات باشد ، تا زندگی مادی او تأمین شود .  
البته هدف از این برنامه : خلیفه الهی بودن و زندگی روحانی داشتن و مرآت و وجه و مجلای حق بودن و ارتباط با خدا پیدا کردن و نشان دادن اُسماء و صفات الله تعالی بود ، و اُمّا تأمین جهات مادی از مسکن و اکل و شرب و حفظ بدن : در محدوده احتیاج و بعنوان مقدمه لازم می‌شد .

پس در برنامه ادامه زندگی آدم : در مرتبه اول توجه بجهات روحی و معنوی و اخلاقی معطوف می‌شد ، چنانکه در برنامه زندگی هر انسان روحانی الهی نیز

اینجهت منظور و مورد توجه می‌باشد ، بطوریکه در حالات انبیاء و اولیاء حق اینمعنی صددرصد مشاهده می‌شود .

و أمّا تفسیر جنت بجنّت روحانی یا ماورای عالم مادّه یا جنتی که در آسمانهای محسوس باشد : برخلاف آیات و مفاهیم عقلی می‌باشد ، زیرا خود قرآن مجید تصریح دارد که منظور جعل خلافت در روی زمین ، و خلق از طین است ، و اعتراض ملائکه بافساد و سفک دماء ، و همچنین اعتراض ابلیس بخلق از طین : اینمعنی را تأیید می‌کند .

پس محیط روحانی یا ماورای مادّی یا آسمانهای مادّی مخصوص ، هرگز با مزاج و زندگی آدم سازگار نخواهد بود .

و أمّا خصوصیات این جنت از لحاظ محلّ و درختها و محصولات و اندازه وسعت و زمان إقامت و سائر جزئیات : خارج از تحقیق و بحث می‌باشد .

## ۲- وَكُلًّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمْ :

كُلًّا : صیغه امر است از مادّه اكل بمعنای خوردن . و خوردن برای جبران قوای از دست رفته میباشد ، و موضوع اكل باختلاف انواع موجودات فرق پیدا می‌کند . و حقیقت اكل عبارت از فرا گرفتن و أخذ مخصوصی است که بعنوان استفاده از شیء خصوصیات و صورت آنرا محو کند .

و رَغَدٌ : بمعنی وسعت و فراخی در عیش است که مضیقه و محدودیت در آن نباشد .

و حَيْثُ شِئْتُمْ : اشاره است به بودن وسعت و آزادی از لحاظ محلّ و از جهت کیفیت ، زیرا کلمه حیث دلالت می‌کند به مکان با کیفیت و حیثیت مخصوص ، و این قید مربوط است به اكل ، یعنی استفاده از جنت بطور آزادی و بدون شرط است ، هم از لحاظ انتخاب محلّ ، و هم از جهت کیفیت و چگونگی استفاده .

پس در این برنامه آدم و همسر او از لحاظ مسکن و از لحاظ مطعم و از جهات

استفاده‌های دیگر زندگی مانند لباس و تهیّه وسائل دیگر آزادی پیدا کرده و تأمین شدند .

### ۳- و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ :

در این مورد تنها یک قید تذکّر داده شد ، و آن پرهیز کردن از شجره معهود سابق است .

و معنی شجر : چیز است که نموّ پیدا کرده و ارتفاع و بلندی بهمرسانیده و شاخ و برگ پدید آورد ، خواه در موضوعات مادی باشد و یا در معنویات و ماورای ماده . در امور مادی چون درختها و نباتاتیکه بلند و بالا می‌شوند . و در امور معنوی : مانند آنانیت که در وجود آدمی پدیدار گشته ، و قوّت و بلندی پیدا کرده ، و سلطه و نفوذ و خودنمایی کند .

و چون نموّ و نمایش این شجره در فاصله زمان کمی از وجود ابلیس ظاهر شده ، و موجب مطرود بودن و مبعوض شدن کامل او شده بود : از این لحاظ اشاره بآن بیماری سخت مهلک نموده ، و آدم را از آن بیماری روحی برحذر داشت . و مخصوصاً در وجود آدم در این مورد که مورد توجه و عنایت و لطف اِلَهِی قرار گرفته بود ، پیش‌بینی این بیماری بجا بود .

آری زندگی و عیش آدم پس از تعلیم و تربیت اِلَهِی و بعد از حصول مقام رفیع خلافت و مظهریت اَسْمَاء ، در مرتبه اوّل و در حقیقت : زندگی روحانی اِلَهِی توحیدی خالص بود ، و لازم بود این برنامه از هر جهت و بطور کامل مورد توجه و مراقبت قرار بگیرد .

و بزرگترین خطر و مهمّترین مانعی که در مرحله توحید و اِخْلَاص و عبودیت و فناء کامل پیش آید : همان آنانیت یعنی توجه بخود پیدا کردن و خودبینی و خودپسندی و خودنمایی باشد ، زیرا آنانیت بطور مستقیم برخلاف اِخْلَاص و عبودیت در مقابل عظمت و جلال اُحْدِیّت است .

و نفس انسان تا بمرحله فناء و عبودیت صددرصد نرسیده ، و خود را در مقابل عظمت نامتناهی و جلال نامحدود پروردگار متعال محو و نابود و ناچیز صرف ندیده ، و فقر و ضعف و احتیاج ذاتی و تمام خود را بشهود کامل که مرتبه حقّ یقین است درک نکرده است : از امثال این آفات و در آخر از بیماری آنانیت محفوظ نخواهد ماند .

و أمّا تفسیر شجره ، بخوراکی مادّی از قبیل گندم و انگور و عنب و غیر آنها ، از مرحله حقائق آیات کریمه دور و بیوجه است ، و هرگز نتوان تصوّر کرد که شخصی پس از این مقام معرفت و روحانیت از میوه‌ای چون انگور یا گندم نتواند خود را نگهداری کند ، و مخصوصاً پس از نهی صریح پروردگار متعال .

و دیگر آنکه : بعد از این خطای مادّی کوچک ، آیا سزای آن ، هبوط کلی و بهم خوردن تمام زندگی او باشد !

و تعبیر و لحن کلام نیز میرساند که : موضوع شجره خارج از جنت می‌باشد ، و اگر نه بصورت استثناء ذکر می‌شد ، و یا از ابتداء بتعبیر عمومی ( حیث شئتما ) که دلالت بتعمیم در مکان و کیفیت دارد ، بیان نمی‌شد .

#### ۴- فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ :

ظلم : عبارتست از ضایع کردن و أداء نکردن حقّی ، خواه درباره خود باشد یا دیگران ، از حقوق مادّی باشد یا معنوی یا الهی . و بزرگترین ظلم کوتاهی کردن درباره خود و انجام ندادن حقوق نفس است ، مخصوصاً حقوقی که مربوط بجهات روحانی و کمالات نفسانی باشد .

زیرا محبوبترین اشیاء نزد انسان نفس خود او است ، و برگشت همه علاقه‌ها و محبت‌ها بحبّ نفس باشد ، و چون انسان درباره خود تقصیر کرده و بدست خود حقوق خود را ضایع نمود: بزرگترین ستمکاری و جنایت را مرتکب شده است .

و بالاترین همه انواع ظلم و تجاوز بحقوق : ظلم نسبت بخداوند متعال و تزییع

حقوق او و رعایت نکردن مقام و شأن و عظمت و جلال او و اِهانَت بحدود و مقامات نورانی او باشد .

و در اینمورد که انسان مبتلا بآنانیت و خودبینی می‌شود : هر دو نوع از ظلم وجود خارجی پیدا می‌کند :

أولاً - خود را از مقام عبودیت ، و فناء فی الله که بالاترین مقام و بزرگترین سعادت انسان است ، محروم کرده ، و از تحت توجهات و اَلطاف مخصوص اِلهی منقطع و خارج می‌کند .

و ثانیاً - از مرحله توحید خالص حقّ عزّ و جلّ بیرون رفته و با دیدن خود و ظهور آنانیت در مقابل او بشرک متمایل می‌شود .

پس آنانیت موجب ستم بخود و محروم کردن خود از ظلّ اَنوار اِلهی بوده ، و هم سبب تضييع حدود توحیدی حقّ متعال خواهد بود .

### روایت :

در تفسیر صافی از کافی و علل و قمی ، از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : جنّت آدم از جنّتهای دنیوی بوده ، و آفتاب و ماه در آن طلوع و غروب می‌کرد ، و هرگاه از جنّتهای آخرتی بود : هرگز از آنجا خارج نشده ، و ابلیس هم نمی‌توانست بآنجا راه پیدا کند .

و در روایتی است که : مراد شجره حسد است .

### توضیح :

در موضوع جنّت مادّی گفته شد که : اینمعنی صریح خود قرآن مجید هم است ، و مقصد پروردگار متعال در مرتبه اوّل جعل خلیفه در زمین بوده نه در عالم ماورای مادّه . و خلقت آدم هم از تراب و طین مادّی صورت گرفته است . و برای زندگی آدم

خاکی هم بجز اینکره زمین جای دیگری مناسب او نمی‌باشد .  
و اَمَّا حَسَدٌ :مانند قسمتی از صفات رذیله و اعمال حیوانی در نتیجه خودخواهی  
و خودبینی ظاهر می‌شود ، چنانکه تعلق ببعضی از لذائذ و مشتهیات مادی نیز  
دراثر علاقه بنفس می‌باشد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- یا آدمُ اسکنُ اَنْتَ و زَوْجُکَ : مخاطب قرار دادن آدم دلالت می‌کند بتوجه  
مخصوص باو ، و اینمعنی تاکید شده است با ضمیر فصل ، و مقارن بودن زوج  
بخاطر حصول و تحقق و تثبیت مفهوم آرامش و اطمینان خاطر است که از ماده  
سکون فهمیده می‌شود ، و بودن زوجه هم بموجب آیه ( وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا  
لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا - ۱۸۹ / ۷ ) خود سبب آرامش و سکون می‌باشد .
- ۲- و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ : تعبیر بنهی از قرب ، اشاره بأهمیت موضوع شجره  
است ، بنحویکه لازم است از نزدیک شدن بآن خودداری و پرهیز کرد تا برسد  
بمباشرت و ابتلاء آن ، و این نهی اِرشادی موجب استمرار حالت روحانی خلافت و  
ارتباط خواهد بود .
- و حقیقت زندگی آدم که در مرتبه اوّل جهت روحانی دارد : وابسته بدوام حالت  
اخلاص کامل و فناء تمام و نبودن اَنانیت است .
- و تعبیر بشجره بتناسب جنت بوده ، و در عین حال لطف مفهوم کلمه شجره با  
معنی اَنانیت است که دلالت به بلندی و ارتفاع دارد .
- ۳- فَتَكُونَنَّ : حرف فاء دلالت بتعقب و نتیجه می‌کند ، و چون بعد از امر یا نهی  
یا استفهام واقع شود : کلمه اُن ناصبه پس از آن مقدر شده و فعل مضارع را  
منصوب می‌کند ، مانند - لا تَذْهَبُ فَاُكْرِمَكَ .

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ  
عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . - ۳۶ .

#### لغات :

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا : پس لغزش داد آندورا - شیطان - از جنت .  
فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ : پس بیرون آورد آندورا - از آنچه - بودند - در آن .  
وَقُلْنَا اهْبِطُوا : و گفتیم - فرود آید به محلّ دیگر .  
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ : برخی از شما - برای برخی دیگر - دشمن است .  
و لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ : و برای شما - در زمین - جای برقرار شدن است .  
و مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ : وسیله استفاده است - تا زمانی .

#### ترجمه :

پس شیطان لغزاید آدم و حواء را از جنت و از برنامه زندگی روحانی آنان ، و خارج نمود آنها را از آن وضع مخصوصی که داشتند و از آن حالتیکه در آن بودند ، و گفتیم فرود آمده و در منزل و حالت دیگری باشید ، و برخی از شما با برخی دیگر به عداوت و دشمنی برخاسته و آن صفا و روحانیت و مهربانی و خلوص در این محیط از میان خواهد رفت ، و برای شما در روی زمین بر قرارگاه و محلّ تمکّن و چیزیکه وسیله تمتّع و استفاده باشد موجود است ، تا وقت محدودی . - ۳۶ .

#### تفسیر :

#### ۱- فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا :

إِزْلال : بمعنی لغزاندن بطور مطلق باشد ، خواه در جهت عمل باشد یا منطوق یا حرکت .

و شیطان : بطوریکه در آیه ۱۴ گفته شد : کسی است که انحراف از حق و اعوجاج از راه صدق پیدا کند ، خواه از انس باشد یا از جنّ یا از حیوان .

و در اینمورد منحصر می‌شود بشیطان جنّ آنهم از لحاظ تلقین و إلقاء فکر و خیال ، چنانکه در آیه ۲۰ سوره أعراف بکلمه - فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا - تعبیر فرموده است .

آری در این جریان انسانی وجود نداشته ، و شیطان جنّی هم از راه تلقین و إلقاء میتواند مقصد خود را تفهیم کند . و چون تلقین در مورد خلاف حقّ و یقین و بنحو ایجاد وهم صورت بگیرد : وسوسه ، گویند .

و بطوریکه معلوم شد : زندگی آدم در جنّت در مرتبه اوّل زندگی روحانی سراسر روحانیت و صفاء و طهارت بوده ، و روی اقتضای خلافت إلهی صورت گرفته بود : و معنی لغزش در اینمورد پیدایش حالت تزلزل و عدم تثبّت در آنحالت معنوی می‌شد ، از این لحاظ بتعبیر - إزلال از جنّت - و لغزاندن از آن ، بیان شده است .

۲- فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ :

إخراج : بمعنی بیرون آوردن است ، خواه در جهت مادّی باشد یا روحانی یا بنحو طبیعی . و محلّ خروج در اینمورد بنحو إجمال و إبهام ذکر شده است ، و در عین حال تصریح است بآنکه محلّ خروج جنّت و باغ بنحو موضوعیت و خود او نیست ، بلکه بنحو کلیّ آن محلّ و حالت ظاهری و باطنی و معنوی است که روی آن استقرار و تثبّت داشته است .

و با این تعبیر اشاره می‌شود که : زندگی اوّلی که در درجه اوّل صفاء و روحانیت خالص و طهارت و اخلاص تمام بود ، قهراً تا حدودی که منافی نباشد ، توأم با زندگی مادّی می‌شود ، و اینمعنی هم باقتضای محلّ که زمین و استقرار در ارض است ، لازم و طبیعی بود .

و از همین حرکت و تحوّل که پیش آمد : مأموریت و وظیفه آدم روشن گشته ، و



عملاً لازم شد که پیوسته در دعوت و تبلیغ و هدایت و تعلیم و تربیت دیگران که بتدریج بوجود می‌آیند ، اقدام نماید .

زیرا خلافتِ اَلْهِی از دو جهت مورد نظر است :

أوّل - از لحاظ استعداد ذاتی و وجود زمینه که مظهریتِ اَسْمَاء و نشان دهنده صفاتِ اَلْهِی باشد .

دوم - از جهت خلافت در مقام عمل که وسیله تعلیم و تربیت و هدایت بندگان خداوند متعال بوده ، و آنانرا با پروردگار جهان نزدیک و مرتبط سازد .

و اینستکه از این مرحله ، بعنوان سفر سوم و چهارم ، و سفر از حقّ بخلق و از خلق بخلق ، برای دعوت خلق بحقّ ، تعبیر می‌شود .

۳- و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ :

هبوط بمعنی تنزّل پیدا کردن است که منتهی باستقرار در محلّ ثانوی باشد ، و نظر در مادّه نزول بابتدای فرود آمدن است ، و در هبوط بانتهای آن . و آن اَعْم است از فرود آمدن مادّی و معنوی .

و در این خطاب فرود آمدن روحانی منظور است ، و مقصود هبوط از حالت روحانیت خالص و منزل صفاء و إخلاص تمام و توجّه کامل باشد ، نه هبوط ظاهری مادّی از جنّت و باغیکه سکنی داشتند .

زیرا انتقال از مکان و باغ و بستان ارزش معنوی یا مجازاتی ندارد ، و کسیکه می‌خواهد ادامه زندگی مادّی بدهد : قهراً باید برای تأمین معاش خود در نقطه‌ای سکنی کند که جنگل یا باغ و بستانی باشد .

گذشته از این : تأمین معاش مادّی و تهیّه وسائل اَرزاق بدنی از لوازم خلق و خالقیت باشد ، و هرگز خداوند متعال بسبب خطاء و عصیانی رزق بنده خود را قطع نمی‌کند .

و کلمه هبوط هم در مورد بیرون بردن از جنّت و نعمت ظاهری استعمال

نمی‌شود ، و در مفهوم هبوط فرود آمدن ملحوظ است ، خواه ظاهری محسوس باشد و یا معنوی روحانی .

و **أَمَّا تَعْبِيرُ بِصِيغَةِ جَمْعٍ** : بطور مسلمّ مجموع عائله و با فرزندان آدم در نظر گرفته شده است ، و این تعبیر نشان می‌دهد که در زمان این خطاب آدم نبی ( ص ) صاحب فرزندان بوده است ، و هم فهمیده می‌شود که هنگام این لغزش سالهای متمادی پس از سکنی در جنت واقع شده است . و آنچه مسلمّ است اینکه : در این خطاب همه خانواده و فرزندان آدم در نظر گرفته شده‌اند ، اگرچه با احتمالی خانواده آینده و فرضی منظور باشند .

و **أَمَّا پیدایش دشمنی و عداوت در میان آنان** : از آثار آنانیت و خودپسندی و خودبینی باشد ، زیرا چون کسی خودبین و خودپسند گردید ، قهراً بدیگران بنظر حقارت و إهانت نگریسته ، و برای پیشرفت دیگری در هر جهت باشد ، ناراحت و ناراضی شده ، و تا بتواند از منافع و موفقیت آنان جلوگیری می‌کند .

اینستکه در میان ملائکه و مؤمنین حقیقی و اولیاء خدا هرگز عداوت و دشمنی پیدا نشده ، و - **رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** - تحقق دارد .

#### ۴- **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ** :

استقرار بمعنی طلب و خواستن آرامی و پا برجا شدن و جا گرفتن است . و **مُسْتَقَرٌّ** اسم مفعول و اسم مکان است ، و بمعنی برقرار شده در آن و یا محلّ برقراری است ، و چون استقرار لازم است ، اسم مفعول از آن بضمیمه حرف فی استعمال شده و در معنی مستقرّ فیه می‌باشد ، و از این لحاظ مفهوم آن با اسم مکان یکی خواهد بود . و بمعنی مصدر مناسب نیست اگرچه مصدر میمی از أبواب مزید بصیغه اسم مفعول آن باب استعمال می‌شود .

زیرا جمله - **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ** - دلالت می‌کند به ثبوت و دوام استقرار ، و اینمعنی در این مورد صحیح نیست ، ولی محلّ استقرار من حیث هو

خواه قبل از هبوط و یا بعد از آن باشد ثابت است .  
و أَمَّا تَعْبِيرُ بِالصِّيغَةِ اسْتِفْعَالٍ نَهْ مَجْرَدٍ : برای اینست که دلالت کند به ثبوت محلّ جا گرفتن طبق میل و طلب ، نه مطلق محلّ .

وَمَتَاعٌ : بوزن جَبَان صفت مشبّهه است ، بمعنی چیزیکه از آن سود برده و مورد انتفاع باشد ، و بمعنی مصدر مناسب نیست بطوریکه در کلمه مستقرّ اشاره نمودیم . و در این جمله اشاره است به تأمین زندگی مادّی بطور مطلق ، و اینمعنی مطلب گذشته را تأیید می کند که تأمین احتیاجات مادّی از مسکن و مطعم و غیره بعهدہ پروردگار متعال است ، زیرا اینجهت در پیرو خلقت بوده و از اختیار انسان خارج است ، بخلاف جهات روحانی که باقتضای استعداد و خلقت میباید خود انسان تکمیل کند ، تا در اثر حسن عمل و تزکیه نفس به پاداش و نتیجه مطلوب برسد .

و کلمه حین : دلالت می کند بزمان مطلق غیرمعین ، بدون تقیید بزمان گذشته یا آینده یا ممتدّ یا کم و زیاد .

و این اطلاق و ابهام از نظر مخلوق است نه خالق ، و در پیشگاه خداوند متعال هیچگونه ابهام و اجمال و پوشیدگی نباشد .

روایت :

در تفسیر امام می فرماید : وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا - أَي مَنَزَلٍ وَ مَقَرًّا لِّلْمَعَاشِ .  
وَمَتَاعٌ - أَي مَنَفَعَةٌ إِلَى حِينِ الْمَوْتِ .

توضیح :

این حدیث شریف تصریح می کند که مُسْتَقَرًّا بمعنی اسم مکان است نه مصدر . و معلوم شد که اسم مکان و اسم مفعول در این مادّه از لحاظ مصداق بیک مورد

تطبیق می‌شوند .

### لطائف و ترکیب :

۱- فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ : لغزائیدن اَوَّل مرحله ایجاد تزلزل و تردید در محیط طمأنینه و سکون نفس است ، و در این مورد کلمه شیطان مناسب است که انحراف و اعوجاج در مفهوم آن ملحوظ است ، نه ابلیس که خلط و کدورت در مفهوم آن منظور شده ، و در مورد سجده و عبودیت مورد توجه و متناسب بود .

و این اِزلال و اِخراج با جَنّت مادی نامناسب باشد : زیرا لغزش در محیط وسیع جنگل و باغ و بیرون شدن از آنجا بباغ و محیط دیگریکه مستقرّ و متاع باشد : بی‌نتیجه و بی‌فائده است .

۲- فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ : در اینجا بطور اطلاق متعلّق اِخراج ، مطلق آن محیطی است که در آنجا بوده است ، و این محیط گفته شد که در مرتبه اَوَّل محیط روحانیت و اخلاص و عبودیت بود ، و آن قابل اِخراج یا تثبیت و اِدامه بود ، نه باغ و جَنّت مادی .

و شیطان هم با امور مادی مخالفتی نداشته ، و بلکه تمام اهتمام او در سوق دادن انسان بسوی عالم ماده باشد ، نه بهمزدن آن .

چنانکه خداوند متعال بعکس این برنامه : تمام توجه او به بالا رفتن عبد و ترفیع مقام و سیر بکمال او است ، و لازم بود پس از توجه و توبه آدم باز بهمان جَنّت عودت داده شود .

۳- وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ : مستقرّ مبتداء مؤخّر ، ولکم خبر مقدم است ، و جمله اسمیه است و دلالت بر ثبوت حکم می‌کند . و تقدّم خبر برای اینستکه نظر بداشتن و موجود بودن مستقرّ است برای آنان .

۴- اِلَى حِينٍ : اشاره است بآنکه این استقرار و تمتّع در روی زمین پس از هبوط

تا مدتی محدود و مبهم است ، و لازم است برای جبران گذشته از این مدت موقت حداکثر استفاده را نمود .

قَتَلْتَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . - ۳۷ .

لغات :

قَتَلْتَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ : پس فراگرفت - آدم - از - پروردگارش .  
 كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ : کلمه‌هایی را - پس توبه کرد خدا - بر او .  
 إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ : بتحقیق او - آن - بسیار توبه کننده - و رحیم است .

ترجمه :

پس فراگرفت آدم از پروردگار خود کلماتی را ، پس توبه و برگشت نمود خداوند متعال بر او ، بتحقیق او برگشت کننده به بندگان خود و بخشنده مهربان است . - ۳۷ .

تفسیر :

۱- قَتَلْتَنِي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ :

لقاء و ملاقات : بمعنی روبرو و مقابل شدن است با ارتباط داشتن ، و آن أعم است از جهت مادی و معنوی . و تَلَّقَى بصیغه تَفَعَّل و دلالت می‌کند به مطاوعت تفعیل که تلقیه است ، یعنی قبول کردن و اطاعت از مقابله و ارتباط قرار دادن ، و نزدیک می‌شود بمفهوم أخذ و فراگرفتن ملاقات و ارتباط .

پس تَلَّقَى : دلالت می‌کند به مطاوعت از تلقیه که عبارتست از افکندن مطالبی

بذهن دیگری . و در اینمورد منظور إلقاء کلماتی است از جانب خداوند متعال در قلب آدم ، و تلقی عبارت می‌شود از فراگیری و أخذ و پذیرش آن کلمات .  
و تعبیر بکلمه ربّ : اشاره است به بودن این إلقاء در مسیر جریان تربیت إلهی که پیوسته شامل و متوجه بندگان مخصوص می‌شود .  
و در اثر مطاوعت و پذیرفتن این إرشاد و تربیت غیبی و پیاده کردن و عمل صددرصد بآن : انسان میتواند بخوشبختی برسد .

## ۲- کلماتِ فتابِ علیه :

کلمات : جمع کلمه است ، و کلمه آن چیزی است که از باطن بعنوان إظهار و آشکار کردن نیت و فکر ظاهر و جلوه کند ، و قیود و خصوصیات زبان و لغت و انسان و امر تکوینی یا لفظی در آن ملحوظ نیست .

و توبه : بمعنی بازگشت از گناه و عصیان بسوی خداوند متعال است . و چون بخداوند متعال نسبت داده شود باحرف علی استعمال شده و دلالت باستعلاء و تفوق در حال برگشت می‌کند ، یعنی برگشت خداوند متعال از حالت قهر بجانب لطف و رحمت .

و تعبیر بکلمه ربّ : دلالت می‌کند که در جریان هبوط آدم و استقرار او در زمین ، برنامه تربیتی از جانب پروردگار متعال منظور شده است .

توضیح آنکه : آدم نبی علیه السلام از لحاظ تکوین و خلقت ، روی استعداد کامل و فطرت خالص و نورانی تمامی آفریده شده ، و با اجرای برنامه تعلیم اسماء ، عنوان خلافت و مظهریت را پیدا کرده است .

ولی اینمعنی اثبات مطلق استعداد و زمینه را بالقوه و بنحو اجمال نموده ، و مانند سایر استعداد و زمینه‌های موجود بالقوه است که در افراد انسان یا غیر آن متوقف بجریان تربیت و پرورش دادن می‌شود ، تا آن استعداد بمرحله فعلیت رسیده و از هر جهت پخته و رسیده تکمیل گردد .

و اینمعنی هم در خارج بدون برخورد با ناملائمات و ناراحتیها و اختلافات و شدائد و تحولات در زندگی مادّی و احتیاجات و موانع گوناگون، میسور نیست. و در اثر ابتلاء بزندگی دنیوی و اجتماعی رنگارنگ: انسان میتواند جهت روحانیت و توجّه و تفویض و رضا و تسلیم و صبر خود را تقویت کرده، و مانند کسیکه در تعقیب دلاوری و نیرومندی خود، شب و روز برای حرکات و اعمال سخت و کشتی‌گیری و وزنه‌برداری و تقویت بدن، زحمت و رنج و مشقّت را متحمّل می‌شود.

و اینهمه زحمات و فعالیتها برای بفعلیّت رسانیدن و تثبیت و تکمیل و تربیت استعداد بالقوه ذاتی خود خواهد بود.

آری تعلیم اسماءِ اَلْهِی چون تدریس رشته‌ای از علوم است که می‌باید پس از انجام آن، مدّتی آنرا در خارج تطبیق و آزمایش و پیاده‌کرده، و جزئیات و خصوصیات آنرا بدست آورد.

### ۳- اِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ :

تَوَاب: صیغه مبالغه از توبه است که بمعنی برگشت بود، یعنی بسیار برگردنده و توبه‌کننده بسوی بندگان ضعیف و محتاج خود از جهت کیفیّت و کمّیّت که هیچگونه کوتاهی و تأخیر و مضایقه‌ای در اینجهت از او دیده نمی‌شود. و رَحْمَت: عبارتست از ظهور مهربانی و تعلق آن بطرف بقصد خیر و صلاح. و رحیم کسی است که چنین صفتی را داشته باشد.

و رحمت از لوازم تَوَاب بودن پروردگار متعال است.

آری همینطوریکه توبه عبد عاصی بسوی پروردگار خالق و رازق و حافظ خود از جهت عقل لازم و واجب است، تا از خدای خود منقطع و از فیوضات و رحمت‌های او محروم نگردد: توبه خداوند مهربان که ربّ جهان و جهانیان است بسوی بندگان جاهل و ضعیف و محروم خود که زمینه درخواست و طلب و میلی در وجود آنها

دیده شود : لازم و حتمی است .

و توبه و برگشت پروردگار متعال باقتضای رحمت و رأفت ذاتی او درباره مخلوق و بندگان خود : صددرصد قاطع و حتمی است ، بشرط آنکه اقتضاء و درخواستی در وجود بنده باشد . و اینمعنی در همه موارد إفاضات و أطفاف إلهی چنین است .

### روایت :

تفسیر صافی از أحد إمامین پنجم و ششم ( ع ) نقل می‌کند که : کلماتیکه بحضرت آدم إلقاء شد ، این بود :

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي  
وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَ  
ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ  
اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ .

در این کلمات شریفه إشارات و مطالب برجسته‌ای هست :

أوّل - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ : که کلمه توحید و نفی همه اشیاء و موجوداتیکه در مقابل خداوند متعال مورد توجه و علاقه پیدا می‌شود .

دوم - تنزیه خداوند متعال ، از هرگونه صفات ضعف و فقر و محدودیت و احتیاج با تعظیم و تجلیل او - سُبْحَانَكَ .

سوم - اللَّهُمَّ - توجه تمام باو که بصورت مخاطبه و مکالمه واقع شود .

چهارم - وَبِحَمْدِكَ : ستایش او در مقابل مقامات بزرگواری و عظمت و صفات جلال و جمال و کبریائی او .

پنجم - اعتراف بعمل سوء و زشتی که مناسب نبوده است .

ششم - اعتراف باینکه با این عمل بخود ستم روا داشته است ، و خود را از

میدان لطف و رحمت إلهی دور ساخته است .



هفتم - این شش موضوع در سه مرتبه تکرار شده است ، تا کاملاً مورد توجه واقع شده و واقعیت پیدا کند .

هشتم - دو مرتبه طلب آمرزش و مغفرت نموده است .

نهم - در مرتبه دوم از طلب مغفرت ضمیمه شده است بطلب رحمت .

دهم - و در مرتبه سوم طلب توبه از جانب پروردگار متعال شده است - فَتُبَّ عَلَيَّ .

یازدهم - و در آخر هر یک از این سه مرتبه ، بتناسب اظهار و دعاء خود ، جملات - و أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ، و أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ، ذکر شده است .

دوازدهم - و چون در مرتبه سوم زمینه توبه پروردگار متعال و توجه و برگشت او با این اظهارات و اعترافات محقق گشته است : جمله - فَتُبَّ عَلَيَّ ، که درخواست توبه است ، اضافه شده است .

و چقدر دعای عظیم الشان و مطابق حالت استغفار است که هر تائبی با توجه بمعانی و دقائق آن ، آنرا بخواند .

### لُطَائِفُ وَ تَرْكِيبُ :

۱- مِنْ رَبِّهِ : تعبیر برت ، نه أسماء دیگر ، اشاره بجهت تربیت و مراقبت پروردگار متعال است ، حتی نسبت به بندگان عاصی .

۲- کلمات : انسان هر قدر دانا و متوجه و عارف باشد ، باز مکالمه و مناجات و خصوصیات دعاء با خداوند متعال را بآنطوریکه طبق حال خود و موافق مقام ربوبیت و چگونگی عرض حال ، نمیتواند بیان کرده و بزبان آورد ، از این لحاظ دعاهاییکه از حضرت انبیاء و ائمه علیهم السلام رسیده است : کاملاً ممتاز بوده و از کلمات و دعاها و مناجاتهاییکه از دیگران انشاء شده است ، بنحو روشن از جهت

ألفاظ و معانی جدایی پیدا می‌کند .

۳- فَتَابَ عَلَيْهِ : آری خداوند متعال چون اجابت دعایی را در نظر بگیرد : همه مقدمات آنرا نیز فراهم می‌کند - هم دعاء از تو اجابت هم ز تو - خود إلقاء کلمات می‌کند ، و بسبب آن کلمات و اظهار آن سخنان توآب بودن خود را تحقق می‌بخشد .

۴- إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ : برگشت خداوند متعال به بنده خود در این جمله بجهاتی تاکید شده است . أَوَّل - با کلمه إِنَّ ، که دلالت به تحقق و تاکید می‌کند . دوم - با ذکر ضمیر فصل هو ، برای تأکید و حصر . سوم - صیغه مبالغه از تائب . چهارم - قرین شدن به کلمه رحیم ، که منشأ توبه باشد . پنجم - جمله اسمیه که دلالت بثبوت می‌کند .

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . - ۳۸ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۳۹ .

لغات :

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً : گفتیم - فرود آید - از آن جتت - همگی .  
 فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى : پس اگر - بیاید البته شما را - از من - هدایتی .  
 فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ : پس کسیکه پیروی کرد - هدایت و راهنمایی مرا .  
 فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ : پس ترسی نیست - بر آنان .  
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ : و نه آنان - اندوهناک می‌شوند .  
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا : و آنانکه - ردّ و بی‌اعتنایی نمودند .

و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا : و تکذیب کردند - به آیات و علامتهای ما .  
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ : آنان - یاران و ملازمین - آتش اند .  
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : آنان - در آن آتش - همیشگی هستند .

#### ترجمه :

گفتیم که فرود آید از آن محیط و مقام زندگی در جنت بهمگی ، پس اگر بیاید البته شما را از جانب من هدایت و راهنمودی : پس کسیکه پیروی کرد از راهنمایی و هدایت کردن من : پس ترس و خوفی بر او نیست . - ۳۸ و آنانکه با بی‌اعتنایی رد کردند آنرا ، و آیات و نشانیهای ما را تکذیب و انکار نمودند : آنان یاران آتش بوده ، و برای همیشه در آن آتش باقی خواهند بود . - ۳۹ .

#### تفسیر :

#### ۱- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا :

در اینجا در مرتبه دوم هبوط ذکر شده است . و نظر در مرتبه اول بمطلق فرود آمدن از زندگی مخصوص روحانی و استقرار در زمین و استفاده از منافع مادی بود . و در اینجا منظور بجهت ادامه زندگی در مقابل وظائف و تکالیف الهی و اطاعت اوامر و نواهی پروردگار متعال باشد ، و این برنامه در تعقیب موضوع تربیت و پرورشی است که در آیه گذشته اشاره بآن شد .  
 و در حقیقت لوازم و مقدمات و نتایج این دو هبوط میباید در نظر گرفته شده ، و با خصوصیات هر کدام ، از همدیگر جدا گردند .  
 و از جمله خصوصیات در این مرحله : عنوان و کلمه - جمیعاً ، است که اشاره می‌شود بلزوم زندگی دنیوی و ادامه آن برای همه افراد انسان ، تا نتیجه منظور که تکمیل و تربیت عملی است محقق گردد .

و در این برخوردها و تماس با افراد و ابتلاءات است که : اشخاص صالح و نیکوکار از کسان منحرف و مخالف و تیره دل جدا می‌شوند .

## ۲- فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى :

کلمه اِمَّا برای شرط بوده و از دو حرف اِن و ما ، مرکب شده ، و حرف ما برای تأکید شرطیکه از اِن مفهوم می‌شود آمده است .

و اِتيان : بمعنی آمدن بسهولت و روی جریان طبیعی است ، خواه در امور مادی باشد یا روحانی ، و لازم و متعدی هر دو استعمال می‌شود ، و در اینجا متعدی استعمال شده و ضمیر کم ، مفعول ، و هدی فاعل است .

و تعبیر با اِمَّا ، و نون تأکید ، و ماده اِتيان ، و متصل شدن ضمیر مفعول ، و انتخاب کلمه هدی که شامل همه مصادیق آن می‌شود : دلالت می‌کند بقطعی و مسلم بودن تربیت و راهنمایی و ارشاد پروردگار متعال .

و تعبیر با شرط نه برای تردید و شک باشد ، بلکه نظر بذکر نتیجه و بیان استفاده از موضوع هدایت یا طرد و تکذیب آنست . و این تعبیر در عرف بخاطر تنبیه مخاطب و تأکید در مطلب و اهمیت موضوع ذکر می‌شود ، می‌گوییم : اگر من البته بتو سرمایه دادم ، و بدقت آنرا بکار بستی : هر آینه بیشتر مساعدت و یاری خواهم کرد . و اگر نه خودت مقصری .

و انتخاب کلمه یآتی از نظائر آن مثل مَجِيء : بخاطر عنوان سهولت و جریان طبیعی است ، و گویا این آمدن روی جریان طبیعی و بی‌اختیار بودن است ، زیرا هدایت از آثار و لوازم خلقت باشد ، و پس از پیدایش خلقت : هدایت مخلوق نیز لازم است ، تا هدایت و تربیت طبق مسیر خلقت و موافق برنامه تکوین صورت بگیرد .

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى . ۲۰ / ۵۰ .

و هدایت : عبارتست از بیان و روشن کردن راه رشد و صلاح ، خواه در امور

مادّی باشد یا در امور معنوی ، و خواه بوسیله گفتار و قول صورت بگیرد یا با عمل و وسائل خارجی .

و هُدّی : مصدر است ، و بمعنی مطلق راهنمایی کردن است ، خواه از جانب خود پروردگار متعال صورت بگیرد ، یا بوسیله کلام و کتاب او ، یا بواسطه انبیاء و پیامبران و اولیاء او .

### ۳- فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ :

تَبِعَ : بمعنی پیروی کردن و پس چیزی رفتن است ، خواه در جهت مادّی باشد یا جهات معنوی و فکری .

و هدایت و راه نمودن پروردگار متعال یا در تکوینیات و ایجاد هستی است ، و یا در تشریعیات و جعل احکام و ضوابط و قوانین . و هر کدام که باشد : از آنچه اراده شده و مقصود است ، هرگز تخلف نکرده و بطور قاطع در خارج تحقق پیدا خواهد کرد .

و أمّا هدایت از جانب رسول خداوند متعال و یا بوسیله کتاب و کلام او : پس بمعنی نشان دادن و دلالت بر مراد باشد ، یعنی راه رسیدن بمطلوب بیان و روشن می‌گردد ، و أمّا رسیدن بخود مطلوب وابسته است بحرکت و عمل و کوشش خود انسان .

و در نتیجه پیروی کردن انسان از هدایت خداوند بر سه گونه می‌شود :  
**أوّل** - پیروی از تکوینیات و تعقیب جهات خلق : اینستکه انسان مطابق آفرینش و در پیرو خصوصیات خلقت حرکت کرده ، و در اعمال خود برخلاف عدالت و نظم و خیر و صلاح و احسان و دستیگری و رعایت و یاری از بندگان خدا ، قدمی برندارد .

و برنامه شخصی خود طوری باشد که جهات روحی و معنوی خود در مرتبه اوّل محفوظ و مورد نظر و توجّه و عمل گردیده ، و موجبات ضعف و تیرگی و محدود و

محجوب بودن آن صورت نگیرد .

و همینطوریکه جهت مادی و قوای بدنی و تأمین زندگی ظاهری مقدمه برای تأمین جهات روحی است ، یعنی وسائل و اسباب برای تجلیات و ظهورات اراده و خواسته‌های روحی است : در مقام عمل و برنامه خارجی نیز می‌باید مقصود و مطلوب اصلی را در اینجهت قرار داده ، و جهات مادی و زندگی دنیوی را برای رسیدن و تحصیل سعادت روحی دانست .

دوم - پیروی از تشریحات : تشریح بمعنی راه راست باز کردن باشد ، و در جهت معنوی عبارت از دستورها و قوانین و احکامی است که روی نقشه صحیح و حق تنظیم و قرار داده شود تا بندگان الهی بوسیله آن برنامه‌ها و ضوابط محکم و راههای راست ، بتوانند بسوی سعادت و کمال و حقیقت عبودیت و انسانیت رهسپار گردند .

و تشریح هم باید از جانب خداوند متعال تنظیم و قرار داده شود ، تا با نقشه تکوین کاملاً مطابقت و موافقت کند .

و همینطوریکه نظر در تکوین بافاضه فیض و خیر و بسط رحمت و فضل و اظهار جود و کرم است : در مرحله تشریح نیز نظر به تکمیل و متمیم برنامه تکوین بوده و در جهت ادامه زندگی موجودات و برای تأمین خوشبختی و سعادت آنها تنظیم می‌شود ، تا در مسیر حق و عدالت حرکت کنند .

و این تشریح الهی برای انبیاء بی‌واسطه با وحی و الهام و القاء به قلوب آنها صورت می‌گیرد ، و برای دیگران که مستعد نبوده و محجوب هستند: بوسیله همین انبیاء و اولیاء ابلاغ خواهد شد ، تا برنامه زندگی روحانی و دنیوی خود را با آن دستورها تنظیم کنند .

سوم - پیروی از کتابهای منزل الهی بوسیله انبیاء : البته در اینجا گذشته از اطمینان و یقین پیدا کردن بمقام نبوت ، لازمست صددرصد به کتاب آسمانی الهی

که بدست ما میرسد : اعتماد پیدا کرده ، و آنرا بطور یقین و مستدلّ از جانب خداوند متعال دانست ، نه مثل بعضی از کتب انبیاء گذشته که بکلی منحرف و عوض شده است .

و اینجهاست باید بوسیله دانشمندان متخصص و علمای دینی مورد بحث و تحقیق قرار گرفته ، و حقیقت این امور روشن گردد .

و بطور کلی لازمست مصادیق خارجی هدایت الّهی از هر طریقی باشد ، بطور روشن و قاطع برای بندگان خدا ، مشخص گردد .

#### ۴- فلا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ :

حَوْف : در مقابل اُمن و بمعنی ترس است ، و آن در موردی صورت می‌گیرد که ضرر و خطری گمان برده شود که اُمن خاطر را از میان ببرد ، و آن در مورد محسوس و معنوی هر دو استعمال می‌شود .

و حُزن : در مقابل سرور و بمعنی اندوهناک بودن است ، و آن حالت انقباض و گرفتگی قلب است .

پس کسیکه مطابق برنامه تکوین و خلقت زندگی کرده ، و از دستوره‌های الّهی در مسیر حرکت خود پیروی می‌نماید : بطور مسلّم از گرفتاریها و ناراحتیها و ضررهای مادی ایمن گشته ، و از قهر و غضب و عذاب روحی نیز محفوظ خواهد بود .

و همچنین برای کسیکه پیوسته پیرو تکوین و تشریح بوده ، و در ادامه زندگی خود از برنامه الّهی منحرف نمی‌شود : حزن و اندوهی برای او پدید نخواهد آمد ، زیرا اندوه از فوت و از دست رفتن سودی حاصل می‌شود ، و چنین شخصی هرگز خیر و صلاح و سعادت از او فوت نشده است .

#### ۵- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا :

کفر : ردّ کردن توأم با بی‌اعتنایی است .

و تکذیب : دیگری را بدروغ نسبت دادن و او را کاذب خواندن است .

و آیات : جمع آیت است ، و آن بمعنی چیزی است که مورد توجه و قصد بوده و بوسیله آن بمقصود اصلی رسیده شود . و آیات خداوند متعال عبارتست از هر چیزیکه نشان دهنده و نماینده مقامات و صفات عظمت او باشد .

و فرق هدایت با آیت اینستکه : نظر در هدایت بجهت نشان دادن و دلالت است از طرف بالا بمراتب پایین . و در آیت از طرف پایین است بجانب بالا که نشان دهنده بالا باشد .

پس قرآن مجید هدایت و رهنمای مردم است ، و نوریست که از طرف بالا تابش می‌کند . و هم آیت و نشان دهنده خداوند متعال است که مردم بوسیله آن بسوی خدا متوجه می‌شوند .

و گاهی هدایت با آیت از لحاظ مصداق خارجی اختلاف پیدا می‌کند ، چنانکه خداوند متعال بزرگترین هدایت برای مردم است ، ولی آیت نیست . و شیاطین و کفار از جهت ذات آیت هستند ، ولی هیچگونه هدایتی در آنها نیست .

و روی این نظر کفر در آیه شریفه برمیگردد بأصل موضوع که هدایت است ، در مقابل - فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ ، و کفر بهدایت معنی کلی است ، و جمله - كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ، آنرا تشریح کرده و منطبق بخارج می‌نماید .

و بطوریکه گفتیم :هبوط دوم ( قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ) مربوط بمرحله عمل و ادامه زندگی در خارج است ، پس عنوان کفر هم که در خارج پیدا می‌شود : با تکذیب آیات الهی و إعراض از آنها توأم شده ، و کاملاً تثبیت و تحقق پیدا می‌کند . و ضمناً توجه شود که : آیه - فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى ، برگشت می‌کند به رابطه ابتداء سوره کریمه که فرمود : ذُلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . و جمله - وَالَّذِينَ كَفَرُوا ، برگشت می‌کند به آیه ۶ - إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ . پس ایندو موضوع که در ابتدای سوره مورد بحث بود ، همینطور ادامه پیدا کرده ، و مخصوصاً در بحث آغاز زندگی انسان که پس از هبوط در روی زمین عملاً شروع شده است ،



مورد توجه و عمل قرار می‌گیرد .

پس کفر و تکذیب هر دو در مورد قرآن مجید و پیغمبر اکرم ، انطباق پیدا می‌کند ، زیرا آنها بالاترین وسیله هدایت از جانب پروردگار متعال بوده ، و در عین حال از بزرگترین آیات الهی است که مقامات عظمت و جلال و جمال و اراده او را نشان می‌دهند .

#### ۶- أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ :

این جمله اسمیه است ، و دلالت می‌کند به ثبوت و استمرار و استدامت در حکم . و اختصاص دادن آن به روز قیامت بی‌وجه است ، اگرچه در آنروز تمام باطنها و پنهانیها و مراتب اشخاص ظاهر و نمایان می‌گردد .

و چون ایمان و کفر و اعتقاد و مخالفت و روحانیت و نورانیت و ارتباط با عوالم غیب و محرومیت از فیوضات معنوی ، از امور باطنی بوده و ارتباطی با ظواهر و عوالم ماده ندارد : قهراً با حواس ظاهری قابل درک نخواهد بود ، و از این لحاظ آثار و نتایج آنها نیز با چشم بدنی و با قوه لامسه دیده نشده و لمس نمی‌شود .

پس این امور که خارج از مادّیات و محسوسات است : فقط با چشم دل و نور بینایی قلب روحانی قابل ادراک خواهد بود ، و اگر انسان چنین بینایی و نورانیتی پیدا کرد ، میتواند حقائق ایمان و کفر و آثار آنها را در وجود خود و دیگران بدید یقینی مشاهده کند .

آری انسان اگر چشم نورانی داشت : در همین دنیا افراد کافر را خواهد دید که پیوسته همراه ظلمت اعمال خلاف و عصیان و ظلم بوده ، و قرین آتش حرص و طمع و خودخواهی و شهوات و تمایلات دنیوی می‌باشد ، و این تاریکی و حرارت آتش از نوع آتش و ظلمت مادّی محسوس نیست ، چنانکه خود کفر و طمع و خودخواهی و سائر صفات نفسانی نیز از امور معنوی باشد .

#### ۷- هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

در ذیل آیه ۲۵، معنای خلود بنحو اجمال گفته شد .  
و خلود : در بهشت باشد یا در جهنم : نتیجه صفات و حالاتی است که در نفس انسان رسوخ و ثابت گشته ، و صورت واقعی نفس را متحوّل بآن صفات نموده است .

و چون نفس انسان در عالم ماورای طبیعت و ماده ، بقاء و استمرار دارد : قهراً توأم با آن صورت معنوی گشته ، و مطابق آن صورت و باقتضای آن بهشتی یا جهنمی خواهد بود .

و در اینمورد : چون شخصی کافر بهدایت و صددرصد مخالف با موضوع راهنمایی پروردگار متعال شده ، و مصادیق هدایت اِلهی را که آیات خداوند بوده منکر و نفی کرده ، و اینموضوع را از اصل و فرع باور نداشت : در حقیقت منکر خدا و دین و برنامه خدا شده ، و خود را بکلی از نور و رحمت و فیوضات اِلهی منقطع خواهد کرد .

پس چنین شخصی از باطن خود معتقد بخدا و لطف و رحمت خدا نیست ، و چگونه میتواند امیدوار مهربانی و فیض او باشد .

### روایت :

دُرّ منثور سیوطی نقل می‌کند که : چون خداوند متعال آدم را از جنت فرود آورد ، فرمود : ای آدم چهار چیز است که آنها را ضبط و حفظ کن ! اوّل - چیز است که در رابطه من بوده و نزد تو باشد ، و آن اینست که بندگی و اطاعت مرا کرده ، و هرگز دیگری را در اطاعت من شریک و مورد توجه خود قرار ندهی . دوّم - مربوط بتو و نزد من باشد ، و آن اینست که : آنچه عمل خیر و خالص انجام دادی ، بدون کوچکترین تخلف و ظلم ، اعمال تو را پاداش و اجر خواهیم داد ، و رفتار و گفتار و کرداری از تو بدون مزد نخواهد بود . سوم - چیز است که مربوط به فیما بین من و تو

باشد ، و آن اینست که : هرچه از جانب تو بدون آلودگی نیت و با توجه خالص دعوتی از من بشود ، و من خوانده بشوم : البته آن دعوت را جواب خواهم داد . چهارم - چیز است که ارتباط دارد به فیما بین تو و دیگران ، و آن اینست که : بجای آوری برای دیگران آنچه را که دوست میداری برای تو بجای آورند .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- قلنا اهبطوا : این اظهار و فرمان فرود آمدن در دو مرتبه دلالت می‌کند بآنکه : مقصود از - أزلّهما الشيطانُ و أخرجهما - مقدمه و سبب بودن به صدور فرمان هبوط است ، نه علت تمام .
- ۲- فامّا یأتینکم : اشاره به برنامه زندگی در این مرحله و پس از هبوط از جنت است ، برای همه عائله آدم و دیگران .
- ۳- منّی هدی : اشاره است بآنکه هدایت در مرتبه اول از جانب خداوند متعال بعنوان لطف و رحمت ظاهر شده ، و سپس در مقابل اطاعت یا عصیان دیگران پاداش داده خواهد شد .
- ۴- تبع هدی : اشاره است بآنکه پیروی بطریق طبیعی نه با تکلف و تظاهر ، صورت گرفته ، آنهم از هدایتی که صددرصد از جانب پروردگار متعال ایراء می‌شود ، نه هر هدایت و دعوت .
- ۵- فلا خوف : خوف نسبت بامور ناملائم آینده باشد ، چنانکه حزن نسبت بامور است که در گذشته فوت بشود . پس هدایت الهی هر دو جهت را متضمّن و متکفّل خواهد شد .

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ . - ۴۰ .

### لغات :

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا : ای - فرزندان - اسرائیل - بیاد آورید .  
 نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ : پاکیزگی عیش را - آنچه که - خوشی دادم - بر شماها .  
 وَأَوْفُوا بِعَهْدِي : و بانجام برسانید - پیمان و تعهد من را .  
 أُوفِ بِعَهْدِكُمْ : تا بانجام برسانم - پیمان و تعهد شما را .  
 وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ : و مرا - خوف مستمر داشته باشید .

### ترجمه :

ای فرزندان اسرائیل ( یعقوب نبی ) بیاد آورید آن عیش پاکیزه و خوشی زندگی را که خوشی دادم شما را ، و بانجام و آخر برسانید عهد و پیمانی را که در مقابل من متعهد شدید و پیمان بستید ، تا من با آخر برسانم پیمان و عهدی را که با شما بسته و عهده دار آن شدم ، و از قهر و غضب من خوف همیشگی داشته باشید . - ۴۰ .

### تفسیر :

#### ۱- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ :

این کلمه از لغت عبری مأخوذ است ، و در عبری : أَسْر و أَسِير بمعنی أسیر و متوقّف است . و إيل بمعنی الله است .  
 و این کلمه برای یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ( علیهم السلام ) اطلاق می شود ، و برای او دوازده پسر بود .

و آسامی آنها بطوریکه در سفر خروج است: رَأُوبِین، شَمْعُون، لَآوِی، یَهُوذَا، یَسَّاکَر، زَبُولُون، بَنِیَامِین، دَان، نَفْتَالِین، جَاد، أَشِیر، می‌باشد، و با یوسف دوازده نفر می‌شوند.

و هر کدام از اینها در محلی سکنی کرده، و صاحب اولاد و نسلی شدند، و مجموع آنها را بنو اسرائیل گویند.

و بنو اسرائیل بخاطر بودن آنها از نسل انبیاء عظام، مقام بلندی پیدا کرده و مورد تعظیم و اکرام واقع می‌شدند.

و اکثر سرزمینهای حاصلخیز و خوش آب و هوای فلسطین و حوالی شرق دریای مدیترانه را آنها اِشغال کرده، و بمرور زمان اختلاف در میان آنها پیدا شده، و جمعی از آیین اجداد خود اعراض کرده، و بت پرست گردیدند.

و منظور از اَسباط دوازده گانه: همین دوازده نسل از اولاد حضرت یعقوب علیه السلام می‌باشد.

## ۲- اذکروا نِعْمَتِی الَّتِی اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ :

نِعْمَة: بوزن رَحْمَت مصدر است، و بمعنی پاکیزه بودن زندگی و نیکویی حال باشد، از جهت مادی باشد یا معنوی، در مقابل بُؤْس که بمعنی شدت و سختی و بدحالی است.

و نِعْمَة بوزن جِلْسَة: برای نوع بوده و دلالت می‌کند بر نوعی از زندگی خوش و پاکیزه. و اِنْعَام: بمعنی اِعْطَاء طِیْب عِیش است.

و اَمَّا تَنْعَم بِنِی اِسْرَائِیل: اَوَّلًا - از لحاظ بودن آنها بود از نسل خلیل الرحمن و اِسْحَاق و یعقوب که امتیاز بزرگی است.

ثانیاً - گسترش اَسباط دوازده گانه در بلاد فلسطین که از سرزمینهای پر نعمت و خوش آب و هوای توأم با روحانیت بود.

ثالثاً - مبعوث شدن انبیای بسیار از همین اَسباط در طول زندگی آنها.

رابعاً - أَلطاف مخصوص إلهی درباره أسباط ، و نجات مکرر آنها از شرور و حکام جور که در کتب تاریخ مضبوط است .

خامساً - بعثت پیغمبر بزرگ موسی علیه السلام که صاحب تورات و دین بوده، و بوسیله او بنی اسرائیل از گرفتاریهای مادی و معنوی تخلص پیدا کرد .  
و باید توجه داشت که : تمام زندگی خوش و پاکیزه‌ای که برای بنی اسرائیل فراهم می‌شد ، همه از جانب خداوند متعال صورت گرفته ، و خارج از اسباب و وسائل ظاهری مادی بود .

### ۳- و أوفوا بعهدي أوف بعهديكم :

عهد : عبارتست از التزام مخصوص و گردن گرفتن چیزی در مقابل شخصی .  
و أمّا عقد و قسم و وصیت و أمثال اینها از اسباب این تعهد و التزام باشند ، چنانکه محافظت و أمن و وثوق از آثار تحقق التزام است .  
و مفهوم عهد اعمّ است از آنکه از جانب خالق باشد یا از جانب عبد ، و بوسیله اظهار لسانی باشد یا بتکوین و ذاتی و باطنی .

و وفاء : بمعنی اتمام عمل کردن بتعهد و بآخر رسانیدن پیمان است ، و چون تعهد و التزام بحسب موارد از لحاظ تکوین و تشریح و خالق و مخلوق فرق می‌کند :  
قهرأ وفاء بآن نیز مختلف خواهد بود .

و در این آیه شریفه دو رقم وفاء بعهده ذکر شده است :

أول - وفاء کردن عبد به عهدیکه در مقابل پروردگار متعال ملتزم شده است ، تکوینی یا لسانی . و تعهد تکوینی اینست که : انسان باقتضای ذات و خلقت خود که محدود و ضعیف و فقیر و سراپا محتاج و تحت قیمومت و اداره و نظر و تربیت و لطف و إحسان پروردگار متعال است ، بزبان فطرت و حال تعهد بندگی و اطاعت و سپاسگزاری و ستایش خالق خود نموده ، و پیوسته بادامه این برنامه متوجه است .  
و تعهد لسانی و یا تشریحی اینستکه : انسان در مقابل فرمانها و امر و نهی و

دستورها و دینِ اِلهی که بوسیله انبیاء روشن می‌شود: تسلیم و اطاعت و قبول کرده، و بزبان شهادت و موافقت خود را اظهار نموده، و بیعت خود را در مقابل پیغمبر خدا و دین او قولاً و عملاً و بطور رسمی و آشکار روشن سازد.

و در نتیجه این بیعت و پیمان: لازمست انسان در مقابل تمام احکام و ضوابط اِلهی و مقررات و قوانین دینی، از جان و دل اطاعت کرده، و کوچکترین تخلف و تسامح و عصیان نداشته باشد.

خواه احکام و ضوابط اجتماعی باشد یا انفرادی، مربوط بعبادات و طاعات روحانی باشد، یا اقتصادی و معاملات.

دوم - وفاء از طرف پروردگار متعال درباره عبد، آنهم بدو نحو صورت می‌گیرد: **أَوَّل** - باقتضای الوهیت و خالقیت و ذات واجب و غنی بالذات بودن است که: مخلوقات ضعیف و سراپا فقیر و محتاج خود را در جهت ایجاد و تکوین و از نظر ابقاء و ادامه زندگی ذاتی آنها، تحت کفالت و اداره گرفته، و حوائج آنها را برطرف می‌کند، مانند بودن آفتاب و ماه و آب و هوا و خاک و نباتات و اشجار و حیوانات و مسکن و گرما و سرما و هوش و عقل و فهم و أعضاء و جوارح و غیر اینها از اسباب و وسائلی که در ادامه زندگی انسان لازم باشد.

دوم - در مرحله تشریح و در مقابل قراردادهای دینی و جعل احکام و قوانین و درخواست اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی او و خدمات و انجام وظائف درباره بندگان او که: مانند شمول رحمت و لطف و عنایت خاص و حفظ از آفات و ابتلاءات، و توفیق و تأیید و تسهیل وسائل زندگی مادی و معنوی و اجرای پادشاهای دنیوی و اخروی و اعطای معارف اِلهی و نورانیت و روحانیت باطن.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

#### ۴- و اِیَّایَ فَارْهَبُونَ :

رَهَبَت: بمعنی خوف مستمریست که جریان پیدا کند، و آن در مقابل رغبت و

تمایل شدید است .

و حصول موضوع زهبت ایجاب می‌کند که : انسان مراقبه و توجه باعمال و وظائف الهی پیدا کرده ، و پیوسته بعهود و پیمانهای خود در مقابل پروردگار متعال عمل کند .

### روایت :

در تفسیر صافی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که : مردی بآنحضرت عرض کرد ، خداوند متعال می‌فرماید - اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ، و ما دعاء می‌کنیم و خدا را می‌خوانیم و استجابت نمی‌شود برای ما ؟ آنحضرت فرمود : شما بعهده خود که با خدا دارید عمل و وفاء نمی‌کنید ، تا خداوند متعال بعهده خود وفاء کند ، خداوند می‌فرماید - اَوْفُوا بَعْهْدِي اَوْفِ بَعْهْدِكُمْ . سوگند بخداوند هرگاه وفاء می‌کردید به عهد خود خداوند متعال وفاء می‌کرد بعهده خود .

### توضیح :

در کلمه اُدْعُونِي ، خواندن خداوند را بدون واسطه و سبب باو نسبت داده است ، و اشاره می‌شود بدعوت خالص و روی إخلاص که انسان تنها باو توجه داشته و او را بخواند ، و توجه و قصدی بغير او از مال و عنوان و جاه و هوی نداشته ، و دعای او در راه او و بقصد او باشد .

و این آیه شریفه باین جهت متوجه است نه دعای عرفی که حاجت طلبیدن باشد ، مگر آنکه طلب حاجت هم در راه خدا و برای خدا باشد .

و چون سائل آیه را بمعنی عرض و طلب حاجت تفسیر کرد : امام ششم ( ع ) نیز مطابق نظر او ، آیه ( اَوْفُوا بَعْهْدِي ) را ذکر نموده ، و با این آیه پاسخ او را داد .



### لطائف و ترکیب :

۱- یا بَنی إِسْرَائِیل : این تعبیر برای تحریک عواطف است که با بودن از اولاد پیغمبری چون یعقوب علیه السلام چگونه در وظائفِ اِلهی خود و در ایمان آوردن به پیغمبر بزرگ اسلام کوتاهی می‌کنند .

۲- أَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ : اشاره است به سوابق اَلطاف و رحمت‌های اِلهی از کمک‌های مختلف مادی و معنوی در طول زمان ، و از دفع شرور اعداء ، و از قبول کردن توبه و استغفار از آنان ، و از هدایت و اِرشاد روحانی آنان بوسیله انبیاء بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام ، و اِنزال کتاب آسمانی تورات و سائر کتاب‌های عهد عتیق .

۳- و اَوْفُوا : دلالت می‌کند به اِدامه لطف و رحمت و تسهیل امر در زندگی آنان ، بطوریکه در صورت توجّه و عمل و وفاء : خداوند متعال نیز بسوی آنان عطف توجّه نموده ، و رحمت خود را شامل خواهد فرمود .

۴- و اِیَّایَ فَارْهَبُونِ : اِیَّایَ ، ضمیر منفصل و برای مفعول است ، که تأکید یا بدل از ضمیر یاء متکلم متصل است - رجوع شود به آیه ۴۱ .  
و مقدّم شدن آن بر فعل ، دلالت به حصر و اختصاص می‌کند . و نظر بر اینستکه : رهبت تنها باید از خداوند متعال که عالم و قادر و حاضر و سمیع و بصیر و قهار است ، صورت بگیرد .

و آمِنُوا بِمَا اُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ و لَا تَكُونُوا اَوَّلَ کَافِرٍ بِهِ و لَا تَشْتَرُوا  
بِآیَاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا و اِیَّایَ فَاتَّقَوْنَ . - ۴۱ و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ و تَكْتُمُوا الْحَقَّ  
و اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . - ۴۲ .

## لغات :

و آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ : آمن و اطمینان پیدا کنید - بآنچه - نازل کردم .  
 مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ : گواهی و تصدیق کننده - بر آنچه - با شما است .  
 و لَا تَكُونُوا أَوْلَ كَافِرٍ بِهِ : و مباشید - نخستین - کافر - بآن .  
 و لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا : و أخذ نکنید - بآیات من - بهای کمیرا .  
 و إِيَّايَ فَاتَّقُونِ : و مرا - پس طلب نگهداری خود کنید از من .  
 و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ : و مشتبه نسازید - حق را - بباطل .  
 و تَكْتُمُوا الْحَقَّ : و پنهان مسازید حق و واقعیت را .  
 و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ : و شما - دانا می‌باشید .

## ترجمه :

و اطمینان و ایمان پیدا کنید بآنچه نازل کردم به رسول خودم ، در حالیکه تصدیق کننده و گواهی دهنده است بر راستی و درستی آنچه نزد شماها است از تورات و سائر کتب ، و مباشید شماها در مرتبه اول رد کننده و بی‌اعتناء بآن ، و نگیرید در مقابل اعراض خود از آیات من بهاء و ثمن کمی را ، و از قهر و مخالفت من خودداری کنید . - ۴۱ و خلط می‌کنید حق را با افکار و سخنان باطل و بیهوده ، تا کتمان و پنهان بسازید حقیقت را در حالیکه شما خودتان آگاه و دانا هستید . - ۴۲ .

## تفسیر :

## ۱- و آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ :

پس از ذکر برنامه کلیّیّی در آیه ۳۸ ، که مربوط به پیروی از هدایت بود در هبوط ، و پس از تطبیق این برنامه بزمان پیغمبر اکرم و به قوم بنی‌اسرائیل که

بزرگترین طائفه متدین و متوجه بخداوند متعال بودند ، در آیه ۴۰ ، از این آیه کریمه شروع فرمود به تعقیب موضوع ایمان بما اُنزِلَ که در آیه ۴ ، آغاز سوره ذکر شده بود .

و چون در آنجا ( وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ و ما أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ) ذکر از کتب آسمانی گذشته هم شده بود : در این آیات خطاب به بنی اسرائیل شده ، و آنانرا دعوت بایمان بما اُنزِلَ فرمود .

و تعبیر بکلمه ما اُنزِلْتُ ، نه قرآن :

أولاً - برای مطابقه پیدا کردن با ابتدای سوره است .

و ثانیاً - اشاره باشد باینکه : این قرآن مانند کتاب تورات است ، از لحاظ منزل بودن از جانب خداوند متعال ، و از این جهت نباید فرقی در میان این دو کتاب قائل شد ، باختلاف اینکه قرآن مجید پس از همه کتب آسمانی نازل شده و قهراً کاملتر و جامعتر و دقیقتر از همه کتب گذشته خواهد بود .

## ۲- مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ :

تصدیق : قرار دادن چیزی است در مقام صدق ، و گواهی دادن است به صادق بودن آن ، و صدق راست و درست و مطابق واقع بودن است .

و تعبیر بکلمه - لِمَا مَعَكُمْ ، نه بکتاب یا تورات یا اعتقادات یا احکام : برای آنکه منظور آنچیزیستکه نزد آنها است از راه حق و واقعیت ، نه بر سبیل کذب و افتراء و تحریف و مجعولیت .

یعنی آنچه از تورات و از اعتقادات و احکام الهی که مقطوع و مسلم و نازل از جانب خدا بوده ، و تحریف شده و مشکوک نیست : قرآن کریم و دین اسلام همه آنها را عملاً و قولاً تصدیق می کند .

ولی اگر کتاب یا مطالبی باشد که مجعول و یا مخلوط و یا مشتبه است : هرگز صحیح نباشد که کسی گوید ، آنها مورد تصدیق و امضای من می باشد ، زیرا موضوع

و محمول همیشه بمصدق صحیح و واقعی آنها حمل می‌شود .  
پس خود محققین بنی اسرائیل آنچه را که بیطرفانه و روی تحقیق و دقت  
اعتراف کنند که مُنزل از جانب خدا است ، نه ساخته مردم : دین مقدّس اسلام نیز  
آنها تصدیق خواهد کرد .

و أمّا تعبیر بجملة - مَصْدَقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ، در چند مورد ،  
مانند ۴۶/۵ : بخاطر اینستکه کلمه فیما بین يَدَيْنِ ، قریب بمعنی ظرفیت مکانی  
دارد : زیرا بین از بینونت و بمعنی انکشاف بواسطه فرق و فصل است ، یعنی پدید  
شدن چیزی در اثر جدایی و فاصله پیدا کردن از همدیگر باشد .

و معنی ما بین الیدین ، چنین می‌شود : آنچه از محلّ و مکان و جهتی در میان  
و در مقابل فاصله دو دست پدیدار گردد ، و بُعد در اینجهت محدود و معین نبوده و  
مطلق است ، و در موردی استعمال می‌شود که عرفاً نزدیک و قابل درک و فهم  
باشد .

و بلحاظ دلالت این کلمه به مکان و جهت مقابل : قهراً موضوعاتی که در این جهت  
و بُعد مکانی واقع می‌شوند ، باید از قبیل اشیاء جسمانی و محسوس مکانی باشند ،  
و أمّا معارف و اعتقادات و احکام : با این مفهوم متناسب نباشد ، و از این نظر در  
مقام بیان و توضیح آن : کلمه - مِنَ التَّوْرَاتِ یا مِنَ الْكِتَابِ ، ذکر می‌شود . رجوع  
شود به معجم مفهرس .

و أمّا کلمه - لِمَا مَعَكُمْ ، یا لِمَا مَعَهُمْ : چون کلمه مَعَ ، دلالت بانضمام و ملازمت  
و پیوستگی می‌کند ، و پیوسته بودن چیزی بچیز دیگر اعمّ است از جهت مادی یا  
معنوی ، و با همه مفاهیم سازگاری داشته و بهمه آنها اطلاق می‌شود : از این جهت  
بهمه آنچه از اعتقادات و احکام و کتاب آسمانی که ملازمت و پیوستگی با آنها  
دارد ، شامل می‌شود .

و این تعبیر در شش مورد از قرآن مجید استعمال شده است ، چنانکه تعبیر

اَوَّل ( بَيْنَ يَدَيْهِ ) در دوازده مورد ذکر شده است .

و هر کدام از این دو تعبیر در مورد مناسب آن آمده است .

### ۳- وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ :

أَوَّل : چیز است که متقدّم و جلو افتاده ، و دیگری بآن مترتّب و برگشت کند . و دوّمی را که متأخّر و مترتّب است : آخِر گویند بکسر خاء - هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ . و کافر : کسی است که موضوعی را ردّ کرده و در این امر بی‌اعتناء باشد . و این کلمه مطلق بوده و دلالت بمفهوم نکره‌ای می‌کند .

و کلمه أَوَّل بفرّد و قوم و جمعیت و افرادی که متجمّع و تحت یک عنوان هستند : اطلاق می‌شود ، گفته می‌شود : أَوَّل شخص کافر ، و أَوَّل قوم کافر ، و أَوَّل جمعیت کافر . پس اطلاق أَوَّل کافر ، به بنی اسرائیل صحیح و جایز و بی‌اشکال است . چنانکه در أفعال تفضیل گفته‌اند .

وَإِنْ لِمَنْكُورٍ يُضْفُ أَوْ جُرِّدَا      الزِّمَ تَذْكَيراً وَ أَنْ يُوحِّدَا .

چنانکه می‌فرماید : قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ ... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ - ۲۴/۹ .

### ۴- وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا :

در آیه ۱۶ گفتیم که شَرَى بمعنی مطلق أخذ و بدست آوردن چیزی است در جریان امری . و مراد بدست آوردن و تحصیل بهای اندکی است در رابطه دادن و إعراض از آیات و آثار إلهی که کتاب و احکام منزل از جانب خداوند است . و فروختن چیزی ببهای اندک و ناچیز : علامت اینستکه فروشنده ارزشی برای آن جنس قائل نشده ، و علاقه‌ای بآن ندارد .

و کفر بآن و ردّ و بی‌اعتنایی کردن : میرساند که آیات إلهی کمترین قیمتی نزد آنان نداشته ، و بهر نحوی بود میخواستند از آن دوری کنند .

و ثَمَن : بمعنی عوضی است که در مقام معامله تأدیه می‌شود ، خواه نقد باشد یا جنس یا سائر امور و تمایلات .

### ۵- و اِیَّای فَاتَّقُونَ :

در آیه ۲ گفتیم که اتقاء بمعنی خواستن و برگزیدن نگهداری خود و محفوظ بودن است ، یعنی اختیار کردن حقیقت تقوی ، چون صیغه افتعال دلالت باختیار می‌کند .

و این کلمه صیغه امر است که با خرش نون وقایه و یاء متکلم داخل شده ، و برای تخفیف یاء محذوف شده ، و کسره باقی است .

و یاء متکلم مفعول است که با اِیَّای که ضمیر منفصل و مخصوص مفعول بودن است تأکید و یا بدل آورده شده است .

و مقدم شده است بر فعل و متبوع خود بخاطر افاده حصر ، چنانکه خود متبوع متقدم می‌شود ، و عامل در هر دو همان فعل است ، و تقدیر فعل دیگر بر خلاف مقصود است .

توضیح اینکه : اعراب در کلمه تابع نیت و قصد متکلم است ، و از مقصود متکلم تشخیص داده می‌شود که کلمه فاعل است یا مفعول یا اضافه یا تأکید یا صفت یا بدل یا منادی یا مبتداء یا خبر یا حال یا تمییز یا غیر اینها است .

و اَمَّا تعیین مراد و مقصود با تعیین وجوه اعراب و تقدیر کلمات و حذف و اختلاف قراءت و تبدیل کلمات : مخصوصاً در قرآن مجید از اشتباهات بزرگ و از انحرافات از حق است .

و ما در این جمله بطور قطع می‌فهمیم که : منظور اینستکه که پس خواستار تقوی و خودداری باشید در مقابل من و از من ، و مرا برگزینید برای تقوی داشتن که حاضر و ناظر و عالم و قادر هستم .

و اَمَّا تقدیر فعل دیگر که اکثراً در باب اشتغال می‌گویند : بر خلاف اصل و برخلاف متفاهم از تعبیر و بر خلاف نظر متکلم است ، و هرگز متکلم چنین نیتی ندارد که : تقوی داشته باشید مرا و باز تقوی داشته باشید مرا و از من . که گذشته از

تکرار و تقدیر و تکلف : مفهوم حصر بودن نیز از بین خواهد رفت .  
و این مطالب در آیه گذشته ( و إِيَّايَ فَارْهَبُونِ ) نیز دقیقاً جاری است ، و عامل بودن فعل در هر دو مفعول از فَرَّاء و دیگری در کتب نحو نقل شده است - رجوع شود به سیوطی .

و ما باین حقیقت ( تابع بودن اعراب بقصد گوینده ) در کتاب التحقیق بارها بطور خلاصه اشاره کرده ایم .

و أمّا تاکید در داشتن تقوی و حصر آن در مقابل پروردگار متعال : بخاطر اینستکه نگهداری و حفظ خود در مقابل دیگران با مقامات و مراتب اشخاص فرق می‌کند . و هر چه مقام طرف از لحاظ عظمت و جلال و احاطت و نیازمند باو بودن بالاتر باشد : قهراً لازم می‌شود که در مقابل او بیشتر انسان مراقب اعمال و آداب و احوال و گفتار خود شده ، و از برخورد با مقام او خود را حفظ کند .

#### ۶- و لا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ :

لُبْس بضمّ أوّل : مصدر از لَبَسَ یلبس از باب علم ، و لبس بفتح أوّل مصدر لبس یلبس از باب ضرب است : در مقام خلط کردن و شبهه و إشکال ایجاد کردن استعمال شده ، همچنین در مورد پوشانیدن و ستر با قید حفظ نمودن استعمال می‌شود ، و برگشت معنی أوّل هم به مفهوم دوم است ، زیرا ایجاد خلط و شبهه نیز یکنوع پوششی است که خلوص و صفا و حقیقت را می‌پوشاند .

و در این آیه کریمه نهی می‌شود از مشتبه و آلوده ساختن حقایق دینی بوسیله مطالب باطل و بیهوده ، تا موجب اخفاء و پنهان کردن آن حقایق گردد ، و این آلوده کردن و خلط موضوعات از راه اشکال تراشی و اعتراض و وسوسه و تردید و ترویج و إشاعه مطالب باطل و سخنهاى سست و ضدّ و نقیض و تحریف کلمات آسمانی و تأویل آنها و ردّ و تضعیف و جعل احادیث و اکاذیب و أباطیل ، صورت گرفته و هدف و مقصود در همه آنها قبول نکردن حق و خضوع ننمودن و گردن ننهادن بحقیقت و

حفظ شخصیت و آنانیت و تعصب قومی و دینی خواهد بود ، و این مطالب در صدر اسلام تماماً بوقوع پیوسته است .

#### ۷- و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ :

زیرا حقایق صد در صد واقعیت‌دار برای اشخاص فهمیده و دانشمند و روشن ضمیر و آگاه ، چون آفتاب هویداء و معلوم و میرهن می‌باشد ، مگر آنکه روی تعصب و عناد ، پرده تیره‌ای صفحه روشن دلرا محجوب و پوشیده سازد . آری معارف و اعتقادات و احکام اسلام مقدس و مخصوصاً محتویات قرآن کریم همه عین حق صد در صد ثابت و مستدلّ و روشن است که با نظر دقیق و بیطرفانه و آزاد معلوم خواهد شد.

#### روایت :

در تورات مثنیّی باب ۱۸ / ۱۸ ترجمه فاضل‌خان مطبوعه اِدِن بُرغ سنه ۱۲۶۱ هجری - می‌گوید : از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را بدهانش خواهیم گذاشت تا هر آنچه که باو امر می‌فرمایم بایشان برساند (۱۹) و واقع می‌شود شخصی که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش می‌کنم.

و در ترجمه عربی مطبوعه ۱۸۱۱ ، بجای - و کلام خود را بدهانش خواهیم گذاشت ، و بجای تفتیش می‌کنم ، چنین است : **أَلْقَنَهُ كَلَامِي ، فَإِنِّي أَطْلِبُهُ .** و سپس در باب ۱۹ صفاتی از این پیغمبر موعود بیان می‌کند که جمعاً بطور مسلمّ تطبیق به پیغمبر اسلام که از اولاد اسمعیل ، و صاحب شریعت و دین عمومی ، و قرآن مجید است که معجزه او بوده ، و بلفظ و بمعنی از جانب خداوند متعال تلقین و وحی شده است ، می‌کند .

و با این وضوح و صراحت : علمای بنی اسرائیل با اختلاف و تغییر در تعبیر ، این



بشارت را تطبیق به یوشع نبی یا حضرت مسیح علیه السلام می‌نمایند. در صورتی که یوشع معاصر و یار حضرت موسی بوده و از لحاظ شریعت تابع بود، نه مثل حضرت موسی.

و حضرت مسیح هم از اولاد برادران او نبود، و احکام تورات را امضاء و قابل اجراء می‌دانست، و الآن هم همینطور است.

گذشته از این: در خود انجیل یوحنا باب ۱۴ / ۱۶ می‌گوید: و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده دیگر بشما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند (۱۷) یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید.

و در انجیل یوحنا باب اول / ۱۷ می‌گوید: زیرا شریعت بوسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی بوسیله عیسی مسیح رسید.

و در آیه ۲۵ گوید: پس از او سؤال کردند: اگر تو مسیح و ایلیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمیم می‌دهی (۲۶) یحیی در جواب گفت: من بآب تعمیم می‌دهم، و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. پس مردم آن زمان و حتی حضرت یحیی منتظر چنین پیغمبر بزرگی بودند.

### لطائف و ترکیب:

۱- آمِنوا: تعبیر باین ماده، اشاره است بایمن ساختن خود از نگرانیها، و در نتیجه بنفع خود شخص مؤمن تمام می‌شود.

۲- بما أنزلتُ: تعبیر بصیغه متکلم، برای تحکیم و تثبیت مورد ایمان است که نسبت داده شده است بخود خداوند متعال.

۳- مصدِّقا: اشاره است بانکه در عین حال کلیات و اصول مطالب کتب گذشته را تصدیق کرده و بصحت آنها گواهی می‌دهد.

- ۴- و لَا تَشْتَرُوا : تعبیر باین ماده نه با موادّ تبدیل و أخذ و غیر آنها : اشاره است بصورت گرفتن این عمل از روی میل و رغبت ، چنانکه در بیع و شری و معامله اینچنین می باشد .
- ۵- ثَمَنًا قَلِيلًا : اشاره است به بسیار اندک بودن ثمن در مقابل آیات پرارزش و پرقیمت و عالی آیات الهی که نهایت غبن در مورد این معامله صورت می گیرد.
- ۶- فَاتَّقُوا : اشاره است باینکه اضافه بر مغبون بودن ظاهری ، در این معامله حقوق الهی هم رعایت نشده است .
- ۷- و لَا تَلْبِسُوا : اشاره است بعمل خلاف دیگری که : موجب ابطال حق و مشتبّه ساختن آن شده ، و به مردم هم ظم روا داشته ، و آنانرا از طریق حق منحرف می سازد .
- ۸- و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ : این نیز خلاف بزرگتری است که اینعمل با بودن علم و توجه و از روی عناد و دشمنی صورت می گیرد .

و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ . - ۴۳ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ . - ۴۴ .

#### لغات :

- و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ : بر پا بدارید - نماز را .  
 و آتُوا الزَّكَاةَ : و بیاورید بحال طبیعی - زکوة و اموال دادنی را .  
 و ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ : و خضوع کنید - با خضوع کنندگان .  
 أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ : آیا - امر می کنید - مردم را - به نیکوکاری .  
 وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ : و فراموش می کنید - خودتانرا .

و أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ : و شما - در پشت کتاب قرار می‌گیرید - آیا پس تمییز نمی‌دهید خیر و شرّ خودتانرا .

#### ترجمه :

و بپا دارید نماز را که اظهار بندگی است ، و بیاورید اموالیرا که باید برای أهل آنها تأدیه کنید ، و در مقابل حقّ خضوع کنید با کسانیکه همیشه خاضع هستند . - ۴۳ آیا امر می‌کنید مردم را به نیکوکاری ، و فراموش می‌کنید خودتانرا ، در حالیکه شماها در پشت کتاب آسمانی قرار گرفته و آنرا پیشروی خود قرار می‌دهید ، آیا در میان خیر و شرّ و حقّ و باطل تمییز و تشخیص نمی‌دهید . - ۴۴ .

#### تفسیر :

#### ۱- و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ :

إقامة بمعنی برپا داشتن و راست کردن است . و صلوة بمعنی ستودن نیکو باشد ، و آنچه بمعنی نماز و عبادت مخصوص است : از لغات عربی و سریانی گرفته شده است .

رجوع شود به آیه ۳ همین سوره .

و در اینجا پس از اشاره به جهات ایمان قلبی و لوازم و آثار آن ، بچند وظیفه شخصی عملی خارجی اشاره کرده ، و در مرتبه اول متذکّر نماز می‌شود که عبادت در مقابل عظمت پروردگار و اظهار خضوع و ذلّت و عبودیت است برای حفظ ارتباط بنده با خالق خود .

و این نخستین مرحله آمادگی و حرکت انسان است برای سیر بسوی کمال و سعادت و درک مقامات روحانی و نورانی .

و در اینجا است که حقیقت تقوی ( و إِتْيَايَ فَاتَّقُونَ ) که مورد نظر و توجه

پروردگار متعال است : عملاً پیاده می شود .

## ۲- و آتوا الزکوة :

و این دستور در مرحله دوم برای عمل کردن بوظیفه انسانی در مقابل بندگان خدا باشد .

و زکوة : مانند صلوة : اسم مصدر از تزکیه باشد ، و آن بمعنی چیزیست که از تزکیه و بیرون کردن اموال مربوط به حقوق دیگران ، و یا صفات رذیله از قلب ، یا خارج کردن باطل از حق ، حاصل شود .

و کلمه زکوة به همه این معانی اطلاق شده است ، ولی اغلب بمعنی اموال خارج شده از مال استعمال می شود ، و آن اعم است از زکوة مخصوص واجب که اصطلاح فقهی است .

و کلمه آتوا قرینه است که مراد در اینجا پرداخت اموال بمقدار لازم برای افراد ضعیف یا خدمات مردمی است ، خواه بعنوان زکوة اصطلاحی باشد یا سائر صدقات یا مطلق خدمات مردمی که از لحاظ عقل و شرع لازم شمرده شود .

و همینطوریکه کلمه صلوة بنحو اطلاق ذکر شده ، و در مقام حفظ ارتباط و اظهار عبودیت و خضوع بهمه انواع نمازهای واجبی و مستحبی شامل می شود : کلمه زکوة نیز چنین است ، و بهمه انواع حقوق مالی از واجب و مستحب شامل خواهد شد .

گذشته از این : عنوانهای مختلفی در اسلام و سائر ادیان موجود است که پرداخت قسمتی از مالی را در موارد خدمات مردمی مادی یا معنوی واجب می کند ، مانند انفاق برای افرادی که احتیاج سخت دارند ، یا از لحاظ معیشت بهر عنوانی است در مضیقه ناراحت کننده هستند ، و هیچگونه استطاعت برطرف کردن این گرفتاری را ندارند .

پس این آیه کریمه بهمه ارقام زکوات و صدقات و خدمات مردمی که لازم است :

شامل می‌شود ، و در مقام اطلاق است .

مخصوصاً اینکه : خطاب به بنی اسرائیل است ، و منظور ایجاد ارتباط در میان خود و خدا و خود و مردم مستضعف می‌باشد .  
و ایفاء : بمعنی آوردن بنحو سهل و طبیعی است .

### ۳- و ارکعوا مع الراكعين :

و این دستور ارشاد در مرحله سوم باشد ، که در رابطه معاشرت و انس و مصاحبت و رفاقت است .

و رعایت این دستور از وظایف لازم و حتمی است ، و کسی پیدا نشود که تحت تاثیر پندار و رفتار و کردار رفیق خود قرار نگیرد ، و رفیق در خوبی و بدی انسان باندازه‌ای مؤثر است که : اگر سخنی نگوید و عمل خوب و بدی هم از خود نشان ندهد : تنها نظر بصورت او و همنشینی و مجاورت او اثر طبیعی خود را خواهد بخشید .

و رکوع : بمعنی خضوع داشتن است با تسلیم ، یعنی فروتنی با گردن نهادن ، و رکوع ممدوح در مقابل حقّ است نه باطل .

و مصداق کامل از حقّ : خداوند متعال است که از جهت ذات و صفات و افعال حقّ و صد در صد ثابت است ، و مصادیق دیگر حقّ در محدوده امکانات و فهم و طبق مراتب موجودات باشد .

و در اینجا مراد مطلق خضوع در مقابل حقّ با حال تسلیم باشد ، هر کسی باقتضای اعتقاد و حال و فکر و فهم خود .

### ۴- أتأمرون الناس بالبرّ و تنسون :

أمر : بمعنی طلب و درخواست تکلیف با حال استعلاء باشد ، یعنی حکم کردن و فرمان دادن بعملی که برای او سخت باشد از روی برتری خواهی و بزرگواری .  
و ناس : در آیه ۷ گفتیم که : مخفّف از أناس ، و بمعنی انسان است که مفهوم

مؤانست در آن منظور می‌شود .

و بَرّ: بمعنی نیکوکاری و حسن عمل است . و بَرّ بکسر : بخود آن عمل که خیر و نیکو و مطلوب است اطلاق می‌شود ، و بمعنی مصدر هم استعمال می‌شود ، چنانکه بَرّ بفتح بمعنی مصدر و هم بمعنی صفت مشبّهه استعمال شده است .  
و نِسِیان : عبارت است از غفلت کردن از آنچه در گذشته متذکّر و بیاد داشت ، چنانکه سهو : غفلت است از آنچه متذکّر آن نبود .

و نسیان اعمّ است از آنکه در امور مادّی صورت بگیرد یا در جهت روحانی ، و بالاترین نسیان از جهت شدّت : فراموش کردن پروردگار متعال است که روشنترین و نیرومندترین وجود و آفریننده زمین و آسمان باشد .

و چون تمام سعادت و کمال انسان در ارتباط و قرب بخداوند متعال است : نتیجه این نسیان ، غفلت از خود و فراموش کردن سعادت و خوشبختی خود خواهد بود ، و اینمعنی آخرین مرتبه بدبختی انسان است .

و لا تكونوا كالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ - ۱۹/۵۹ .

۵- و أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ :

تلاوت بمعنی در پی چیزی قرار گرفتن است که آنرا در پیشروی خود گذاشتن و از آن پیروی و استفاده کردن ، و از آن تشریف و تکریم و تعظیم نمودن باشد .  
و خطاب بهمه بنی اسرائیل است ، از ابتدای آیه - یا بنی اسرائیل اذکروا ، به مناسبت بودن آنها اهل کتاب ، در مقابل اکثریت اهلّی جزیره العرب که بت پرست بوده و کتابی بدست نداشتند .

و بنی اسرائیل بجهت انس و خواندن و شنیدن تورات بأمور خیریه و أعمال و وظائف الهیه آشنا بوده ، و دیگران را هم در موارد مقتضی بآن امور دعوت می‌کردند .

۶- أَفَلَا تَعْقِلُونَ :

**عقل** : قوه‌ایست در وجود انسان و از شئون نفس که بوسیله آن خیر و شرّ و صلاح و فساد را در ادامه زندگی خود از جهت مادّی و معنوی تشخیص و تمییز داده، و آنرا در وجود و اعمال خود پیاده و تطبیق می‌دهد .  
و این تشخیص اعمّ است از آنکه درباره زندگی خودش باشد ، یا درباره دیگران ، و بهر عضوی مربوط باشد .  
و بهترین مصداق عقل و تمییز اینستکه : در ارتباط وظائف عبودیت و مسائل فیما بین خود و خالق خود و تأمین سعادت خود صورت بگیرد .

### روایت :

در تفسیر قمی نقل می‌کند که : آیه **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ** ، درباره قصه‌خوانان و خطباء نازل شده است ، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید : و بر هر منبری از آنان خطیبی تیززبان نشسته ، و بر خدای متعال و برسول او و بکتابش دروغ می‌گوید .

و کَمِيت ( شاعر متوقّای ۱۲۵ - ه ) می‌گوید :

**مُصِيبٌ عَلَى الْأَعْوَادِ يَوْمَ رُكُوبِهَا لِمَا قَالَ فِيهَا مُخْطِئٌ حِينَ يَنْزِلُ بِصَوَابٍ** گوینده است بر روی تخته و چوبها در روزیکه سوار آن می‌شود - بآنچه گوید در روی آن ، و خطاءکننده است چون پایین آمده .

### لطائف و ترکیب :

۱- **كَلِمَاتِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالرَّائِعِ** : دلالت بجنس می‌کنند ، و آن عبارتست از مفهوم مطلقى که بقلیل و کثیر اطلاق می‌شود . بخلاف نکره که دلالت می‌کند بفردیکه غیر معین است ، مانند رأیت رجلاً . و **أَوَّلَى** مانند الماء مایع ، و الرجل عاقل . و أغلب با دخول الف و لام بنکره معنی جنسی می‌دهد ، چنانکه در جنس

بالحوق تنوین معنی نکره‌ای را افاده می‌کند. گفته می‌شود: صلّ صلوةً، و الصلوة خیر.

پس منظور از صلوة و زکوة و راکع: مطلق مفهوم جنسی این کلمات است، و شامل می‌شود بآنچه در تورات و آیین بنی اسرائیل است، یا آنچه در قرآن و دین مقدّس اسلام است، البته هر کدام که وظیفه باشد، و هر کدام که در مقام نتیجه مطلوب دادن مؤثّر و بهتر باشد.

۲- و أنتم تتلونّ الكتاب: اشاره است باینکه تلاوت کتاب ایجاب می‌کند که انسان باین امور دقّت و عمل کند، و بلکه بودن عقل و تمییز خیر و صلاح نیز چنین اقتضائی را دارد.

۳- الكتاب: این کلمه نیز مانند صلوة و زکوة دلالت بجنس می‌کند، و اعمّ است از کتب عهدین و قرآن مجید، و کتاب بطوریکه در آیه ۲ گفته شد بمعنی ضبط و ثبت است که مقاصد و نیاتِ اِلَهِی که احکام و معارف و حقایق است، در صفحات خارجی ثبت می‌شود.

و از افرادی که از این صفات آگاهی می‌توانند داشته باشند: بیشتر توقّع و انتظار موافقت و ایمان و عمل هست.

و استعینوا بالصبر و الصلوة و إنّها لکبیرةٌ إلاّ علی الخاشعین. - ۴۵ الذّین یظنون أنّهم ملأقوا ربّهم و أنّهم الیه راجعون. - ۴۶.

#### لغات:

و استعینوا بالصبر و الصلوة: و کمک بطلبید - به بردباری - و نماز.  
و إنّها لکبیرةٌ: و بتحقیق آن - هر آینه بزرگ است.



إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ : مگر - بر - آنانکه با فروتنی فرمانبردارند .  
 الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ : آنانکه - گمان دارند - بتحقیق آنان .  
 مُلَاقُوا رَبِّهِمْ : دیدارکننده - پروردگارشان هستند .  
 وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ : و بتحقیق آنان - بسوی او - برگردنده باشند .

#### ترجمه :

و یاری و کمک بطلبید برای توجّه بخداوند متعال و رسیدگی بخود : بوسیله بردباری و شکیبایی داشتن در انجام وظائف و پیش آمدها ، و با برپا داشتن نماز ، و استعانت از صبر و صلوة و متوسّل شدن باین وسیله و پیدایش این حالت : هر آینه بزرگ و مهمّ است مگر برای کسانیکه صفت خشوع در قلوب آنان باشد . - ۴۵ آنانکه گمان و عقیده دارند که بلقاء پروردگارشان خواهند رسید ، و آنان بسوی او بازگشت خواهند کرد . - ۴۶ .

#### تفسیر :

#### ۱- و استعینوا بالصبر و الصلوة :

استعانت : ازعون ، و بمعنی یاری و کمک طلبیدن باشد ، و عون دلالت می کند بمطلق یاری و تقویت بدون توجّه بجهات دیگر . چنانکه در معنای نصر : یاری کردن در مقابل مخالف و دشمن منظور می شود .

و صبر : در مقابل اضطراب و بیثباتی کردن ، و بمعنی ضبط نفس و شکیبا بودن و حالت طمأنینه و ثبات پیدا کردن باشد . و اینمعنی فرق نمی کند که : در مقابل انجام وظائف اخلاقی و دینی باشد ، یا در ترک و پرهیز از منکرات و معاصی صورت بگیرد ، و یا در برابر ناملایمات و ابتلاءات باشد .

و نتیجه صبر : استقامت و برقرار بودن و ثبات قدم در برنامه و هدفی است که

برای پیشرفت و سعادت گرفته شده است .  
 و صلوة هم که در آیه ۳ توضیح داده شد : بمعنی عبادت مخصوص و نماز بوده و  
 از عبری و غیره گرفته شده است .  
 و در این آیه شریفه : برای برنامه استعانت دو چیز ذکر شده است ، اول - صبر .  
 دوم نماز .

آری صبر موجب رفع اضطراب و تشویش خاطر بوده ، و برای نفس انسان حالت  
 سکون و ثبات و طمأنینه بخشیده ، و آدمی را آماده می کند که بخود متوجه گشته و  
 خود را دریابد .

و در این حالت معاصی و منکرات او را جلب و مضطرب نساخته ، و در مقابل  
 طاعات و عبادات پریشانحال و سست و متردد نشده ، و از ناملائمات و ابتلاءات و  
 حوادث سوء برنامه خود را تغییر و دگرگون نمی کند .

و **أَمَّا صَلَوةٌ** : بهترین و جامعترین عملی است که برای ایجاد ارتباط و توجه  
 بخداوند متعال ، و خضوع و خشوع در مقابل عظمت و جلال او ، و تزکیه و تهذیب  
 نفس و پیدایش حالت روحانی و عبودیت ، صورت می گیرد .

## ۲- **وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ :**

ضمیر مؤنث بجمله استعانت بصبر و صلوة بر می گردد ، و معلوم شد که توسل به  
 برنامه صبر و صلوة : بهترین و مؤثرترین مقدمه دریافتن خود و وصول و لقاء  
 پروردگار متعال است ، و این برنامه انسان را موفق می دارد که بخود رسیده و با  
 خدای خود ارتباط پیدا کند .

و رجوع ضمیر بصلوة تنها صحیح نیست : زیرا استعانت لازم است بهر دو موضوع  
 صبر و صلوة ، تعلق گرفته و انسان را آماده و مهیا و نیرومند ساخته ( ساختن بالقوه  
 با تحقق صبر ) ، و سپس با صلوة حالت توجه بخداوند متعال و ارتباط با او را ایجاد  
 کرده ، و نتیجه که ارتباط با خداوند و رسیدگی بخود است ، تحقق و فعلیت پیدا

کند .

و فعلیت پیدا کردن ایندو موضوع بنحو تحقیق در خارج : امر بسیار صعب و بزرگی است ، مگر آنکه در وجود انسان حالت خشوعی پیدا شده ، و از صمیم و خلوص باطن روح فروتنی و فرمانبرداری در قلب ظاهر گردد : زیرا حقیقت خشوع وقتی حاصل می‌شود که در قلب انسان صفات لینت و فروتنی و تسلیم و أخذ ، یعنی نرمی ، و حالت ذلت و فروتنی ، و اطاعت و فرمانبرداری ، و تلقی و أخذ ، پیدا شود ، و خشوع پس از اینچهار حالت و با این شرائط محقق گردد .

و بودن صفت خشوع که نتیجه تحقق چهار صفت است : مخصوص این مورد نیست ، بلکه در تمام مراحل رسیدن ، بحقایق و معارف الهی این صفت و تحقق حقیقت آن لازم باشد .

و چون روح خشوع که زاییده نرمی قلب ، و حالت فروتنی ، و اطاعت و فرمانبرداری ، و مهیتا شدن برای أخذ و تلقی مطلوب : می‌باشد : در وجود انسان پیدا نشود ، هرگز نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد .

### ۳- الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ :

ظنّ : اعتقاد است که قاطع نبوده و بحدّ یقین نرسد ، و چون بمرتبہ قطع و یقین نرسیده است : صد در صد اطمینان آور نخواهد بود ، و مگر از مرتبہ شکّ بالا رفته ، و هنوز قاطع و یکطرفه نشده است .

و ملاقات و لقاء : بمعنی دیدار کردن و روبرو شدن است ، و این معنی پس از رفع همه حجابهای ظلمانی و موانع نفسانی صورت گرفته ، و انسان با چشم تیزبین و روحانی باطن می‌تواند أنوار و جلوه‌های جلال و جمال و عظمت الهی را مشاهده کند .

و این مرتبہ اگر بحدّ شهود و یقین برسد : آنرا ایمان تمام و فوق مرحله خشوع و نتیجه آن نامند . و اگر در مرتبہ سیر و توجّه و علاقه باشد : قهراً مرادف با خشوع

بوده ، و در حدّ ظنّ بوصول لقاء و امیدوار بودن بموفقیت خواهد بود .  
و چون مقصود فراهم آوردن مقدمات ارتباط با خداوند متعال و دریافتن خود از  
( و تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ - ۴۴ ) می باشد : با پیدایش حالت خشوع ، مقدمات ارتباط پیدا  
شده ، و در نتیجه موضوع نسیان آنفس منتفی خواهد شد .  
پس این آیه کریمه بهترین تفسیر و توضیح خاشعین است که : از لحاظ مصداق  
خارجی کاملاً بهم‌دیگر منطبق می‌شوند .

آری وقتی انسان قلبش نرم شده ، و در مقابل عظمت خداوند متعال کاملاً خود  
را ذلیل و خوار دیده ، و در مقابل اوامر او مطیع گشته ، و آماده برای أخذ فیض و  
گرفتن دستور شد : قهراً بامید لقاء و باعتقاد و شوق ارتباط خواهد بود .

#### ۴- و أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ :

رجوع : عبارتست از بازگشتن بسوی آنچه از پیش بوده است ، از مکان و حالت  
و صفت و عمل ، و آن اعمّ است از اینکه بجانب عصیان باشد یا اطاعت ، مادّی باشد  
یا روحانی .

و رجوع روحانی مطلق با بازگشتن از محیط مادّی و تمایلات نفسانی و عیش  
حیوانی ، صورت می‌گیرد .

و رجوع بسوی خداوند متعال بطور مطلق با بازگشتن و بیرون رفتن از عوالم  
جسمانی و قطع علائق از ماسوای او و توجه خالص بعالم لاهوت و نور مطلق صورت  
می‌گیرد .

و فرق در میان این مادّه و مواد عود و مصیر و توبه و إنباه و ایاب : در ذیل ماده  
رجع از التحقيق ذکر شده است .

و أمّا فرق در میان لقاء و رجوع باو اینستکه : لقاء بمعنی دیدار و روبرو شدن  
است بهر نظری که باشد ، و لقاءالله عرفاً بدیدار مطلوب و موافق اطلاق می‌شود ، و  
در مفهوم آن عنوان بازگشت بسوی محلّ و محیط سابق منظور نیست . ولی در

رجوع : عنوان بازگشتن منظور می‌شود ، اعمّ از آنچه با اختیار باشد یا بی‌اختیار ، و نتیجه این بازگشت بنفع و خیر تمام بشود یا بضرر و گرفتاری ، و در این بازگشت موضوع لقاء و روبرو شدن و دیداری هم صورت بگیرد یا نه .

پس مفهوم رجوع آخرین مرحله حرکت انسان است که پس از طیّ عوالم و مراحل و منازل گوناگون ، خواه و ناخواه بسوی مبدء رجوع می‌کند ، زیرا عوالم همه متزلزل و متحوّل گشته و فانی می‌شوند ، و آنچه باقی و ثابت است : عالم ابتدائی و آغاز خلقت باشد .

و این جمله عطف است به جمله - **أَنْتُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ** ، یعنی و آنانکه ظنّ و عقیده پیدا می‌کنند که بسوی خداوند بازگشت خواهند کرد ، و این اعتقاد در اشخاص خاشع بصورت ظنّ پدیدار می‌شود ، چنانکه در موضوع ظنّ بقاء توضیح داده شد .

البته چون انسان قلبش نرم شده و فروتنی پیدا کرده و حالت اطاعت و فرمانبرداری داشته و آماده پذیرش و اخذ گردید : **قَهْرًا بِحَقِّ عَزَّوَجَلَّ** گرایش و وابستگی پیدا نموده ، و بتدریج از همه علایق و عوالم رهایی و دوری جسته ، و با تمام خلوص بسوی او بازگشت خواهد کرد .

### روایت :

در صافی از حضرت صادق ( سلام الله علیه ) نقل می‌کند که : چون بمردی مصیبتی شدید رسید ، پس روزه بگیرد ، خداوند متعال می‌فرماید : **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ** . و صبر عبارتست از صوم . و باز از آنحضرت نقل می‌کند که : چه مانعی دارد که چون یکی از شماها را غمی از غموم دنیا برسد ، اینکه وضوء بگیرد و سپس بجای نماز خود رفته و دو رکعت نماز بخواند ، و در آخر دعا کرده و حاجت خود را بخواهد ! آیا نشنیدید که خداوند می‌فرماید : **وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ** . و

باز آنحضرت می‌فرماید : چون امیرالمؤمنین ( ع ) در مقابل ناملائی که موجب ناراحتی بود قرار می‌گرفت : پناه می‌برد بنماز ، و سپس آیه و استعینوا را تلاوت می‌فرمود .

### توضیح :

از مصادیق روشن صبر ، روزه داشتن است که شخص صائم خود را از منهیات نگهداری کرده ، و بر جوع و عطش و عفاف صبر نموده ، و بعنوان طاعت و بندگی پایدار و بردبار می‌شود .

البته این موضوع برای افراد عادی ریاضت سختی است ، و از این لحاظ در تحمل و شکیبایی بر آن : توجه و روحانیت و خلوص بیشتری حاصل می‌شود ، تا نمازیکه بطور عادی و معمول خوانده می‌شود .

ولی نماز برای خواصّ که توجه بخصوصیات آن دارند ، و با حضور و خضوع و خشوع بجا آورده می‌شود : جالبتر و مؤثرتر خواهد بود .

و معلوم است که : مورد نزول آیه کریمه مربوط به جهات روحانی و معنوی و تحصیل شناخت پروردگار متعال و مجاهدت در انجام وظائف عبودیت است . ولی اکثر ابتلاءات ظاهری نیز از همین تقصیر در آن جهت پدید آمده ، و با توبه و توجه معنوی برطرف خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

۱- بالصبر و الصلوة : این دو کلمه با الف و لام دلالت بجنس می‌کند ، و شامل همه مصادیق صبر و صلوة خواهد شد .

۲- و إنّها لکبيرة : این جمله با حرف إنّ و لام و جمله اسمیه تاکید شده ، و دلالت می‌کند به ثبوت و استمرار .

۲- الَّذِينَ يَظُنُّونَ : تعبیر بصیغه مضارع بمناسبت خاشعین است که بمرتبہ یقین نرسیده ، و در حالت خشوع در تحوّل و تجدّد هستند .  
 ۴- أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ : تعبیر به جمله اسمیّه و با تاکید در اینجا و در جمله - و أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، پس از فعل يَظُنُّونَ ، دلالت می‌کند که موضوع ملاقات و رجوع ، مسلّم و قطعی است ، و قاطع نبودن از طرف افراد خاشعین باشد .

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ . - ۴۷ و اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا و لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ و لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ و لَاهُمْ يُنصَرُونَ . - ۴۸ .

### لغات :

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا : ای - فرزندان اسرائیل - یاد کنید .  
 نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ : زندگی پاکیزه من - آنچه - خوشی دادم - بشما .  
 وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى : و بتحقیق من - برتری دادم شما را - بر .  
 الْعَالَمِينَ و اتَّقُوا يَوْمًا : جهانیان - و خودداری کنید - روزی را که .  
 لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا : پاداش نمی‌دهد - نفسی - از دیگری - چیز را .  
 و لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ : و پذیرفته نمی‌شود - از آن - کمک و دستگیری .  
 و لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ : و أخذ نمی‌شود - از او - عدیل و برابری .  
 و لَاهُمْ يُنصَرُونَ : ونه - آنان - یاری می‌شوند .

### ترجمه :

ای بنی اسرائیل بیاد آورید زندگی پاکیزه و خوشی را که عیش خوبی دادم شما

را ، و بتحقیق اینکه برتری و فزونی دادم شماها را بر همه افراد و انواع صاحبان عقل . - ۴۷ و خودتان را حفظ و نگهداری کنید از شدائد و سختیهای روزیکه پاداش و جزاء نمی‌دهد نفسی از طرف نفسی دیگر چیز را ، و پذیرفته نشود از او کمک کردن و دستگیری نمودن ، و گرفته نمی‌شود از او چیز همتا و برابری ، و نه آنان یاری کرده می‌شوند . - ۴۸ .

تفسیر :

### ۱- یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا :

در آیه ۴۰ توضیحی درباره لفظ و معنای کلمه بنی اسرائیل گفته شد .  
و در اینجا اضافه می‌کنیم که : اکثر مسیحیین نیز از همین بنی اسرائیل بودند . و خود حضرت مریم مادر حضرت مسیح از سبط یهود و داود بوده است ، و یهودا فرزند چهارم یعقوب است .

و ذکر : بکسر یا ضمّ بمعنی یاد کردن و بیاد داشتن است ، و آن در مقابل غفلت و فراموشی و نسیان باشد .

و در این آیات کریمه اگرچه خطاب بحاضرین و موجودترین از بنی اسرائیل است ، ولی نظر بهممه افراد حاضر و غائب و گذشته ، و بطور کلی همه افراد فرزندان اسرائیل مورد نظر باشند ، گویی که همه افراد یک وجود و یک عنوان و شخصیتی دارند ، و این اطلاق در عرف شایع است .

بطوریکه رحمت و نعمت ، یا عذاب و ابتلاء و نقم‌تیکه باهل شهری یا بافراد طائفه‌ای وارد می‌شود : بهممه افراد موجود و گذشته و آینده آن شهر یا طائفه بحساب می‌آورند .

### ۲- نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ :

در آیه ۴۰ گفتیم که نعمت بمعنی نوعی از زندگی خوش و پاکیزه‌ای است ، و بنی



اسرائیل در اینجهت امتیازات و خوشیهایی از لحاظ مادّی و معنوی داشتند که  
اجمالاً اشاره شد .

و أمّا فضل بمعنی زیادی و فزونی است که بیش از اندازه لازم و مقرر باشد ،  
خواه تکوینی و از آغاز خلقت باشد ، و یا إلحاقی و در اثر نیات یا اعمال یا عوارض و  
مقتضیات دیگر باشد .

و برتری و فزونی بنی اسرائیل : از لحاظ تکوین و ذاتی بود، زیرا آنان از اولاد  
انبیاء و از خانواده‌های آنان بوده ، و در تحت تربیت و راهنمائیهای انبیای الهی قرار  
گرفته ، و از هدایت کتب آسمانی و از برنامه‌های تکوینی و تشریحی آنان پیروی  
می‌کردند .

و قسمت مهمّ فضیلت : چیزیکه از لحاظ صفات ذاتی و اخلاق نفسانی  
روحی و اعتقادات و افکار حقّ و صحیح صورت بگیرد .

و این فضیلت بود که بنی اسرائیل در اینجهت بر سائر طوائف و اقوام و ملل  
امتیاز داشتند .

و این خصوصیت و برتری ادامه داشت ، تا زمانیکه نور اسلام از آستین پیغمبر  
خاتم انبیاء و از آیات معجزآسای قرآن مجید که از لفظ و معنا کلام الهی بود ،  
تابیدن گرفته ، و خانواده رسول گرامی که از هر جهت برتری برگزیده و آینده  
داشتند ، ظاهر و جلوه پیدا کردند ، و اینمعنی امروز صد در صد روشن و هویداء  
است .

و این جمله ( فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ) درباره بنی اسرائیل ، عرفاً و عقلاً شامل  
همه افراد گذشته ، و مردم موجود می‌شود ، و این فزونی و برتری از جهاتیکه ذکر  
گردید ، امتیاز مخصوصی بود که در ملل گذشته و معاصر بنی اسرائیل وجود نداشته  
است .

و أمّا تعمیم آن بهمه ازمنه آینده که وجود خارجی و عرفی ندارند : از لحاظ

تحقیق و دقت صحیح نباشد .

پس روی این جریان عقلی و عرفی : منافاتی در میان امثال این آیات با آیات و روایاتی که برتری اهل بیت عصمت و طهارت را بر همه عالمین و ملل اثبات می‌کند ، نخواهد داشت .

و قهراً فضیلت پیغمبر اکرم ( ص ) و خانواده معصومین او بدلالت عرفی و عقلی بر همه گذشتگان و موجودین در امتداد دین مقدس اسلام و قرآن کریم و ادامه پرتو نور پیغمبر اسلام شامل خواهد بود .

و چون پیغمبر اسلام خاتم انبیاء بوده و قرآن مجید کتاب ثابت و همیشگی است : قهراً برتری و فضیلت آنها نیز پاینده خواهد بود .

و أمّا تکرار در جمله - یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی : مرتبه اول مربوط بجهات تشریح و انجام تکالیف و وظائف الهی است که در اثر خوف و رهبت حاصل می‌شود - و ایاتی فارهبون . و در مرتبه دوم - توجه بجهات تکوین و امتیازات ذاتی است که بمقتضای آن لازمست برای عالم ماورای طبیعت آمادگی پیدا کرده ، و از موانع و آلودگیهای عوالم ماده و تمایلات نفسانی خود را حفظ نمود . چنانکه می‌فرماید : و اتقوا يوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً .

و أمّا کلمه عالمین : آن جمع عالم است ، و به معنی علم و علامت باشد ، مانند خاتم و ختم ، یعنی چیزیکه بوسیله آن امر دیگری معلوم گردد ، و آنچه با آن چیزی پایان پذیرد ( ما یعلم به ، و ما یختم به ) .

و در دو صیغه خاتم و ختام و عالم و علامت : بخاطر زیاد شدن حرف الف ، دلالت بر امتداد در معنی می‌کند .

چنانکه جمع با واو و نون یا یاء و نون که مخصوص عقلاء است : دلالت می‌کند بآنچه صاحب عقل باشد ، ولی مفرد که عالم است بهممه علامتها شامل خواهد شد ، خواه از عوالم جماد یا نبات یا حیوان یا انسان باشد .

### ۳- و اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ :

در آیه ۴۱ ذکر شد که تقوی بمعنی حفظ و نگهداری است ، و اتقاء : حفظ و نگهداری را اختیار کردن و برگزیدن باشد .

و یوم : بمعنی مطلق زمانیست که محدود باشد ، خواه کم یا زیاد یا از روز و یا از شب و یا مادی و یا معنوی و روحانی باشد .

و جزاء : بمعنی پاداش و مزد دادن است ، خواه در مورد ثواب باشد یا عقاب . و این امر در رابطه فضیلت و برتری آنان ذکر شده است : زیرا فزونی و تفوق بدیگران انسان را از توجه بنقاط ضعف و احتیاج و فقر خود منحرف کرده ، و بغفلت و غرور و جهل مبتلا می سازد .

و در نتیجه خود را مستغنی از کسب کمال و أمن و طمأنینه دیده ، و برای تأمین آینده و تحصیل سرمایه روحانی نیازمند نمی بیند .

و مراتب مساعدت و همراهی و تقویت انسان بر سه گونه باشد که در این آیه کریمه بآنها اشاره شده است :

أوّل - بعنوان پاداش دادن از طرف او ، و از جهت أعمال خلاف و معاصی او پاداش تأدیه کردن . - لا تَجْزِي نَفْسٌ .

دوم - در مورد ضعف و ناتوانی او، باو پیوسته و او را تقویت و نیرومند ساختن ، تا از تنهایی و درماندگی خارج آید ، و بآن اشاره شده است بجملة لا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ :

سوم - بمقدار درماندگی و بمساوات جرم و ضعف و بخاطر رهایی و آزادی خود یا دیگری ، چیزی را دادن است ، و بآن اشاره است - جملة لا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ .

چهارم - مطلق دستگیری و یاری است .

و مرتبه اوّل قویتر و نافذتر و مؤثرتر است ، زیرا در اینصورت حساب بدهکاری او کاملاً تصفیه می شود .

و پس از آن شفاعت است که با همراه شدن و ضمیمه بودن قوت و نیروی دیگر ، قدرت و توانایی بدست خواهد آمد .

و در مرتبه سوم فدیة دادن است اگر با شرائط لازم پذیرفته شود . و سپس یاری کردن باشد .

#### ۴- و لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ :

قبول : بمعنی روبرو شدن با تمایل و رضایت است ، یعنی بحالت میل و رغبت با چیزی مواجه گشتن باشد . و مفهوم پذیرفتن اثر و نتیجه این معنی است .  
و شفاعت : بمعنی ضمیمه شدن شخصی یا نیرویی است بدیگری ، بخاطر آن منظور و مقصودیکه در این برنامه هست ، و نتیجه در آن تقویت پیدا کردن و نافذ شدن است تا مطلوب حاصل گردد .

و چون نتیجه شفاعت تأثیر و نفوذ و اظهار قوت و قدرت باشد : پس شفاعت در روز قیامت مخصوص پروردگار متعال خواهد بود ، زیرا که حکومت و سلطنت و مالکیت تمام و اختیار مطلق در آنروز تنها برای خداوند متعال بوده ، و هیچگونه تصرف و مداخله‌ای برای غیر او امکان پذیر نخواهد بود - چنانکه می فرماید : **الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ - ۲۵ / ۲۶ ، يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً و الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ - ۸۲ / ۱۹ ، يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ۲۰ / ۱۰۹ .**

پس شفاعت در عالم آخرت منحصر می شود بخداوند متعال که مالک و حاکم مطلق در آنروز است ، و یا اشخاص مخصوصی که عنوان وجه الله و مظهریت تمام داشته ، و فناء کامل در عظمت و اراده او بوده ، و بجز خواسته او از خود اراده‌ای ندارند .

و این آیه شریف هم مربوط بعالم آخرت است ، نه عالم ماده و دنیا و امور دنیوی که در اینجهت شفاعت عمومیت دارد .

#### ۵- و لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ :

أخذ: بمعنی فراگرفتن است، یعنی گرفتن چیزی بنحویکه آنرا ضبط و جمع کند.

و عدل و عدالت بمعنی واقع شدن در حدّ میانه از کوتاهی و تجاوز ( فیما بین افراط و تفریط ) باشد، و مصدر است.

و عدالت در همه مراحل میزان حقّ بودن است، خواه در افکار و اعتقادات باشد، یا در اخلاق و صفات قلبی، و یا در اعمال و اقوال، و یا در موجودات خارجی.

و تحقّق عدل باختلاف موارد فرق می‌کند، چنانکه در افکار: معتدل بودن از انحراف و تندى و ضعف و سستی باشد، و در صفات نفسانیه: اعتدال از افراط و تفریط باشد. و در اعمال: خالی بودن از زیادت و نقصان است.

و در امور نسبی: عبارتست از برابر بودن و مساوی شدن چیزی با چیز دیگری که عوض و معوّض باشند یا امر دیگر، بنحویکه زیادتی و نقیصه‌ای از لحاظ کیفیت و کمیت در میان آنها نباشد.

و کلمه أخذ و گرفتن عدل: تصریح است در أخذ چیزیکه معادل و مساوی باشد با آنچه فوت شده است، خواه عوض و معوّض یا یکی از آنها از قبیل عقائد باشد یا صفات یا اعمال.

و بهر صورت عالم آخرت برای نتیجه گرفتن و بلکه مشاهده نتیجه و برخورد با آثار اعمال و رفتار است که در عالم دنیا از او صادر و ظاهر شده است، و این جریان بطور طبیعی و خود بخود نتیجه را آشکار می‌کند، و در آنجا تغییر و تبدیل و کم و زیادی صورت نگرفته، و چون ضبط صوت قابل تحوّل بصورت دیگر نیست.

و کلمه عدل در این آیه کریمه بوزن صعب صفت مشبّهه است، یعنی چیزیکه معادل و برابر و مساوی با چیز دیگر باشد.

۶- و لا هم يُنصرون:

اینمعی مرتبه ضعیفتر از تقویت و کمک رسانیدن است که باز نفی شده است .  
و نصر : عبارت است از یاری و اعانت کردن در مقابل مخالف ، و اعانت بطوریکه  
در آیه ۴۵ ذکر شد : مطلق یاری کردن باشد .

### روایت :

در تفسیر امام ( ع ) نقل می‌کند که : معنی لا تَجْزِي نَفْسٌ ، اینستکه نفسی  
نتواند گرفتاری و عذابی را از دیگری هنگام موت او دفع و برطرف کند ، و شفاعتی  
پذیرفته نمی‌شود که مرگ او را بتأخیر اندازد ، و فدیهای قبول و أخذ نمی‌شود که  
جایگزین او گردد .

و امام ششم فرموده است که : مراد روز مردن و جان‌کندن باشد ، زیرا در آنروز  
شفاعت و فدیة مؤثر واقع نمی‌شود . و أمّا در روز قیامت : ما أهل بیت طهارت و  
رسالت بأنواع مختلف شیعیان خود را از شدائد و گرفتاریها نجات می‌دهیم .

### توضیح :

اول - موت : عبارت از قطع علاقه و تولیت روح است از بدن ، و در اینصورت  
بدن چون سائر جمادات از خود نیروی محرّک و مدبّری نداشته ، و قهراً نفس انسان  
با سوابق أعمال و ملکات روحی خود جلوه نموده ، و علائق مادّی و التذاذات بدنی و  
تمایلات دنیوی همه بطور کلی از بین می‌رود .

دوم - موت چون حیات ، مربوط بنظام عالم و تقدیر الّهی است که : با رسیدن  
وقت مقدرّ بهر عنوان و اقتضاء و صلاح دیدی باشد ، واقع خواهد شد . و گذشته از  
تقدیر الّهی و حکومت غیبی : بظاهر یک جریان طبیعی نیز هست که هیچگونه  
نمیتوان آنرا دفع کرد .

سوم - با موت ، باطن و حقیقت و تمام خصوصیات روحی و اخلاقی و حالات

انسان از نورانیت و ظلمت و آلودگی هویداء گشته ، و قهراً آثار و لوازم آنها نیز خود بخود جلوه می‌کند ، و این امر هرگز قابل پوشانیدن و برطرف کردن و عوض نمودن نباشد .

چهارم - و أمّا در عالم پس از موت : افرادی که از لحاظ پرونده بطور روشن و قاطع در هدایت و سعادت ، و یا در ضلالت و شقاوت هستند ، باز قابل تغییر و تحویل نیستند .

و أمّا آنانکه پرونده آنها مختومه نبوده و قلوب آنان مطبوعه و یکطرفی نشده ، و باطناً اقتضای علاقه و تمایل و حسن فطرت و نیت در حقّ آنان موجود است : مورد شفاعت بآنحاء مختلف قرار خواهند گرفت .

### لطائف و ترکیب :

۱- نفسٌ عن نفسٍ : تعبیر بکلمه نفس ، اشاره است بطرح سائر خصوصیات و امتیازات و عناوین در طرفین .

۲- شیئاً : ذکر کلمه شیء بحالت نکره بودن ، اشاره است بمطلق هر چیزی که تصوّر شود از کم و زیاد و کوچک و بزرگ .

۳- لا یُقبَلُ : اشاره است بعاقبت افرادی که متقی و خوددار نباشند ، و جریان امور آنها منتهی می‌شود بچنین حالت گرفتاری و شدّتی که هیچگونه راه نجات و تخلص برای آنان نخواهد بود .

۴- و لا هم یُنصرون : با این جمله نتیجه و عاقبت جریان امر آنان که تقوی نمی‌گیرند ، روشن شده است ، یعنی هیچگونه توقّع و انتظار یاری در حقّ آنان از هر کسی و بهر نحوی داده نمی‌شود .

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ . - ۴۹ وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ . - ۵۰ .

### لغات :

وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ : و زمانیکه - رهانیدیم شما را از .  
 آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ : - پیروان - فرعون - اظهار و عرضه می‌کردند شما را .  
 سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ : ذبح می‌کردند - فرزندان پسر شماها را .  
 وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ : زندگی و حیات می‌خواستند - زنان شماها را .  
 وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ : و در این شما را - تحوّل است - از .  
 رَبِّكُمْ عَظِيمٌ : پروردگار شما - که بزرگ است .  
 وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ : و زمانیکه - جدا ساختیم - بشماها - دریاها را .  
 فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا : پس رهانیدیم ما شما را - و فرو بردیم در آب .  
 آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ : پیروان فرعون را - و شما - می‌نگریستید .

### ترجمه :

و زمانیکه رهایی و نجات دادیم شماها را از ستمهای پیروان و خاندان فرعون ، که عرضه می‌کردند بشما شکنجه و عذاب بدی را ، و سر میبردند فرزندان و پسران شما را ، و زنده نگه میداشتند زندهای شماها را ، و در این جریان تحوّل و ابتلائی از جانب پروردگار شما بود که عظیم و بزرگ بود . - ۴۹ و زمانیکه جدا کردیم آب دریا را برای شماها ، پس رهایی و نجات دادیم شما را ، و غرق نمودیم پیروان و خاندان فرعون را در حالیکه شما ناظر بودید . - ۵۰ .



تفسیر :

### ۱- و اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ :

نَجَاء و نجات : بمعنی رهایی و دور شدن است . و اِنجاء رهایی دادن و دور کردن باشد ، مانند تنجیه ، و نظر در اِنجاء که بصیغه اِفعال است بصدور فعل و قیام آن بفاعل باشد . و در تنجیه که بصیغه تفعیل است بوقوع فعل و تعلق آن بمفعول باشد .

و این جمله عطف است به کلمه نِعْمَتی ، و در معنی مفعول کلمه اُذْکُرُوا ، است ، و همچنین جمله‌های آینده - و اِذْ فَرَقْنَا ، و اِذْ وَاَعَدْنَا ، و غیر آنها .

و چون نظر در اینمورد به ذکر اَلطاف و رحمت‌های اِلَهِی است که متعلق به بنی اسرائیل بود : لذا بصیغه نَجَّیْنَا از باب تفعیل آمده است .

و فرعون لقب کَلّی سلاطین مصر بود که : از زمان پس از طوفان در اولاد حام بن نوح ، بنام بیصر بن حام و مصر بن بیصر و در شهر مِئف استقرار و ادامه پیدا کرد . و از همین فراعنه است : فرعون اِبْرَاهِیم خلیل بنام طونیس ، که در حدود ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد بود ، و همچنین فرعون یوسف نبی که در حدود / ۲۵۰ سال پس از میلاد اِبْرَاهِیم ( ع ) بود ، و همچنین فرعون موسی ( ع ) که در حدود / ۱۷۵۰ قبل از میلاد بوده .

رجوع شود به تاریخ ابن وردی و سائر تواریخ و کتاب التحقیق .

و کلمه آل : بمعنی خاندان و پیروان است ، و از ماده اُول اُخذ شده ، که بمعنی تبعیت و پیرو باشد ، و قدر مسلّم از این معنی خاندان و اهل بیت است ، مخصوصاً که بقید بیت استعمال بشود ، و یا قرینه‌ای برای توسعه معنی نباشد .

### ۲- یَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ یَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ :

سُوم : بمعنی در معرض گذاشتن و نشان دادن چیزی است برای دیگران مانند در نمایش گذاشتن متاعی برای معامله .

و سُوء: اسم مصدر است مثل غُسل، و آن در مقابل حُسن است، یعنی چیزیکه مطلوب و نیکو نباشد، خواه در موضوع خارجی باشد یا عمل یا نظر و رأی. و این کلمه در موردی استعمال می‌شود که بدی مجهول نباشد، بخلاف ضرر که در مقابل نفع و در موردیستکه زیان مجهول و نامعلوم باشد.

و سُوء بفتح مصدر است، و بمعنی لازم و متعدی هر دو استعمال می‌شود. و عَذَاب: از عَذَب و بمعنی چیزیکه ملائم طبع و مطابق اقتضاء حال باشد. مانند آب گوارا برای مزاجیکه تشنه است. و زیادی أَلف دلالت بر استمرار و ادامه می‌کند.

و عذاب در مورد عقوبت و پاداش سوء، استعمال شده، و با قرینه مقالی و مقامی ذکر می‌شود.

و در تعبیر و انتخاب این کلمه اشاره است بکمال عدل الهی که افراد گناهکار را مطابق اقتضاء عمل و حال و نیت آنان مجازات می‌کند نه افزونتر از آن، ولی نیکوکاران را که زمینه و اقتضای رحمت و مغفرت و فضل الهی در وجود آنان هست: با فضل و لطف خود معامله می‌فرماید - و یَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۲۴ / ۳۸.

پس عذاب و عقاب طبق اقتضای مزاج شخص عاصی است، و رحمت و فضل بموجب صفات عظمت و بزرگواری خداوند متعال باشد.

و تعبیر با این کلمه در این مورد نیز اشاره می‌شود: بآنکه این ابتلاء و گرفتاری باقتضای اُعمال و رفتار آنها بوده است، اگرچه این خلاف و عصیان بموجب عقیده و برنامه فرعون باشد.

زیرا عذاب اعمّ است از آنکه از جانب خداوند متعال باشد، و یا از جانب دیگران، و روی برنامه حقّ باشد یا باطل.

و بهر صورت در موردی استعمال می‌شود که: مفهوم اقتضای حال و مطابقت با ملائمت طبع منظور گردد.

و توجه شود که: در معرض گذاشتن سوء عذاب برای آنها، سختترین گرفتاری و شکنجه روحی است، و آن بالاتر از عذاب فعلی است.

و **أَمَّا كَلِمَةٌ ذَبِيحٌ**: بمعنی شقّ و گلو بریدن است، و بکسر اسم مصدر باشد بمعنی عملیکه حاصل از مصدر می شود. و تذبیح از باب تفعیل دلالت به تکثیر کرده و هم در مورد تعلق فعل بمفعول و نظر بجهت وقوع فعل استعمال می شود، نه صدور آن. و **أَمَّا أَبْنَاءُ**، جمع این است بمعنی پسر، و ابن از ماده بنی است نه از بنو، و در کتاب التحقیق بحث شده است.

و **استحیاء**: از حیات است بمعنی زنده بودن، و استفعال دلالت بطلب و درخواست می کند، یعنی درخواست کردن حیات آنها.

و این کلمات مطلق بوده، و دلالت بخصوصیت تذبیح یا استحیاء از لحاظ کمیّت و یا کیفیت نمی کند.

### ۳- و فی ذلکم بلاءٌ من ربکم عظیم:

کلمه **ذلکم**، مرکب از اسم اشاره - ذا - برای مفرد مذکر، و لام برای اشاره بعید، و **کم** - برای خطاب جمعی و علامت خصوصیت مخاطب.

و بعید نیست که: لام در این مورد برای اخصاص باشد، و مانند ها - که برای تنبیه است، مخاطب را بیشتر توجه بدهد بمفهوم این اشاره و خصوصیت مشارالیه.

پس این تجزیه و ترکیب در همه مفردات أسماء اشاره جاری است. و همینطوریکه أسماء اشاره از جمله أسماء محسوب می شود، کاف خطاب هم از جمله أسماء ضمایی است که در مقابل مشار الیه، مخاطب باشاره را تعیین می کند. و حرف تنبیه و لام اختصاص هر دو از حروف حساب می شوند.

و **أَمَّا بَلَاءٌ**: از ماده بلو گرفته شده، و بمعنی ایجاد تحوّل است تا نتیجه ای که منظور است بدست آید. و اینمعنی بموارد امتحان و اختبار و تقلیب شامل

می‌شود .

و این جریانها از - معرض عذاب قرار گرفتن و تذییح ابناء و زنده نگهداشتن زنها و سائر تحولات ، بلای عظیمی بود ، تا افراد مؤمن از دیگران شناخته شده و تمییز داده شوند .

و انتخاب کلمه ربّ که از تربیت بوده ، و صفت مشبّهه است بوزن صعب ، و از أسماء حُسْنیِ اِلَهِی باشد ، چنانکه در ۱ / ۲ ذکر شد ، دلالت می‌کند به پرورش دهنده همه عوالم و افراد ، و اشاره می‌شود بآنکه این ابتلاءات برای تربیت و تکمیل انسان است .

و هر اندازه‌ای که بلاء و تحوّل بزرگتر باشد : علامت سعه وجودی و استعداد بیشتر و تحمّل و ظرفیت کاملتر بوده ، و قهراً نتیجه مطلوب آن هم عمیقتر خواهد شد .

و **عظمت** : بمعنی تفوّق داشتن از جهت قوّت و مهتری بوده ، و شامل جهات مادی و معنوی هر دو می‌شود ، و آن در مقابل حقارت است .

#### ۴- و اِذْ قَرَفْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ :

جمله عطف است بکلمه نعمتی ، و کلمه اِذْ در آیه ۳۰/۲ گذشت .

و **فَرَقَ** : در مقابل جمع بوده ، و بمعنی مطلق جدا کردن است ، خواه پس از وصل و بهمرسیدن باشد یا نه ، و خواه در میان اجزاء شکاف خارجی حاصل شود یا نه ، و خواه در مادّیات باشد یا معنویات .

و **أَوَّلَى** را وصل و فصل گویند ، و دومی را انفراج گویند که خواه تفرّق حاصل شود در خارج یا نه ، پس **فَرَقَ** اعمّ است .

و نظر در اینجا بمطلق حصول جدایی در آب دریا می‌باشد .

و **بَحْرَ** : بمعنی محلّ وسیع گسترده‌ای باشد که در آن تموّج و جنبشی باشد ، خواه در جهت مادی صورت بگیرد ، مثل دریای آب . و یا در جهت معنوی ، چون

دریای علم و دریای سخاوت .

و جدایی آب دریا با آن جریان و اتصال و لطافت و تموج : کاملاً برخلاف طبیعت و ضوابط خارجی است ، و بجز نیروی غیبی و اراده الهی مؤثر دیگری نتوان در آن تصوّر کرد .

پس اینمعنی که قرآن کریم بآن تصریح فرموده است : یکی از آیات عظیم و از معجزات جالب رسول گرامی حضرت موسی است که تنها با اراده نافذ و نیروی محیط و کامل پروردگار متعال میتواند صورت بگیرد .

و ضمناً با این معجزه عظیم و ظهور آیت کبری که در موقع بسیار حساس واقع شد : بنو اسرائیل توانستند همگی از خطر حتمی و نابودی که از تعقیب فرعونیان صورت میگرفت ، نجات بیابند .

#### ۵- فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ :

آری نه تنها با این آیت کبری بنو اسرائیل از شرّ و فتنه آل فرعون رهایی یافتند ، بلکه فرعون و پیروان او هم در دریا غرق شدند .

و در اینمورد بصیغه افعال - إنجاء - تعبیر شده است ، زیرا نظر به جهت صدور فعل و نسبت آن بفاعل می باشد ، و منظور رهایی دادن و غرق کردن از جانب پروردگار متعال است ، نه تعلق فعل و وقوع آن بمفعول ، چنانکه در آیه گذشته منظور بود .

#### ۶- وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ :

نظر : عبارت از رؤیت و دیدنی است که بدقت و تحقیق و تعمق صورت بگیرد ، خواه در امور مادی باشد یا معنوی .

و رؤیت : مطلق دیدن باشد ، با بصر باشد یا با بصیرت .

و تعبیر بجمله اسمیه و فعل مضارع : برای دلالت با استمرار نظر بود در همان حالیکه آنان غرق می شدند .

## روایت :

در تفسیر امام (ع) می‌فرماید : خداوند متعال وحی کرد بموسی (ع) که عصای خود را بدریا زده و بگوی : پروردگارا بسبب مقام و وجهه محمد و آل طیبین او که این دریا را برای ما بشکافی ! پس از آن حضرت موسی چند بار با گفتن این اَسْمَاء ، عصای خود را بآب دریا زده ، تا آب دریا بدوازده راه خشک جدا گردیده ، و بنو اسرائیل همگی از دریا عبور کرده ، و سپس فرعون و پیروان او در زیر آب غرق شدند .

## توضیح :

۱- همینطوریکه خداوند متعال برای حضرت آدم با نشان دادن و تعلیم شهودی اَسْمَاء جلال و جمال ، مقام خلافت را جعل و تثبیت فرمود : همچنین با نشان دادن اَنوَار و مقامات پیغمبر خاتم و آل اطهار او ، توجّه و توّسل بآنها را در ضمن معرّفی آنان برای حضرت موسی (ع) روشن نمود .

۲- تکوین و ایجاد از جانب خداوند متعال : تنها با اراده که مظهر آن کلمه - کُن ، باشد ، صورت می‌گیرد . و این اراده اَعْم است از آنکه بمفهوم موجودی تعلق بگیرد ، و یا بواسطه تعلق باراده دیگری آن مفهوم را ایجاد کند ، و این قسم را اجازه گویند . و در اینجا حقیقت تکوین و تأثیر از اراده اَوَّلی است ، ولی بواسطه اراده دوم که طبق اجازه صورت گرفته است ، و لازم است این اراده دوم مطابق شرائط و خصوصیات که معین می‌شود ، صورت گرفته ، و مراد حاصل گردد .

۳- حضرت موسی (ع) در این مورد : مطابق امر الهی ( و لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ۗ ) و مطابق شرائط عصای خود را بدریا زده ، و اراده جدایی آب دریا را نموده ، قهراً مؤثر واقع گردید .

۴- جریان اجازه از جانب پروردگار متعال برای انبیاء و مرسلین ، و از جانب

أولیاء و أنبیاء برای دیگران : صددرصد ثابت و محقق بوده ، و بنده خودم اینمعنی را بارها مشاهده نموده‌ام .

۵- اکثر معجزات حضرات انبیاء عظام ( علیهم السلام ) از همین طریق اجازه از جانب پروردگار متعال بوده است . چنانکه می‌فرماید : **وَأَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِ اللَّهِ ۣ۳/۴۹** .

### لطائف و ترکیب :

۱- **يَسُوْمُوْنَكُمْ** : جمله حالیه است از آل فرعون ، و ضمیر جمع مخاطب مفعول دوم است ، و مقدم شده است بمفعول أول که سوء عذاب باشد ، زیرا نظر بنجات آنان است .

۲- **يُذِبُّحُونَ** : حال است از ضمیر فاعل در **يسومون** .

۳- **وَيَسْتَحِيُونَ نِسَاءَكُمْ** : عطف است به **يُذِبُّحُونَ** . **نساء** : از لغات آرامی و سریانی گرفته شده است ، رجوع شود به - التحقیق .

۴- **و فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ** : بلاء مبتداء مؤخر و نکره است ، و نظر به بیان حال آنان باشد از جهت ابتلاء ، و از این لحاظ مقدم بر مبتداء شده است .

۵- **وَ اِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ** : تعبیر بفعل مجرد ، برای آنکه نظر به مجرد و مطلق جدایی آب است ، و بحر مفعول أول ، و بکم مفعول دوم است که بخاطر نظر داشتن به نجات آنان مقدم شده است ، و باء در آن برای تعدیه باشد .

۶- **وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** : جمله اسمیه و فعل مضارع ، دلالت می‌کند با استمرار و ثبوت در ناظر بودن بجریان غرق .

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ . - ۵۱ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ . - ۵۲ .

### لغات :

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ : و زمانیکه - تعهد کردیم - موسی را .  
 اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ : چهل - شب - سپس .  
 اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ : فرا گرفتید - گوساله را - پس از آن .  
 وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ ثُمَّ : و شما - ستمکارانید - سپس .  
 عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ : بخشودیم - از شما - از - بعد آن .  
 لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ : شاید شما - سپاسگزاری کنید .

### ترجمه :

و زمانیکه وعده داده و تعهد کردیم موسی را برای چهل شب که با ما باشد ، و سپس فرا گرفتید و ضبط نمودید گوساله را پس از این ، و شما ستمکارانید بخود و هم بدیگران . - ۵۱ سپس بخشودیم از شما پس از این جریان ، شاید شما سپاسگزار باشید . - ۵۲ .

### تفسیر :

#### ۱- و إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ :

وَعَدٌ : بمعنی تعهد کردن و چیزی را بگردن گرفتن است ، و مواعده از باب مفاعله دلالت با استمرار تعهد می‌کند ، و در اینمورد تعهد از جانب پروردگار متعال تا چهل روز ادامه پیدا می‌کند .

و در سوره اعراف ۱۴۲ در اینموضوع توضیح داده شده و می‌فرماید : وَاَعَدْنَا



مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَنَّاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي .

معلوم می‌شود این مواعده در ابتداء سی شب بوده است ، و سپس ده شب دیگر اضافه شده ، و چهل شب شد .

و در همان چهل شب بود که در میان خداوند متعال و حضرت موسی مکالمه صورت گرفته ، و جمله - رَبِّ أَرِنِي - اظهار گردید .

## ۲- أَرْبَعِينَ لَيْلَةً :

کلمه أَرْبَعِينَ : شبه جمع است از أَرْبَع بمعنی چهار ، و از لغت عبری گرفته شده است .

و عدد چهار دلالت بر ثبوت و استقرار می‌کند : زیرا برقرار بودن و قوام هر بنایی مخصوصاً در عوالم ماده نیازمند بچهار پایه دارد ، و چون موضوعی روی چهار پایه استوار گشت : متمکن و ثابت و پایدار خواهد بود . و همچنین است اگر برای تثبیت و تحقق امری آنرا چهار مرتبه تکرار کنند .

و اگر در مقام تحقق بخشیدن و استوار بودن کامل چیزی چهار مرتبه آنرا تکرار نمایند : بحدّ اعلای ثبوت و برقراری خواهد رسید ، و چهل ، مرتبه بلند چهار است ، و در آن چهار پایه محکم و اساسی از عشرات موجود است . و از این لحاظ در موارد زیادی از عبادات و اذکار و ریاضات عدد چهل در نظر گرفته می‌شود .

و أما کلمه لَیْلٍ : در مقابل نهار باشد ، یعنی زمانیکه در مقابل و پس از انبساط نور واقع شده ، و تاریک گردد .

و لیل مناسبترین زمانست برای عبادت و ذکر و توجّه بخداوند متعال و ارتباط با غیب و حصول خضوع و تذلل و مناجات ، زیرا در آن وقت از امور مادی و از محسوسات میتوان منقطع شده ، و روی بجانب روحانیت و عالم نور آورد .

و این وعدگاه اگرچه بظاهر برای حضرت موسی (ع) بود، ولی آثار و منافع معنوی و نتایج روحانی آن مربوط به قوم و بنی اسرائیل می‌شد، و از این نظر این وعده چهل شب، از نعمتهای بزرگ و از ألطاف بسیار مهم و اساسی پروردگار متعال محسوب بود، برای پیشرفت و تحصیل کمال و قرب و روحانیت آنان.

### ۳- ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجَلَ :

اتَّخَذَ: از باب افتعال، و بمعنی اختیار فراگرفتن است، یعنی باختیار گوساله را برای خود انتخاب کردن در مقام توجه و عبادت باشد.

و عِجَل: بمعنی گوساله است، و از ماده عَجَلَ و بمعنی شتاب کردن باشد، و گوساله این صفت را دارد که در حرکات و جریان امور خود سرعت و شتاب کرده، و با صبر و فکر و دقت انجام نمی‌دهد.

و اینمعنی با جریان امور بنی اسرائیل نیز کاملاً وفق می‌دهد: زیرا در غیاب پیغمبری چون حضرت موسی که بسوی مناجات با خداوند متعال رفته بود، و برای آنها بناء بود ألواح آسمانی و أحكام و دستورهای إلهی بیاورد: نتوانستند صبر و شکیبایی از خود نشان داده، و مدت کمی در انجام وظائف خود استقامت بورزند. مخصوصاً اینکه در انتخاب و پرستش عجل: با کمال اختیار و دلخواهی قدم برداشته، و بدون دقت و حقیقت بینی عمل کردند.

### ۴- مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ :

در آیه ۳۵ ذکر شد که ظلم عبارت باشد از ضایع کردن حقی از حقوق، خواه درباره خود باشد یا دیگران، و امر مادی باشد یا معنوی یا إلهی، و بزرگترین ظلم آنکه حق خود را بجا نیاورد مخصوصاً که در جهت روحانی و إلهی باشد.

و بالاتر از آن هم تضييع حقوق درباره پروردگار متعال باشد، و در این مورد این دو جهت (ظلم بحقوق خداوند و بخود) هر دو صدق می‌کند: اولاً - بنواسرائیل خودشان را از جاده حقیقت و سیر بسوی کمال و سعادت باز داشتند. ثانیاً - بعنوان

اتّخاذ عجل مرتکب کفر بخداوند متعال و یا شرک باو شدند .  
 و کلمه مِنْ بَعْدِهِ : اشاره می‌کند بآنکه اتّخاذ عجل و انحراف از توحید و بندگی  
 حقّ ، پس از جریان مواعده و رفتن حضرت موسی ( ع ) برای مناجات با خداوند  
 متعال : بغایت قبیح و نهایت جهل و انحراف بوده ، و بر عنوان ظلم و شرک  
 میافزود .

### ۵- ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ :

عفو : عبارت است از صرف نظر کردن از چیزی که مقتضی بر نظر و توجّه باو  
 باشد .

و مغفرت : پس از عفو بوده ، و عبارتست از محو اثر شیء .  
 و از اسماء حُسْنٰی : عَفْوٌ است که بکسی اطلاق می‌شود که از خطاها و معاصی  
 دیگران چشم پوشی کرده و صرف نظر نماید .

و نعمت دیگر پروردگار متعال به بنی اسرائیل در گذشتن و صرف نظر کردن از  
 این خطاء و لغزش بزرگ بود که : بکلی پیشرفت و موفقیت و سعادت را از آنان سلب  
 کرده ، و مبعوض در درگاه حقّ متعال قرار میداد .

و این نعمت مخصوصاً در موردیکه خطا و انحراف بزرگی از آنان سر زده ، و  
 برخلاف حقّ و عقل مرتکب عصیان و اِعْرَاض شده بودند : بسیار جالب و مؤثّر بود .

### ۶- لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ :

لَعَلَّ : چنانکه در آیه ۲۱ گذشت ، دلالت می‌کند به پیدا شدن امیدواری در ما  
 بعد آن ، و منظور پیدایش ترجّی بر تحقّق سپاسگزاری است .

و در این مورد عفو و بخشودن خداوند متعال که نعمت بزرگی است ، برای بنی  
 اسرائیل : قهراً موجب سپاسگزاری خواهد شد .

زیرا شُکْر : عبارت است از اِظْهَار تَجْلِيل و تقدیر کردن در مقابل نعمت و خوشی  
 که از جانب دیگری بانسان میرسد ، خواه نعمت ظاهری باشد یا معنوی . و شکر در

مقابل کفران است ، یعنی توجّه نداشتن و پوشانیدن و ردّ کردن نعمت .  
و لزوم سپاسگزاری بحکم عقل واجب باشد ، و آن اضافه بر انجام دادن وظیفه  
تشکر از منعم : موجب ارتباط با او ، و اظهار فقر و عبودیت و احتیاج ، و قدردانی از  
نعمت ، و مصرف کردن آن در موارد لازم و پسندیده خواهد بود .

### روایت :

در تفسیر امام است که : امام فرمود : موسی بن عمران ( ع ) به بنی اسرائیل  
می‌گفت ، چون خداوند متعال دشمنان شما را هلاک کرده و شما را نجات داد ،  
کتابی از جانب خداوند متعال برای شماها خواهم آورد که در آن اوامر و نواهی و  
مواعظ و احکام و قوانین الهی ثبت بشود ! و وعده الهی روی چهل شب بود ، و  
سامری در وسط این مدّت آمده ، و با وسوسه و سحر ( که سابقه آنرا داشته ، و از  
جمله سخره بود ) گوساله را ساخته و بنی اسرائیل را بعبادت آن دعوت کرد .

### توضیح :

در آیات دیگر که ارتباط باین جریان دارد ، بآن مقداریکه آیات قرآن مجید  
دلالت دارد ، از خصوصیات این جریان تاریخی بحث خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- أَرْبَعِينَ لَيْلَةً : مفعول دوم واعدنا است ، و صحیح نیست که ظرف باشد ، زیرا  
مواعده در ظرف چهل شب نبود بلکه بچهل شب وعده گذاشته شده بود .
- ۲- ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلَ : در این آیات کریمه ، کلمه ثمّ ، یا رعایت ترتیب در بیان  
دلالت به ترتیب در جریان وقایع دارد ، مانند - و إِذْ نَجَّيْنَا كُمْ ، و إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمُ  
الْبَحْرَ ، و إِذْ وَاوَدْنَا مُوسَى ، ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلَ ، ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ ، و إِذْ آتَيْنَا مُوسَى

الکتاب ، و إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ . و همچنین جملات دیگر .

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ . - ۵۳ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . - ۵۴ .

#### لغات :

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ : و زمانیکه - آوردیم - موسی را - کتاب .  
 وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ : و جدا کردن - امید است شما - هدایت شوید .  
 وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ : و زمانیکه - گفت - موسی - برای قوم خود .  
 يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ : ای قوم من - بتحقیق شما - ستم کردید - بخود .  
 بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ : بسبب فرا گرفتن شما - گوساله را .  
 فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ : پس بازگشت کنید - بسوی خدای پاک شما .  
 فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ : پس بکشید - نفس‌های خودتانرا .  
 ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ : این شما را - بهتر است - برای شما - نزد .  
 بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ : خدای شما - پس بازگشت کرد خداوند - بر شماها .  
 إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ : بتحقیق او - او - تواب - و رحیم است .

#### ترجمه :

و زمانیکه آوردیم ما موسی را کتاب آسمانی و نور علم و معرفتی که جدا کننده در میان حق و باطن است ، شاید که شماها هدایت پیدا کنید . - ۵۳ و زمانیکه گفت

موسی (ع) برای قوم خودش : اَی قوم من شماها بخودتان ستم روا داشتید ، بسبب أخذ کردن گوساله که معبود خود قرار دادید ، پس بازگشت و توبه کنید بسوی خدای پاک کننده خودتان ، پس بگشید نفسهای خودتانرا در راه بندگی خداوند ، اینمعنی بهتر است برای شماها نزد خدای پاک کننده شماها ، پس خداوند متعال بازگشت کرد بسوی شماها ، و او بازگشت کننده و مهربان است . - ۵۴ .

تفسیر :

### ۱- و اِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ :

در ۲/۲ گفته شد که کتاب : بمعنی تثبیت و ضبط و اظهار نیات باطنی است ، و مراد کتاب آسمانی است که حقایق و معارف و احکام اِلهی در آن ظاهر شود ، و در اینجا منظور کتاب تورات است .

و نزول این کتاب از جانب پروردگار متعال : بزرگترین نعمت و بالاترین رحمت بود که سعادت و خوشبختی بنی اسرائیل و دیگران را از هر جهت تأمین می کرد . متأسفانه این کتاب آسمانی در اثر دستهای خائن و استتساختها و ترجمه های مختلف و تحولات زیاد ، یا از بین رفته ، و یا کَلّی کم و زیاد و تفاوت و انحراف پیدا کرده است .

و با اینحال اگر برای پیروان این کتاب اثری از خداشناسی و دیانت و عدالت و نظم موجود باشد : باز در نتیجه مطالب اخلاقی و معارف دینی و حقایق اِلهی است که در خلال این نوشته ها بچشم برمیخورد .

و اَمَّا فِرْقَانٌ : مصدر است مانند غُفران ، و بمعنی جدا کردن از همدیگر باشد ، چنانکه در آیه ۵۰ گفته شد .

و منظور در اینجا اعطای قوه روحانی و نور اِلهی است که با آن نور در میان حقّ

و باطل و صلاح و فساد و معارف صحیح و نادرست ، تمییز داده شده ، و ابلاغ احکام و دعوت بحق متقن می‌باشد .

و فرقان از جهت مورد اعم است از کتاب ، یعنی هر نبی و رسولی لازم است قوه روحانی فرقان را داشته باشد ، و اگر اضافه بر آن کتاب را نیز داشت : صاحب شریعت خواهد شد .

و از این لحاظ در اینجا که مقام ذکر نعمت است : کتاب مقدم ذکر گردیده است ، زیرا کتاب اخص و اهم است ، مخصوصاً آنکه کتاب بطور مستقیم و بدون واسطه مورد استفاده قوم قرار می‌گیرد ، ولی فرقان در مرتبه اول مورد استفاده انبیاء و سپس مردم است .

## ۲- لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ :

در آیه ۲۱ گفته شد که لعلّ : دلالت می‌کند به پیدایش امیدواری برای تحقق مضمون جمله پس از آن .

و اهتداء : از افتعال و دلالت به اختیار هدایت می‌کند . یعنی در اثر کتاب آسمانی که سراسر هدایت کننده است ، و نور فرقان که تنها وسیله تمییز حق و باطل بوده ، و بوساطت پیغمبر خدا موسی ( ع ) برای آنها روشن و اظهار می‌شود : زمینه برای مهتدی بودن و راه یابی و حق بینی فراهم خواهد شد . آری با نزول کتاب آسمانی و با بعثت رسول گرامی : حجت برای افراد تمام می‌شود ، و هیچگونه عذر باقی نخواهد ماند .

## ۳- و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ :

در اینجا مورد دیگری از موارد نعمتهای الهی را درباره بنی اسرائیل ذکر می‌فرماید ، و آن عبارت از بازگشت و توجه او است بآنان ، پس از شرک و گوساله پرستی و انحراف کلی از حق ، آنها در زمانیکه حضرت موسی مشغول مناجات و خلوت با پروردگار متعال بوده است .

و با اینکه آنان از طائفه انبیاء بوده ، و در مقابل فرعون و آل فرعون قیام کرده ، و بیاری و مصاحبت پیغمبر خدا برخاسته ، و با مخاصمت و مخالفت با بت پرستی حرکت می کردند .

و جهت انتخاب کلمه قوم از کلمات مترادفش : همین معنی قیام و برخاستن آنان بود برای إقامة حقیقت .

#### ۴- یا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ :

و معنی ظلم و اتخاذ و عجل در آیه ۵۱ ذکر شد .

و در اینجا تصریح می شود که : این ستمکاری و تجاوز از حق ، ظلم بخود و ستم کردن به خوشبختی و سعادت خویش باشد .

آری هر خطا و عصیانی که از انسان سر بزند : ستمی بخود بحساب آید ، و کمترین اثری در مقام الوهیت و عظمت و بی نیازی حق نخواهد داشت ، و تمام این تکالیف و وظائف برای تکمیل نفس انسان باشد .

و باید توجه داشت که : اطاعت و عبودیت یک امر فطری است که انسان در مقابل شخصیکه بی نیاز و توانا و پاینده و نامحدود و بخشاینده و آگاه است ، قهراً و بی اختیار خضوع و اظهار ذلت و بندگی می کند ، و انسان عاقل هرگز در مقابل فردیکه مانند خود فقیر و محتاج و محدود و ناتوان و ناآگاه است : عبودیت نخواهد کرد .

#### ۵- فَتُوبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ :

توبه در آیه ۳۷ گفته شد که عبارت از بازگشت از بازگشت از خلاف و عصیان است . و در توبه خداوند بسوی بنده ، با حرف علی استعمال می شود ، تا دلالت بر استعلاء و تفوق کند ، یعنی برگشت از قهر بجانب لطف . و صیغه مبالغه بوزن فعال چون تَوَاب آید ، و دلالت می کند به بازگشت پروردگار متعال بسوی عطوفت و رحمت و لطف و بخشودن از جهت مقدار و از نظر کیفیت ( سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ ) ، و هرگز از رحمت



و لطف امتناع نکرده ، و از توبه بسوی بنده عاصی خود خسته نمی‌شود .  
و کلمه بارء : از مادّه بَرء و بمعنی رفع نقص و ضعف بوده ، و بقصد تکمیل و تسویه صورت می‌گیرد . و بارء بوزن فاعِل از أسماء حُسْنیِ اِلَهِی و بمعنی تکمیل در تکوین و ایجاد پس از تقدیر و مطابق آن باشد ، و در این مرتبه خلقت تکمیل گشته و نواقص برطرف می‌شود .

و از این لحاظ کلمه بَرّیه بوزن فَعیله : اطلاق می‌شود به موجوداتی که در مقام خلقت از نواقص و ضعف دور شده‌اند .

و ذکر این اسم شریف در مورد دعوت بتوبه بسیار مناسب باشد : زیرا شخصیکه آفریننده و تکمیل کننده و برطرف نماینده نقائص داخلی و خارجی انسان است ، سزاوتر باشد برای بازگشت باو ، از یک موجود مصنوعی محدود عاجز سراپا فقر .  
و انتخاب کلمه بارء در این مورد مناسبتر از خالق و أسماء دیگر باشد : زیرا بَرء پس از تقدیر و تکوین و خلق بوده ، و برای رفع ضعف و جهات نقص ، و تکمیل و تتمیم است .

و چون با عبادت گوساله و خضوع در مقابل او ، شخصیت و مقام انسانی بنهایت مرتبه انحطاط رسیده ، و بزرگترین ظلم را بخود وارد آورده است : لازم است هر چه زودتر توجّه باین حقیقت پیدا کرده ، و بسوی خداییکه تقدیر و تکوین و تکمیل بدست او باشد بازگشت کرده و طلب آمرزش نماید .

#### ۶- فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ :

قتل : عبارت است از کُشتن یعنی از بین بردن حیات ، و پس از تحقّق عمل قتل عنوان موت صدق می‌کند ، و آن بمعنی مردن است .

و أَنْفُس : بوزن أَفْلُس جمع نَفْس که بمعنی فرد متشخّص است خواه در موضوع مادّی باشد یا روحانی ، و این تشخّص لازمست ذاتی بوده ، و آثار آن که ترفّع و تعین مخصوصی است باختلاف موجودات فرق کرده ، و در هر نوعی بمناسبت آن

خصوصیاتی پیدا می‌کند .

و مراد از أَنْفُس در این جمله : همان معنایی است که در جمله گذشته ( ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ ) منظور است .

و حرف فاء در - فتوبوا ، فاقتلوا ، برای نتیجه است ، یعنی در نتیجه ظلم بنفس لازم است بازگشت بسوی خداوند متعال بکنید ، و توبه بخدا نیز با قتل همان نفس نتیجه‌بخش خواهد بود .

آری چون نفس انسان از جریان فطری و الهی خود بکلی منحرف گشته ، و از توجه و ارتباط با خداوند متعال بسوی گوساله مصنوعی متمایل شده ، و ندامت و حال توبه پیدا نکرد : در چنین صورتی قتل او لازم بوده ، و حیات او ارزشی نخواهد داشت .

چنانکه درباره کفار حربی و مرتدین فطری ( آنانکه از فطرت اسلامی و اصلیل خود مرتد شده‌اند ) حکم قتل می‌دهند .

و در مورد بنی اسرائیل نیز که از اولاد انبیاء عظام و اولیاء کرام هستند : این کفر و ارتداد بنحو روشن صادق است ، گذشته از اتمام حجت الهی بآنان با رسالت پیغمبری از خودشان چون حضرت موسی ( ع ) ، آنهم در آیامیکه با آگاهی خود آنها مشغول مناجات با خداوند متعال است .

و بمضمون این حکم در موارد دیگر نیز فرموده است : أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ - ۱۴/۹ ، وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ - ۱۹۱/۲ ، وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ - ۶۶/۴ .

و در سفر خروج تورات ( ۲۱/۳۲ ) نیز این جریان با کشته شدن سه هزار نفر ذکر شده است .

و اما خصوصیات دقیق این امر مانند سائر قضایای تاریخی از آیام گذشته : قابل

بحث و تحقیق نیست .

پس کلمه قتل در اینجا بمعنی حقیقی خود استعمال شده ، و هیچگونه محذور و اشکالی در آن نیست .

و خطاب در آیه کریمه ( یا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ ... فَاقْتُلُوا ) بقوم حضرت موسی از بنی اسرائیل است که عبادت عجل کردند ، اگرچه روی عرف و بعنوان قاعده تغلیب ، بهمه قوم خطاب شده است .

و بطوریکه از سفر خروج ظاهر است : خطاب به بنی لاوی است که از میان قوم موسی ( ع ) از عبادت عجل پرهیز کرده ، و دستور الهی بآنان صادر شد که : دیگران را بقتل برسانند .

و تعبیر بکلمه - اَنْفُسَكُمْ ، برای اینستکه : جمله بنی اسرائیل تحت عنوان واحد حساب شده است ، چنانکه در مقام خطاب چنین شده است .

#### ۷- ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ :

خیر : بوزن صَعْب صفت مشبیه بوده ، و بمعنی چیز استکه انتخاب شده و برتری داشته باشد ، و آن در مقابل شرّ است ، یعنی آنچه مرجوح و فاسد است .  
و از خود ماده مفهوم رحجان و فضیلت فهمیده می شود ، و لازم نیست بتکلف آنرا بصیغه أفعال تفضیل برگردانیم .

و کلمه ذَلِكُمْ : در آیه ۴۹ توضیح داده شد .

و کلمه عِنْدَ : دلالت می کند بر ربط و وصل و شدّ ( بهم پیوستن ) ، پس کلمه ما قبل خود را ربط و پیوند میدهد بمابعد خود ، و دو طرف ربط اعمّ است از آنکه مادّی باشد یا معنویّ .

و بمناسبت مفهوم ربط ، بطررف ملحق کرده اند ، و معنی حقیقی آن همان پیوستگی است ، نه ظرفیت .

پس مفهوم آیه کریمه چنین می شود که : این توبه و قتل در رابطه بخداوندیکه

تکمیل کننده و برطرف سازنده نواقص شما است ، بهتر و مطلوبتر می باشد ، و مناسب در این مورد بازگشت کردن بسوی او و خود را پیوست دادن به بارگاه او است ، تا آلودگیها و تیرگیها را از وجود شما پاک و تنزیه فرماید .

و انتخاب این اسم شریف از میان اَسْمَاءِ دِیْغَر : بخاطر اینستکه در اینمورد سخن از تنزیه و تبرأه و رفع نواقص و جهات ضعف و عیب است ، و توجّه و توسّل بحقیقت این اسم مناسبتر خواهد بود .

آری کلام در توبه کردن است ، و توبه بازگشتن از خطاء و گناه و خلاف و عصیان باشد ، تا جهات ضعف و آلودگی که پیدا شده است برطرف گردد ، و لازم است بکسی توسّل و توجّه شود که از صفات ممتازه او تبرأه و تکمیل و رفع نواقص است .

#### ۸- فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ :

ذکر شد که توبه خداوند متعال بازگشت از قهر و غضب بسوی لطف و رحمت است ، و در این جهت او تَوَّابٌ یعنی بسیار با این صفت مَتَّصِفٌ باشد .

آری خداوند متعال باقتضای صفات ذاتی او از رحمت و جود و کرم و لطف پیوسته به بندگان ضعیف و محجوب خود مهربان و خیر خواه و بخشاینده است ، و چون از جانب بنده اقتضاء و طلبی برای درخواست رحمت و مغفرت موجود شد : بطور مسلّم در مورد لطف و توجّه و مهربانی او قرار خواهد گرفت . پس توبه پروردگار متعال از آثار صفات ذاتی او است ، و هرگز با بودن مقتضی و زمینه ، تخلف پذیر نخواهد شد .

و لطف در ذکر کلمه رحیم پس از کلمه تَوَّابٌ ، معلوم گردید .

#### روایت :

در روایت تفسیر امام است که می فرماید : جمعیکه عبادت عَجَل نکرده ، و مأمور بقتل دیگران شدند ، اظهار داشتند که : مصیبت و ناراحتی ما بیش از مقتولین

باشد ، زیرا ما با دست خود پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان خود را بقتل میرسانیم ، در صورتیکه ما عبادت گوساله هم نکردیم . خداوند متعال بحضرت موسی وحی فرمود که : من آنرا آزمایش کردم با این مأموریت ، زیرا آنان در این جریان کناره گیری و ردّ این عمل و تقبیح آنرا نکرده ، و با پرستندگان عجل مخالفت و دشمنی نمودند .

### توضیح :

این حدیث شریف دلالت می کند که : هنگام نزول بلاء ، جمعی نیز بخاطر راضی و موافق بودن با اعمال و برنامه مخالفین ، و یا مأنوس و همراه بودن ، و یا نهی و منع نکردن آنان ، مشمول بلاء می گردند ، اگرچه افراد صالح باشند .

### لطائف و ترکیب :

۱- آتینا : ایتاء بمعنی آوردن بنحو سهل و روی جریان طبیعی است ، و این تعبیر مناسبتر از إعطاء باشد ، زیرا إعطاء بمعنی بخشیدن و دادن است بمقتضی آنچه در باطن باشد از عظمت وجود و تعهد و غیره . و دادن کتاب بمنظور مطلق ایتاء کتاب باشد تا مورد استفاده و هدایت قرار بگیرد .

۲- یا قوم انکم ظلمتم انفسکم : تعبیر بقوم من ، و ظلم بخود ، و تاکید با حرف انّ و فعل ماضی : برای اظهار مهربانی و لینت در کلام است در مقام امر بمعروف و دعوت بحق .

۳- الی بارئکم : انتخاب این اسم : گذشته از مطالب مذکور ، برای اشاره بوجدان طبیعی انسان است که در همه احوال طالب کمال و رفع ضعف و نقص است .

۴- فتاب علیکم : این جمله اشاره بذکر نعمت به بنی اسرائیل است .

و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ . - ۵۵ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . - ۵۶ .

### لغات :

و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ : و زمانیکه - گفتید - ای موسی .  
لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ : هرگز ایمان نمی‌آوریم - برای تو - تا وقتی که .  
نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً : به بینیم - خداوند را - آشکار و روشن .  
فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ : پس - فراگرفت شما را - صدای تند .  
و أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ : و شما - بدقت می‌نگریستید .  
ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ : سپس برانگیختیم شما را - از پس مردن .  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ : امید بود که شما - سپاسگزاری کنید .

### ترجمه :

و زمانیکه اظهار کرده و گفتید : ای موسی امن وطمأنینه نمی‌دهیم برای تو ، تا موقعیکه به بینیم خداوند را آشکار و روشن ! پس فراگرفت شماها را صدای شدید تند ، و شما خود بدقت می‌نگریستید این جریانرا . - ۵۵ و سپس برانگیختیم شما را پس از موت شما شاید شما سپاسگزار باشید . - ۵۶ .

### تفسیر :

۱- و إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ :

و از جمله نعمتهای پروردگار متعال به بنی اسرائیل : در جریان تقاضای آنان بود که از حضرت موسی درخواست رؤیت خدا را نمودند .  
و در آیه ۴۷ گفته شد که : موضوع و مورد خطاب ، بنو اسرائیل بطور مطلق و من

حیث هو و بدون توجه بافرد و یا زمان و یا مکان است ، و نظر بذکر نعمتهای اِلهی بهمین عنوان است ، که گویی بنو اسرائیل یک موضوع واحد خارجی باشد .  
و در همه این موارد که اَلطاف و نعمتهای اِلهی شمرده می شود : نظر به طائفه بنی اسرائیل بطور اطلاق است ، و نظری به اَفراد خاصّ و یا زمان و یا مکان معینی نیست .

## ۲- حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً :

کلمه حَتَّى حرف است و دلالت می کند به رسانیدن حکم و منتهی شدن آن بما بعد اینکلمه ، و بمقتضای مقصود و مراد متکلم ، خصوصیات استعمال آن فرق می کند ، از جهت عاطفه بودن یا جاژه بودن یا مقدر شدن حرف آن پس از آن و غیر اینها .

و در اینجا دلالت می کند بمنتهی و غایت ایمان نیاوردن ( لَنْ نُؤْمِنَ ) ، خواه حرف آن را مقدر کنیم ، و یا کلمه حَتَّى را بمعنی - ( تا اینکه ) گرفته و مانند حروف ناصبه باشد .

و بطوریکه در آیه ۴۱ گفته شد اِعراب تابع معنی و مقصود است ، نه آنکه معنی تابع اِعراب باشد ، زیرا لفظ مُظْهَر نیت قلبی است .

و جَهْر : بمعنی آشکار ساختن و بلند کردن صدا و غیر آنست ، و اکثر استعمال آن در موضوع صدا باشد ، و جهر در مقابل اِخفات است ، و منظور در اینجا رؤیت خداوند است در حال اعتلاء و ظهور آشکار او ، بنحویکه جای تردید و شبهه و خفائی باقی نماند .

و ناچار نظر آنان در اینموضوع : بررؤیت در محلّ معین و با دید چشم و با وضع محدود و در زمان معلوم بود : زیرا مشاهدت با قلب و از روی بصیرت و نور باطن برای آنان ممتنع بود .

و این درخواست در زمانی صورت گرفت که : متوجه شدند بمناجات و مکالمه و

خلوت کردن حضرت موسی (ع) را با خداوند متعال، و توجه نداشتند که مناجات با خداوند متعال و لقاء او و ارتباط با او: لازم است از جهت روحی و باصفا و نورانیت قلب و نور ایمان صورت بگیرد.

و باید توجه داشت که: وقتی رسولی از جانب شخص بزرگواری برانگیخته شده، و مأموریت رسمی با نشانه‌ها و علائمی برای انجام مأموریت حرکت می‌کند: لازم است در صدق آن رسول و در پیرامون آن نشانه‌ها تحقیق و دقت و رسیدگی کامل نموده، و اطمینان و یقین برسالت آن رسول پیدا کرده، و پس از حصول اعتماد از هر جهت از اظهارات او پیروی نمود.

و درخواست کردن اینکه: ما وقتی باین رسول ایمان می‌آوریم که مبعوث کننده رسول را به بینیم و با او تماس آشکار و روشن بگیریم: از موازین عرف و عقل بیرون بوده، و در حقیقت توأم با انکار و مخالفت و رد کردن رسول باشد. آری اینمعنی اولین مرحله مخالفت با شخص بعث کننده و رد برنامه او و هم نفی و انکار موضوع رسالت خواهد بود.

### ۳- فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ :

صَعِقٌ : در آیه ۱۹ - گفتیم که عبارت از صوت شدید و تندی است که با فشار حاصل شده، و نظری بکلمات و حروف و مخارج نباشد.

و صوت: عبارت از تموّج هواء است که مانند تموّج آب در ما بین چیزیکه ایجاد تموّج می‌کند و گوش انسان که باو منتهی می‌شود، می‌باشد.

و تموّج: در اثر شدت فشار و ضربت بالا می‌رود، و گوش انسان میتواند تا حدّ بیست هزار تموّج را در هر ثانیه درک کند، و اگر بیش از آن باشد قوه سامعه طاقت شنیدن آنرا نداشته، و آن را ما فوق صوت گویند، و در اینصورت ممکن است خطر شدیدی متوجه انسان شده، و حتی موجب هلاکت و سگته فوری گردد.

و أمّا ظهور صاعقه در اینمورد: باین مناسبت باشد که انکار و رد حضرت موسی



که از جانب پروردگار متعال فرستاده شده ، و مظهر صفات و آشکار کننده برنامه و اراده و مقامات رحمت و لطف او است ، چون در خارج صورت بگیرد : ناچار مقابل و ضد آن که مظهر قهر و غضب و مؤاخذه است ، ظاهر خواهد شد .

آری صاعقه بمعنی صدای تند و شدید است ، و صدا چون لفظ و کلمه عبارت از ظهور آنچیزیست که در قلب و باطن باشد ، و پیغمبر خدا از مصادیق کلمة الله است که صفات الهی با وجود او در میان بندگان خدا ظاهر می شود . و در مقابل او ظهور قهر و غضب خواهد بود که در مورد عصیان و طغیان و ردّ مظهر رحمت الهی که رسول او است ، صورت خواهد گرفت .

و أمّا نظر آنان باین جریان : نظر : بطوریکه در آیه ۵۰ ، گفتیم عبارت از رؤیت بطور تحقیق و دقت است ، و معلوم شد که بنو اسرائیل بطور مطلق و بدون توجه بأفراد و زمان و مکان مورد خطاب باشند .

و مانند اینستکه : خطاب بأهل بصره یا شهر دیگر شده ، و گفته شود که شما بودید که دشمنی و مخالفت و نزاع کرده و کشته شدید ، و سپس ما نعمت و رحمت خود را بشماها تکمیل نموده ، و زندگی خوشی بشما دادیم ، باز شما از دشمنی دست نکشیدید .

و در این خطابات نظر بمطلق أهل بصره است ، نه بأفراد معین در زمان و مکان منظور .

#### ۴- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ :

بعث : بمعنی برانگیختن یعنی اختیار و برگزیدن کسی و بلند کردن او برای انجام دادن امری است .

و مَوْت : در مقابل حیات و زوال و منتفی شدن حیات است . و اینمعنی مانند موضوع حیات با انواع موجودات فرق می کند .

و تحقّق موت بطور کلی : بحصول اختلال در اجزاء و شرائط شیء صورت

می‌گیرد ، خواه در جمادات باشد یا در نباتات یا در حیوان و یا در انسان . و در انسان چون جزء مهمّ و متمّم آن روح انسانی است : با حدوث اختلال در ارتباط فیما بین بدن و روح ، یعنی با قطع ارتباط در میان آنها نیز موت حاصل می‌شود . و کلمه **بَعْد** : از مادّه **بُعِد** و بمعنی دوری باشد ، و در ظروف زمانی یا مکانی که پس از زمان یا مکان حاضر است ، استعمال می‌شود . و مفهوم این مادّه در مقابل **قُرْب** است .

و آیه کریمه **بسه** امر دلالت می‌کند :

**أَوَّل** - تحقّق موت یعنی قطع ارتباط ارواح آنان از ابدان بطور حقیقی که حیات از آنان بکلی رخت بر بست .

**دوم** - زنده شدن آنان پس از موت ، بامر پروردگار متعال ، و اینمعنی که بصراحت در اینمورد ذکر شده است : دلالت می‌کند به امکان آن که در اصطلاح حدیث آنرا رجعت گویند .

و **رجعت** : برگشتن روح است بهمان بدن مادّی که از او منقطع شده است ، تا در همین عالم مادّی دوباره زندگی کند ، خواه آن بدن بهمان خصوصیات باقی و موجود باشد ، چنانکه در اینمورد بوده است ، و یا با خلق و تقدیر ثانوی بدن از همان موادّ اولّیه که در علم خداوند متعال معین بود ، و بهر صورت : رجعت نمونه‌ای باشد از عالم بعث در قیامت ، با فرق اینکه ابدان در قیامت مادّی نبوده و لطیف باشند ، و این موضوع در مورد خود بحث خواهد شد .

**سوم** - غایت و مقصد از این **بَعث** و **إحیاء** که شکر است .

### ۵- **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** :

در آیه ۵۲ ذکر شد که کلمه **لَعَلّ** برای امیدواری است . و شکر برای سپاسگزاری باشد در مقابل نعمت .

و در مقام سپاسگزاری توجّه می‌شود بنعمت **إلهی** که آنانرا پس از نتیجه اعمال

و مجازاتی که بزبان حال خواهان آن بودند : مورد عفو قرار داده و پس از موت زنده گردانید .

و هم توجه پیدا می‌کنند بسوء عمل خود ، و بآثر و نتیجه آن که عبارت بود از رسیدن صاعقه . و دیگران هم از این جریان بخود آمده و بحقیقت رسالت پیغمبر الٰهی و مقام روحانی او ایمان پیدا می‌کنند .

و ضمیر خطاب بهمه بنی اسرائیل راجع می‌شود ، و مخصوص افراد مبعوثین نیست ، زیرا خطاب بمطلق بنی اسرائیل بود .

و این جریان در حقیقت در ادامه نبوت و رسالت حضرت موسی ( ع ) بوده ، و چون معجزه‌ای از معجزات آنحضرت بشمار میرفت .

### روایت :

در عیون الأخبار ( باب ۱۵ ) از امام هشتم ( ع ) نقل می‌کند که : بنواسرائیل هفتصد هزار بودند ، و حضرت موسی ( ع ) هفتاد نفر از آنها را انتخاب کرده ، و با خود بجانب کوه طور برد ، و خود به بالای طور رفته ، و آنها را در پایین کوه استقرار داد .

و از خداوند متعال تقاضا کرد که : کلام او را آن هفتاد نفر که در پایین طور هستند بشنوند ! پس خداوند متعال با موسی ( ع ) سخن می‌گفت ، و آن جمعیت کلام خدا را از هر طرف ( از شش جهت ) می‌شنیدند .

سپس گفتند : ما اطمینان پیدا نمی‌کنیم که آنچه را که می‌شنیدیم کلام خدا بود ، مگر آنکه خدا را با چشم خود به بینیم .

و چون اینسخن را گفته ، و در مقابل حضرت موسی از خود طغیان و خودبینی نشان دادند : خداوند صاعقه‌ای برانگیخته و آنانرا در اثر این ظلم و طغیان فرا گرفته و مردند .

موسی (ع) در اینحال عرض کرد: خداوندا چون نزد بنی اسرائیل بروم درباره این هفتاد نفر کشته شده چه بگویم؟ و اگر گفتند که تو آنانرا بعنوان مناجات با خدا بطرف کوه برده، و همه آنها را بکشتن داده، و سخنان تو همه دروغ بوده، چه جوابی بدهم؟

در اینجا خداوند متعال آنانرا زنده گردانیده و بسوی قوم در خدمت حضرت موسی مراجعت نمودند.

### توضیح:

از ترتیب و سیاق آیات کریمه معلوم می‌شود که: این جریان پس از حرکت از مصر و عبور از منتهی دریای احمر (کانال سوئز موجود)، و رسیدن بوادی سینا و رفتن موسی (ع) بکوه طور بمدت چهل شب، و عبادت بنی اسرائیل از گوساله در غیاب آنحضرت، و نزول تورات و فرقان، و مجازات آنانکه گوساله پرست شدند، بوده است.

و دیگر آنکه: هر ملّتی که پیغمبری برای آنان مبعوث می‌شود، لازمست بمقام و مأموریت و صدق و واقعیت آنرسول معرفت پیدا کنند، و رسول را نماینده و واسطه و فرستاده صددرصد از جانب خداوند متعال بدانند، و او را در همه امور مربوط بخداوند متعال طرف حساب خود بشمار آورده، و سخن او را از جانب خدا، و اظهارات او را بطور یقین از خدا بدانند.

### لطائف و ترکیب:

۱- لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ: حرف لَنْ برای نفی ابدی است، و این تعبیر دلالت می‌کند بشدّت تعصّب و خشونت آنان، زیرا ایمان برسول خدا از راههای مختلفی بدست آمده، و منحصر باین راه (رؤیت) نیست.

- ۲- نَرَى اللَّهَ : این تقاضا دلالت می‌کند بقصور معرفت آنان درباره صفات پروردگار متعال که او محال است محدود و متناهی و جسمانی و محسوس بحواس ظاهری باشد . مخصوصاً که درخواست آنها با قید جهرت بود .
- ۳- فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ : لُبِّ درخواست بنی اسرائیل مشاهده تجلیات حق و دیدن ظهور نور او بود ، و اینمعنی بمقتضای زمینه موجود و درخواست حالی آنان و با اقل حد امکان : تطبیق می‌شد به ظهور آثار قهر و غضب پروردگار متعال ( صاعقه ) که در اینمورد با حال و نیت و درخواست آنان مطابقه می‌کرد .
- ۴- و أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ : جمله حالیّه است از ضمیر خطاب ، و اشاره می‌شود به لزوم تنبّه و تفکر آنان که با چشم خود این جریان را دیده ، و احاطه و استیلاء و علم و قدرت و اراده پروردگار متعال را بعین الیقین مشاهده نمودند .
- ۵- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ : تعبیر با این کلمه نه با إحياء ، برای اینستکه بعث دلالت می‌کند باعطای حیات و فعلیت آن در خارج ، یعنی زنده شدن و برانگیخته بودن برای انجام اموریکه منظور است ، و این معنی أبلغ است از إحياء مطلق .

و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ . - ۵۷ .

#### لغات :

- و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ : گسترش دادیم - بر شما - ابر پوشاننده را .  
و أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ : و فرود آوردیم - بر شما - نعمت مخصوص .  
و السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ : و طمأنینه - بخورید - از - پاکیزگیهای .  
ما رَزَقْنَاكُمْ : آنچه - روزی دادیم شما را .

و ما ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا : و ستم نکردند ما را - ولی - بودند .  
 أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ : خودشانرا - ظلم میکردند .

### ترجمه :

و گسترش و بسط دادیم ما بر شما ابریرا که می پوشانید نور آفتاب را ، و فرود آوردیم بر شما نعمت ترنجبین و میوه های دیگر و نعمت اطمینان و سکون نفس و طیب روحانیرا ، بخورید از پاکیزه های آنچه روی دادیم شما را . و ظلم نکرده اند بر ما ولی بنفسهای خود ستم روا داشته اند . - ۵۷ .

### تفسیر :

#### ۱- و ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعَمَامَ :

تظلیل : بمعنی بسط دادن و گسترانیدن آثار یک موجود باشد ، و از این معنی است آنچه در کلمه ظَلَّ از أفعال ناقصه گفته اند که بمعنی استمرّ و دام است .  
 پس معنی - ظَلَّ زید مؤمناً - استمرار و انبساط ایمان باشد .  
 و از مصادیق این معنی است : مفهوم سایه که عبارت است از انبساط اثر وجود خارجی مادی یا معنوی .

و عَمَام : از ماده غَمّ و بمعنی پوشانیدن چیزی است از نور یا وسعت یا صحّت یا خوشی و بهجت و أمثال اینها ، در جهت مادی باشد یا روحانی ، و عَمَام باین مناسبت به سحاب و ابر اطلاق می شود که مانع از تابش نور آفتاب است .  
 و عَمَام و سحاب بوزن جَبَان : صفت مشبّهه باشند ، یعنی چیزیکه متصّف به پوشانیدن یا کشیدن است .

و آنچه معلوم است اینکه : این ابر و سایه بودن آن پس از عبور از دریا و رسیدن به حدود وادی طور سینا بوده است که برای بنی اسرائیل هنوز محلّ استقرار و

معاش منظم و برنامه معینی صورت نگرفته بود ، و اما خصوصیات این غمام و همچنین جزئیات من و سلوی از جهت زمان و مکان و کیفیت و مدت : قابل بحث و تحقیق نیست .

در سفر خروج ( ۱۲/۲۴ ) گوید : و خداوند بموسی گفت نزد من بکوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته‌ام تا ایشانرا تعلیم نمایم ، بتو دهم ( ۱۳ ) پس موسی با خادم خود یوشع برخاست ، و موسی بکوه خدا بالا آمد ( ۱۴ ) به مشایخ گفت برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم ... ( ۱۵ ) و چون موسی بفراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت ( ۱۶ ) و جلال خدا بر کوه سینا قرار گرفت ، و شش روز ابر آنرا پوشانید ، و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا در داد ( ۱۷ ) و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه کوه بود ( ۱۸ ) و موسی بمیان ابر داخل شده بفراز کوه برآمد ، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه بود .

از این عبارات تورات فهمیده می‌شود که : جریان ابر در آیام چهل روز توقف حضرت موسی در کوه طور بود ، و بعید نیست که در موارد و اوقات دیگر نیز شبیه این امور واقع شده باشد .

و دیگر آنکه : این ابر جهت روحانی نیز داشته است .

پس اصل موضوع بنحو اطلاق و بعنوان إعطای نعمت و رحمت بر بنی اسرائیل از امور مسلمّه می‌باشد .

البته اینمعنی ایجاب نمی‌کند که : در این جهت تنها عنوان مادی منظور گردد ، و بلکه ممکن است توأم با روحانیت بوده ، و در این غمام تجلیاتی از اُنوار صفات لاهوتی و فیوضات رحمانی وجود بنی اسرائیل و آنانکه قابل افاضه و رحمت بودند ، باختلاف مراتب ، فراگیرد .

و بطوریکه گفتیم : تظلیل عبارت بود از بسط دادن اثر چیزی در جهت مادی و

یا معنوی . و غمام هم چیزی بود که پوشاننده باشد . پس بهر دو جهت مادّی و روحانی شامل خواهد شد .

## ۲- و أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى :

در آیه ۴ گفته شد که نزول : بمعنی فرود آمدن ، و انزال فرود آوردن مطلق است که خواه در جهت مادّی باشد و یا در جهت روحانی ، و سپس استقرار یابد یا نه .

و مَنْ : بمعنی انعام محدود و مخصوصی است .

و دیگر بمعنی آنچه از بعضی از اشجار و نباتات ترشح می‌کند ، مانند ترنجبین و شیر خشت و سقّز و غیره است . و اینمعنی از لغات عبری و سریانی گرفته شده است . و آنهم از مصادیق نعمت مخصوص می‌شود .

و مراد در اینجا مطلق انعاماتی است که از درختهای وادی سینا بظهور میرسد ، از انواع میوه‌های جنگلی و کوهستانی مخصوص ، و اختصاصی به امثال ترنجبین ندارد .

و سَلْوَى : از ماده سلو و بمعنی انصراف پیدا کردن از برنامه سابق ، و حصول حالت طمأنینه و سکون نفس است، و از اینمعنی تسلیت و تسلی خاطر است که در مورد رفع اضطراب و آشفتگی با تحوّل پیدا کردن به طیب خاطر و پاکیزگی باطن ، استعمال می‌شود .

و اینمعنی اشاره بنعمت باطنی و روحی است که توأم با مَنْ که شامل نعمتها و میوه‌ها و محصولات ظاهری بود : عطاء شده است .

و بمعنی مرغ و پرنده و غیره نباشد ، بلکه نظر بحصول حالت آرامش و طمأنینه قلب است که پس از آشفتگی پدید آید .

و مَنْ و سَلْوَى : هر دو در لغات عبری و سریانی و هم در تورات استعمال شده است ، و در تفاسیر هم بتبع آنها این دو کلمه را ترجمه کرده . و مَنْ را بمعنی ترشحات از نباتات ، و سَلْوَى را بمعنی مرغی که بفارسی کَرک و بترکی بلدرچین



باشد ، تفسیر می‌کنند .

و البتّه اینمعنی اقتضاء و ایجاب نمی‌کند که ایندو کلمه بهمان معانی مستعمله اولیّه در آن لغات حمل بشود ، با اینکه در لغت عربی این دو کلمه مادّه اشتقاق صحیحی داشته ، و مشتقات زیادی هم دارد .

در سفر خروج ۱۱/۱۶ گوید : و خداوند موسی را خطاب کرده گفت ( ۱۲ ) شکایت‌های بنی اسرائیل را شنیده‌ام ، پس ایشانرا خطاب کرده بگو در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد ، تا بدانید که من یهوه خدا شما هستم ( ۱۳ ) و واقع شد که در عصر سلوی برآمده و لشکرگاه را پوشانیدند ، و بامدادان شب‌نم گرداگرد اُردو نشست ( ۱۴ ) و چون شب‌نمی که نشسته بود برخاست ، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدوّر و خورد مثل ژاله بر زمین بود ( ۱۵ ) و چون بنی اسرائیل این را دیدند بیکدیگر گفتند که این منّ است ، زیرا که ندانستند چه بوده ، موسی به ایشان گفت این آن نانست که خداوند به شما میدهد که بخورید .

و در سفر اعداد ( ۳۰/۱۱ ) نیز باین جریان اشاره هست .

پس این جریان یکی از مصادیق عنوان منّ و سلوی باشد که در این مورد از نعمتهای مخصوص خداوند متعال ( منّ ) و از اسباب حصول طمأنینه و سکون نفس برای بنی اسرائیل نازل شده است .

و روی این لحاظ است که : از منّ بنام نان و از سلوی بعنوان گوشت تعبیر شده است ، و بنواسرائیل هم آنانرا بعنوان کَلّی بدو موضوع مشخص تطبیق کرده‌اند .

و شاهد این مطلب آنکه : عیسی ( ع ) در یوحنا ۴۹/۶ گوید : من نان حیات هستم ( ۵۰ ) پدران شما در بیابان منّ را خوردند و مردند ، این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد .

پس منّ : بمعنی مطلق نعمت مخصوص و محدود بوده ،

و سلوی : چیزی است که بعنوان طیب خاطر و رفع آشفتگی عطاء می‌شود ،  
مادّی باشد یا معنوی .

### ۳- کُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ :

أَكْل : در آیه ۳۵ گفتیم که بمعنی خوردن است ، و کُلُوا صیغه جمع از امر باشد .  
و طَيِّب : بوزن شریف از مادّه طیب بمعنی چیز است که مطلوب و مورد رغبت  
بوده ، و پلیدی در آن نباشد نه در ظاهر و نه در باطن ، و در مقابل خبث است که  
خود مستکّره باشد .

و طیب و پاکیزگی در هر موضوعی از خوردنی و پوشیدنی و زندگی و مکان و  
محلّ و انسان و سخن و موضوعات دیگر : بتناسب آن موضوع بوده و مفاهیم  
مختلفی پیدا خواهد کرد .

و طیب در آرزاق عبارت می‌شود از حلال بودن و لذیذ شدن و مطبوع مزاج  
گشتن و از پلیدی دور شدن .

و رزق : در آیه ۳ گفته شد که : عبارت از انعامی باشد که باقتضای نیازمندی  
طرف و برای ادامه حیات و بطور استمرار داده شود .

و گفتیم که رزق از جانب پروردگار متعال : متمّم تکوین و در ادامه خلقت و برای  
تکمیل آفرینش است که حیات ادامه پیدا کند .

و این جمله که در تعقیب مخاطبه بنی اسرائیل است ، دلالت می‌کند به آنکه منّ  
و سلوی منحصر به چیز مترشّح و مرغ معین نبوده ، و بلکه همه رقم از مأكولات  
مختلف در وادی سینا که سرزمین کوهستانی و مستعدّ بود فراهم بوده است .

و چون خطاب بمطلق بنی اسرائیل بوده ، و افراد گذشته و حال منظور نیست :  
قهراً این دستور اِرشادی شامل همه بنی اسرائیل خواهد بود ، خواه آنانکه از  
أصحاب حضرت موسی بودند ، و یا افرادی که پس از آنان تا زمان ظهور اسلام  
باشند .

#### ۴- و ما ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ :

در آیه ۳۵ گفته شد که ظلم : عبارت است از ضایع کردن حقوق ، خواه درباره خود باشد یا درباره دیگران ، و در جهت مادی باشد یا معنوی .  
و ظلم درباره خود مخصوصاً از جهت روحانی و کلمات نفسانی بزرگترین ظلم و ستم محسوب می‌گردد .

و در این جمله پس از ذکر نعمتها و الطاف گوناگون در حقّ بنی اسرائیل و خطاب بآنان : از مخاطبه بغیبت عدول کرده ، و نتیجه و تأثیر أَلطاف و رحمتهای خود را بنحو قضیه کلیّه مطلقه بیان فرمود .

و بیان این نتیجه مربوط است به جمله - لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - که دو مرتبه در تعقیب اینعامات خود ذکر فرموده است ، و اشاره می‌شود به نبودن سپاسگزاری عملی خارجی ، و استفاده نکردن از آنها که در حقیقت خودشانرا محروم کردن از کمالات و فیوضات باشد .

و در خلال همین اشاره بنعمتها : دو مرتبه هم ظالم بودن آنها را بیان می‌فرماید ، و سپس در آیه ۵۹ پس از تثبیت ظلم برای آنان نتیجه و عاقبت سوء ظلم را ذکر نموده است : فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ .

و ضمناً در این عدول از خطاب بغیبت و تعبیر با جمله مطلقه در اینجا و همچنین در آیه ۵۹ ، اشاره است بتوجه همه مردم از تمام طوائف باین حقیقت که از الطاف و نعمتهای اِلَهِی سپاسگزاری کنند .

آری خداوند متعال برای همه طبقات مردم تمام وسائل و مقدمات هدایت و سعادت و کمال را فراهم می‌آورد ، و آنها هستند که باید از این وسائل برای خوشبختی خودشان استفاده کنند .

## روایت :

در تفسیر تبیان از ابن عباس و مجاهد نقل می‌کند که : غَمَامِيْكَهْ بَرَايَ بَنِي إِسْرَائِيْلَ ظَاهِرٌ شَدَّ ، اِبْرَ ظَاهِرِيٌّ طَبِيعِيٌّ نَبُوْدُ ، بَلَكَهْ اَزْ اَنْ رَقْمِيٌّ بُوْدَ كَهْ دَرْ اَيَّهْ كَرِيْمَهْ ( ۲۱۰/۲ ) می‌فرماید : هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ فَيُظْلَلُ مِنَ الْعَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ - وَ اَنْ غَمَامِيٌّ اَسْتُ كَهْ دَرْ رُوْزِ بَدْرِ مَلَائِكَهْ رُوِيْ اَنْ اَمَدَنْدُ .

## توضیح :

الْبَتَّةَ ظَهْوَرُ اِبْرَ مَادِّيْ خَالِيٍّ دَرْ اَيَّامِ اضْطْرَابِ وَ اِبْتِلَاءِ وَ مَضِيْقَهْ ، اَنْطُوْرِيْكَهْ بَايْدُ مَوْثَرٌ نَيْسْتُ ، وَ لَازِمٌ اَسْتُ حَالِ طَمَأْنِيْنَهْ وَ سَكُوْنِ خَاطِرٍ وَ تَوْجَّهْ وَ رُوْحَانِيَّتِ پِيْدَاكَرْدُ تَا اَرَامِشْ قَلْبِ حَاصِلِ شُوْدُ .  
چنانکه سَلْوَى هَمْ كَهْ تَوَامٌ بَا مَنْ اَسْتُ : بَمَعْنِيْ سَكُوْنِ نَفْسِ وَ طَمَأْنِيْنَهْ وَ رَفْعِ اضْطْرَابِ وَ نَارَاْحَتِيْ بُوْدُ .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمْ : عطف است به جمله بَعَثْنَاكُمْ . وَ هَمْچِنِيْنِ وَ اَنْزَلْنَا .
- ۲- الْعَمَامَ : تعبیر باین کلمه نه باَسْحَابِ ، زِيْرَا نَظْرُ بَأْبْرِيْسْتِ كَهْ پُوْشَاَنْدَهْ وَ مَتَوَقَّفٌ بَاشْدُ . وَ سَحَابٌ چِيْزِيْسْتِ كَهْ كَشِيْدَهْ شُوْدُ .
- ۳- كُلُّوْا : جمله مستأنفه است که در نتیجه اِنْزَالِ مَنّْ وَ سَلْوَى وَ دَرِ رَابِطَهْ نَعْمَتِهَآيِ اِلٰهِيْ بِيَانِ گَشْتَهْ اَسْتُ .  
وَ اَحْتِيَاجِيْ بَتَقْدِيْرِ كَلْمَهْ - قَلْنَا - نَيْسْتُ .
- ۴- وَ مَا ظَلَمُوْنَا : اِيْنِ جَمْلَهْ نِيْزِ مَسْتَأْنَفَهْ اَسْتُ ، وَ اِعْرَابِيْ دَرِ مَحَلِّ نَدَارْدُ .

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ  
سُجَّدًا وَّقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ . - ۵۸ .

### لغات :

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا : و زمانیکه - گفتیم - درآیید .  
هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا : این - آبادی مجتمع را - پس بخورید از آن .  
حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا : بهر مکان و کیفیتتی که - خواستید - بفراخی عیش .  
وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا : و درآیید - درب را - خضوع کنندگان تمام .  
وَّقُولُوا حِطَّةً : و بگوئید - پایین آمدن از تکلفات است .  
نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ : می‌آمرزیم - برای شما - نادرستیهای شما را .  
وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ : و زیاد خواهیم کرد - برای نیکوکاران .

### ترجمه :

و زمانیکه گفتیم به بنی اسرائیل که درآیید و داخل شوید باین آبادی ، پس  
بخورید از خوردنیهای آنجا در هر محلّ و بهر کیفیتتی که خواستید بفراخی و وسعت  
عیش ، و درآیید بدرب شهر در حال خضوع کامل و فروتنی کنندگان ، و بگوئید این  
حرکت از ما پایین آمدن از قیود و تکلفات و آزاد شدن از تقیّدات است ، و ما  
می‌آمرزیم اعمال نادرست شما را ، و افزون میکنیم اجر نیکوکارانرا . - ۵۸ .

### تفسیر :

۱- وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ :

کلمه إذ در آیه ۳۰ ، و قول در ۸ ، ذکر شد .

و دُخُول : بمعنی وارد شدن باشد به محیطی که او را احاطه کند ، و آن در مقابل

خروج است که عبارت باشد از بیرون شدن از آن محیط .  
و مفهوم ورود پیش از دخول و در مقابل صدور باشد ، یعنی نزدیک شدن به  
دخول که متصل بآنست .

و اینمعنی اعمّ است از آنکه : در مورد محسوس و مادّی باشد ، یا در مورد  
معنوی ، مانند - ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً .

و قَرِيه : بوزن فَعْلَة از مادّه قری و بمعنی تجمّع و تشکّل است ، و دلالت می‌کند  
به محلیکه ساختمانهای متجمّع و متشکّل و منظمی در آن قرار بگیرد ، و یا  
جماعتیکه در محلی متجمّع و متشکّل گردد ، و یا هر دو جهت منظور بشود ، و  
نظری در این لغت بجهت کوچکی یا بزرگی محیط نباشد ، و استعمال آن در مورد  
محلّ محدود کوچک برخلاف معنی حقیقی کلمه است ، اگرچه از مصادیق قریه  
باشد .

و بنو اسرائیل در این مورد موظّف شده‌اند که : از وادی‌های سینا بجانب فلسطین  
که وطن اصلی اَسباط است حرکت کنند ، و سرزمین فلسطین در جانب شمال  
شرقی سینا و در ساحل دریای بحر اَبیض ( شرق مدیترانه ) است .

و در اوائل فلسطین شهرهایی در آنزمان بوده است که از هر جهت مورد توجّه  
واقع می‌شد ، مانند بئر شَبَع و غَزّه و حَبْرُون خلیل ، و اورشلیم بیت المقدّس ، و غیر  
اینها .

و آیا بنو اسرائیل بیکی از این آبادیها وارد شده‌اند ، و یا متفرّق شده‌اند : از نظر  
سند روشن نیست ، چنانکه سکونت آنان در جزیره سینا نیز که در کدام قسمت  
تجمّع کرده بودند ، و یا در اراضی مستعدّ هموار مختلفی چادر و خیمه زده بودند :  
بطور قطعی مشخصی نمیشود روشن گردد .

رجوع شود به قاموس کتاب مقدّس کلمه سینا و غیره .

و این آیه شریفه بمناسبت ذکر مَنْ و سَلَوی و اَکَل طَيِّبَات و تظلیل عَمَام : ذکر

شده است که در تتمیم نعمتهای ظاهری است .

## ۲- فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا :

حَيْثُ : دلالت می‌کند به محلّ و مکان ، محسوس باشد یا روحانی ، با کیفیت و خصوصیت .

و اینکلمه همیشه بسوی جمله اضافه می‌شود تا اطلاق و ابهام در ظرفیت آن برطرف گردد ، و از این لحاظ مَبْنی شده است .

و در مواردیکه برای محلّ معنوی استعمال بشود : مفهوم تعلیل یا کیفیت ، بیشتر ظاهر گردد ، مانند - الانسانُ من حَيْثُ إنسانيته - یعنی از لحاظ موقعیت و محلّ معنوی او ، که تفسیر می‌شود به کیفیت و علت انسان بودن آن .

شَیْءٌ و مَشِيئَةٌ : بمعنی تمایل شدید است که بحدّ طلب نزدیک باشد ، و باین اعتبار هر چیز را که مطلوب باشد شَیْءٌ گویند ، و آن در اصل چون مشیئت مصدر است .

و مَشِيئَةٌ در خارج در مرتبه چهارم و پس از مفاهیم توجّه ، و تصوّر ، و تمایل و رغبت ، حاصل می‌شود . و پس از مشیئت در مرتبه پنجم تصمیم و عزم پیدا شده ، و در مرتبه ششم اراده خواهد بود که موجب و سبب بوجود آمدن فعل است .  
و أمّا درباره خداوند متعال که علم حضوری محیط و قدرت تمام بهمه موجودات و عوالم دارد : احتیاجی به توجّه پیدا کردن ، و تصوّر نمودن در فکر ، و حصول تمایل و رغبت و اختیار خیر و انتخاب صلاح ، نداشته ، و روی احاطه علمی نامحدود ، و قدرت کامل نامتناهی ، و اراده نافذ ، همه خواستنیهای خود را ایجاد می‌کند .

و رَغَدٌ : فراخی عیش و فراوانی نعمت است ، و آن بوزن حَسَن صفت است بمعنی عیش فراخ ، و مصدر است بمعنی فراخی عیش . و میتواند جمع راغِد باشد چون خَادِمٌ و خَدَمٌ .

و در آیه ۳۵ ( وَ كَلَّمَآ مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا ) بطور اجمال از این کلمات بحث شده است .

و در اینجا کلمه رَعْدًا ، بجای جمع استعمال شده ، و از ضمیر فاعل جمع مخاطب ، حال است ، یعنی در حالکیه شما عیش فراخ داشته ، و به هر نوع استفاده مطلوب و زندگی دلخواه پیدا کنید .

و توجه شود که رَعْد بمعنی صفت در مورد مفرد و هم تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث ، استعمال می شود .

و از این جمله معلوم می شود که قریه مورد نظر : جایی بوده است که از نظر نعمت و فراوانی و میوه و حبوبات ، در کمال وسعت بوده ، و از چند آبادی ( غَزّه ، بئرِ شِیْع - حَبْرُون ، بَیْتِ الْمَقْدَس ) که اسم بردیم : چنین مزایایی را داشتند .  
البته آیه کریمه همینطوریکه آنقریه را تعیین نکرده است : عدّه جمعیت و تجمّع و تفرّق آنها را نیز مشخص نفرموده است ، و سند محکم تاریخی هم برای خصوصیات این موضوعات نداریم .

### ۳- وادخلوا البابَ سُجَّدًا و قُولُوا حِطَّةٌ :

باب : بمعنی درب است ، و درب برای محوطه‌ای که با دیوارها محدود و محفوظ گشته است قرار داده می شود ، خواه برای محوطه شهر باشد ، یا محوطه قلعه ، یا خانه ، یا اتاق ، یا غیر اینها .

و درب بعنوان محفوظ بودن و محدود کردن داخل و خارج و برای در اختیار گرفتن این محوطه باشد .

و در اینمورد منظور باب قریه است که بناء شده است داخل آن بشوند ، و بطوریکه در گذشته متداول بود هر آبادی کوچک یا بزرگ دیوار محکم و بلندی داشته ، و دروازه‌هایی بر آن قرار می داده‌اند ، تا در شبها و یا در اوقات ناامن بودن بسته شود .



و چون امنیت در خارج شهرها وجود نداشت : شخصیکه وارد آبادی می‌شد ، احساس امن و اطمینان می‌کرد .

و سُجَّد : جمع ساجِد و از مادّه سُجود بوده ، که بمعنی خضوع کامل با تسلیم شدن باشد ، و در ۳۴ ذکر شد .

و چون بطور مطلق ذکر شده است : مفهوم کلی پیدا کرده و در مرتبه اوّل منصرف می‌شود به سجده در مقابل خداوند متعال که آنانرا در اینهمه تحولات و پیش آمدهای ظاهری و باطنی محفوظ داشته و نعمتهای مختلف خود را بطوریکه به برخی از آنها اشاره شد شامل آنها فرموده ، و بالأخره سلامتی و موفقیت توانسته‌اند بسرزمین اجداد خودشان آنها تحت رهبری پیغمبری چون حضرت موسی و جانشین او یوشع ، وارد شوند .

و در مرتبه دوّم : از نظر اخلاقی و اجتماعی ، خودبینی و انایت را از خود دور کرده ، و با همدیگر و با دیگران با کمال مسالمت و محبت و فروتنی و خضوع معاشرت و زندگی کنند ، تا بتوانند نعمتهای الهی و الطاف و توجهات مخصوص مادی و معنوی او را در ادامه زندگی خود مورد استفاده قرار داده و نتیجه مطلوب بگیرند .

آری برنامه گذشته آنان مقدمه‌ای بود برای بدست آوردن سعادت و خوشبختی مادی و معنوی ، و چون مکتبی بود که از لحاظ علم و عمل پیشرفت شایانی در آنجا کرده و تعلیم و تربیت شدند ، و الآن باید از نتایج آن تعلیمات و مجاهدات حداکثر استفاده را بنمایند .

آری سجده و خضوع حقیقی باطنی : تنها وسیله کمال و معرفت و سعادت و قرب و ارتباط است ، و تا انسان خودبینی و انایت دارد از همه کمالات و پیشرفتهای مادی و روحانی محروم خواهد بود .

و چون وارد شدن از دروازه شهر آغاز زندگی نوین و منظمی است : لازم است با

برنامه سالم و خالص و با توجه بخداوند صورت بگیرد .

پس سجده : بمعنی خضوع و تسلیم است ، نه بمعنی آن سجده‌ای که در حال نماز بجا آورده می‌شود ، زیرا آن معنای شرعی بوده ، و حقیقت شرعی دارد نه حقیقت لغوی .

و حِطَّةٌ : بوزن فَعْلَةٌ بناء نوع است از حَطَّ بمعنی پایین آوردن چیزیست از بالا در جهت مادی باشد یا معنوی .

و منظور در اینجا پایین آمدن از تکلفات در زندگی و تحولات و تحمل اَثقال و برنامه‌های سنگین و تقیّدات و رسوم ظاهری ، و آزاد شدن از این قیود و توجه پیدا کردن بحقیقت زندگی و سعادت و عبودیت و اطاعت پروردگار متعال باشد .

و معنی گفتن حِطَّةٌ : اِظهار نیت و مراد و برنامه باطنی است که در وارد شدن بشهر باید منظور گردد .

و اینمعنی در تعقیب سجود و خضوع باطنی است که تحقق آن ایجاب می‌کند اینکه برنامه خود را در مقام عمل و خارج نیز از تظاهرات مادی و تقیّدات ظاهری پایین آورده ، و پیرو حقیقت باشد .

و اَمَّا تَكَرَّرَ كَلِمَةَ ادْخُلُوا : در مرتبه اول اشاره بمطلق وارد شدن بشهر است که از نظر ظاهری تحوّل جدیدی در زندگی پیدا شده ، و ناچار باید برنامه تازه و مناسبی گرفته شود . و در مرتبه دوم که تکرار شده است : اشاره بجهت اخلاقی و باطنی باشد . و از این لحاظ در این مرتبه بعنوان - ادْخُلُوا الْبَابَ - عنوان شده است که مقام پیاده شدن برنامه و دقّت و تحقیق است .

#### ۴- نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ :

غَفْرٌ و مَغْفِرَةٌ : بمعنی پوشانیدن و محو آثار عملی است ، و در موارد خطیئات و معاصی استعمال می‌شود ، و مفاهیم - ستر ، و صفح ، و اصلاح : از لوازم این حقیقت باشد .

و مغفرت مانند رحمت : مشروط است بوجود زمینه و اقتضاء در طرف ، و در صورت نبودن زمینه : محلّ قابل بر تعلق غفران نخواهد بود ، مثل مورد ظلم و حقوق دیگران و افتراء بدین خداوند و کفر بخدا ، که در این موارد زمینه منتفی خواهد شد .

و در اینمورد هم با اظهار خضوع و فروتنی تمام و با اظهار و تعهد به حطّه و پایین آمدن از برنامه‌های مادّی ، که حقیقت بازگشت و توجه بخداوند است : زمینه کامل برای مغفرت متحقّق خواهد شد .

و **أَمَّا خَطَاءٌ** : و آن در مقابل صواب بوده ، و بمعنی نادرست است ، و اکثر استعمال این کلمه در مواردی است که مربوط بعمل و در مقام تشخیص وظیفه یا تشخیص مصداق باشد .

و عنوان خطاء پایین‌تر از عصیان و تعمّد برخلاف است .  
و خطایا جمع خطیئة است ، مانند یتیم و یتامی و اّیم و آیامی ، و همزه برای تخفیف قلب بیاء شده است .

و یا بوزن فاعل و أصل آن خطائی است چون صحایف .  
پس خداوند متعال با این حالت سجده و حطّه که حقیقت توبه عملی و انزجار و برگشت از برنامه‌های گذشته است : همه اعمال نادرست و خطاهای آنانرا خواهد بخشید .

##### ۵- و سَنَزَيْدُ الْمُحْسِنِينَ :

زَید و زیادت : بمعنی افزون کردن بطور مطلق است ، خواه در خود و از خود باشد و یا از خارج ، و خواه در جهت مادّی باشد یا معنوی .  
و این ماده احتیاج بدو مفعول دارد ، و گاهی یکی از آنها و یا هر دو حذف می‌شود ، مانند - وَكَدَيْنَا مَزِيدٌ .

و در اینجا هم مفعول دوم حذف شده است که عبارت از أجر و نعمت است ،

یعنی - و سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ أَجْرَهُمْ .

و فرق زیادی با فضل اینستکه : زیادت بطور مطلق بهر مورد افزونی شامل می‌شود . ولی فضل آن افزونی باشد که بیش از اندازه لازم و مقرر است ، و در ۴۷ ذکر شد .

و أَمَّا إِحْسَانٌ : از مادّه حُسْن ، و بمعنی نیکویی و خوبی کردن باشد ، و آن در مقابل قُبْح و سوء است . و مُحْسِنٌ کسی است که نیکوکاری کننده بوده و پیوسته اعمال خوب و نیکو انجام بدهد .

و کسی که برنامه عمل او در زندگی نیکو و خوب بوده ، و از اعمال زشت و بد خودداری کند : زمینه برای توجّه أَلطاف و فضل إلهی داشته ، و مورد محبّت و مرحمت قرار خواهد گرفت .

#### روایت :

در جلد سابع بحار طبع أوّل باب هفتم أحادیثی از امیرالمؤمنین و ابوذر و دیگران، باین مضمون نقل می‌کند که : رسول اکرم ( ص ) فرمود : مَثَل و منزلت اهل بیت من مانند کشتی نوح است ، کسی که بآن سوار گشت از غرق شدن و گرفتاری رهایی یافت ، و هرکه تخلف کرد غرق شد . و مانند دروازه حطّه است که فرود میریزد خطاها را .

#### توضیح :

آری اهل بیت پیغمبر اکرم ( ص ) باب حطّه روحانی است ، چنانکه بتواتر از پیغمبر اکرم نقل شده است که : أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ و عَلِيٌّ بَابُهَا - من شهر علم و معرفت هستم و علی بن ابیطالب درب آن شهر است ، و چون کسی بخواهد داخل شهر علم گردد : باید از درب شهر وارد شود .

و همینطوریکه در باب حِطَّة ، خود را از خودبینی و خودستایی پایین آورده ، و با کمال خضوع تسلیم برنامه اِلَهِی می شدند : در مقام استفاضه از انوار روحانی اهل بیت نیز ، لازم است از ظاهر و باطن خود را آماده کرده ، و با کمال خضوع و خشوع در مقابل آنان تسلیم و مطیع بوده ، و از علوم و معارف و راهنماییهای روحانی آنان استفاده کنند .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- و إِذْ قُلْنَا : عطف است به جمله و إِذْ قُلْتُمْ ، و در مقام بیان نعمتهای اِلَهِی است که عبارت باشد از کُلُوا ، وادخُلُوا ، و نَعْفِرْ ، و سَنَزِيدْ ، و غیر اینها .
- ۲- حِطَّةٌ : یعنی هذه حِطَّةٌ ، این وارد شدن و رسیدن باین شهر پایین آمدن و رهایی پیدا کردن از شدائد زندگی و ابتلاءات مادی و معنوی ، و پیدایش برنامه یکنواخت و خالصی است .
- ۳- نَعْفِرْ لَكُمْ : جزاء شرط - قولوا حِطَّةً - باشد .

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ . - ۵۹ .

### لغات :

- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا : پس عوض کرد - آنانکه - ستم کردند .  
 قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ : گفتار خود را - غیر از - آنچه - گفته شد - بآنان .  
 فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا : پس فرود آوردیم - بر آنانکه - ستم کردند .  
 رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ : مضیقه و شدت را - از - آسمان .

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ : بآنچه - بودند - خارج می‌شدند از مقررات .

ترجمه :

پس عوض کرد آنانکه ستم و ظلم کردند بخود و بدیگران ، گفتار و اظهار خود را که مأمور بآن بودند به غیر آنچه گفته شده بود برای آنان ، پس فرود آوردیم باین ستمکاران مضیقه و شدتی را در زندگی خودشان از آسمان ، بسبب آنچه بودند بیرون می‌شدند از مقررات عقلی و شرعی الهی . - ۵۹ .

تفسیر :

۱- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ :

تبدیل : از ماده بدل است ، و آن واقع شدن چیزی باشد در مقام دیگری ، و تبدیل برای تعدیه و عوض گرفتن شیء است .

و کلمه عوض : در مقام بها و قیمت استعمال می‌شود ، ولی بدل اعم است ، و دلالت می‌کند به مطلق عوض چیزی .

و الَّذِينَ : از موصولات و جمع الّذی است ، و موصول کلمه‌ای باشد مبهم که رفع إبهام آن محتاج است بجمله‌ای که بعد از آن بوده و ضمیریکه عاید بموصول باشد ، و این جمله را صلّه گویند .

و در مؤنث : حرف ذال به تاء عوض شده ، و گفته می‌شود : الّتی .

و در میان أسماء موصولات و أسماء إشاره : اشتقاق اکبر موجود است ، برای تناسب لفظی و معنوی در آنها ، و در أسماء اشاره گفته می‌شود : ذا ، دان ، تا و تان ، و أولاء .

و ظلم : در ۵۷ ، و قول در ۸/۲ ، تفسیر شده است .

و غیر : از مغایرت و تغییر بوده ، و بمعنی بسوی و جز است ، و آن اعم از مفهوم

مقابل و ضدّ باشد .

و این مفهوم همیشه در مقابل چیز دیگر و بنسبت باو استعمال می‌شود ، مانند  
- أَغِيرَ اللَّهُ تَدْعُونَ .

و أمّا آنچه به بنی اسرائیل دستور داده شده و امر شدند : عبارت بود از خضوع  
کامل از همه جهات ، و اظهار و گفتن اینکه - برنامه ما پایین آمدن از جهات زندگی  
و اخلاقی است ، تا از تقیّدات و وابستگیهای مادّی رهایی پیدا کنیم .

و این مأموریت و اظهار را تبدیل کردند به جملات مشابه مادّی ، مثلاً  
می‌گفتند : برنامه زندگی ما - حطاه - باشد ، و این کلمه در لغت عبری بمعنی حنطه  
و گندم است . و این کلمه را بجای کلمه - حطا - می‌گفتند که بمعنی حطّه باشد .

## ۲- فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ :

رِجْز : بمعنی مزیقه و شدّتی باشد که در اثر عصیان و خلاف از جانب خداوند  
حاصل گردد ، و یا بسبب تخیلات و وساوس شیطانی ، و یا تقیّدات و عادات و رسوم  
پیش آمد کند .

پس رِجْز عبارت از تنگی در زندگی و سختی در معیشت است که بعد از وسعت و  
خوشی ظاهری مادّی یا معنوی روحانی برای انسان پدید آید ، و آن از مصادیق  
عذاب خواهد بود .

و این مزیقه بصورت‌های مختلفی ظاهر شود : مانند محدودیت و فشار و سختی  
در معیشت مادّی ، و ناراحتی فکری و خیالی و عقیدتی که ایجاد اضطراب و شکّ و  
تحریر کند ، و انقطاع از توجّهات غیبی و از ارتباطات با عوالم لاهوتی ، و غیر اینها .  
و منشأ همه اینها : قطع ارتباط از مبدء رحمت و فیض و فضل ، و محروم شدن  
از توجّهات و الطاف نامتناهی است .

و سماء : در ۲۲ و ۲۹ ، گفته شد که : بمعنی مطلق علوّ است مادّی باشد یا  
معنوی ، و چون مبدء همه عوالم وجود و هستی از بالا یعنی از پروردگار متعال

است: قهراً مضیقه و رجز نیز بدون اذن و موافقت او صورت نخواهد گرفت، اگرچه اسباب و علل مختلفی داشته باشد.

آری یکی از علل نزول رجز: عصیان و طغیان، و انقطاع از خداوند متعال، و زمینه سازی برای قطع توجّهاتِ اِلَهِی است، و این امور ایجاب می‌کند که از جانب خداوند جزای مقتضی نازل گردد.

و چون برگشت همه انواع معاصی و تقصیر و قصور به حقیقت ظلم بنفس باشد: از این لحاظ عنوان - **الَّذِينَ ظَلَمُوا** - بطور مطلق ذکر شده است که اشاره به پیدایش زمینه نزول رجز باشد.

### ۳- بما کانوا یفسُقون :

در آیه ۲۶ گفتیم که فسق: عبارت است از بیرون رفتن از مقرّرات و ضوابط و اصول عقلی و اِلَهِی.

و انسان با برنامه فسق بتدریج از ارتباط با خداوند متعال مهجور و محروم گشته، و بدست خود زمینه انقطاع از رحمت و فیوضات و اَلطافِ اِلَهِی را فراهم می‌آورد.

و ذکر فسق پس از **ظلم مطلق**: اشاره می‌شود بسبب مخصوص نزول رجز از انواع ظلم، و آن ظلم در مقام خروج از اطاعت اوامر و دستورهای اِلَهِی است که قسم اوّل از علل نزول رجز، یعنی عصیان و طغیان در مقام عبودیت است.

### روایت :

در نهج البلاغه (کلمات قصار، کلمه ۳۰) می‌فرماید: ایمان بر چهار پایه استوار است، صبر و یقین و عدل و جهاد، و هر کدام از اینها بر چهار شعبه باشند. و چهار شعبه عبارتست از امر بمعروف، و نهی از منکر، و صدق در موارد، و بغض داشتن فاسقین. و اگر کسی فاسقین را بغض داشته و خشم بر آنان پیدا کرد: خداوند



متعال در موارد حفظ منافع او خشمناک و تندی پیدا کرده ، و در روز قیامت او را خوشنود و راضی خواهد نمود .

### توضیح :

گفته شد که فسق عبارتست از بیرون رفتن از ضوابط و مقررات دینی الهی و عقلی ، و نتیجه فسق قهراً حصول انقطاع و قطع ارتباط فیما بین او و خداوند متعال باشد .

و چون این انقطاع در میان بنده و خالق پیدا شد : الطاف و توجهات غیبی درباره او قطع گشته ، و از تأیید و توفیق او محروم می شود .  
و در مقابل فسق : مجاهدت و کوشش در راه خدا و برای خدا و در محبت پروردگار متعال است ، و روی این مقصد : دعوت بخدا ، و نهی از خلاف و عصیان ، و درستی و راستی در مراحل زندگی ، و مخالفت با فاسقین پیدا خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

۱- قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي : قول مفعول دوم بدل باشد ، و غیر صفت آن است ، و مفعول اول بلحاظ معلوم بودنش حذف شده و تقدیر چنین باشد که : بَدَلُوا مَا قِيلَ لَهُمْ ، و آن ( قَوْلُوا حِطَّةً ) بود .

یعنی عوض کردند کلمه مأمور به که - هَذَا حِطَّةٌ - بود بقول دیگر .  
و قول دیگر عبارت بود از جمله - حِطَّاهُ سَمِيحًا . و حِطَّاهُ بمعنی حِطَّاهُ و گندم . و سَمِيحًا بمعنی حمرت و سرخی است .

و بطوریکه در کتب تفاسیر نقل می شود ، این دو کلمه اگر با این خصوصیات ضبط بشوند ، در لغت عبری بهمین معنی ترجمه می شوند .

۲- كَانُوا يَفْسُقُونَ : این تعبیر دلالت می کند به ادامه داشتن فسق آنان در زمان

گذشته ، و اگر بصیغه ماضی تعبیر می‌شد : دلالت می‌کرد به تحقق مطلق فسق .  
 ۳- تعبیر به جمله - الَّذِينَ ظَلَمُوا ، و الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ، نه با ضمیر آوردن که عاید به آنان و قول باشد : برای تأکید و اهمیّت موضوع است .

و إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ . - ۶۰ .

#### لغات :

و إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ : و زمانیکه - طلب آب کرد - موسی - برای قومش .  
 فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ : پس گفتیم - بزن - عصایت را - بسنگ .  
 فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا : پس شکافته شد - از آن - دوازده - چشمه .  
 قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ : بتحقیق - دانست - هر گروهی - محلّ شرب خود را .  
 كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ : بخورید - و بیاشامید - از - روزی خدا .  
 وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ : و از حدّ نگذرید - در زمین - فساد کنندگان .

#### ترجمه :

و زمانیکه آب طلبید موسی ( ع ) از خداوند متعال برای قوم خودش ، پس گفتیم او را که بزن عصای خود را بسنگ ، پس بمجّرد زدن شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه آب جاری ، و بتحقیق دانست و شناخت هر گروهی از اَسْبَاطِ محلّ معین آشامیدن خود را . بخورید و بنوشید از روزی مقرّریکه خداوند متعال عطا

می‌کند ، و از حدود اعتدال و عدالت در زندگی مادی خود بیرون نروید که فاسد و تباهاکار باشید . - ۶۰ .

تفسیر :

### ۱- و إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ :

استسقاء : مانند استفعال و از ماده سَقَى بمعنی آماده ساختن و مهیا کردن نوشابه و آب است . در مقابل إطعام که بمعنی مهیا ساختن طعام باشد . و این دو ماده بمعنی نوشانیدن و خوراندن نیست . پس استسقاء : بمعنی طلب کردن و خواستن آماده ساختن آب است ، تا قوم از آن بیاشامند .

و اینمعنی غیر از مفهوم شرب است که بمعنی آشامیدن باشد . و قوم : از قیام و بمعنی برپا شدن در مقابل قعود است ، و باعتبار این معنی بجمعیتی که برپا شده‌اند برای هدفی قوم گویند - ۳ و ۵۴ ، و چون نظر بمطلق موضوع استسقاء و انفجار ماء از حَجَر است : بحثی از خصوصیات محلّ و کیفیت و کمیت موضوع نشده است . و آنچه مسلم است : این جریان در وادی سینا صورت گرفته ، و قوم آنحضرت که حاضر و آب میخواستند ، سیراب شدند .

و اینهم یکی از معجزات صریح آنحضرت باشد که در مورد انعام و در عداد نعمتهای الهی برای بنی اسرائیل ذکر شده است .

و چون بعنوان قوم ذکر شده ، نه بعنوان بنی اسرائیل : فهمیده می‌شود که در این مورد نظر بمطلق و عموم بنی اسرائیل نیست ، بلکه آنان که از پیروان و قیام کنندگان بآنحضرت بودند : مشمول توجه باشند .

### ۲- فقلنا اضربْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ :

ضرب : عبارتست از زدن چیزی بچیز دیگر روی برنامه مقصود ، خواه این عمل بوسیله دست صورت بگیرد ، یا بوسائل دیگر چون پای و عصا و کلام و غیر آنها ، و یا بامور معنوی چون ذلت و ناراحتی و سختی و عنوان و غیر اینها .  
 و در این مورد عصا بسنگ زده می شود روی برنامه بیرون آمدن آب آشامیدنی ، و چون بامر و اجازه خداوند متعال صورت می گیرد : در حقیقت امر او بوده ، و مصداق - کُنْ فیکون - واقع خواهد شد .  
 آری حقیقت إعجاز در مواردیکه مربوط باراده است : چنین باشد ، زیرا نفوذ و قدرت اراده پروردگار متعال طور است که اگرچه بچندین واسطه تعلق بمراد بگیرد : تأثیر قاطع خود را خواهد داشت .  
 و خصوصیات موارد و وسائط و شرائط هیچگونه در تأثیر اراده او ایجاد خلل نمی کند .

و معنی توحید صفاتی اقتضاء می کند که : اراده های دیگران که از روی علل و اسباب نیست ، لازم است بطور کلی فانی در اراده حق واجب بوده ، و در ظل او واقع گردد ، تا حقیقت وحدت صورت گرفته ، و شرک بهر صورتی باشد در مقام تکوین وجود نداشته باشد .

و آیه - و ما رَمیتَ إِذْ رَمیتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمی - ۱۷/۷ - باین معنی برگشت می کند ، و در ذیل آن اگر توفیقی شد بیشتر توضیح می دهیم .

### ۳- فأنفجرتُ منه اثنتی عشرَ عیناً :

انفجار : عبارتست از انشقاق و شکاف خوردن چیزی بطوریکه چیزی از آن ظاهر گردد ، مانند ظهور نور از شکافتن ظلمت ، و بیرون آمدن آب از شکاف کوه . پس در این کلمه دو قید منظور است ، بخلاف مادّه شقّ و فلق ، که شق دلالت می کند بمطلق حصول شکاف در چیزی خواه با آن انشقاق تفرّقی حاصل شود یا نه . و در فلق شرط است که انشقاق و جدایی هر دو صورت بگیرد .

و عین : چیزیکه از یک نقطه معینی بیرون آمده و جریان پیدا کند و این صدور از ذات او باشد ، مانند صادر شدن و جریان آب از چشمه قنات ، و صادر شدن شعاع ضیاء از آفتاب ، و بیرون آمدن نور ادراک از قلب . و در همه مواردیکه کلمه عین اطلاق می‌شود این قیود معتبر و لازم است ، یعنی صدور و جریان چیزی از نقطه معینی بالذات .

و در اینجا با اراده و زدن عصا بامر اِلهی بر روی سنگ محکم ، شکافی حاصل گشته ، و از آن شکافها آب بیرون آمده و جریان پیدا کرد ، بطوریکه قوم موسی ( ع ) همه سیراب شدند .

و أما دوازده انفجار و عین : بمناسبت دوازده بودن اَسباط است که بطور مساوی همه آنان مورد نظر باشند .

#### ۴- قد عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبِهِمْ :

در آیه ۲۹ گفتیم که علم عبارتست از احاطه پیدا کردن و حضور در مقابل چیزی . و در اینجا هر گروهی از اَسباط در مقابل چشمه آب خود حاضر شده و استفاده کردند .

و اُنَاسٍ : از ماده اُنس است ، و با تخفیف و حذف همزه ناس گفته می‌شود ، و بمعنی جماعت مردم است ، رجوع شود به آیه ۸ .

و مَّشْرَبٍ : صیغه اسم مکان است از ماده شُرْب ، و بمعنی محلّ آشامیدن است ، و آن در مقابل اَکَل بوده ، و در موضوعاتی استعمال می‌شود که مایع و یا شبیه مایع و لطیف باشد .

چنانکه اَکَل در موضوعاتی استعمال می‌شود که مایع و لطیف نبوده و محتاج بجویدن در دهان باشد .

و در امور مادّی و روحانی هر دو استعمال می‌شود .

و در این جمله اشاره است بآنکه : هر گروهی از قوم بنی اسرائیل بهر ترتیب و

خصوصیتی بود ، محلّ استفاده از آب جاری شده از چشمه‌ها را دانسته و معین کردند ، تا اختلاف و تراحم و ناراحتی در میان آنان پیدا نشود .

### ۵- کُلُوا و اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ :

گفتیم که شرب و اکل : در مقابل یکدیگر بوده ، و اکل در آیه ۳۵ توضیح داده شده است .

و اکل در خوردنیها که محتاج بجویدن باشد استعمال می‌شود . و شرب در نوشاندنیها که مایع باشد .

و رزق : در آیه ۳ و ۵۷ گفته شد که : انعام مخصوصی است که طبق احتیاج و بنحو استمرار ادامه پیدا کند .

و گفته شد که : رزق از جانب خداوند متعال و در ادامه تکوین و خلقت و برای جهت بقاء پس از تکوین باشد .

و بنحو کلی مانند اصل ایجاد بعهده پروردگار متعال می‌باشد ، و یکجهت از خلقت نباتات و حیوانات بهمین منظور است .

و در آیات مربوط برزق توضیح داده خواهد شد .

### ۶- و لَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ :

عَثُو : بمعنی بیرون رفتن و تجاوز از اعتدال و ادامه دادن آن باشد . و اینمعنی باختلاف موارد فرق پیدا می‌کند ، مانند تجاوز از عدل و صلاح ، و بیرون شدن رنگ از صفاء بكدورت ، و از تعقل بحمق و ضعف .

و افساد : بطوریکه در آیه ۱۱ گفته شد ، عبارتست از اخلال در امور تکوین یا در تشریح ، و بهمزدن نظم و صلاح در آنها ، چنانکه اصلاح بمعنی حفظ نظم و برطرف کردن خلل و تباهی است .

و در آیه ۲۲ گفته شد که : اَرْض بمعنی چیز متسقل و پست ، و آن در مقابل سماء که بمعنی بلندی و ارتفاع باشد ، استعمال شده ، و شامل جمادات و نباتات و

حیوانات و سائر اجزاء کره زمین می‌شود .  
و روی این معنی : کلمه ارض با حرف فی استعمال شده است نه با حرف علی ، و  
اشاره می‌شود به زندگی توأم با تجاوز و فساد در محیط زمین که عالم متسفل است  
نه در روی زمین : زیرا معلوم شد که زمین تنها کره خاکی زمین نیست ، بلکه  
مجموعه عالم متسفل مادی است .  
پس تجاوز از عدل و اخلال در نظم مجموعه سطح زمین و نباتات آن و حیوانات  
و افراد انسان و اعمال و تجارات و زراعات آنان و سائر نظام جهان زمین ، از  
مصادیق عثو خواهد بود .  
و کلمه مفسیدین حال است از ضمیر جمع مخاطب ، و اشاره بآنکه عثو منتهی  
می‌شود بافساد و تباه کردن .

### روایت :

در صافی از امام پنجم ( ع ) نقل می‌کند که : سه عدد سنگ از بهشت نازل شده  
است : حَجَر مقام ابراهیم ( ع ) در بیت الحرام ، و حَجَریکه نزد حضرت موسی ( ع )  
بود که عصا بر او زد ، و حَجَر اَسودیکه در گوشه دیوار کعبه است .

### توضیح :

۱- در آیه ۲۵ بنحو اجمال اشاره شد که جنّت در عالم ماورای ماده صورت  
می‌گیرد ، و جهان ماده با انتقال از این عالم دنیا منتفی شده ، و عالمی لطیفتر  
ظاهر می‌گردد .

و ابدان مادی نیز که برای فعّالیّت روح و وسیله زندگی در این عالم بوده و در  
عین حال جلوه‌ای از روح و قالبی برای آن چون لباس است : ببدن دیگر که  
متناسب با آن عالم باشد ، مبدّل می‌شود .

و چون در بهشت و جهنّم موضوعات مادی کثیفی وجود نباید داشته باشد: قهراً نزول این سنگها از بهشت ، معنای روحانی و معنوی خواهد داشت .

۲- در زدن عصا اشاره شد که : إرادة إلهی بواسطه باشد یا بیواسطه ، موضوع خارجی یا اثر آنرا تبدیل می‌کند ، چنانکه در مرحله تکوین و خلق بوسیله إرادة غیبی ، موضوعی از نبود به بودن و وجود برمی‌گشت ، و در حقیقت در این مورد نیز از یکجهت ایجاد امری است که نبوده است ، مانند جریان آب از سنگ .

۳- نزول سنگ از بهشت شبیه این جریانها است : یعنی مورد توجه و عنایت خاص بودن که موجب آثار و نورانیت و خصوصیت معنوی خواهد بود ، چنانکه در موضوعات دیگر باختلاف مراتب که مورد توجه مخصوص قرار بگیرند : قهراً آثار و امتیازات معنوی پیدا خواهند کرد ، مانند خود مسجد الحرام ، یا مساجد دیگر .

۴- هر کدام از این سه سنگ بطور مسلم بدست یکی از انبیای اولوالعزم چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام ، با اذن و اجازه و اراده پروردگار متعال ، انتخاب و معین شده ، و قهراً باید منشأ آثار روحانی خارج از طبیعت باشند .

۵- پس نظر در اینحدیث شریف ببهشت روحانی است ، و آن برای همیشه مانند جهنّم روحانی نزدیک و مصاحب انسان است ، چنانکه می‌فرماید : و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ - ۴۶/۵۵ ، یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ - ۵۴/۲۹ .

### لطائف و ترکیب :

۱- و إِذِ اسْتَسْقَى : عطف است بآیه ۵۸ - و إِذْ قُلْنَا .

۲- لِقَوْمِهِ : بکلمه قوم که دلالت به قیام با حضرت موسی (ع) دارد ، تعبیر شده است ، نه بعنوان بنی اسرائیل که اعمّ است .



۳- **بِعَصَاكَ الْحَجَرَ** : تعبیر باین دو کلمه و انتخاب آنها برای اشاره به تأثیر مستقل قول و اراده خداوند است تنها ، و اما عصا و حجر هر دو از موضوعات غیرشاعر و بی حرکت و بی اثر هستند ، و در عین حال هر دو بسبب اضافه و الف و لام معرّف و معین شده اند که دلالت دارد بخصوصیت و امتیاز و مورد توجه قرار گرفتن آنها . اگرچه خصوصیت دقیق آنها از نظر تاریخ و حدیث روشن نشده است . و کلمه عصا از لغت عبری ( عِصَاهُ ) گرفته شده ، و چیز است که بدست گرفته می شود ، از چوب باشد یا از فلز ، و اصل آن عَصَوُ باشد . و در جمع آن عِصِيٌّ و عُصِيٌّ گویند ، بوزن عِئِيٌّ که بضمّ اوّل یا بکسر برای تخفیف و اتباع به کسر عین الفعل . و حَجَرَ : از حَجَرٌ است بمعنی حفظ و محدود کردن ، و بخاطر محفوظ و محکم بودن و محدود شدن أحجار ، بآنها حَجَرَ گویند .

۴- **فَانفَجَرْتُ** : نتیجه ضرب عصا است و تقدیر چنین است که : فاذا ضرب عصاه الحجر فانفجرت ، و برای اختصار و معلوم بودن حذف شده است ، و ضمناً اشاره است باینکه امر إلهی که فرمود : **إِضْرِبْ بِعَصَاكَ** - مؤثّر حقیقی در واقع باشد ، و امور ظاهری برای تشریفات است .

۵- **قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ** : در زمان تشنگی و پس از دانستن مشرب مخصوص خود ، احتیاج بذکر شرب نیست ، و از این لحاظ روی اختصار و عدم تطویل در کلام حذف شده است .

و تعبیر بکلمه أناس : برای انطباق بهمه دسته های چند نفری باشد .

۶- **كُلُّوا وَاشْرَبُوا** : پس از ظاهر شدن آب مشروب ، اشاره است به لزوم استفاده ممدوح و نتیجه معنوی گرفتن از نعمتهای إلهی و از اكل و شربی که خداوند متعال آماده می فرماید .

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ . - ۶۱ .

## لغات :

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ : و زمانیکه - گفتید - ای موسی .  
 لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ : هرگز - صبر نمی‌کنیم . بر خوراک - واحد .  
 فَادْعُ لَنَا : پس بخوان - برای ما .  
 رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا : پروردگار خود را ، بیرون آورد - برای ما .  
 مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ : از آنچه - می‌رویاند - زمین .  
 مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا : از - سبزی آن - و از خیار آن .  
 وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا : و سیر آن - و از عدس آن - و پیازش .  
 قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي : گفت - آیا - عوض می‌گیرید - آنچه را که .  
 هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ : آن - نزدیکتر است - آنچه - آن بهتر است .  
 اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ : فرود آید - بمصر - پس بتحقیق - برای شما .  
 مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ : آنچه خواستید - و زده شد - بر آنها .  
 الذَّلِيلَةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَاءُوا : خواری - و بینوایی - و سقوط کردند .  
 بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ : بسبب غضب - از - خداوند - این .  
 بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ : باینکه آنان - بودند - کفر می‌ورزیدند .  
 بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ : به آیات و نشانیهای خدا - و می‌کشتند .  
 النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ : پیغمبرانرا - به غیر - حق - این .

بما عَصُوا و كانوا يَعْتَدُونَ : بآنچه - نافرمانی کردند - و تجاوز می‌کردند .

#### ترجمه :

و زمانی که شما گفتید که ای موسی هرگز ما نمیتوانیم صبر و شکیبایی کنیم بر یک طعام و خوراک تنها ، پس بخوان برای ما پروردگار خودت را ، تا بیرون آورد برای ما از آنچه می‌رویاند زمین ، از سبزی ظاهر شده و از خیار و سیر آن و از عدس و پیازش ؟ گفت آیا میخواهید بدل و عوض بگیرید آنچه را که پست و پایین است بجای آنچه بالا و بهتر باشد . فرود بیایید بسرزمین مصر برای سکنی کردن ، و برای شما است در آنجا آنچه را که بخواهید .

و زده شد برای آنان خواری و بینوایی و محدودیت شدید ، و سقوط و انحطاط سخت کردند بسبب خشم و غضبی از خداوند ، و این بخاطر آنکه بآیات خدا کفر ورزیده و آنها را رد می‌نمودند ، و هم می‌کشتند انبیاءِ اَلْهَی را بدون آنکه حق و واقعیت را در نظر بگیرند ، زیرا آنان در مقابل احکامِ اَلْهَی نافرمانی و عصیان ورزیده و پیوسته تجاوز و سرکشی می‌کردند . - ۶۱ .

#### تفسیر :

۱- و اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاحِدٍ :

کلمه اِذْ ، در آیه ۳۰ ، و قول در ۸ ذکر شد که اِذْ : برای ظرف زمان در گذشته ، و قول : بمعنی اظهار نیت باطنی است بهر وسیله که مقتضی باشد .

و کلمه موسی : از کلمه عبری موشه گرفته شده ، و در تورات عبری هم بهمین لفظ استعمال شده است ، و بنوشته قاموس کتاب مقدس : بمعنی گرفته شده از آب باشد .

حضرت موسی ( ع ) بنوشته تاریخ ابن وردی : ۲۵۰ سال پس از فوت ابراهیم

خلیل الله (ع) متولد شد، و در هشتاد سالگی با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد، و چهل سال در خارج مصر و در اطراف سینا اقامت کرد، و او فرزند عمران ابن قاهت بن لاوی بن یعقوب بن إسحاق بن ابراهیم است.

و بموجب ضبط سفر خروج اصحاب سادس باین نحو باشد: موسی بن عمّام بن قهات بن لاوی بن یعقوب، و این ضبط صحیحتر است.

و اما کلمه صبر: بمعنی طمأنینه و سکون نفس است بطوریکه از اضطراب و ناآرامی خود را نگهداری کند، و بطور کلی: شکیبایی و برقرار شدن است در مقابل آنچه با طبیعت او ملایم نیست.

و در اینمورد عبارتست از ثابت شدن و پابرجا بودن در مقابل یک نوع از طعامی که یکنواخت باشد.

آری اگر خوردن فی نفسه مورد توجه باشد: قهراً تنوع و تلون باید تا موجب التذاد و خوشی در عیش مادی صورت بگیرد. ولی اگر مقدمه و وسیله برای تأمین جهات معنوی و روحانی باشد: چگونگی طعام و تلون آن در زندگی انسان مؤثر نخواهد بود.

## ۲- فَادُعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ :

أدعُ: فعل أمر از دعوت بوده، و بمعنی خواندن است، یعنی خواندن کسی و خواستن او تا توجه و میل بسوی او کند، و تنها خواندن را دعوت نگویند و بلکه نداء باشد، و در نداء کردن جهت مخاطبه تنها ملحوظ است، چنانکه قصد و اراده پیش از نداء خواهد بود.

و ربّ: در ۲/۱ و خروج: در ۳۶/۲ و أرض: در ۶۰، بمعنی پروردگار و تربیت کننده، و بمعنی بیرون رفتن و برآمدن. و بمعنی موضوع متسفل و پست در مقابل سماء است.

و اینبات: بمعنی بیرون آوردن چیزی است بطریق نموّ و رویانیدن، خواه در

زمین باشد یا نه ، و خواه آن نبات ساقه‌دار و درخت باشد یا نه ، و خواه مادّی باشد یا نه .

و در اینجا نسبت إخراج بخداوند متعال ، و نسبت إنبات بزمین داده شده است : برای آنکه اولاً - بمناسبت درخواست از خداوند متعال کلمه يُخْرَج بصیغه متعدّی که إخراج پروردگار است ، تعبیر شده است . و ثانیاً - إخراج بقول و حیوبات مخصوص ، لازم است با توجّه و أمر خداوند متعال صورت بگیرد ، و کلمه مِنْ بَقْلِهَا : مربوط است به جمله - مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ ، و برای بیان آن باشد .

و نسبت إنبات بزمین : برای اینکه إنبات بطور مطلق یک أمر طبیعی و محسوس بوده ، و نظر هم بهمین إنبات مطلق است .

### ۳- مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا :

بَقْل : عبارت از ظهوریست که بطریق نموّ و در نباتات و أمثال آنها صورت بگیرد ، و منظور در بقل خود آن نباتات که خورده می‌شود است ، نه میوه و چوب آن ، مانند سبزیهای خوردنی .

وَ قِثَاءٌ : عبارتست از خیار ، و اینکلمه از لغات عبری و سریانی گرفته شده است ، و در عبری - قِشَاءَةٌ - گویند .

وَ فُومٌ : بمعنی سیر باشد ، و أصل اینکلمه و همچنین ثوم : کلمه شوم عبری است که شین اکثراً وقت تعریب به حرف فاء یا ثاء تبدیل می‌شود . و ترجمه آن به حنطه یا خبز یا غیر آنها تجوّز باشد .

وَ أَمَّا عَدَسٌ : آنرا بفارسی نَسْک و مَرَجْمَک گویند ، و اینکلمه نیز از لغت عبری ( عَدَاشاه ) گرفته شده است .

وَ أَمَّا بَصَلٌ : بمعنی پیاز باشد ، و در عبری باصال گویند . و در تاریخ هیروودوت می‌گوید که : فراغنه مصر برای کارگرهای أهرام مصر اکثراً غذای عدس با پیاز می‌دادند .

و خواصّ این پنج موضوع و خصوصیات آنها در کتب مفردات طبّ مثل مَخزن الأُدویه و تحفه حکیم و تذکره أنطاکی و زبان خوراکیهای جدید ، بطور مفصل ذکر شده است .

و معلوم می‌شود که این خوردنیها از زمان قدیم پیش از حضرت موسی ( ع ) وجود داشته و معمول بوده است .

#### ۴- قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ :

استبدال بوزن استفعال از ماده بدل ، و بمعنی خواستن بدل و عوض گرفتن باشد ، یعنی آیا میخواهید بدل بگیرید و عوض قرار بدهید چیزها که آن پایین‌تر است از آنچه آن بهتر و بالاتر باشد .

و نظر باینستکه مَنْ و سَلْوَى و آنچه شما دارید بهتر و مطلوبتر است از آن چیزهایی که درخواست می‌کنید .

و أَمَّا دُنُوٌّ : بمعنی قرب با تسقّل باشد ، یعنی نزدیکی با پستی و انحطاط ، در امور مادی باشد یا معنوی و کلمه أَدْنَى بوزن أفضل برای صیغه تفضیل است و مؤنث آن دُنْيَا باشد مثل فَضْلَى . و دُنْيَا در مقابل عالم آخرت است که از جهت زمان نزدیکتر ، و از لحاظ مرتبت و منزلت پستتر باشد از عالم آخرت .

و در آیه ۵۴ گفتیم که خیر بوزن صَعْب ، صفت مشبّهه باشد .

#### ۵- إهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ :

در آیه ۳۶ گفتیم که هبوط : بمعنی فرود آمدن و تنزّل است که در محلّ دوم استقرار پیدا شود .

و سؤال : بمعنی مطلق طلب و درخواست چیزی است از شخصی ، خواه آن چیز مطلوب امر مادی باشد یا امر معنوی . و در سؤال شرط است که اظهار بشود ، ولی در طلب اکثراً در نفس محقق می‌گردد ، و گفته می‌شود : طلب کمال و مقام .

و أَمَّا مِصْرٌ : اینکلمه بهر شهر بزرگی اطلاق می‌شود ، و باز نام مملکت مشهور

بمصر است که در غرب وادی سینا و شرق لیبی و شمال سودان و جنوب بحر متوسط ( مدیترانه ) باشد ، و از وسط آن از جنوب بشمال تا مدیترانه شطّ نیل جاری شده ، و اراضی مصر از آب آن مشروب می‌شوند ، و شهر قاهره پایتخت مصر است که در جانب شرقی رود نیل واقع است .

و در معجم البلدان گوید : بنام مصرین مصرایم بن حام بن نوح نامیده شده ، و بدست عمرو بن العاص فتح گشت .

و از شهرهای مشهور آن : اسکندریّه و دمیاط و آسیوط و طنطا و قیوم است . و چون از جهت موقعیت هوا و آب و زمین و خاک از زمانهای قدیم در بهترین شرایط واقع شده است : لذا جمله - لکم ما سألتکم - مخصوصاً در مقابل وادی سینا ، بسیار مناسب و بمورد باشد .

#### ۶- و ضُربَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ :

ضَرْبٌ : بمعنی زدن چیزی است بر چیز دیگر روی مقصد مخصوص ، و در آیه ۶۰ گذشت .

و ذُلٌّ و ذُلٌّ : عبارتست از خواری و کوچکی در مقابل دیگری که از او بالاتر است ، و آن در مقابل عزّت باشد که عبارتست از برتری و تفوّق نسبت بدیگری که پایین‌تر از او است .

و ذُلّت و عزّت یا حقیقتی است : و آن عبارت از قوّت و قدرت و نورانیت و کمال نفس است . بنسبت افراد دیگر ، و یا ضعف و پستی و انحطاط نفس باشد در مقابل دیگری .

و در اینجهت هر چه قرب بخداوند متعال محقق گردد : بهمین میزان مفهوم عزّت حقیقی ذاتی تحقق پیدا کرده ، و بهر مقداریکه از مقام قرب و نور و روحانیت فاصله و دوری داشت : بهمان اندازه مفهوم ذُلّت و حقارت و ضعف و سستی در نفس او پدید خواهد شد .

و أَمَّا ذَلَّتْ و عَزَّتْ عرضی خارجی : و آن در نتیجه اعمال و حرکات و صفات مربوط باعمال خارجی پیدا می‌شود ، مانند تقوی نداشتن و از خلاف و عصیان بی‌باک بودن ، و از صفات خودبینی و خودخواهی و حرص و طمع و بخل و ظلم دوری نکردن .

و أَمَّا مَسْكَنَةٌ : مصدر میمی از ماده سکون است که دلالت بر زیادی و استمرار سکون و استقرار می‌کند ، و سکون در مقابل حرکت بوده ، و أَعْمَمَ است از سکون و استقرار مادی و معنوی .

و سکون معنوی عبارتست از طمأنینه و حصول حالت استقرار قلبی ، که رفع اضطراب و ناآرامی و آشفتگی بشود .

و سکون مادی ظاهری : عبارت می‌شود از فقدان تحرک و فعالیت و تظاهر در زندگی دنیوی ، و نبودن آزادی و حرّیت در امور معیشت ، و وجود محدودیت و حصر شدید در امور خود .

و أَمَّا زده شدن ذَلَّتْ و مسکنت برای آنان : در اثر عمل نکردن به تعهدات و تکالیف ( آیه ۴۰ - ۴۶ ) ، و در مقابل نجات و رهایی دادن از فشار و ظلم و جور فرعون ( آیه ۴۹ ) و رهایی و خلاصی از دریا ( ۵۰ ) و عفو و بخشودن از عبادت عجل ( ۵۱ و ۵۲ ) و نزول تورات و احکام ( ۵۳ ) و درخواست رؤیت و بهانه‌گیری ( ۵۵ ) و تظلیل بغمام و نزول مَنّ و سلوی ( ۵۷ ) و تبدیل دستور اِلَهِی در دخول باب ( ۵۸ ) و مهیّا شدن آب در وسط بیابان ( ۶۰ ) و امور دیگر بود .

پس این ذَلَّتْ و مسکنت برای بنی اسرائیل : در اثر تمایلات مادی و تعلّقات دنیوی و عدم توجه بمقام معنوی اِلَهِی بود که در امتداد حیات حضرت موسی ( ع ) نصایح و مواظب آنحضرت اثری در روحیه آنان نکرده ، و برنامه خود را ادامه دادند . و این جمله نظیر آیه ( ۷ ) حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ - می‌باشد .

البته این حکم درباره بنی اسرائیل در محدوده اعمال و برنامه‌های مادی مذکور



است ، و تا امت بنی اسرائیل چنین برنامه‌ای در زندگی خود دارند : از لحاظ کیفیت و کمیت و مدت مشمول آن خواهند بود .

و این قید در آیه بعد از آن ( ۶۲ ) توضیح داده شده است .

۷- و بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ :

بَاءُ : بمعنی برگشت بسوی محلّ پایین و پست باشد ، یعنی برگشتن و انحطاط ، در جریان مادّی باشد یا معنوی ، و تَبَوُّءُ بمعنی تنزّل و انحطاط است ، و نظر در این کلمه بمطلق مفهوم تنزّل است ، و محلّ بازگشت و مبدء آن منظور نیست . چنانکه در إسکان و در تنزیل منظور باشد ، زیرا نظر در إسکان به تنزّل به محلّ معین بوده ، و در تنزیل به فرود آمدن از محلّی است .

و غَضَبُ : عبارت از ظهور شدّت و تندی است در مقابل چیز دیگر ، و از مصادیق آن تندی و حدّتی باشد در نفس در مقابل شخصی یا امری ، و آنرا خشم گویند .

و غضب در مقابل حلم است ، و آن ضبط نفس است از هیجان .

و غضب اگر برای حقّ و دفاع از حقّ باشد : ممدوح و مطلوب است ، ولی اگر در راه باطل و برای باطل باشد : مذموم و ناپسند خواهد بود . پس مناط انطباق با حقّ باشد .

و أَمَّا كَوْنُ : دلالت می‌کند به تحقق و وقوع چیزی ، و این مادّه لازم است ، و اگر نظر بتحقیق حالت و خصوصیتی از فاعل او باشد : محتاج می‌شود بذکر کلمه دوم پس از فاعل ، و آنرا خبر گویند ، و آن در حقیقت حال است ، مانند کان زید نائماً ، یعنی زید بحالت نوم تحقق پیدا کرد .

و كُفْرُ : در ۶ گفته شد که بمعنی بی‌اعتنایی و ردّ کردن باشد .

و آیت در ۳۸ ذکر شد که : عبارت است از چیزیکه بآن توجه شده و وسیله باشد برسیدن بمقصود ، و آیات خداوند آن چیزهاییست که نشان دهنده و نمایانگر

صفات و عظمتِ اِلهی باشد .

و این جمله مربوط به بنی اسرائیل بنحو اطلاق است ، و مخصوص قوم حاضر حضرت موسی ( ع ) نیست ، و از این لحاظ بصیغه مضارع ( یَكْفُرُونَ ) تعبیر شده است که دلالت می‌کند با استمرار و انتظار ، و همچنین جمله ( یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ ) که مربوط بمتأخرین باشد .

و ضمناً از این بیان معلوم می‌شود که انحطاط و سقوط هر قومی در اثر کفر و بی‌اعتنایی به آیاتِ اِلهی است که موجب ظهور خشم و عذاب خواهد شد ، و اینمعنی هم اختصاصی بطائفه‌ای ندارد .

و معلوم باشد که : آیاتِ اِلهی اعمّ است از آیات تکوینی که در خارج ظاهر و موجود می‌شود ، و از آیات لفظی و تشریحی چون کتاب نازل به انبیاء و کلمات و دستوره‌ای آسمانی .

#### ۸- و یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ :

قتل : در آیه ۵۴ گفته شد که : عبارتست از کشتن که در مقابل حیات و زنده کردن باشد .

و نَبِیٍّ : بوزن فَعِیل از ماده نُبُوّ ، و بمعنی ارتفاع و بلندی است در موردیکه روی جریان طبیعی انتظار بلندی نباشد ، و مصدر آن نَبُوّت مانند ابُوّت و علُوّ و غلوّ است .

و مقام نَبُوّت محتاج بسه امر باشد : رفعت و امتیاز ذاتی تکوینی ، و برتری در مقام مجاهدت و عبودیت و اطاعت ، و منصب مأموریت برای رسالت از جانب خداوند متعال .

و در کتاب التحقیق گفتیم که این کلمه از ماده نَبَأ نیست .

و این جهت را تأیید می‌کند لغات - نُبِیاء - نَبِیِّینا - در عبری ، و سریانی ، که از ماده یائی گرفته شده‌اند ، نه مهموز .

و کلمه غیر : در آیه ۵۹ گفتیم که بمعنی جُز و بسوی باشد .  
و اَمَّا کلمه حَقٌّ : بمعنی ثبوت و پابرجایی است با مطابق بودن با واقع ، و آن در  
مقابل باطل استعمال می شود ، و باطل چیز است که برای او ثبوت و واقعیتی  
نباشد .

و حَقٌّ ذاتی و از جمیع جهات منحصر بوجود نامحدود و ازلی و ابدی و واجب  
خداوند متعال است ، و سپس آنچه از جانب او صددرصد ظاهر و صورت بگیرد حَقٌّ  
باشد .

پس دعوت انبیاء قهراً حَقٌّ و روی جریان حَقٌّ خواهد بود ، زیرا آنان برنامه و  
هدف و راهی بجز انجام مأموریتِ اِلَهِی و دعوت مردم بسوی خدای حَقٌّ و ابلاغ  
دستورهای حَقٌّ اِلَهِی ندارند .

و متأسفانه مردم دنیاخواه و هوسران و طالب هوی و تمایلات نفسانی با انبیاء و  
با برنامه های آنان همیشه مخالفت و دشمنی داشتند ، مخصوصاً که اینجهت در  
طائفه بنی اسرائیل بیشتر بوده ، زیرا آنان از لحاظ تمایل و تعلق به مادیات بر همه  
ملل امتیاز دارند .

آری هوسرانی و دنیا طلبی انسان را در مقابل حَقٌّ و حقیقت قرار داده ، و حتی  
برای محو آثار حَقٌّ و کشتن انبیای اِلَهِی آماده می سازد .  
رجوع شود بکتابهای تاریخ انبیاء ، یا آیات مربوطه .

#### ۹- ذُلُکَ بِمَا عَصَوْا وَ کَانُوا یَعْتَدُونَ :

عِصْیَان : بمعنی نافرمانی و برخلاف اَتِّبَاع و پیروی کردن باشد ، و از آثار این  
معنی : خلاف و جدایی و عدوان و فسق خواهد بود .

پس عصیان دلالت می کند به تنها نافرمانی و ترک پیروی کردن ، و آن آغاز همه  
رقم اختلافات و دشمنیها باشد .

و اعتداء : بصیغه افتعال : از ماده عداوت است که بمعنی تجاوز کردن بحقوق

دیگران باشد ، و اینمعنی اشدّ از ظلم و جور است .

و در مقابل آن صداقت و ولایت است ، زیرا صدیق و ولیّ پیوسته حافظ حقوق همراهان و اولیاء باشد ، و از این لحاظ کلمه عدوّ در مقابل ولیّ ذکر شده است : لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ - ۱/۶۰ .

پس در این آیه شریفه : قانع نبودن آنها بنعمتهای الهی که مادی و معنوی بود ، و صبر نکردن و استقامت نداشتن و متحمل نشدن آنان بجرایمانهای زندگی که طبیعی بود : موجب ذلّت و مسکنت گردید ، زیرا که - عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ - از امور مسلمّ و قاطع باشد . و سپس از لحاظ وظائف عبودیت و بندگی که خود را آزاد و سرکش و غیر متعهد دانسته ، و بنافرمانی و تجاوز و خلاف مشغول گشتند : قهراً در مورد خشم الهی قرار گرفته ، و از اَلطّاف و رحمتهای مخصوص پروردگار متعال محروم شدند .

و بموجب دلالت آیه کریمه : سبب حلول غضب ، عبارت بود از کفر و ردّ آیات و احکام الهی و قتل انبیاء ، و کفر و قتل هم نتیجه عصیان و تجاوز بحقوق واجب پروردگار متعال بوده است .

آری چون انسان سدّ و دیوار تقوی و حدود عبودیت را در هم شکسته ، و خود را از خطاهای کوچک و معاصی جزئی نگهداری نکرد : بتدریج پای فراتر گذاشته و رفته رفته بر تجاوز و خلاف خود خواهد افزود .

زیرا چون تخم عصیان در قلب کاشته شد : یواش یواش بر شاخ و برگ و نمو آن افزوده شده ، و تقویت پیدا خواهد کرد .

و همچنین است تخم و ماده طاعت و فرمانبرداری که چون در قلب آدمی ریشه دوانید : قهراً روی بنمو و بلندی و افزایش خواهد بود .

**روایت :**

در تفسیر امام (ع) است که فرمود: ای بندگان خدا بترسید از پیوستگی و مداومت در معاصی، و از خوار شمردن آنها، زیرا که نافرمانی از دستورهای الهی موجب درماندگی و گرفتاری شدید شده، و انسان را بتدریج بنافرمانی و عصیان بزرگتر و بیشتری واداشته، و همینطور موجب دوام و انحراف شدیدتر و درماندگی عمیقتر گشته، تا بجایی که شخص عاصی بتدریج با رسول خدا و با اوصیاء و اولیای حق مخالفت نموده، و سپس با مقام الوهیت و با آیین الهی بمقابله و ستیزه برمیخیزد.

**توضیح :**

آری صفحه دل انسان در مرتبه اول پاک و ساده است، و چون متمایل بدنیا شده و از راه راست حق منحرف گشت: نقطه تیره و کدوری در صفحه قلب پیدا می شود که با ادامه و استمرار عصیان، دایره آن نقطه وسعت یافته، تا وقتی که تمام قلب را فرا گیرد.

و اگر متمایل بروحانیت و معنویت گردید: نقطه نوری پیدا شده و با توجه بحق و استمرار عبادت و طاعت، آن نور روی بافزایش گذاشته، تا همه صفحه دل را مستولی و احاطه کند.

و هر کدام از نور و ظلمت بحکم طبیعت خواهان مثل خود بوده، و بجریان طبیعی روی بوسعت و افزایش خواهد بود.

**لطائف و ترکیب :**

۱- یُخْرِجُ لَنَا : مجزوم است بسبب أمر أدْعُ، و أمر و نهی و استفهام و عرض چون دلالت بر سبب بودن کند: فعل مضارع پس از آن بعنوان نتیجه و جزاء مجزوم

می‌شود، و در آیه ۴۱ گفته شد که اعراب تابع قصد و معنی است، و جزم فعلین در کلم مجازات بخاطر دلالت بر مفهوم سببیت باشد، و خود آن کلمه‌های شرطی موضوعیتی ندارند.

۲- بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ: حرف باء پس از ماده بدل و تبدیل و استبدال، دلالت می‌کند به چیزیکه مبدل منه است، مانند - و بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ۱۶/۳۴، و حرف باء برای ربط و مقابله است.

۳- اهْبِطُوا مِصْرًا: ذکر کلمه مصر با تنوین علامت تنکیر است، تا منصرف باشد، و شامل هر شهر بزرگی خواهد شد، و شهرهای مملکت مصر هم مصداقی از آن خواهد بود.

و ممکن است که مقصود سرزمین مصر باشد، ولی بخاطر ساکن بودن حرف وسط چون هند، با بودن عجمة و علمیت، غیر منصرف باشد.

۴- يَكْفُرُونَ: تعبیر بفعل مضارع در این کلمات، دلالت می‌کند به استمرار کفر و قتل و اعتداء در بنی اسرائیل.

۵- و كانوا يعتدون: ذکر اعتداء پس از عصیان، دلالت می‌کند بتأخر و لحوق اعتداء و تجاوز بحقوق دیگران.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ . - ۶۲ .

لغات:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا: بتحقیق - آنانکه - ایمان آوردند.

وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى : و آنانکه - یهودی شدند - و نصاری .  
و الصَّابِئِينَ : و صابئین که از اتباع ابراهیم ( ع ) هستند .  
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ : کسیکه - ایمان آورد - بخداوند - و روز .  
الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا : پسین - و عمل کرد - عمل شایسته و نیکو .  
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ : پس برای آنانست - مزد آنان - نزد خدا .  
و لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ : و ترسی نیست - بر آنان - و اندوهگین  
نمی شوند .

#### ترجمه :

بتحقیق آنانکه ایمان آوردند ، و آنانکه بیهودیت گرویده‌اند ، و جمعیت نصاری ،  
و همچنین صابئین که ستاره پرستانند : هر کسیکه از آنان از قلب ایمان بخداوند  
متعال و بروز قیامت آورده ، و اعمال شایسته و نیکو انجام داد : پس مزد آنان نزد  
پروردگار جهان محفوظ و ثابت گشته ، و هرگز ترس و وحشتی برای آنها نبوده ، و  
غمناک و محزون نخواهند بود . - ۶۲ .

#### تفسیر :

#### ۱- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا :

در این مورد ایمان بطور مطلق از جهت مراتب مفهوم آن ، و از لحاظ  
خصوصیات متعلق آن ، و بدون ذکر قیود دیگر ، آورده شده است : و اشاره می شود  
به مطلق ایمان و گرایش ، خواه از یهود یا از نصاری یا از صابئین و یا از دیگران  
باشد ، و منظور هم مطلق گرایش است .

و با این ایمان مطلق : هر کسی از محیط کفر بیرون آمده ، و داخل افراد  
مسلمین می گردد .

و أَمَّا تَعْبِيرُ بَايْمَانِ نَهْ بِاسْلَامٍ وَ أَمْثَالِ أَنْ : بخاطر آنستکه منظور تحقّق مطلق ایمان است ، خواه در مرتبه اسلام باشد ، و یا بالاتر و محکمتر و در مراتب دیگر فوق اسلام .

چنانکه منظور از یهود و نصاری و صابئین هم : مفاهیم مطلق آنها باشد ، در هر مرتبه و مقامی از اعتقاد و ایمان باشند .

و از این نظر است که : با ذکر جمله ( مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ... ) افراد مؤمن که از خواصّ مؤمنین هستند ، استثناء شده اند .

## ۲- وَالَّذِينَ هَادُوا :

این کلمه بصیغه ماضی از ماده هُود و یهود لغت عبری گرفته شده ، و بمعنی یهودی شدن و داخل در یهودیت شدن باشد ، و از این لحاظ مشتقات دیگر نیز مانند کلمات تهوّد و هائد و غیر آنها استعمال شده است .

و أَمَّا اِطْلَاقُ كَلِمَةِ يَهُودٍ وَ يَهُودِيٍّ بِاتِّبَاعِ وَ بِيُرْوَانِ حَضْرَتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : باین لحاظ است که لیته زوجه حضرت یعقوب پسر دیگری زاییده و گفت - أحمَدُ الرَّبِّ ، و نام فرزندشرا یهوذا که بمعنی حمد است نامید . چنانکه در ۳۵/۲۹ تکوین است .

و از این یهوذا فرزندان و نسل زیادی بوجود آمده ، و سلاطینی از این سبط حکومت کردند ، و این نسب و عنوان شهرت پیدا کرده ، و با کثر بنی اسرائیل اطلاق شد .

و چون حضرت موسی ( ع ) بنی اسرائیل و اسباط را جمع کرده و جبهه واحدی در مقابل فرعونیان تشکیل داد : پیروان آیین آنحضرت از بنی اسرائیل بنام یهودی نامیده شدند .

و در میان اعراب این لغت مستعمل گردیده ، و کلمات - هادّ و تهوّد و یهودی و سائر مشتقات آن ، حتی در قرآن مجید نیز استعمال شده است .



و چون عنوان یهود اعمّ بوده ، و شامل همه افراد سبط یهودا از پیروان حضرت موسی و دیگران می‌شد : بجمله - و الَّذِينَ هَادُوا ، - تعبیر گردید ، یعنی آنانکه تحت عنوان یهودیت وارد شدند ، نه آنکه از مصادیق و افراد سبط یهود بطور مطلق باشند . و این عمومیت در کلمات نصاری و صابئین نیست .

### ۳- والنَّصَارَى :

نَصَارَى جمع نَصْرَى یا نَصْرَى یا نصرانی است ، و این کلمات منسوبند به ناصِرة و نَصْرَى و نَصْران که نامهای آبادی باشد از فلسطین نزدیک به شهر خلیل . و چون حضرت مسیح ( ع ) در آن آبادی سکنی داشت : پیروان او بعنوان نَصَارَى و مسیحیین نامیده شدند .

و اینمعنی در انجیل مَتَّى فصل دوم توضیح داده شده است ، و این کتاب معتبرترین و نزدیکترین سند تاریخی برای زندگی آنحضرت است . پس نصاری یعنی آنانکه منسوبند بشهر ناصره وطن حضرت مسیح ( ع ) ، و مسیحیین آنانکه بآنحضرت نسبت داده می‌شوند .

### ۴- والصابئین :

جمع صابئه باشد ، و این کلمه از لغات عبری و سریانی گرفته شده و بمعنی انحراف و تمایل از حقّ و خروج از راه صحیح است . و گفته می‌شود که مذهب صابئین منسوب است به یکی از أحفادِ اِدْرِيسِ نَبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که بنام صابی بود . و بطور مسلمّ اینمذهب پیش از یهود و نصاری بوده ، و از حضرت ابراهیم ( ع ) نیز استفاده کرده‌اند .

آری آنچه بنحو اجمال معلوم است : صابئین از أهل کتاب و موحد بوده ، و سپس متفرّق و منحرف گشته ، و پرستش کواکب و ستارگان نموده ، و احکامی برای خود درست کرده‌اند .

و از فرقه‌های صابئین که تا این قرون اخیر باقی مانده‌اند : فرقه حُنَفَاء هستند

که در سرزمین حَرَّان ( در شمال غربی موصل ) ساکن می‌شدند ، و باین مناسبت آنانرا حَرَّانیون می‌گفتند .

و اَمَّا ترتیب در ذکر این چهار گروه :

أَوَّل - إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا : آن گروهیکه بطور مستقیم توجّه بخداوند و غیب و رسول گرامی خدا ایمان آورده باشند ، و نظر در اینمورد سابقه و خصوصیت آنان نیست ، و بلکه بحصول تحوّل باطنی و توجّه روحانی فعلی است .

دوّم - آنانکه از بنی اسرائیل بر آیین قومی خود که یهودیت است ، ثابت و برقرار بوده ، و امتیازات مخصوص و معنوی خودشانرا حفظ کرده‌اند .

سوم - آنانکه عنوان ناصری و نصرانی بودن که توأم با مسیحیت و پیروی از حضرت عیسی ( ع ) است : در حقّ آنان صدق کند .

و در اینمورد نسبت بحضرت مسیح بوسیله موطن و محلّ او که ناصره است صورت می‌گیرد ، و واسطه امر خارجی باشد .

چهارم - با کلمه‌ای معرفی می‌شوند که دلالت بانحراف و نقطه ضعف آنها داشته ، و برنامه عقیدتی آنان سست نموده می‌شود .

در این چهار نوع از گروهها : مراتب فعلی آنها از جهت روحانی و عقیدتی و الهی روشن می‌گردد .

#### ۵- مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا :

و اَمَّا بدست آوردن نتیجه مطلوب و حصول موقّقت و خوشبختی در این چهار برنامه ، بطوریکه در این جمله است متوقّف می‌شود بسه امر :

اوّل - آمَنَ بِاللَّهِ : اعتقاد قلبی پیدا کردن بمبدء و آفریننده جهان و جهانیان ، و ایمان بآنکه همه چیز از اوست ، و موخّد حقیقی بودن .

دوم - وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : اعتقاد و ایمان داشتن بروز قیامت که عالم ماورای اینجهان محسوس مادی است ، و در حقیقت ظهور باطن و جلوه سرّ این عالم

بوده ، و آثار و نتایج اعمال و حقایق اعتقادات و صفات نفسانی ، در آنروز آشکار خواهد شد .

و این اعتقاد ایجاب می‌کند که : انسان از زندگی مادی محدود توجه به حیات و زندگی جهان لطیف روحانی پیدا کرده ، و در فکر تکمیل نفس و سیر معنوی و اصلاح خود و تهذیب و تزکیه گردد .

سوم - و **عَمِلَ صَالِحاً** : بجا آوردن اعمال صالح و شایسته است که : ماده و سرمایه روحانیت و صفای نفس و قوت و قدرت روحی بوده ، و موجب نجات و مأجور گشتن در مقام عدل الهی خواهد بود .

پس مناط در جهت محاسبه و نتیجه‌گیری و بدست آوردن اجر و ثواب مطلوب : اعتقاد بخداوند و بروز قیامت و عمل صالح است .

زیرا این سه موضوع ( توحید ، قیامت ، عمل صالح ) نتیجه همه ادیان آسمانی و هدف از انزال کتب و ارسال رسل باشد .

پس در صورتیکه این سه موضوع بطور حقیقت و روی واقعیت در وجود کسی یا قومی تحقق پیدا کرد : به هدف اصلی و مقصود نهایی منتهی شده ، و عنوان و اسم در اینمورد تأثیر زیادی ندارد .

#### ۶- **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** :

**أجر** : بمعنی مزد است ، و منظور حصول مزد و استحقاق آنست با بودن این شرائط .

و تعبیر به لام اختصاص - لهم ، و کلمه **عِنْدَ** ، و **رَبِّهِمْ** : اشاره است بآنکه این مزد اختصاص دارد بانان و روی استحقاق ایشان در مقابل ایمان صحیح بخداوند و آخرت ، و عمل صالح . آن نزد پروردگار متعال محفوظ و نگهداری شده است ، و هرگز تغییر و تحوّل برای آن نخواهد بود .

پس این چهار گروه در این آثار و نتایج با همدیگر مشترک باشند : از لحاظ اجر

و مزد داشتن باختلاف مراتب ، و از لحاظ اختصاص أجر بآنان ، و از جهت محفوظ بودن آن أجر نزد پروردگار ( رب ) ایشان ، و نسبت رب تربیت کننده بهمه آنان بنحو مساوی .

البتّه تربیت و أجر باختلاف اقتضاء و زمینه در موضوعات مختلف متفاوت خواهد شد .

### ۷- و لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لا هم يَحْزَنُونَ :

در آیه ۳۹ گفته شد که : خوف در مقابل أمن و بمعنی ترس بوده ، و در موردی استعمال می شود که ضرر و خطری گمان برده شود .

و حُزن در مقابل سرور و بمعنی اندوهگین شدن است .

و چون کسی مرتبط گشت با مبدء جهان و در مسیر اراده تکوینی و تشریحی او سیر کرده ، و روز قیامت و عالم دیگر را در نظر گرفته ، و پیوسته اعمال صالح و شایسته‌ای برای آینده خود انجام داد : قهراً در مقام أمن و طمأنینه و سرور واقع گشته ، و از ضرر و خطر و پیش آمدهای ناگوار محفوظ خواهد ماند .

### روایت :

در تفسیر امام ( ع ) نقل می کند که : أميرالمؤمنين ( ع ) روزی مردی را دید که آثار خوف و اضطراب در چهره او ظاهر بود .

فرمود : چه چیز موجب این ناراحتی تو شده است ؟

عرض کرد : من از خداوند متعال خوف و ترس دارم .

فرمود : ای بنده خدا لازم است از گناهان و معاصی خود ، و از عدل و دادگستری پروردگار متعال درباره تو ، و از لحاظ اجرای عدالت در موارد حقوق دیگران ، خوف و ترس داشت .

و آنچه برای تو لازم است اینکه : در مقابل تکالیف و أوامر الهی اطاعت کرده ، و

از نواهی او که برای اصلاح و خیرخواهی در زندگی است عصیان و سرپیچی نکنی! و پس از این مقتضی نیست که از خدا بترسی، زیرا خداوند متعال کسی را ظلم روا نمیدارد.

### توضیح :

آری انسان بلحاظ دو جهت خوف و وحشت پیدا می‌کند: اول - از جهت ظالم بودن طرف که تجاوز کار و طغیانگر باشد، زیرا چنین کسی هیچگونه ضابطه و عدالت و نظمی در امور او نیست، و همیشه باید از چنین فردی در حذر و احتیاط بود.

دوم - از جهت اعمال خلاف و کارهای ناروای خود که: روی اجرای قوانین عدل موجب گرفتاری و مؤاخذه می‌شود.

### لطائف و ترکیب :

۱- **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا**: تعبیر بصیغه ماضی برای اشاره بلحوق حکم بحدوث ایمان و تحقق آن و یهودیت است.

۲- **مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ**: بدل است از اسم **إِنَّ**، و جمله **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ**، خبر **إِنَّ** است، و کلمه **أجرهم**، مبتداء مؤخر بوده، و کلمه **فلهم**، خبر مقدم است. و مقدم بودن خبر، برای دلالت به اختصاص است.

۳- **عِنْدَ اللَّهِ**: این ظرف متعلق است بکلمه کائن یا مستقرّ، که در میان **فلهم** **أجرهم**، مقدر است.

۴- **أجرهم**: تعبیر بکلمه **أجر**، اشاره است بآنکه این جزاء از باب مزد ایمان و اعمال آنان باشد، و از اینجهت هم تعبیر بلام اختصاص شده است.

۵- **فلا خوفٌ**: موضوع خوف بخاطر تحقق ایمان صحیح و عمل صالح منتفی

می‌شود ، زیرا جای اضطراب و ناراحتی نمی‌ماند .  
و أَمَّا حُزْنٌ : أصل حزن نفی نشده است ، بلکه حزن مستمرّ و متوقّع نفی  
می‌شود ، و ممکن است روی عللی دیگر عنوان حزن پیدا و حادث گردد ، مانند  
توجه بمقامات بالا و محروم شدن از فیوضات و معارف عالی .

و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا  
فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ . - ۶۳ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ  
لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ . - ۶۴ .

#### لغات :

و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ : و زمانیکه - برگرفتیم - پیمان شما را .  
و رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ : و بلند کردیم - در بالای شما - کوه طور را .  
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ : برگزید - آنچه را که - آوردیم بشما - بقوّت .  
وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ : و یاد کنید - آنچه را که - در آنست .  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ : امید است که شما - خودداری پیدا کنید .  
ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ : سپس - پشت کردید - از پس این .  
فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ : پس اگر نبود - فضل و رحمت او - بر شما .  
لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ : هر آینه بودید - از - زیانکاران .

#### ترجمه :

و زمانیکه فراگرفتیم عهد و پیمان را از شما ، و بلند نمودیم بالای شما کوه طور  
را ، فراگزید آنچه را که آوردیم شما را بقوّت و نیروی خود ، و یاد کرده و توجه

داشته باشید بآنچه در آنست ، امید است که شما حالت خودداری از خلاف داشته باشید . - ۶۳ و پس از این جریان پشت کردید ، پس اگر نبود افزونی لطف و توجه پروردگار متعال و مهربانی و بخشایش او : هر آینه می‌بودید از زیانکاران . - ۶۴ .

تفسیر :

### ۱- و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ :

أخذ در آیه ۴۸ گذشت که عبارت از فراگرفتن چیزی است که بنحو ضبط و جمع باشد .

و ميثاق : بوزن مفعال و بمعنی وسیله اطمینان و أمن با احکام آنست ، و مفهوم آن نزدیک بتعهد باشد .

و ميثاق یا از مردم است در مقابل خداوند متعال ، بیواسطه باشد ، و یا بوسیله انبیاء ، و تکوینی باشد مانند ميثاق تکوینی انبیاء ، و یا تشریحی ، با گفتار زبانی باشد یا با حالات قلبی .

و بهر صورت ميثاق تعهد محکم مطلقى باشد درباره موضوعی .  
و مراد در اینجا أخذ ميثاق و تعهد محکم است در مقابل خداوند متعال و بوسیله انبیاء و مخصوصاً حضرت موسی ( ع ) که : در موضوع احکام إلهی و تورات آسمانی ثابت قدم باشند .

و برگشت ميثاق بحقیقت ایمان و دینداری است ، زیرا معنی دین خضوع در مقابل برنامه معین باشد . و ایمان هم عبارتست از ایمن گردانیدن خود یا دیگری در مقابل اضطراب و تزلزل .

و چون دین إلهی عبارتست از خضوع تمام و انقیاد کامل در مقابل مقررات و احکام و ضوابطی که از جانب خداوند متعال معین می‌شود : پس هر کسی در حدود وسع و استعداد خود می‌باید خضوع و انقیاد پیدا کند .

انبیاء و اولیاءِ اِلهی در مرتبه اول میثاق تکوینی و هم میثاق حالی و قلبی دارند که تا هستند در مقابل خواسته خداوند متعال منقاد باشند .  
و مردم عادی هم بوسیله انبیاء و اولیاءِ حق ، چنین تعهد و التزامی را از خود نشان داده ، و ایمان بدین اِلهی پیدا می‌کنند .

## ۲- وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ :

رفع : بمعنی بلند قرار دادن و در محلّ و مقام عالی نهادنست ، و آن در مقابل خفض است .

و فوق : بمعنی بلندی و علوی است که نسبت به پایین منظور شود ، پس دلالت می‌کند به علوّ نسبی ، خواه در امر مادّی باشد یا معنوی .  
و طُور : در اصل لغت عبری و عربی بمعنی جبل است ، و در عرف متشرّعین نام کوهی شده است که حضرت موسی ( ع ) در روی آن بمناجات و مکالمه با خداوند متعال اشتغال پیدا می‌کرد .

و این کوه در شمال شرقی از شهر طور وادی سینا واقع است .  
و چون بنو اسرائیل پس از خروج از سرزمین مصر ، وارد سینا شده ، و مدّتی در آنجا زندگی کردند ، چنانکه در آیات ۵۷ و غیر آن ذکر شد : ارتفاع و بلندی سلسله جبال طور در ادامه زندگی آنان بسیار مؤثّر و مفید بود .  
این ارتفاعات از نظر تهیّه آب و مخازن آن ، و از لحاظ تهویه و تصفیه هواء ، و ایجاد سایه ، و دفاع از دشمن و حفظ نفوس و اموال ، و کوهنوردی و تفرّج ، و تأمین آذوقه حیوانات ، و استخراج و استفاده از معادن : بسیار مفید بود .  
پس کلمه فوق ظرف بوده ، و بمعنی بلندی است ، و منظور این است که در جهت بلندی از مسکن شما ، مرتفع قرار دادیم کوه طور را ، و شما را در چنین محیطی سکنی دادیم ، تا در سایه محسوس و غیر محسوس این ارتفاعات بتوانید زندگی خود را تأمین کنید - رجوع شود به ۱۷۱ / أعراف .



### ۳- خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ :

خُذُوا : صیغه امر است از اُخَذَ ، بمعنی فرا گرفتن و ضبط و جمع کردن باشد ، و بِقُوَّةٍ متعلّق بآن و بمعنی نیروی مطلق در چیزی است ، یعنی آن نیرویی که بوسیله آن عمل و حرکت انجام گرفته ، و تمکّن حاصل می‌شود . پس قدرت یکی از آثار قوّت بوده ، و در مقابل ضعف است . و اِتْيَانٌ : بمعنی آمدن بنحو طبیعی و سهل و ساده باشد ، و در مقام متعدّی کردن اِيتَاءٌ از باب افعال یا با باء استعمال می‌کنند ، و بمعنی آوردن می‌شود . و تفسیر کلمه به اِعْطَاءٌ صحیح نیست : زیرا اِعْطَاءٌ بمعنی دادن چیزی است بکسی بعنوان مطلق واگذار کردن باو . و در ایتاء خصوصیتی برای طرف از لحاظ دادن باو نیست ، و نظر نزدیک کردن و در مورد استفاده قرار گرفتن او است ، نه آنکه در اختیار شخص او قرار گرفته و مخصوص او باشد . و نظر در این مورد : به نتیجه گرفتن و استفاده کردن از دو مقدمه ذکر شده است که یکی : اُخَذَ مِيثَاقٌ و تعهد در پیروی از پیغمبر خدا و از کتاب آسمانی بود . دومی - آماده کردن وسائل زندگی و معیشت و رفع موانع و ناراحتیهای مادی بسبب ارتفاعات طور که موجب همه جور استفاده‌های ظاهری و معنوی بود .

### ۴- وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ :

ذکر : بمعنی یاد کردن و آن در مقابل غفلت و نسیان باشد . و لَعَلَّ : بمعنی پیدایش رجاء و امید در جمله مابعد آن است ، و آن جمله تَتَّقُونَ باشد .

و تقوی از ماده وقایه و بمعنی نگهداری و حفظ خویشتن از گرفتاریها است . پس در اینمورد اشاره می‌شود باینکه : حفظ و ضبط احکام و دستورهای تورات ، و توجه و تذکر آنها تنها وسیله تقوی و نگهداری خود از ابتلاءات مادی و معنوی باشد .

و اَمَّا تَعْبِيرُ بِذِكْرِ نَهْ بِعَمَلٍ وَ غَيْرِ اَنْ : بَرای اینستکه یاد کردن و توجّه داشتن اَوَّلین مرحله عمل و اِجْرَاء خارجی اَحْکام و دستورها بوده ، و برای همه طبقات و افراد میسور و سهل باشد .

و گذشته از این : نظر به تحقّق تقوی و خودداری است ، و حصول این امر با توجّه و تفکّر و دقّت و تهذیب نفس و رعایت جهات اخلاقی صورت می‌گیرد ، نه با اَعْمال خشک صوری .

و در کتابهای آسمانی نیز توجّه زیاد بجهات تربیتی و اخلاقی و تهذیب نفس و سلوک روحانی الی الله می‌باشد .

#### ۵- ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ :

وَلِيّ : بمعنی واقع شدن چیزی است در پشت چیز دیگر با بودن رابطه در میان آنها . و از همین مفهوم و ماده است : کلمات - ولایت ، تولیت ، ولیّ ، متولّی ، تولّی ، مَوْلَى ، اولیّ ، و غیر اینها .

وَلَايَت : بمعنی تدبیر امور دیگری و قیام بر رسیدگی و انجام دادن جریان زندگی و معیشت او باشد ، گویی که شخص ولیّ پیوسته در پشت سر او قیام کرده و ناظر و متوجّه امور او است .

و مَوْلَى : بصیغه اسم مکان ، و بمعنی محلّ و مصداق ظهور ولایت باشد ، یعنی کسیکه مفهوم ولایت در وجود او جلوه و ظاهر شده ، و متولّی امور دیگری می‌شود ، مانند مَوْلَى بودن خداوند متعال نسبت به بندگان خود ، و مَوْلَى بودن مالک ظاهری نسبت به عبید و بنده‌های مملوک خود ، و این صیغه دلالت آن بر ولایت قویتر و محکمتر از کلمه ولیّ بوزن صفت مشبّهه باشد .

و اَوَّلَى : بصیغه اَفْعَل تَفْضِيل ، بمعنی کسی یا چیزی است که سزاوارتر و مناسبتر باشد بر واقع شدن در پشت دیگری ، با حفظ ارتباط در میان آنها .

و تَوَلَّيْتُمْ : بمعنی متعدّی ، و واقع کردن و قرار دادن کسی یا چیزی است در

پشت دیگری ، یعنی جعل مفهوم ولایت در خارج در وجود شخصی یا چیزی دیگر .  
و همچنین اطلاق می شود به برقرار دادن پشت خود بر چیزی دیگر ، و در  
اینصورت بمعنی اِدبار و تحویل وجه از دیگری یا از کلام او یا از مواجهه با چیز دیگر  
می شود ، و در معنی کلمه - عن مقدر می شود .

و تَوَلَّى : در مقام مطاوعت تولیت ، و بمعنی قرار گرفتن شخصی در مقام ولایت  
و اختیار آن باشد . و متَوَلَّى : کسی است که ولایت را اختیار کرده و بپذیرد . و یا  
آنکه تولیت بمعنی اِدبار و تحویل وجه را برای خود اختیار کرده ، و پشت و اعراض  
کند ، و در اینصورت مفهوم اعراض از تقدیر کلمه عن ، و یا از مفهوم تکلف در تفعل  
فهمیده خواهد شد .

و اَمَّا تعبیر به تَوَلَّى نه با اعراض یا ترک یا انحراف یا انصراف یا غیر اینها : برای  
اینکه تَوَلَّى دلالت می کند تنها به پشت کردن در مقابل مواجهه ، و اینمعنی لطیفتر  
از کلمات دیگر باشد .

زیرا ترک : بکلی رفع ید و اعراض تام است .

و اعراض : قرار دادن چیز است در جانبی و نشان دادن خود است .

و انحراف و انصراف : بجانب دیگر متوجه شدن باشد .

و منظور در این مورد : اشاره به تنها مواجهه و اقبال نکردن و به پشت قرار دادن  
دستورهای آسمانی است ، نه اعراض کلی و انحراف .

و از این لحاظ می فرماید : اگر فضل خدا نبود زیانکار می شدید .

۶- و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ :

کلمه لَوْ لَا : در جهت نفی کلمه لَوْ باشد ، و چون لَوْ دلالت می کند بر شرط در  
زمان گذشته : پس لَوْ لَا اشاره می کند بشرط نفی بودن و منتفی شدن موضوع در  
زمان گذشته ، مانند - و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ ، که مشیت شرط شده است .  
و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ ، که نبودن فضل و رحمت شرط شده است .

و فضل : در آیه ۴۷ گذشت که بمعنی فزونی زیاده از اندازه مقرر باشد . و رحمت هم در ۱/۱ گذشت که بمعنی مهربانی و بخشاینده است .  
و خسران : در مقابل ربح و بمعنی زیانکاری و از میان رفتن سرمایه و اندوخته است ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی .  
و اشاره می فرماید بآنکه : این پشت سرانداختن و پشت کردن شما بر کتاب خدا و دستورهای آسمانی ، اگر رحمت واسع و فضل و لطف فزاینده پروردگار متعال درباره شما نبود : هر آینه از زیانکاران بوده ، و در نتیجه سرمایه ایمان خود را از دست میدادید .

آری رحمت و مهربانی خداوند متعال همینطوریکه در مقام تکوین و خلق سبقت گرفته ، و غضب و قهر او روی عوارض و مقتضیات ثانوی صورت می گیرد : در جریان زندگی و ادامه حیات نیز چنین است ، زیرا رحمت از صفات ذاتیه پروردگار متعال است ، و تا صددرصد مقتضیاتی برای ظهور غضب نباشد : تجلیات رحمت او سایه انداز خواهد بود .  
سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ .

#### حدیث :

در جواهر السنیه از رسول اکرم ( ص ) ( باب امیرالمؤمنین حدیث ۷۵ ) .  
نقل می کند که : خداوند متعال فرمود - أی اُمَّتِ مُحَمَّدٍ ! حَكَمٌ قَاطِعٌ وَ مَقْدَرٌ مِنْ أَيْنَسْتَكِهِ : رحمت من سبقت دارد بر غضب من ، و عفو و بخشودگی من پیش از عقوبت من است ، و من خواسته های شما را اجابت می کنم پیش از آنکه مرا بخوانید ، و عطاء می کنم شما را قبل از سؤال و درخواست کردن .

**توضیح :**

آری رحمت و فضل او بمقتضای صفات جود و کرم و لطف و رحمت ذاتی او در مقام تکوین و ایجاد موجودات و در مراحل بقاء آنها منبسط و گسترده است ، و قهر و غضب و عقوبت در مرتبه دوم و با علل و عوارض ثانوی ظاهر می شود .

**لطائف و ترکیب :**

۱- و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ : عطف است به آیه ۶۱- و إِذْ قُلْتُمْ ، و این آیه شریفه نیز در مقام عتاب و بیان تقصیر بنی اسرائیل است ، با سابقه أَلطاف و رحمت‌های إلهی درباره آنها .

۲- و رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ : گفتیم که مفهوم آیه شریفه بلند قرار دادن و در محلّ بالای محلّ آنان واقع شدن طور است ، تا در سایه همه جانبه آن زندگی مادی و معنوی خود را ادامه بدهند .

و منظور این نیست که : از کوه کنده شده و در بالای سرهای آنان بنحو معلق در هواء ایستاده باشد ، زیرا اینمعنی موجب وحشت و نهایت خوف و اضطراب آنان گشته و مانع أمن و اطمینان خواهد شد .

و اینمعنی از مصادیق رحمت و نعمت إلهی نخواهد بود که موجب توجه و علاقه بیشتر بکتاب آسمانی گردد .

و گذشته از این : کلمه طور نام مجموع آن جبل باشد ، نه جزوی از آن ، و بناء بتفسیر مزبور لازم می شود مجموع آن کوه کنده شود .

آری اینمعنی ممکن است در مورد دیگر بعنوان إعجاز یا تخویف نشان داده شده و واقع گردد ، نه در مقام رحمت .

و لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . - ۶۵ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلَفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ . - ۶۶ .

### لغات :

و لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ : و هر آینه بتحقیق - دانستید - کسانی که .  
 اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ : تجاوز کردند - از شما - در - روز شنبه .  
 فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا : پس گفتیم - برای آنان - باشید .  
 قِرَدَةً خَاسِئِينَ : بوزینگان - خوار شده‌های دور شوندگان .  
 فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا : پس قرار دادیم این تحوّل را - عقب نشینی .  
 لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلَفَهَا : برای آنانکه در پیشروی - و در پشت باشند .  
 وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ : و پند گرفتن - برای آنانکه خود را نگهداری می‌کنند .

### ترجمه :

و هر آینه بتحقیق دانستید و آگاهی پیدا کردید از جریان امور آنانکه از شما بودند و تجاوز کردند از وظائف و حدود خودشان در روزیکه برای استراحت معین شده بود ، پس گفتیم آنرا که باشید بصورت بوزینه‌های طرد شده و خوار . - ۶۵ پس قرار دادیم این مسخ شدن و برگشتن صورت را موجب عقب نشینی و خودداری و محدودیت ، در مقابل آنانکه در پیشروی آنان یا در پشت سر و آینده آنان بودند ، و پند و عبرت گرفتن برای کسانیکه خودشانرا حفظ می‌کنند و تقوی دارند . - ۶۶ .

تفسیر :

۱- و لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ :

علم : در ۲۹ گذشت که عبارت از احاطه و آگاه شدن کامل باشد .  
والَّذِينَ : در آیه ۵۹ گفته شد که الَّذِينَ جمع الَذی و از موصولات است ، و در مؤنث حرف ذال به تاء قلب می شود .

و اعتداء : از عَدُو و بمعنی تجاوز کردن باشد بحقوق دیگران ، و فرق آن با کلمات طغیان و تجاوز و عتوّ و غیر آنها در کلمه عَدُو از کتاب التحقیق ذکر شده است ، و در صیغه افتعال مفهوم اختیار منظور می شود ، با دو قیدیکه ( تجاوز ، بحقوق دیگران ) ذکر شد .

و سَبْت : بمعنی استراحت کردن پس از کار و فَعَالِيَّت و زحمت باشد ، و اینکلمه از لغت عبری ( سَبَات و سَبِيت ) گرفته شده است .

در سفر خروج ۲۰ / ۸ گوید : یاد کن روز سَبْت را تا شش روز مشغول کار و عمل بوده ، و روز هفتم مشغول ذکر خدا و تسبیح او باشی .

و از این معنی است که فرموده است : و جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاساً و النَّوْمَ سُبَاتاً ( ۴۷/۲۵ ) یعنی استراحت پس از اشتغال .

پس روز شنبه یوم سَبْت و استراحت یهود قرار داده شد ، تا بجهت معنویات و ذکر و عبادت و مناجات با خداوند متعال ، و از لحاظ مادی و امور دنیوی هم فراغت و استراحتی داشته باشند ، چنانکه برای مسلمین روز جمعه اینطور مقرر شده است .

و چون اکثر و أهمّ اشتغال بنی اسرائیل صید ماهی از آبهای خلیج عقبه در شرق سینا ، و خلیج سویس در غرب آن ، و آبهای بحر مدیترانه در غرب فلسطین بود : قهراً اینعمل بطور مستقیم هم ممنوع اعلام گردیده است .

و از این لحاظ : تخلف بنی اسرائیل از این امر مقرر دینی و اجتماعی ، بسیار

مذموم و برخلاف صلاح و خیر جامعه ، و هم تجاوز بحقوق دیگران و استفاده  
بیمورد از آنچه متعلق بعموم است : خواهد بود .

آری گذشته از اینکه : افراد در مقام استفاده از اموال عمومی ، چون آب و خاک  
و کوه و جنگل و معدن و حیوانات صحرایی و دریایی ، لازمست رعایت حقوق  
دیگران شده ، و بانان صدمه و خسارتی وارد نشود : از جهت معنوی الهی نیز که  
هدف اصلی و مقصد نهایی در زندگی است ، می باید توجه بیشتر منظور گردد .  
و متأسفانه این حقیقت بانطوریکه واقعیت دارد ، در میان افراد مسلم نیز و  
مخصوصاً در روز جمعه هیچگونه رعایت نمی شود ، و تنها از تعطیل روز جمعه  
جهت مادی و تفریح و خوش گذرانی آنرا در نظر می گیرند .

## ۲- قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ :

قول : بمعنی اظهار و انشاء آنچه زیستکه در باطن باشد ، بهر وسیله و لغتی که  
صورت بگیرد .

و قِرَدَه : جمع قِرْد و بمعنی بوزینه ها است ، و این لغت از سریانی عبری آمده  
است ، و در سریانی قِرْدا گویند .

و بوزینه ( مِمون ) حیوانیست شبیه انسان از لحاظ صورت و فهم و ذکاوت و  
قابلیت تعلّم ، و متّصف است با صفات حيله گری و اغفال و اضرار و تعلق بتمایلات  
مادی و جلب منافع .

و افراد یهود از جهت این صفات باطنی خود را شبیه بوزینه کرده ، و صفات  
ممتازة آن در وجود این افراد جلوه نموده ، و از لحاظ باطن و حقیقت در یک مرتبه  
قرار می گیرند .

و روی اینجهت است که : از افراد انسان در عالم برزخ و پس از بین رفتن این  
آبدان دنیوی مادی ، بصور حیوانات درآیند ، یعنی صفات باطنی آنها بصورتهای  
متناسبی جلوه و ظاهر می شوند .



و در این عالم نیز بواطن آنها در مقابل چشمهای باطن بین و نورانی مشهود است .

آری اگر اینصفت حیوانی بطوری قوّت و شدّت بگیرد که حاکم بر تن و قوای ظاهری گردد : بسیار سهل می شود که حتّی صورتهای آنان نیز بکلی تبدیل بصورتهای متناسب بواطن آنها بشود .

و اینمعنی در ملّتهای قبل از اسلام زیاد دیده می شد .

البته این تحوّل مربوط می شود بتکوین ، و تحویل و تغییر در تکوین با اراده و امر اَلّهی در مورد مقتضی و با بودن زمینه ، صورت گرفته ، و آنرا در اصطلاح علمی مسخ گویند .

خداوند متعال در ۸۲/۳۶ می فرماید : **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** . و در اینمورد هم می فرماید : **فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ** .

و **أَمَّا خَسَاءٌ** : بمعنی طرد شدن با خواری است ، و اشاره می شود بآنکه افرادی که در اثر تعلّقات مادّی و حيله گریها و اعمال سوء و فسادیکه مرتکب شده ، و موجب تحوّل در صورت باطنی و یا با تغییر صورت ظاهری بدنی نیز می گردد : از مقام لطف و رحمت و عنایت حقّ متعال و از توجّهات مخصوص او محروم می شوند .

### ۳- **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا :**

جعل بمعنی قرار دادن چیزی است ، خواه در مقام تقدیر و تعیین خصوصیات باشد ، و یا در مقام تشریح احکام و ضوابط صورت بگیرد ، و بهر صورت ، مفهوم جعل پس از ایجاد و تکوین شیء صورت می گیرد ، و در موارد مفاهیم تقدیر و تقریر و تدبیر استعمال می شود .

و **أَمَّا نَكَالٌ** : بمعنی واقع شدن در مضیقه و عقب نشینی است ، یعنی برگشتن از موقعیت موجود خود با واقع شدن در مضیقه و ابتلاء .

و معانی عقوبت و تأخّر و امتناع و انصراف : از آثار حقیقت است .

و مراد از جمله - ما بین یدیهها و ما خَلَفَها : آنانی هستند که در پیشروی و مقابل ایشان و همعصرند ، و آنانکه در پشت سر و پس از کوچ و در گذشت ایشان قدم باین عالم می گذارند .

پس این مسخ و عقوبت آنان موجب برگشت و عقب نشینی و در تنگنای سخت قرار گرفتن و محدودیت امتهای حاضر و موجود و آنانکه پس از آنان می آیند خواهد بود ، و در حقیقت اینجریان سبب عبرت و توقف و محدود شدن دیگران است . و لازمست دیگران متوجه باشند که : موضوع مسخ شدن مطلق ، صددرصد در اثر عصیان و تخلف پیدا شده ، و انسان بتدریج چنین تحوّل و دگرگونی را از باطن شروع کرده تا بظاهر میرسد .

و این مسخ در حقیقت توأم با إعراض از خدا و إدبار آیات إلهی باشد ، و هر مقداریکه إعراض بیشتر باشد : بهمان اندازه از محیط نور و رحمت دور گشته ، و مفهوم مسخ متحقق خواهد شد .

#### ۴- و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ :

و عِظ و مَوْعِظَة : بمعنی إرشاد و هدایت کردن بسوی حق است ، بواسطه تذکرات و تنبیهات مؤثر و مناسب ، و از لوازم آن تخویف و تبشیر و نصیحت در گفتار و سوق بسوی طاعت و نهی از عصیان و خلاف می باشد . و خصوصیات موعظه باختلاف موارد و اشخاص و واعظ فرق پیدا می کند ، و مشروط است که در طرف حالت پذیرش و توجه و اقبال باشد ، و اگر نه پند دادن بی اثر خواهد بود .

و در آیه کریمه پیدایش این حالت را بعنوان تقوی ذکر فرموده است ، زیرا تقوی : بطوریکه در آیه ۲ گفته شد : عبارتست از حفظ و نگهداری خود از آفات و محرّمات و أعمال زشت ، و صیغه اتقاء از باب افتعال دلالت بر اختیار و انتخاب می کند .

پس مسخ در بنی اسرائیل : برای موجودین و آیندگان بطور مطلق از هر طائفه و قومی بوده ، و در هر مرتبه‌ای از توجّه و ایمان باشند : عنوان نکال پیدا کرده ، و موجب عقب نشینی و محدودیت آنان در زندگی خواهد شد .  
و برای متّقین که اختیار خودداری و حفظ خود دارند : موجب پند گرفتن و عبرت و موعظه و پیشرفت خواهد بود .  
و عقوبت و مجازات همیشه گذشته از اجرای قانون عدالت : چنین اثر و فائده‌ای برای حاضرین و آیندگان پیدا می‌کند .

#### حدیث :

در تفسیر امام عسکری ( ع ) از حضرت سجّاد ( ع ) نقل می‌کند که : این مسخ شدگان قومی بودند که در ساحل دریا سکونت داشته ، و خداوند و انبیاءِ اَلّهی آنانرا از صید ماهی در روز سبت نهی فرموده بودند .  
و آنان روی حيله و تدبیر ناصحیح ، حوضهایی در اطراف دریا تهیّه دیدند که ماهیها پیش از روز سبت از دریا وارد آن حوضها شده و بخاطر گودی آنها نمیتوانستند بیرون بروند ، و روز پس از سبت مشغول صید همین ماهیها می‌شدند ، و می‌گفتند ما در روز یکشنبه صید ماهی کردیم ، نه در روز سبت و شنبه .

در صورتیکه در حقیقت روز سبت آنها را محصور کرده و مقدمات صید را فراهم نموده ، و بلکه بوسیله این حوضها صید می‌کردند .  
این قوم بمواعظ دیگران هم هیچگونه اعتنایی نکرده ، و تمام اهتمام خود را در جمع مال و تهیّه وسائل عیش مصروف ساختند .  
تا آنکه همگی مورد غضب و عذابِ اَلّهی قرار گرفته ، و از ظاهر و باطن مسخ بصورت بوزینه گشتند .

این مسخ شدگان تا سه روز زنده بوده ، و سپس همه آنان بهلاکت رسیده ، و اجساد آنها بدریا ریخته شد .

### توضیح :

حقیقت مسخ از جهت باطن و تحوّل روحی صورت می‌گیرد ، و تحوّل در صورت اثری است از آن که بعنوان عقوبت ظاهر می‌شود .  
و چون در دین مقدّس اسلام ، دوره زندگی بشر باخترین رشد و کمال خود رسیده است : از اینگونه مجازاتهای ظاهری صرف نظر شده ، و اگر مجازاتی در همین دنیا لازم باشد : بصورت هلاکت و ابتلاءات سخت طبیعی صورت می‌گیرد .

### لطائف و ترکیب :

۱- و لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ : با حرف لام و حرف قد و مادّه عِلْم ، تأکید شده است ، و تأکید مربوط است بصله موصول که اعتداء است .  
و باید بتعبیر این آیه شریفه توجّه بیشتری داشت : که منشأ این مسخ شدن و طرد و خواری ظاهری و باطنی ، همان اعتداء و تجاوز بحقوق دیگران است ، آنهم در زمانیکه خداوند متعال آنزمانرا اختصاص داده است به برنامه‌های استراحت و رفع خستگی و حصول فراغت ، و رسیدگی کردن بروحانیت و عبودیت و سعادت معنوی .

۲- فُقُلْنَا لَهُمْ كُنُوزًا قَرْدَةً : اشاره است بآنکه اجراء هر خواسته و عملی بعنوان مجازات باشد یا ابتدایی یا غیر آنها : فقط با فرمان و امر او ، و بلکه با اراده مجرّد او صورت گرفته ، و احتیاجی بمقدمات دیگری نخواهد داشت .

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ . - ۶۷ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ . - ۶۸ .

### لغات :

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ : و زمانیکه - گفت - موسی - برای قومش .  
 إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ : بتحقیق - خداوند - امر می‌کند شما را .  
 أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً : اینکه - ذبح کنید - گاویرا .  
 قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا : گفتند - آیا فراگیری ما را - به خواری .  
 قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ : گفت - پناه می‌برم - بخداوند .  
 أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ : اینکه - باشم - از - نادانان .  
 قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ : گفتند - بخوان - برای ما - پروردگارترا .  
 يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ : آشکار کند - برای ما - چیست آن - گفت .  
 إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ : بتحقیق - او - می‌گوید - بتحقیق - آن گاویست .  
 لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ : نه - تقدیر کننده - و نه در مرحله اول .  
 عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ : متوسط است ، در میان - این دو .  
 فافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ : پس عمل کنید - آنچه را - مأمور می‌شوید .

### ترجمه :

و زمانیکه موسی ( ع ) برای قوم خود اظهار کرد که : خداوند متعال شما را امر می‌کند که گاویرا ذبح کنید ! گفتند : آیا میخواهی ما را به حقارت و خواری بگیری ؟ موسی ( ع ) گفت : پناه می‌برم بخدا که با این سخن و عمل از جمله نادانان بشمار آیم . - ۶۷ گفتند : اگر سخن شما حق و جدی است : پس خدای خود را بخوان که

روشن کند برای ما خصوصیات آنرا؟ آنحضرت گفت: خداوند متعال می‌فرماید که آن گاو نه در مرتبه کمال و صاحب نظم و تقدیر است، و نه در مرحله اول زندگی، بلکه در حدّ متوسط و در میان این دو مرتبه باشد، پس آنچه را که امر شدید عمل کرده و انجام بدهید. - ۶۸.

تفسیر:

۱- و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً:

عطف است بآیه ۶۱ و ۶۳، که در مقام انعام و احسان است، با عتاب و توبیخ از تقصیر و مخالفت آنان.

و ذَبِحَ: بمعنی بریدن گلو است، و در آیه ۴۹ گذشت.

و بقره: بمعنی گاو است نر باشد یا ماده، و تاء آن برای وحدت باشد، مانند تمرة. و مفهوم اصلی آن شکافتن است، و ان صفت مشبیه بوزن حسن است یعنی شکافنده و شقّ کننده، و اینمعنی بتناسب شاخهای او است که تنها وسیله دفاع او باشد.

و أمر: بمعنی طلب و تکلیف کردن باشد که بصورت استعلاء و بلندطلبی صورت بگیرد، و أمر همیشه از جانب شخصی واقع می‌شود که برتری و بلندی مرتبه دارد. پس در أمر دو قید لازم است وجود داشته باشد: درخواست و طلب، و برتری. و چون نظر در اینمورد بجهات لطف و رحمت الهی، و عصیان و خلاف و تمرد بنی اسرائیل است: بآن قسمتهایی که باین جهات اشعار دارد اشاره می‌فرماید، و نظر بنقل جریان این قصه نیست که به ترتیب از آغاز آن تا باخر گفته شود.

۲- قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ:

اتَّخَذَ: بمعنی اختیار کردن فراگیری، یعنی گرفتن بنحو ضبط است.

و هُزُؤٌ و هُزُءٌ و هُزءٌ: اسم مصدر و بمعنی خود مفهوم حقارت و خواری باشد، و

استهزاء بمعنی خواستن و طلب خواری و خفت است برای کسی ، خواه بوسیله خود صورت بگیرد یا دیگری .

و عَوْدُ : بمعنی پناهنده شدن بچیزی است که تا خود را باین وسیله حفظ کند از آفت و شریکه مواجه باو می شود ، پس در عود، دو قید منظور است : پناهنده شدن ، و خود را حفظ کردن .

و استعاذه : بمعنی درخواست و طلب اینمعنی است .

و در این مورد منظور پناهنده شدن بخداوند متعال است از پیدایش صفت جهل و نادانی .

و جهل : در مقابل علم و دانایی باشد ، و همینطوریکه متعلق علم یا از محسوسات است و یا از معقولات : متعلق جهل نیز یا از امور محسوس باشد و یا معقول ، مربوط بعوالم ماده باشد یا ماورای ماده .

و اَمَّا انطباق پاسخ حضرت موسی ( ع ) بموضوع جهالت :

أَوَّل - هُزء بمعنی حقارت و خواری است ، و اتّخاذ هُزء بقول آنان ، کشف می کند از جهالت بضعف و حقارت خود که نسبت بدیگران بنظر سوء و کوچکی نگریسته ، و خود را بزرگ و بالا به بیند .

دوم - اتّخاذ هُزء کاشف می شود از نبودن مقام عبودیت تامّ که خود را فانی و محو ندیده ، و به بندگان خدا هم بنظر حقارت بنگرد .

سوم - عنوان هُزء پیدا کردن در پاسخ ( ذبح بقره ) : دلالت می کند بجهالت بموضوع بحث و مورد پرسش قوم که طبق حق جواب داده نشود .

چهارم - نسبت دادن پاسخ و امر بذبح ، بخداوند متعال : ملازم است یا با صدق و حق ، و یا باطل و کذب و افتراء که توأم با جهالت می شود .

۳- قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهي :

ادعُ : امر است از دعوت بمعنی خواندن .

و يُبَيِّنُ : مضارع است از تبیین بمعنی روشن کردن موضوع بوسیله جداسازی است که پس از ابهام و پوشیده بودن صورت بگیرد . و این صیغه از کلمه بیان است که بمعنی روشن و جدا شدن پس از پیچیدگی باشد .  
و کلمه ما : برای استفهام است ، و ضمیر هی راجع است به بقره ، که بظاهر مؤنث و یا در معنی هم مؤنث بوده است .

در اینمورد که امر بمطلق ذبح بقره بوده ، و قید و بیان دیگری ذکر نشده بود : اگر بهمان حال اطلاق عمل می‌کردند کافی و نتیجه بخش می‌شد ، ولی می‌خواستند تعلل و بهانه‌گیری کرده ، و بلکه اصل موضوع را منتفی سازند ، و این تعلل بضرر آنها تمام گردیده ، و قهراً قیودی که موجب سنگینی وظیفه و پرقیمت بودن بقره بود ، اضافه شد .

#### ۴- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ :

ضمیر قال ، بموسی ( ع ) راجع است ، و ضمیر یقول ، بخداوند برمی‌گردد ، و همچنین ضمیر اِنَّه و ضمیر اِنَّها ، به بقره‌ای که مأمور بها است - راجع است .  
و فاریض : از ماده فَرَضَ و بمعنی تقدیر با تعیین باشد ، یعنی اِلْزام چیزی روی اندازه معین ، مانند تقدیر در تکلیف و در حکم و در اعطاء و غیر اینها .  
و فاریض : کسی را گویند که صاحب تقدیر و اندازه‌گیری و تدبیر و تعیین در وظیفه باشد ، و چون حیوانی بسنّ کامل رسیده و تجربه دیده و وظیفه شناس و منظم و معتدل گردید : از مصادیق فاریض می‌شود .

و بَکْرٌ : در مقابل فاریض بوده ، و کسی یا چیزی را گویند که در مرحله ابتدایی از جریان برنامه خود باشد ، و آن بوزن مِلْح صفت مشبّهه است ، و در مقابل ثِیْب و فاریض و عِشِیّ استعمال می‌شود .

و عَوَانُ : از ماده عَوَن ، و بوزن جَبَان صفت مشبّهه بوده ، و بمعنی چیزی یا کسی است که استمرار در معاونت و کمک رسانی داشته باشد ، و اینمعنی در حال



اعتدال و توسط سنّ و جوانی بوجود آید ، تا مفهوم معاونت و نصرت و تقویت بتواند تحقق پیدا کند .

و تعبیر باین کلمه : برای اشاره بخصوصیت و صفت او است .  
و ضمناً انتخاب گاویکه عوان است در این جریان : بتناسب سابقه گوساله پرستی بنی اسرائیل است :

أولاً - اشاره است بآنکه گاو باید در خدمت انسان بوده ، و همیشه و مستمراً در معاونت و کمک رساننده باشد ، نه آنکه انسان در مقابل آن خادم و عبادت کننده و خاضع باشد .

ثانیاً - بهترین گاو آن گاویست که عوان بوده ، و قهراً در سنّ متوسط و جوان و قوی و معتدل باشد ، نه گوساله‌ای که در سالهای نخست دوره زندگی بوده ، و خدمتی نتواند انجام بدهد .

ثالثاً - بهترین گاو عوانیکه از جهت ظاهر و قوت کامل بوده ، و در خدمت انسان نباشد : برای استفاده از او باید ذبح کرده ، و از گوشت و پوست او استفاده کرد ، تا کمک بادامه حیات انسان نموده باشد .

رابعاً - گاو اگرچه از جهت لون و ظاهر - تَسْرُ النَّاظِرِينَ - بوده ، و از لحاظ خصوصیات زندگی در درجه اوّل محبوبیت باشد : باز باید برای مفید بودن آن بصورت خدمت بانسان واقع شده ، و وجود او فدا و فنای وجود انسان قرار بگیرد .

#### ۵- فافعلوا ما تؤمرون :

فعل : مصدر و بمعنی ایجاد عمل باشد ، و آن عملی است که نسبت داده می شود بفاعل و از او صادر گردد ، و چون خود آن فعل و جهت وقوع آن در خارج منظور شود : آنرا عمل گویند .

و أمر : گفته شد که بمعنی طلب چیزی با استعلاء است .

## روایت :

در تفسیر قمی از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : مردی از نیکان و علمای بنی اسرائیل زنیرا خواستگاری کرد ، پس آن زن موافقت نموده و خوشحال گردید . و سپس پسرعموی آن مرد نیز که شخص پست و فاسقی بود آنزن را خواستگاری کرده و توافقی نشد .

پس این مرد به پسر عموی خود که تزویج کرده بود ، سخت حسد برده ، و در کمین نشست و او را بقتل برسانید .

و پس از آن جنازه او را بجانب موسی (ع) برده ، و اظهار کرد که این پسر عموی من است و کشته شده است .

موسی (ع) فرمود : او را که کشته است ؟ گفت : نمیدانم .

و موضوع قتل در بنی اسرائیل بسیار عظیم و مهمّ بوده است ، و این امر برای موسی (ع) بسی سنگین و تأثّرآور شده ، و جمعی از بنی اسرائیل هم در مجلس حاضر گشته و درخواست کشف قضیه شدند .

و مردی از بنی اسرائیل گاوی داشت که آنرا بفرزند خود بخاطر نیکوکاری و احسان و مهربانی بپدر خود و صرف نظر از منافعیکه در جهت خوشی و استراحت پدر بود ، بخشیده بود .

در اینحال موسی (ع) از جانب پروردگار متعال مأموریت پیدا کرد که : دستور بدهد برای خریدن آن گاو و سر بریدن آن .

## توضیح :

در این جریان مطالب جالبی است که باید توجه شود :

۱- شخص عاقل هرگز تظاهر بنعمت و خوشی و وسعت عیش نمی‌کند که ، دیگران حسد برده و موجبات گرفتاری او را فراهم آورند .

- ۲- حسد بردن با اینکه فائده و نفعی باو نمیدهد : موجب ابتلاء شدید دنیوی و اخروی شخص حسد برنده خواهد شد .
- ۳- شخص ظالم و قاتل و جنایتکار خواه و نخواه بعقوبت عمل خود گرفتار گشته ، و اگر از مردم هم پوشیده باشد : از خداوند متعال پوشیده نشده ، و خداوند متعال جزای او را بهر نحویست خواهد داد .
- ۴- خدمت بوالدین در مرتبه دوم از عبودیت و خضوع در مقابل پروردگار جهان است ، و توجه و دعای آنان اثر قطعی می‌بخشد .
- اینها مطالبی است که در نظام تامّ عالم ، و در محیط سیطره و حکومت خداوند قادر و عالم و مالک حقیقی موجودات ، صددرصد قطعی و ثابت و مقررّ بوده ، و تخلف پذیر نیست .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** : تأکید شده است با کلمه **إِنَّ** ، و تعبیر بفعل مضارع که دلالت با استمرار امر می‌کند ، و این تعبیر از لحاظ تأکید قویتر و شدیدتر از صیغه امر باشد .
- ۲- **أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا** : تعبیر بصیغه افتعال برای دلالت کردن به اختیار و قصد است ، یعنی قصد کردی که أخذ کنی ما را بخواری ، و نظر به قصد و اختیار است نه بأخذ مجرّد .
- ۳- **أَعُوذُ بِاللَّهِ** : اشاره می‌کند باینکه تهذیب و تزکیه بدست خداوند متعال باشد ، و هیچگونه بقدرت خود اعتمادی نیست .
- ۴- **فَاعْلَمُوا مَا تُمَرُون** : در مرتبه دوم تصریح بعمل و انجام دادن آن می‌فرماید که متوقف و متردّد و بهانه‌گیری نکنند .
- ولی باز بهانه‌گیری کرده ، و می‌گویند که - مالونّها ، و با این پرسش باز تکلیف

خودشانرا زیاد می‌کنند .

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ . - ۶۹ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ . - ۷۰ .

#### لغات :

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ : گفتند - بخوان - برای ما - پروردگارت را .  
 يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا : آشکار کند - برای ما - چیست - رنگ آن .  
 قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ : گفت - بتحقیق خدا - میگوید - بتحقیق او - گاو  
 است .

صَفْرَاءُ فَاقِعٌ : متمایل بزرده ، و خالص از آلودگی است .  
 لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ : رنگ آن - شاد می‌کند - نظر کنندگان را .  
 قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ : گفتند - بخوان - برای ما - پروردگارت را .  
 يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ : آشکار کند - برای ما - چیست آن .  
 إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا : بتحقیق - گاو - شبیه بهم‌دیگر شده - بر ما .  
 وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ : و بتحقیق ما - اگر - خواست - خدا .  
 لَمُهْتَدُونَ : هر آینه - هدایت شدگان هستیم .

#### ترجمه :

گفتند بخوان برای ما پروردگارت را ، تا آشکار کند برای ما که چیست رنگ آن ؟  
 گفت خداوند می‌فرماید که آن گاو بیست زرد رنگ و خالص ، که رنگ آن شاد می‌کند

نظر کنندگانرا . - ۶۹ گفتند : بخوان برای ما پروردگارت را تا آشکار کند برای ما که چیست خصوصیات آن ؟ و این گاو متشابه شده است برای ما ، و با خواست خداوند ما هدایت شده خواهیم شد . - ۷۰ .

تفسیر :

### ۱- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا :

کلمات ادْعُ و يُبَيِّنْ : در آیه گذشته معلوم شد ، یعنی بخوان و دعوت کن ، آشکار و روشن کند برای ما .

و لَوْنُ : عبارت از آن خصوصیتی باشد که از ظواهر اشیاء در مرتبه اول بوسیله باصره ظاهری یا باطنی دیده می شود ، و لون باطنی عبارت از صفات و اخلاقیات معنوی است .

و از همین مفهوم کلی است که کلمه تلَوْنُ ، بمعنی رنگارنگ شدن و نوع بنوع گردیدن استعمال می شود .

و چون پرسش از خصوصیات بقره برای معرفی و روشن شدن آن باشد : میتوان لون را بمعنی مطلق آن گرفته ، و سؤال را بهر دو جهت ظاهری و باطنی تعمیم بدهیم .

### ۲- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ :

در پاسخ سؤال آنان ، خداوند متعال بسه خصوصیت توصیف می فرماید :  
أَوَّلُ - صفت صَفْرَاءُ داشتن ، و صَفْرَاءُ مؤنث أَصْفَرُ است ، مانند أبيض و بِيضَاءُ ، و بمعنی رنگی است که فیما بین سفیدی و سیاهی بوده ، و چون رنگ زرد باشد .

دَوِّمٌ - فاقع بودن ، و آن خلوص و صفاء از آلودگی است ، یعنی یک رنگ روشن و صاف و خالصی داشته ، و از تلَوْنُ و آلودگی و رنگارنگ شدن برکنار باشد .

و اینمعنی مخصوص رنگ نیست ، و در موضوعات و حالات هم استعمال

می‌شود، اگر خالی از تحوّل و تلون باشد.

سوم - تَسْرُّ النَّاطِرِينَ ، سرور عبارت از انبساط و خلوص از کدورات و گرفتگیها و تألم در باطن باشد، و آن در مقابل انقباض است. و منظور حصول حالت خوشی و گسترش باطنی است که انکدار و تألم و ناراحتی را برطرف سازد.

این سه صفت بظاهر بخصوصیات محسوس و مادّی برخوردده، و بصفت معنوی ارتباط پیدا نمی‌کند.

و مراد رنگ زرد روشن داشتن، و یکنواخت و خالص و باصفا بودن، و جالب بودن اُنظار باشد با پیدایش انبساط.

۳- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ :

پس از معرّفی بقره با سه علامت ذکر شده، باز معین و مشخص نگشته، و شامل هر فردیکه دارای این سه علامت باشد، می‌شد.

از اینجهت باز جای بهانه‌گیری، موجود بود که: درخواست علائم بیشتری شده، تا کاملاً مشخص گشته، و تشابه و مانند همدیگر بودن در میان افراد این نوع منتفی شود.

در صورتیکه در مقام تکلیف و تعیین وظیفه، لازم نیست که مورد تکلیف یک فرد جزئی مشخص خارجی باشد، بلکه در اکثر موارد حکم بموضوع کلی و مفهوم مطلق متعلق می‌شود، و با انجام دادن فردی از آن کلی امثال و نتیجه حاصل گردد.

و تشابه در آیه ۲۵ ذکر شد که: مانند هم بودن از جهت صفات ظاهری باشد، بخلاف تماثل که جهات باطنی در آن منظور می‌شود.

و چون پس از تعیین فرد خارجی: جای اشکال و تشابه باقی نمی‌ماند، وعده

اهتداء و عمل دادند ، و در عین حال متوقف کردند بمشیتِ اِلهی ، تا اگر خدا بخواهد موفق بعمل خواهند شد ، و این تعبیر در عین حال زمینه ساز دیگری است برای بهانه‌گیری .

البته کلمه - *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* ، را بدو نیت میشود گفت : *أَوَّل* - در مورد تردید و اعتذار و تعلل ، مانند همین گفتار از بنی اسرائیل .

دوم - از اَشخاصیکه خداوند متعال را در همه امور و جریانها حاکم و حاضر و محیط و ناظر و مسلط دیده ، و معتقدند که بدون نظر و اجازه و رضای او کاری صورت نمی‌گیرد ، و این مقام بلند تفویض و تسلیم و عبودیت است که از هر جهت بنده خود را فانی به بیند .

#### روایت :

در تفسیر دُرّ منثور بچند سند از پیغمبر اکرم ( ص ) نقل می‌کند که : اگر بنی اسرائیل کمترین بقره‌ای را مطابق امر اِلهی گرفته و ذبح می‌کردند : کفایت می‌کرد آنانرا ، ولی خودشان پرسشهای مختلفی نمودند ، و خداوند نیز قیودی اضافه کرده ، و موجب تشدید در تکلیف و دستور گردید .

#### توضیح :

آری وقتی حکم مطلق از مولی صادر شده ، و قید و بیانی ضمیمه نگردید : کشف می‌کند از اینکه مراد او مطلق است ، و اگر نه مولای حکیم لازم بود که برای روشن کردن مقصود خود : آن قید و بیان را اگرچه بفاصله باشد تا سر رسید وقت عمل و حاجت ذکر نماید .

و مکلف را نشاید که : در اینمورد تعلل بیجا و تردید و وسوسه پیدا کرده ، و تکلیف روشن و مطلق خود را آلوده باشتباه و تردید نماید .

و در آیه کریمه ( *يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً* ) نیز چنین بود ، زیرا امر متعلق بمطلق

و جنس بقره شده است ، و قیدی هم ندارد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- لَنَا رَبُّكَ : تعبیر بکلمه رَبُّكَ ، نه رَبَّنَا ، دلالت می‌کند به ضعف ارتباط و توجه بخداوند متعال .
- ۲- مَالُوْنَهَا : این پرسش دلالت دارد بر بهانه جویی ، زیرا سؤال از رنگ حیوان پس از تکلیف کاملاً بی‌معنی است ، و رنگ موجب اختلاف در جنسیت و نوعیت و صنفیت نمی‌شود .
- ۳- تَسْرُّ النَّاطِرِينَ : اشاره است بآنکه بقره با این خصوصیتی که جالب‌انظار است ، باز باید در راه احیای انسان فانی گشته و ذبح گردد ، نه آنکه معبود او قرار بگیرد .
- ۴- إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَ : تعبیر بکلمه جنس بدون تأنیث ، و مذکر بودن فعل : دلالت می‌کند که تاء در بقره برای وحدت بوده است .

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لِشَيْبَةٍ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ . - ۷۱ .

### لغات :

- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ : گفت - بتحقیق او - می‌گوید .  
 إِنَّهَا بَقْرَةٌ : بتحقیق آن - گاویست که .  
 لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ : نه آرام است - که برانگیزاند - زمین را .  
 وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ : و آماده آب نمی‌کند - محصول را .



مُسَلَّمَةٌ لِأَشْيَاءَ فِيهَا : سِلْمٌ شَدِيدٌ - نَشَانَةُهَا - نِيْسْتٌ - دَرِ اَنْ .  
 قَالُوا اَلْآنَ جِئْتَنَا بِالْحَقِّ : كَفْتَنَدُ - اَكْنُونُ - اَوْرَدِي - حَقَّ رَا .  
 فَذَبَحُوْهَا وَ مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ : پَسِ كَشْتَنَدُ اَنْرَا - وَ نَبُوْدَنَدُ عَمَلُ كَنْنَدُ .

#### ترجمه :

گفت بتحقیق خدا می فرماید : بتحقیق آن بقره‌ای باشد که رام و مطیع نیست که زمین را شخم بزند ، و نیست که آب را تهیه کرده و از چاه برای محصول و زراعت آب بیرون آورد . بلکه آن از خود سِلْمِیت و واگذاری نشان میدهد . و رنگ و نشانه دیگری هم او را نباشد . گفتند : اکنون حقیقت اینموضوع را بیان کردی ! پس آن گاو را ذبح کردند ، در حالکیه نمیخواستند انجام بدهند . - ۷۱ .

#### تفسیر :

۱- قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُوْلٌ تُثِيْرُ الْاَرْضَ :

پنج کلمه اوّل در آیه ۶۸ ذکر شد .

و ذَلُوْلٌ بوزن صبور صفت مشبّهه از ماده ذَلَّ است ، و در آیه ۶۱ گفته شد که ذَلَّ بمعنی خواری و کوچکی در مقابل قهر و غلبه دیگری باشد .

و حیوان یا انسان ذَلُوْلٌ آن حیوانی را گویند که در مقابل مالک یا ولیّ خود مقهور و رام شده و فرمانبردار باشد .

پس ذَلُوْلٌ بودن باقتضای مفهوم ذَلَّتْ : در مقابل غلبه و قهر و سلطه دیگری صورت می‌گیرد .

و اِثَارَهٗ : بمعنی برانگیزاندن و چیزی را بالا و پایین کردن است ، مانند شخم زدن زمین بوسیله گاو یا اسباب دیگر که خاک زمین زراعتی را برانگیزانده ، و آماده کشت کند .

و جمله - تثير الأرض ، صفت ذلول است که بوسیله حرف نفی منفی می‌شود ، یعنی گاو رام و ذلولی نیست که از عهده شخم زدن زمین برآید .  
و این توصیف مربوط بعمل و فعالیت است ، چنانکه توصیف اول مربوط بصفات ذاتی و نیرو و استعداد بود ، و دومی مربوط بصفات ظاهری و رنگ و سیمای آن بود .

و چون از هر سه جهت ( ذات ، رنگ و صورت ، عمل و کار ) توصیف و معرفی گردید : جای بهانه‌گیری و سؤال باقی نماند .

## ۲- و لا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لِأَشْيَاءَ فِيهَا :

سقی : در آیه ۶۰ گفته شد که بمعنی آماده ساختن و تهیّه آب است ، نه بمعنی نشانیدن .

و حَرْث : بمعنی محصولی است که از زراعت حاصل و پدید آید ، و آن پس از زرع و پیش از حصاد باشد ، یعنی بعد از کشت کردن و قبل از درو نمودن : آن محصولیکه بدست آید حَرْث گویند ، و آن نتیجه و حاصل از زراعت باشد که محتاج به آب خواهد شد .

و مُسَلَّمَةً : اسم مفعول است از تسلیم که بمعنی واگذار کردن و سپردن و تسلیم و رام کردن باشد . و مُسَلَّمه بمعنی تسلیم و رام شده است .

و فرق مُسَلَّمه با ذَلُول اینست که : در ذَلُول آرامی و انقیاد بجهت قهر و سلطه و غلبه طرف است که ناچار اینطرف را مقهور و مغلوب می‌کند . ولی در مُسَلَّمه در اثر جریان طبیعی یا تربیتی خود از روی اختیار آرام و تسلیم می‌شود .

و اینمعنی بعنوان مدح ذکر شده است ، و مقصود اینستکه این گاو در اثر فشار و سلطه کشاورز در پی شخم کردن و آماده کردن آب نمی‌رود ، و بلکه خود او با اختیار تسلیم و رام است ، نه آنکه نامنظم و بیرون از برنامه سالم و صحیح بوده ، و سرکشی کند .

و شِیْةٌ : از مادّه وَشِی است ، و أصل آن وَشِیةٌ باشد مانند عِدَّة و وَعْدَةٌ ، و بمعنی آثار و نشانه‌هاییست که در وجود و ظاهر چیزی پدید می‌شود ، و این آثار برخلاف جریان طبیعی است .

و منظور اینستکه : این بقره مطابق فطرت اُولی و باقتضای طبیعت اصلی باقی بوده ، و هیچگونه حوادث و عوارضی برخلاف خلوص و صفای ذات او در ظاهر و باطن او پیدا نشده است .

البته خوشرنگی و مخصوصاً رنگ زرد و یکرنگی و صفای ظاهر : علامت و اثر صفاء و طهارت و خلوص باطن باشد .

### ۳- قَالُوا أَلَّانَ جِئْتَ بِالْحَقِّ :

أَنَّ : دلالت بوقت و زمان نزدیک می‌کند ، و با دخول أَلَف و لام دلالت بزمان حال تکلم می‌کند ، و جمع آن آنات است .

و مَجِئٌ : بمعنی آمدن است مانند اِتیان ، با تفاوت اینکه اکثر استعمال مَجِئٌ در صاحبان عقل است ، بخلاف اِتیان . و دیگر آنکه اِتیان در آمدن طبیعی و سهولت استعمال می‌شود . ولی مَجِئٌ اعم است .

و مادّه مَجِئٌ لازم است ، و گاهی بیواسطه یا بواسطه همزه باب افعال یا حرف جرّ متعدّی می‌شود ، مانند - جِئْتَ بِالْحَقِّ .

و منظورشان از آوردن حَقّ : بیان و تعریف اوصاف و خصوصیات بقره منظوره است بآنطوریکه واقعیت دارد .

و حَقٌّ : بمعنی ثبوت و واقعیت داشتن است ، و در کلمات خداوند متعال در مقابل باطل و ضلال استعمال می‌شود ، زیرا باطل چیز است که برای آن ثبوت و واقعیت نباشد .

و ضلال : عبارت است از انحراف و خروج از برنامه حَقّ و راه صحیح .

### ۴- فَذَبَحُوهَا و مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ :

ذَبِحَ : بمعنی بریدن گلو است که موجب حصول موت می‌شود .  
 و فَعَلَ : در آیه ۶۸ گذشت که بمعنی انجام دادن عمل است .  
 و أَمَّا كَادَ : از أفعال مقاربه باشد ، و دلالت می‌کند بر ربط فیما بین اسم و خبر آن  
 بعنوان قرب و إشراف ، و اسم در این أفعال در حقیقت فاعل است ، و خبر مانند  
 أخبار در افعال ناقصه باقتضای مفهوم جمله ، حال یا خبر است که شبیه مفعول  
 باشد .

و این فعل در أصل أجوف واوی است ، مثل قال .  
 و أمّا اینکه نمیخواستند این عمل را انجام بدهند :  
 أولاً - در باطن جمعی میل نداشتند که این جریان کشف و روشن گردد .  
 و ثانياً - این مقدار زیادی که در مقام خرید بقره لازم بود پرداخت شود ، بسیار  
 سخت و از حدود امکانات آنان بیرون بود ، و بطوریکه نوشته‌اند : قرارداد با  
 خریداران بقره آن شد که پوست آنرا از طلا پر کرده و پرداخت کنند .  
 و در این آیه کریمه لطف دیگری هست : و آن طرفداری و ارزش دادن بخدمت و  
 عمل است ، بطوریکه حتی گاویکه مشغول شخم زدن یا آب از چاه و غیر آن بیرون  
 آوردن است ، در اینمورد استثناء شده است ، و بقره‌ای معرفی می‌شود که اینچنین  
 برنامه‌هایی را ندارد ، ولی او سزاوار باشد که برای زنده شدن انسان فدا و ذبح  
 بشود .

نه آنکه بقره‌ای که شغلی نداشته و بلکه مصنوعی و ساخته شده است : در  
 موقعیت معبود بودن انسانها قرار گیرد .

#### حدیث :

در علل الشرایع باب ( ۲۴۴ ) نقل می‌کند که : رسول اکرم ( ص ) فرمود :  
 گرامی بدارید بقر را که آن آقا و سید بهایم است ، و بلند نکرده است . سرش را

بآسمان از لحاظ شرمندگی و حیاء از خداوند متعال ، از هنگامیکه گوساله در میان بنی اسرائیل پرستش شد .

و دو حدیث دیگر بهمین مضمون نقل می‌کند .

### توضیح :

منظور از سر پایین انداختن و حیاء : توجه فطری معنوی است ، نه با قصد و اراده ، چنانکه در سجده موجودات در مقابل عظمت پروردگار متعال ، این معنی منظور است ، و در مورد مناسب بحث می‌کنیم .

### لطائف و ترکیب :

۱- ذَلُول : صیغه صفت فَعُول در صورتیکه بمعنی فاعل باشد ، مذکر و مؤنث در آن برابر می‌شود ، و همچنین در صیغه‌های مِفْعَال و مِفْعِيل و مِفْعَل ، و همچنین فَعِيل بمعنی مَفْعُول . و اگر در اینموارد اشتباهی در مذکر و مؤنث بودن باشد : در مؤنث با تاء ذکر می‌شود .

۲- مَسْلَمَةٌ : صفت بقره است ، و همچنین جمله - لَا شَيْئَةَ فِيهَا .

۳- أَلَّانَ : ظرف است و مفعول فیه زمانی است برای جِئْتَ ، مانند - أَلْيَوْمَ تَكَلَّمْتَ بِالْحَقِّ ، و در ظروف توسعه هست از لحاظ تقدّم و تأخّر ، و أَلْف و لام برای تعریف باشد ، زیرا کلمه - آن ، برای مطلق زمان نزدیک است ، و أَلَّانَ مخصوص می‌شود برای زمان حاضر فعلی .

و إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ . - ۷۲ فقلنا  
اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى و يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . - ۷۳ .

## لغات :

و إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا : و زمانیکه - کشتید - نفسی را .  
 فَاذَارَاتُمْ فِيهَا : پس همدیگر را دفع ، و خلاف می‌کردید - در آن .  
 وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ : و خدا - بیرون آورنده است - آنچه میپوشانیدید .  
 فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا : پس گفتیم - بزنید بآن - بعض آن بقره .  
 كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى : همچنین - زنده میکند - خدا - مردگانرا .  
 وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ : و می‌نماید و نشان می‌دهد بشما - آیات خود را .  
 لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ : امیدواری هست که شما - تشخیص و تمییز بدهید .

## ترجمه :

و زمانیکه کشتید نفسی را از بنی اسرائیل ، پس بمقام تدافع و تخاصم آمدید در اینموضوع ، و خداوند متعال بیرون آورنده و ظاهر کننده باشد آنچه را که می‌پوشانیدید . - ۷۲ پس گفتیم بزنید به بدن آن نفس میت بعضی از اجزاء آن بقره ذبح شده را ، همچنین زنده می‌کند خداوند متعال مردگانرا ، و نشان می‌دهد بشما آیات و نشانیهای خود را ، شاید که شما تمییز و تشخیص خیر و صلاح خود را بدهید . - ۷۳ .

## تفسیر :

## ۱- و إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَارَاتُمْ فِيهَا :

این جمله عطف است به آیه ( و إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ - ۶۷ ) ، و در اینجا قسمت اول جریان آیات گذشته را که مربوط بذبح بقره بود ، توضیح می‌دهد .  
 و أمّا مقدّم داشتن قسمت اخیر قضیه بقره : برای آن بود که تذکرات گذشته در ارتباط با نعمتهای الهی و وفای بعهد بود که در آیه ۴۰ فرموده بود - یا بَنِي إِسْرَائِيلَ

اذْکُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بَعَهْدِي .

و در اینجا مربوط بانجام عمل باطل و کتمان حقّ که در آیه ۴۲ ( و لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ) است ، می باشد .

و دیگر آنکه : قسمت اخیر مربوط بجریان حضرت موسی ( ع ) با قوم خود و در ارتباط رفع گرفتاری بنی اسرائیل بود . ولی در قسمت اوّل جریان سوء قصد و قتل خود بنی اسرائیل است .

و چون نظر در کلام خدا بذکر قصّه و تاریخ و ترتیب جریانهای خارجی و نقل آنها نیست ، بلکه منظور اعتبار و پند گرفتن و توجه بخیر و صلاح و حقایق باشد : از این لحاظ در هر مورد مقتضی بتناسب آن مقام قسمتی از جریانهای گذشتگان که مربوط است ، ذکر می شود .

و روی این نظر عنوان تقدّم و تأخّر و تجزیه و تکرار و تقسیم بندی ، حلّ شده ، و از این جهات اشکالی در این موضوعات باقی نمی ماند .

و آیات پس از این هم مربوط بهمان انحراف و عدوان و ظلم و کفر و کتمان حقّ و پیروی باطل می باشد .

و أَمَّا قَتْلٌ : در مقابل حیات و بمعنی کشتن است .

و نَفْسٌ : در آیه ۵۴ گذشت که بمعنی فرد متشخصّ مطلق است مادّی باشد یا روحانی .

و إِدْرَاءٌ : أصل آن إِدْتِرَاءٌ است مانند اِدْتِكَارٌ و اِدْتِكَارٌ ، از مادّه دَرءٌ و ذکر که حرف دال و ذال قلب بتاء باب افتعال شده و ادغام گشته است .

و دَرءٌ بمعنی دفع کردن شدید است که خصومت و خلاف از آن فهمیده شود . و در ادّراء مفهوم اختیار و قصد دفع شدید منظور می گردد ، بخاطر صیغه باب افتعال .

و منظور از دفع شدید : دفاع کردن از خود در رابطه این قتل است با پیدایش

حالت خصومت ، و از این نظر است که باختصام و منازعه تفسیر می‌کنند که نتیجه از مفهوم کلمه است .

## ۲- و اللّٰهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ :

**مُخْرِجٌ** : فاعل از إخراج بوده ، و از مادّه خروج است که بمعنی بیرون شدن از محیطی باشد ، در مقابل دخول که وارد شدن به محیطی است . و در آیه ۵۸ ذکر شد . و این معنی فرق نمی‌کند در مادّیات باشد یا در معنویات ، و بنحو إرادی صورت بگیرد یا بنحو طبیعی ، مانند خروج درخت از زمین .  
و چون بخواهیم این مادّه متعدّی باشد : بیاب افعال می‌بریم .  
و کتمان : در ۳۳ گفته شد که بمعنی پنهان ساختن و إخفاء آنچه در باطن باشد ، و آن در مقابل إبداء است .

و در مقابل کتمان در اینمورد کلمه إخراج متناسبتر است ، زیرا کتمان دلالت می‌کند بپوشانیدن آنچه در باطن است ، و إخراج اشاره می‌کند به بیرون آوردن آن از محیط باطن ، بطوری که آن مطلب مکتوم آشکارا گردد ، و آن تعیین قاتل بود .

## ۳- فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا :

**ضرب** : بمعنی زدن چیزی باشد بچیز دیگر روی مقصد معین بهر وسیله‌ای که اینعمل صورت بگیرد ، و در آیه ۶۰ بیان گردید ، و ضمیر برمیگردد بنفس میّت مقتول . و ضمیر مؤنث به بقره . و حرف باء برای ربط و سببیت است .  
و منظور زدن بمقتول بوسیله جزوی از بقره باشد ، یعنی جزوی از بقره مذبوح را بشخص مقتول بزنند .

البته اینعمل با اجازه پروردگار متعال صورت می‌گیرد ، و در حقیقت عامل مؤثر او است ، و وسائل دیگر جنبه ظاهری دارد ، چنانکه در زدن عصا بسنگ ( فقلنا اضربْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ - ۶۰ ) همین برنامه پیاده شده بود ، و مختصر توضیحی داده شد .



ضمناً معلوم شد که : گاویکه در حیات خود عامل و شاغل و خدمتگزار انسانها نیست ، اگرچه بسیار خوش اندام و پرقیمت باشد ، می‌باید در راه زندگی و حیات انسان خود را فانی و فداء بسازد ، و هیچ حیوان و موجودی سزاوار معبودیت انسانرا ندارد .

#### ۴- کَذَلِكِ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى :

در آیه ۴۹ گفته شد که : حیات بمعنی زنده بودن ، و احیاء زنده کردن باشد . و در ۵۶ گفتیم که موت در مقابل حیات و بمعنی نبودن و منتفی شدن حیات است . و مِيت : چون صَعْب بمعنی مِيت باشد ، و جمع آن مَوْتَى است .

و کَذَلِكِ : در ۴۹ گفته شد که ذَا اسم اشاره برای مفرد مذکر است ، و لام برای بعید بوده ، و ضمیر کاف برای خطاب و مخاطب است . و کاف در اوّل کلمه حرف تشبیه است .

یعنی و مانند این جریان که برای شما نقل کردیم ، احیاء اُموات باشد ، و چون موت در موجودات بسبب دو چیز محقق گردد ، قهراً پیدایش حیات نیز با همین دو امر خواهد بود .

اوّل - حدوث اختلال در اجزاء و موادّ شیء که موجب بهم خوردن نظم در وجود گشته ، و سبب سلب حیات خواهد بود .

دوّم - حدوث انقطاع در ارتباط فیما بین او و مبدء و خالق او بوده ، و سبب محروم بودن موجود از توجّه فیض روحی و نفخه الّهی باشد .

آری در تمام مراتب موجودات : ظهور و پیدایش حیات باختلاف مراتب ، محتاج بتحقیق این دو امر میباشد ، اوّل - وجود نظم تمام در اجزاء و بودن شرائط لازم در موادّ . دوّم - تحقّق ارتباط فیما بین او و مبدء عوالم هستی ، با نفخه روحی باختلاف مراتب .

پس منظور از احیاء مَوْتَى در این آیه کریمه : احیاء در مرتبه دوّم یعنی احیاء

پس از حدوث موت و سلب حیات باشد ، مانند زنده کردن نباتات و حیوانات از موادّ و اجزاء مرده ، بسبب پیدایش نظم در موادّ و شرائط ، و تعلق اراده و فیض معنوی الّهی .

و ضمناً معلوم گردد که : حیات در مراتب همه موجودات علوی و سفلی مقدّم بر ممات است ، زیرا حقیقت حیات تجلّی و ظهور صفت حیات قدیم و واجب حقّ متعال باشد ، و ممات امر عرضی ثانوی است که به موجود زنده حیّ عارض می‌گردد .

و أمّا بودن اِحیاء موتی مانند جریان زدن بعضی از اجزاء بقره به شخص میّت مقتول : برای اینکه معلوم شد که عامل مؤثر حقیقی در اِحیاء آنشخص امر و اراده الّهی بود که بوسیله عضوی از بقره صورت گرفت ، همچنین در اِحیاء نباتات و حیوان و انسان نیز امر و تقدیر و تسبیب ( اراده نوعی ) پروردگار متعال است که طبق سنّت ثابت او با بودن موادّ و نظم و شرائط داخلی و خارجی صورت می‌گیرد . و در اینجهت فرقی نمی‌کند که : هر کدام از دو امر گذشته ، بنحو جزئی و شخصی منظور گردد مانند بقره مخصوص و مقتول معین ، و یا بنحو نوعی و کلیّ مورد توجّه قرار بگیرد ، مانند تکوّن حیوان یا انسان یا نبات از موادّ مخصوص با شرائط و زمینه‌های معین که خداوند متعال تقدیر و امر تکوینی فرموده است . و در مورد مناسب از اینموضوع بیشتر بحث خواهد شد .

#### ۵- یُرِیکم آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ :

رؤیت : بمعنی مطلق نظر و نگریستن باشد ، خواه بوسیله چشم صورت بگیرد یا با قلب و بنظر شهود باشد یا با قوه متفکّره یا در حالت نوم یا خیال .

و إراءة متعدّی و بمعنی نشان دادن باشد .

و آیات : جمع آیت ، و در ۳۹ گفتیم که آیت عبارتست از آنچه مورد توجه قرار گرفته و نماینده و نشان دهنده مقصود اصلی باشد .

و آیاتِ اَلْهٰی اَنموضوعات و اَعمالیست که برای شخص ناظر دقیق و روشنند دلالت و نشان دهنده باشد : علم و حکمت ، و نفوذ و قدرت ، و عطوفت و رحمت ، و اراده و مشیت ، و توحید و قیومیت پروردگار متعال را ، از لحاظ اِتقان و اِحکام عمل ، و لطائف و عجائب در خلقت . و نظم و تقدیر در صنعت ، و سائر امور دقیق . و لعلّ : در آیه ۲۱ گفتیم که برای پیدایش امیدواری است .

و عقل : در آیه ۴۴ گفته شد که بمعنی تشخیص و تمییز خیر و صلاح و شرّ و فساد مادّی و معنوی است ، خواه در زندگی مربوط بخود یا بدیگری باشد ، و بهترین مورد برای تعقل : در مورد ارتباط به زندگی روحی و تشخیص وظائف معنوی و اَلْهٰی است که انسان را بکمال سعادت و تعالی خود سوق می‌دهد . و توجه با آیات اَلْهٰی و تفکّر در آنها چنین بوده ، و انسان را بحقایق مقامات معنوی و معارف صفات اَلْهٰی آشنا کرده ، و روحانیت و نورانیت و قرب و عبودیت را تقویت می‌کند .

و در این جریان قتل و حیات نفس ، و ذبح و اِحیای بقره ، و خرید و فروش آن ، و بهانه‌گیریها و تعلل بنی اسرائیل ، و پیدایش حالت حیات بامر و اِذن اَلْهٰی بوسیله زدن عضو بقره ، و خصوصیات دیگر : آیات و نشانیهایی هست از علم و قدرت و اراده و نفوذ و تدبیر و تقدیر اَلْهٰی که انسان این معانی را در خارج لمس می‌کند .

حدیث : در تفسیر اَلدَّر المنثور از رسول اکرم ( ص ) نقل می‌کند که : هرگاه بنده‌ای در اندرون خانه‌ای تقوی داشته ، و تا هفتاد خانه با دربهای آهنین بسته شده باشد : هر آینه خداوند متعال او را در میان مردم معروف و شناخته گردانده ، و لباس عمل او را باو می‌پوشاند ، بطوریکه مردم ذکر خیر او را داشته و بیش از مقدار لازم از او تمجید می‌کنند . گفته شد که یا رسول الله علّت زیادی در ذکر خیر چیست ؟ فرمود : زیرا که تصمیم و نیت قلبی او این بود که تا زنده است تقوی و نیکوکاری را ادامه بدهد .

سپس فرمود: همچنین است شخص بدکار و فاسق و فاجریکه در چنین خلوتی اعمال خلاف خود را انجام می‌دهد، و این شخص از دنیا نمی‌رود مگر آنکه گوشه‌های مردم از شنیدن قبایح اعمال او پر شود، و بیش از آنچه لازم است، مردم از او بدگویی می‌کنند، و خداوند لباس اعمال او را در همین دنیا باو می‌پوشاند.

توضیح: آری این معنی از لوازم حقیقت است که خداوند متعال می‌فرماید: **لِيُحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ** ۸/۸. و خداوند متعال بموجب حقیقت خواهی و حق بودن ذات و صفاتش، پیوسته خواهان ظهور حق و از بین رفتن و محو باطل است.

**وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ**.

### لطائف و ترکیب:

- ۱- نفساً: چون نفس بمعنی فرد متشخص است، دلالت می‌کند به متشخص بودن مقتول، و از این لحاظ بکلمه رجل و غیر آن تعبیر نشد.
- ۲- فاداراً اتم: پیش آمدن تدافع و اضطراب علامت تشخص مقتول است که نتوانستند با سکوت و اعراض خاتمه بدهند.
- ۳- واللَّهُ مُخْرِجٌ: تعبیر بصیغه صفت دلالت می‌کند باینکه این معنی از صفات و از سنن الهی است که حقیقت را مکتوم نمی‌گذارد باشد.
- ۴- كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ: اینجریان و امر الهی یک آیت و نمایی است از عالم بعث که مردم زندگی جدیدی پیدا کرده، و با امر و فرمان خداوند متعال چنین حیاتی دریابند.
- ۵- و يُرِيكُمْ آيَاتِهِ: در عین حالیکه از جریان احیاء بقره، حقیقت بعث روشن می‌شود، آیتی از آیات و دلائل نفوذ و قدرت و امر و علم و عظمت الهی نیز فهمیده می‌شود.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ  
الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا  
لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . - ۷۴ .

### لغات :

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ : سپس - سخت شدید شد - دل‌های شما - از .  
بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ : بعد - آن - پس آنها - چون سنگها است .  
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً : یا شدیدتر است - از لحاظ سختی و محکمی .  
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ : و بتحقیق - از - سنگها - هر آینه چیز است که  
می شکافد و بیرون آید .  
مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا : از آن - نه‌رها - و بتحقیق - از آن .  
لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ : هر آینه چیز است که - شکاف می‌خورد - پس بیرون  
می‌آید - از آن - آب .  
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ : و بتحقیق - از آنها - چیز است که - فرود آید - از .  
خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ : ترس و عظمت - خدا - و نیست - خدا .  
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ : غفلت کننده - از آنچه - عمل می‌کنید .

### ترجمه :

سپس سخت شدید گردید دل‌های آنان پس از دیدن این آیات الهی ، پس قلوب  
آنان مانند سنگ‌های سفت شد ، یا سختتر و شدیدتر از آنها گشت ، و بتحقیق از  
سنگها هر آینه برخی هست که شکاف می‌خورد و بیرون آید از آن چشمه‌ها ، و  
بتحقیق از آنها هر آینه بعضی هست که می‌شکافد پس خارج می‌شود از آن آب ، و  
بتحقیق از آنها هر آینه برخی باشد که فرود می‌آید در مقابل عظمت و خشوع

پروردگار متعال ، و نیست خداوند غفلت کننده از آنچه عمل می‌کنید . - ۷۴ .

تفسیر :

### ۱- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ :

قساوت : بمعنی صلابت و سختی شدید است خواه در موضوعات مادی باشد یا معنوی ، و آن در مقابل لینت و نرمی است . چنانکه غلظت در مقابل رقت باشد . و قلب : بمعنی مطلق تحوّل شدید است که در موضوعات مادی باشد یا معنوی . و تحوّل عبارتست از تبدل در حالت چیزی .

و چون قلب حیوان در همه حالات بخاطر جریان دادن خون بأعضاء بدن در تحوّل و قبض و بسط دائمی و طبیعی است : آنرا قلب گفتند . و روح لطیف روحانی با تعلق بقلب مادی بدنی ، سلطه و نفوذ خود را در مملکت تن اجراء می‌کند ، و از این لحاظ آنرا هم قلب گویند . و قلب روحانی همان نفس ناطقه است که همه حرکات و فعالیت‌های قوای بدنی با حکم و دستور او انجام می‌گیرد .

و همینطوریکه قلب بدنی مادی با عارض شدن اختلال و مرض و ضعف از انجام وظیفه خود باز می‌ماند : قلب معنوی نیز با احاطه فساد روحی و ظلمت معنوی و سوء اخلاق و عمل و اعتقاد و افکار ، صفاء و طهارت و نورانیت و خلوص خود را از دست داده ، و تیره و آلوده و کثیف و محجوب و سخت می‌شود .

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ : یعنی پس از مشاهده نعمتها و ألطاف و رحمت‌های إلهی درباره بنی اسرائیل که ذکر شد ، و پس از دیدن جریان بقره که آیت بزرگی بود : بجای نرمی و لطافت و توجه ، سنگدل و محجوب گشتند .

### ۲- فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً :

ضمیر مؤنث : برمی‌گردد بقلوب باعتبار جماعت و کثرت در قلوب .

و حِجَارَه : جمع حَجْر است ، از مادّه حَجْر که بمعنی حفظ و محدود شدن باشد .

و باین مناسبت بعقل که حافظ و ضابط است حِجْر گویند . و بسنگ که محفوظ و محکم و محدود است حَجْر اطلاق می شود .

آری در وجود سنگ صلابت و محفوظ بودن تمامی بوده ، و هیچگونه نرمی و لطافت و انعطافی در آن نباشد .

و أمّا شدیدتر بودن قساوت در قلوب آنان : زیرا هر موضوعی هر اندازه‌ای که لطیفتر و از عالم مادّه دورتر شد : در مقابل تأثیر و نفوذ عوامل مادی مقاوم‌تر می شود ، مثلاً حرارت و نور و برودت و رطوبت در أحجار خارجی و در قلوب ظاهری تأثیر می کند ، ولی در قلب روحی باطنی هیچگونه نفوذ و اثری نمی بخشد . و در اینجا هم قلوب روحانی یعنی ارواح آنها باندازه‌ای محجوب و آلوده و تیره گشته است که : هیچگونه آیات الّهی و کلمات آسمانی و سخنان انبیاء و مواعظ خالص در آنان تأثیری نمی بخشد .

در صورتیکه عوامل معنوی حتی در عوالم مادّه از زمان و مکان و جمادات و نباتات و حیوانات نیز مؤثر و نافذ باشند ، سنگهای مساجد و مشاهد مقدّسه و مسجد الحرام و خاکها و زمین و سائر آنچه متعلّق بآنها است : از روحانیت و امتیاز مخصوصی برخوردارند .

۳- و إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ :

تَفَجَّرُ : از باب تَفَعَّل و دلالت می کند به اختیار و انتخاب و مطاوعه ، و آن از مادّه فجر است ، و در آیه ۶۰ گفتیم که : انفجار عبارتست از شکاف خوردن چیزی بطوریکه چیزی دیگر از آن بیرون و ظاهر شود .

و انشقاق و تشقّق : عبارتست از مطلق شکاف خوردن ، خواه چیزی از آن

شکاف بیرون آید یا نه و خواه تفرّق و جدایی حاصل گردد یا نه .  
 پس در این آیه کریمه در مورد بیرون آمدن آنها با ماده تفجّر تعبیر شده است ،  
 و در مورد تشقّق تنها که دلالت به بیرون آمدن چیز دیگر نمی‌کند : تصریح شده  
 است بجمله - **فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ** .  
 و این دو نوع از أجاجر که بعنوان بعضی از أجاجر ( منها ) اسم برده شده است :  
 در کوههای سنگی کاملاً مصداق پیدا می‌کند .  
 زیرا بعضی از أجاجر بخاطر داشتن بعضی از مواد معدنی مثل گچ و آهک و  
 غیره ، در مجاورت سرما و گرما و رطوبت و غیره ، حالت شکاف و تفرّق پیدا کرده ، و  
 آبهای خزینه شده در کوه از شکاف آن بصورت تفجّر یا تشقّق بیرون آید .  
 پس در سنگهای عظیم سخت محکم بحالت طبیعی چنین عوارض و حوادثی  
 دیده شده ، و تأثر و انعطافی پیدا می‌شود .  
 و متأسفانه قلبی که سخت محجوب و ظلمانی و آلوده گشت : کلمات خدا و  
 پیغمبر خدا و پیش آمدهای عبرت انگیز هیچگونه در زمینه دل‌های آنها مؤثر واقع  
 نخواهد شد .

#### ۴- **وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ :**

**هُبُوطٌ** : در آیه ۳۶ گفتیم که آن عبارتست از فرود آمدن و در محلی برقرار  
 شدن . و در ماده نزول : جهت ابتدای فرود آمدن منظور می‌شود .  
 و **خَشْيَتٌ** : بمعنی مراقبت و تقوی داشتن با حالت خوف است ، و عنوان تعظیم  
 و علم از لوازم اینمعنی باشد . و در مقابل خشیت : إهمال و غفلت و بی‌مبالاتی  
 است .

و در اینجمله اشاره می‌شود بجهت معنوی که در بعضی از حجاره بظهور  
 می‌رسد ، و آن فرود آمدن از لحاظ مراقبت و توجه داشتن و خوف پیدا کردن در  
 مقابل پروردگار متعال باشد .



و اینمعنی بنظر سطحی و ظاهری بعید بوده ، و برای همه قابل فهم و درک نیست ، ولی چون ما برای مراقبت و تقوی و خوف ، مفاهیمی کلی و قابل انطباق بمصادیق مختلف و متفاوت آن در نظر گرفته ، و سپس حقیقت احاطه علم و قدرت و اراده الهی و نامتناهی و نامحدود بودن آنها را بدقت متوجه بوده ، ومعنی توحید افعالی را خوب درک کنیم : بعلم یقینی خواهیم فهمید که تمام افعال و حرکات و سکنتات و تحولات و حوادثی که در عوالم وجود پیدا می شود ، همه از کلیات و جزئیات و محسوسات و معقولات در زیر نظر و اذن و اجازه و موافقت و قضاء و قدر الهی صورت گرفته ، و کوچکترین عمل و حرکتی محال است که بیرون از علم و اذن او واقع شود .

آری جمادات مصنوع خداوند و در زیر نظر و احاطه علمی او بوده ، و هرگونه حرکات و تحولاتیکه در آنها پیدا شود : مانند سائر موجودات با اذن و موافقت او صورت خواهد گرفت .

در ۵۹/۶ می فرماید : *و يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا* - پس چیزیکه با احاطه و علم او صورت می گیرد : باقتضای توحید افعالی که نتیجه توحید ذاتی و صفاتی است ، قهراً باید بواسطه یا بیواسطه از افعال او محسوب گردد - رجوع شود به / ۶۰ .

و در مورد مناسب در این موضوع بیشتر بحث خواهد شد انشاء الله .  
و ضمناً معلوم شود که : جمادات روی صفای طبیعی و طهارت فطری در مرتبه خود با خداوند متعال رابطه ذاتی دارند ، و هرگز کوچکترین تخلف و عصیان و عدوانی در مقابل پروردگار متعال نداشته ، و طبق خواسته و اذن او متحرک و ساکن و متوقفند ، ولی قلوب بندگان طغیانگر و مخالف همیشه برخلاف اذن و رضای الهی فکر می کنند ، خواه با قصد و توجه باشد ، و یا روی اقتضای طبیعت ثانوی که برای آنان بوجود آمده است .

پس حقیقت خشیت در جمادات : عبارتست از حفظ خود بنحو طبیعی و نگهداری و خضوع و تسلیم شدن فطری و ذاتی در مقابل عظمت و جلال پروردگار متعال و خوف ذاتی از تخلف و عصیان در مورد برنامه طبیعی که آنها دارند . پس هبوط سنگ از بالای کوه : بطور مسلم روی برنامه اذن و تحت احاطه و علم و اراده پروردگار متعال صورت گرفته ، و سنگ هم روی صفاء و خلوص فطرت خود بجز تسلیم و اطاعت راهی ندارد .

#### ۵- و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ :

غفلت : بمعنی از یاد بردن است ، و آن در مقابل تذکر باشد . و غفلت غیر از نسیان و فراموشی است ، زیرا در نسیان چیزها که در گذشته متذکر بوده فراموش می‌کند . ولی در غفلت از چیزیکه باید در حال یا آینده متوجه آن باشد از یاد می‌برد . و برای خداوند متعال نسیان و غفلت محال است : زیرا علم او نامتناهی بوده و بهمه موجودات و عوالم و اعمال احاطه و اشراف داشته ، و کمترین چیزی از محیط علم او ممکن نیست که بیرون بوده و پوشیده گردد . آری صفات ذاتی خداوند متعال عین ذات او بوده ، و جدایی و تعددی در میان نیست ، و بلکه ذات او که نور نامحدود و ازلی و ابدی است : خود بذاته جامع این صفات باشد . مانند نفس انسان که همه صفات و قوای وجودی او از همان نفس او متجلی و آشکار می‌گردد . پس احاطه تمام علم و قدرت و اراده و حیات او بهمه موجودات و اعمال و حرکات مادی و معنوی ، چون احاطه نور وجود او بوده ، و در حقیقت همان احاطه ذات او باشد .

روایت :

در صحیفه سجادیّه است (دعای ۴۹) - إلهی هدیتنی فلّهوت ، و وعظت فقسوت ، و ابلیت الجمیل فعصیت .

توضیح و ترجمه :

خداوندا تو مرا بسوی خیر و سعادت ، بوسیله انبیاء و کتب آسمانی و افراد صالح و آیات خود ، هدایت فرمودی ! ولی من بتمایلات نفسانی و هوی و هوسرانی اوقات خود را سپری کردم .

و تو مرا بوسائل گوناگون پند و اندرز داده و متنبه ساختی ! ولی من سختدل و تیره قلب گشته ، و از مواظق حق پند نگرفتم .

و تو مرا نیکوییها عطا فرمودی ، و احسان و لطف خود را در حق من اجراء نمودی ! ولی من بجای حسن استفاده و قدردانی و شکرگزاری عصیان و خلاف تو را نمودم .

لطائف و ترکیب :

۱- فهی کالججارة : یعنی از جهت آنکه قابل تفهیم و تفاهم نباشند ، و أمّا أشدّ بودن آنها : از لحاظ قساوت و سنگدل بودن است که هیچگونه مطالب حقّ و آیات و کلمات الهی در آنها تأثیر نمی کند .

۲- أو أشدّ قسوةً : چون أفعّل تفضیل از ألف و لام و از اضافه مجرّد گشت : همیشه و در هر حالی مفرد و مذکر استعمال می شود . و در اینمورد اینطور است ، و با اینکه مربوط بقلوب است : مفرد و مذکر استعمال شده است .

۳- و إنّ من الججارة : اینجمله در جهت شبیه شدن بججاره و أشدّ بودن از آنها است ، زیرا از ججاره نفع و خیری بدیگران رسیده ، و منشأ برکاتی می شوند .

- ۴- لَمَّا يَشَقُّقُ : أصل - تَشَقَّقُ يَتَشَقَّقُ چون تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ بود ، حرف تاء بدل می‌شود بشین و إدغام گشته ، إِشَقَّقُ يَشَقَّقُ می‌شود .
- ۵- و إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا : در هر سه جمله با حرف إِنَّ و لام ، تأکید شده است ، تا نرمی اجمالی حجاره نسبت بقلوب آنان ثابت شود .
- ۶- و در جمله‌های سه گانه : لام تأکید به لفظ ما که موصول و اسمِ إِنَّ است داخل شده ، و فعلهای پس از آن خبر است .

أَفْتَضَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ . - ۷۵ وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَا بِعَضُوبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ . - ۷۶ .

### لغات :

- أَفْتَضَمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا : آیا - طمع می‌کنید - اینکه - ایمان آورند .
- لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ : برای شما - و بتحقیق - هست - گروهی - از آنان .
- يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ : می‌شنوند - سخن خداوند را - سپس .
- يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا : برمی‌گردانند آنرا - از - پس - آنچه .
- عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ : تمییز دادند آنرا - و آنان - می‌دانند .
- وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا : و زمانیکه - برسند - آنانرا که - مؤمنند .
- قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا : گویند - ایمان آوردیم ما - و زمانیکه .
- خَلَا بِعَضُوبِهِمْ إِلَى بَعْضٍ : فارغ شد - بعضی از آنان بسوی بعضی .
- قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ : گویند - آیا - سخن می‌گویید - آنان را .

بما فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ : آنچه - گشایش داده است - خداوند - بر شما .  
 لِيُحَاجَّوْكُمْ بِهِ : تا ادامه بحث بدهند با شما - با آن .  
 عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ : نزد - پروردگار شما - آیا - تمییز نمیدهید .

#### ترجمه :

آیا شما طمع میدارید اینکه ایمان و گرایش پیدا کنند برای شما ، در صورتیکه گروهی از آنان هستند و می شنوند کلام خداوند متعال را ، و سپس برگردانیده و تحریف می کنند آنرا پس از آنچه تمییز و تشخیص دادند آنرا ، در حالیکه حقیقت امر را می دانستند . - ۷۵ و زمانیکه رسیده و ملاقات کردند آنانرا که ایمان آورده اند گویند ما ایمان آورده و اسلام را پذیرفته ایم ، و چون فراغت پیدا کرده و بعضی از آنان بسوی بعضی دیگر شدند ، گویند آیا خبر می دهید مسلمانانرا آنچه خداوند گشایش و پیشرفت داده است بر شما ! تا آنان با شما به بحث و گفتگو به پردازند بوسیله این اخبار و اطلاعات در رابطه پروردگار متعال ، آیا پس تمییز نمی دهید . - ۷۶ .

#### تفسیر :

#### ۱- أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ :

طمع : عبارتست از تمایل داشتن نفس بر چیزیکه از سلطه او بیرون است . و اینمعنی مقابل استغناء قلبی است . و طمع از صفات خبیثه بوده و از آثار محبت دنیا است ، مگر آنکه با تهیّه زمینه و مقدمات و راجع بموضوعات و امور مستحسنة و مطلوب باشد ، و اینمعنی اعمّ است از آنکه در امور مادی باشد یا در امور معنوی . و این آیه کریمه مربوط بطمع پیدا کردن بگرایش و ایمان مخالفین است بآنکه در وجود آنها زمینه پذیرش نیست ، و این طمع که بدون تحقق شرائط و زمینه

است ، مذموم باشد .

آری توجه باین امر بسیار مهم است که : انسان خواه در امور مربوط بخود و یا از دیگران نباید طمعی داشته باشد که مقدمات و شرائط آن تهیّه نگردیده ، و زمینه مساعدی برای آن موجود نیست .

و اینمعنی مانند توقع تحصیل علوم یا بدست آوردن اموال یا رسیدن بمقامات عالیّه یا حیازت معارف و درجات روحانی است برای کسانیکه استعداد ذاتی یا فعلی را نداشته ، و شرائط و مقدمات این مراحل برای آنان تهیّه نشده است .

## ۲- و قد كان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه :

فریق : چون فعیل از فرق است که بمعنی جدا کردن باشد ، در مقابل جمع کردن . و فریق اطلاق می شود بآن قسمت یا گروهیکه از جمعیت جدا شده اند ، خواه در جهت مادی باشد و یا در جهت معنوی و خواه در میان فصل و فرجه ای حاصل شود و یا نه ، بخلاف فصل و انفراج .

و منظور گروهی از بنی اسرائیل باشند که در گذشته کلمات خدا را از زبان حضرت موسی یا انبیای دیگر بنی اسرائیل شنیده و آنها را طبق تمایلات و افکار خود تحریف و تغییر می دادند ، و حتی اینمعنی در خود کتب عهدین نیز مشهود و مسلم است .

و أمّا تحریف : از ماده حرف بوده و بمعنی طرف و منتهای چیزی باشد ، و باین مناسبت در موارد دوری و برکناری و بیرون کردن از موضع و از اعتدال استعمال می شود .

و مفهوم تحریف و انحراف غیر از تبدیل و تغییر است : زیرا در تحریف کلام آثرا از موضع و مقام خود بجهت خارج و بکنار از مورد قصد و نظر میبرند ، نه آنکه تبدیل کنند .

پس تحریف کلام : اعم است از آنکه در ألفاظ و عبارات صورت بگیرد ، و یا در

مفاهیم و معانی .

### ۳- مِنْ بَعْدِ مَا عَقَّلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ :

عقل : در آیه ۴۴ گفته شد که عبارتست از قوه‌ای در وجود انسان که با آن هرگونه خیر و شر و صلاح و فساد تشخیص و تمییز داده می‌شود .  
و علم : بمعنی دانستن و آگاهی و احاطه است : پس از فعالیت عقل و تشخیص او صورت می‌گیرد .

در اینجا برای تقبیح تحریف و تأکید در مذمت آن سه امر ذکر شده است :  
اوّل - یَسْمَعُونَ : که خود کلمات خداوند را بیواسطه می‌شنیدند ، نه آنکه خبر بآنها بدهند .

دوم - مِنْ بَعْدِ مَا عَقَّلُوهُ : که با عقل خود صحت و واقعیت آنها تشخیص و تمییز می‌دادند ، نه آنکه تعبدی صرف و تقلیدی باشد .

سوم - آنکه آنان با این مقدمات و روی قرائن و ادله دیگر علم و یقین بواقعیت آنها پیدا می‌کردند - وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .

پس با اینحال از تحریف کلام الهی خودداری نکرده ، و الفاظ و مطالب را طبق دلخواه خود منحرف می‌نمودند .

در اینصورت چگونه از باقیمانندگان این طائفه امید و طمع آن باشد که بدین مقدس اسلام گرایش پیدا کنند .

### ۴- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا :

اینجمله در آیه ۱۴ ، توضیح داده شد .

و لِقَاء : در ۴۶ گفته شد که : بمعنی دیدار کردن و روبرو شدن است .

و کلمه آمَنُوا ، دلالت می‌کند به تحقق ایمان در هر مورد باشد ، و از هر گروهی باشند .

و جمله - قَالُوا آمَنَّا ، بصیغه ماضی و از همین ماده است ، ولی باضافه کلمه

قالوا ، استعمال شده است ، و دلالت می‌کند بوقوع ایمان باظهار و ادّعی آنان ، نه روی حقیقت و واقعیت .

۵- و إِذَا حَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ :

خلو: در ۱۴ گفته شد که بمعنی فراغت پیدا کردن از برنامه و باتمام رسانیدن آن باشد . و از کلمه الی بعض ، انتهاء و انتقال پس از انجام فراغت فهمیده می‌شود . و تحدیث : از حدوث و بمعنی پیدایش چیزی است در زمان متأخر ، خواه در موضوعات باشد یا در أعراض و أفعال و أقوال ، و تحدیث : برای نسبت بمفعول به بوده و متعدّی است ، و مفاهیم حدیث کردن و خبر گفتن و نقل و روایت نمودن بدیگری : از همین معنی اصلی گرفته می‌شود .

و تعبیر بجمله - بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ : اشاره بمطلق ملاقات و گفتار از طرفین است ، نه از یک طرف ، یعنی همدیگر را ملامت کرده و گویند آیا بمسلمین اخبار خصوصی خودمانرا بازگو می‌کنید .

و تعبیر بتحدیث : بمناسبت همین مطلب است که اشاره بشود به نقل مطالب و امور جدید و حادث .

و فتح : در مقابل إغلاق ، و بمعنی مطلق گشودن و باز کردن است ، خواه در قسمت مادّیات باشد و یا معنویات ، و در جهات امور دنیوی باشد یا اخروی ، اجتماعی باشد و یا انفرادی ، و بطور مطلق صورت بگیرد یا خصوصی و مقید باشد . و در اینمورد مراد مطلق گشایش و پیشرفت در زندگی آنها است که از هر جهتی باشد : سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، اخروی .

و از نظر عقلی و سیاسی : صلاح نیست که مخالفین و دشمنان از خصوصیات پیشرفته و تواناییها و تجهیزات آگاهی پیدا کنند .

و أمّا تعبیر به - فَتَحَ اللَّهُ : أوّلاً - بنی اسرائیل از اهل کتاب و بظواهر معتقد بتوحید هستند . و ثانیاً - از نظر سیاست هم صلاح در تظاهر بدین و توحید و حفظ



ارتباط با خداوند است ، مخصوصاً در مقابل مسلمین و دعوت اسلامی بتوحید .

#### ۶- لِيُحَاجُّكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ :

مِحَاجَّتْ : چون مفاعله از ماده حَجَّ که بمعنی قصد با حرکت و عمل کردن است ، خواه در مقام سفر باشد یا در انجام عملی باشد ، و یا در مقام مباحثه و مکالمه صورت بگیرد .

و باب مفاعله دلالت بر استمرار کرده ، و در مورد استعمال کردن بمعنی بحث و احتجاج : دلالت می کند با استمرار بحث کردن .

و کلمه عِنْدَ : دلالت می کند به ربط و وصل فیما بین قبل و بعد آن ، و دلالت بظرفیت ( نزدیک ) نمی کند ، و بلکه ملحق بظروف شده است .

پس منظور در اینمورد : احتجاج و ادامه بحث و استدلال مسلمین است با گروه بنی اسرائیل در رابطه پروردگار متعال و در موضوع مسائل مربوط بمعارف و حقائق الهی .

و با کلمه - أَفَلَا تَعْقِلُونَ ، تنبیه می کنند به لزوم تشخیص و تمییز بیشتر در باب مسائلی که رعایت آنها لازم است ، تا بتوانند خودشانرا در مقابل اشکالات و اعتراضات حفظ کنند .

#### روایت :

در مجمع البیان از امام پنجم ( ع ) نقل می کند که : قومی از یهود که معاندو دشمنی نداشتند ، چون مسلمین را ملاقات می کردند ، از اوصاف و علائم پیغمبر اسلام که در تورات آمده است ، ذکر می نمودند ، و بزرگان آنان آنها را از این امر نهی کرده ، و می گفتند که : اینگونه مذاکرات و نقل آیات تورات صلاح نیست ، و موجب جرأت و تسلط مسلمین می گردند .

**توضیح :**

در تورات بشاراتی راجع به پیغمبر اسلام حتی در همین نسخه‌های موجود که تحریف شده است ، دیده می‌شود :

و از جمله در تورات مثنی فصل ۱۵/۱۸ مضبوط است که : خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث می‌گرداند او را بشنوید ، و خداوند بمن فرمود آنچه که گفتند نیکو است ( ۱۸ ) از برای ایشان پیغمبر را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه باو امر می‌فرمایم بایشان برساند .

و در تورات تکوین ۲۰/۱۷ گوید : و در حق اسمعیل ترا شنیدم ، اینک او را برکت داده‌ام ، و او را بارور گردانیده بغایت زیاد خواهم نمود ، و دوازده سرور تولید خواهد نمود ، و او را امت عظیمی خواهم نمود .

توضیح : بشارت اول خطاب به بنی اسرائیل است که از اولاد حضرت اسحق باشند . و او برادر حضرت اسمعیل است که عرب و قریش از اولاد او محسوب می‌شوند . پس قریش از برادران بنی اسرائیل حساب می‌شوند که پیغمبر اسلام از میان آنها مبعوث گشته ، و چون موسی ( ع ) صاحب دین و کتاب آسمانی بوده ، و کلمات الهی بزبان او جاری شده است .

و اینمعنی تطبیق می‌کند به آیه کریمه - و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ - ۴/۵۳ .

و بشارت دوم اشاره است به ائمه اثنی عشر علیهم السلام .

**لطائف و ترکیب :**

۱- أن یؤمنوا لکم : تعبیر به لکم نه با کلمه باللّه ، اشاره است بآنکه توجه بیشتر گویندگان بجهت منافع خود بوده است ، و مؤید اینمعنی است کلمه - فَتَطْمَعُونَ ،

که بیمورد می باشد .

- ۲- فَرِيقٌ مِنْهُمْ : تعبیر به کلمه فریق که بمعنی جدا شده است ، دلالت می کند بآنکه این جمعیت جدا شده از طائفه همان بنی اسرائیل بودند .
- ۳- وَ هُمْ يَعْلَمُونَ : جمله حالیه ، و مطلق است نسبت بمتعلق علم ، از لحاظ تشخیص کلام الله ، و از جهت قبح و حرمت تحریف .

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ . - ۷۷ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ . - ۷۸ .

لغات :

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ : آیا - نمیدانند - بتحقیق خداوند . می داند .  
 مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ : آنچه - پنهان - و آنچه - آشکار می کنند .  
 وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ : و از آنان - ناخوانده اند - نمیدانند - کتابرا .  
 إِلَّا أَمَانِيٌّ : مگر - آرزوهای نفسانی و تمایلات خود .  
 وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ : و نیستند - آنان - مگر - گمان میدارند .

ترجمه :

آیا نمیدانند که خداوند متعال آگاه می باشد از آنچه پنهان و مخفی می دارند و آنچه ظاهر و آشکار می کنند . - ۷۷ و برخی از آنان ناخوانده هستند ، و از تورات آسمانی چیزی بجز افکار و تمایلات خود نمی دانند ، و در همه مسائل با گمان و ظنّ پیش می روند . - ۷۸ .

تفسیر :

### ۱- أُولَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ :

در ۲۹ گفته شد که علم عبارت از إحاطه پیدا کردن و آگاه شدن است ، و آن درباره خداوند متعال حضوری و عین ذات نامحدود او و ازلی و ابدی است . و درباره دیگران که وجود حادث و محدودی دارند بنحو محدود و اکتسابی و تحصیلی صورت می‌گیرد .

و از این لحاظ إحاطه علم خداوند متعال نسبت بأزمنه و امکانه و عوالم مادّی و عوالم روحانی یکسان بوده ، و در یک آن بهمه موجودات و معنویات و موضوعات و أعمال و افکار إحاطه پیدا می‌کند .

آری علم خداوند متعال بتبع ذات او نامتناهی و نامحدود است و در اینصورت چیزی نمی‌تواند از محیط شعاع آن بیرون باشد .

و چون آگاهی او بظاهر و باطن و آشکار و پنهان مساوی است : پس ظاهر کردن نیات و افکار ، و مخفی کردن و پوشانیدن آنها برای ما که در عالم مادّی زندگی می‌کنیم ، مؤثر خواهد بود .

و این آشکاری و پنهانی نسبت بحواسّ ما اختلاف پیدا می‌کند که آنچه از دید و درک حواسّ ما بیرون باشد : غیب و پنهان می‌گوییم .

و این استفهام ( أُولَا يَعْلَمُونَ ) در مقام تعجب است که : چگونه آنان نمیدانند که خداوند متعال که مبدء و آفریننده همه عوالم است ، می‌باید محیط بآنها بوده و نامحدود و نامتناهی و ازلی و ابدی باشد .

و در اینصورت چگونه در مقابل إحاطه نور نامتناهی او : افکار و عقائد خود را از او پنهان می‌دارند .

و أمّا إعلان : بمعنی ظاهر ساختن چیزی است که در خفاء و سرّ بوده است ، و آن در مقابل اسرار و إخفاء باشد .

و اِسْرار: بمعنی پوشانیدن است، و آن در مقابل اِعلان باشد، و شامل مفاهیم کتمان و اِخفاء و بطون می‌شود، و بطور کلی کلمه سِرّ دلالت می‌کند بآنچه بوسیله حواس ظاهری درک نشود.

و در تعبیر با یُسْرُون بصیغه فعل: اشاره بدو جهت ضعف در اندیشه آنها است، یکی از لحاظ جهل باحاطه علم اِلهی سِرّ و علن. دوّمی - از جهت علم خداوند بهمه افعال و اعمال بندگان و اِسْرار و اِعلان که آنان از اینمعنی نیز غافلند.

## ۲- و مِنْهُمْ اُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اَمَانِيًّا :

اُمِّيُونَ: جمع اُمّی و آن منسوب بأمّ بمعنی مادر است، و کسیکه از لحاظ تعلیم و تربیت و فکر بهمان محیط آموزش و پرورش مادر اکتفاء کرده، و همان افکار طبیعی و فطری خود را در برنامه زندگی پیاده نموده، و نخواهد از علوم و تجربیات دیگران استفاده کرده، و تحصیل دانش و معرفت کند: بعنوان اُمّی شناخته خواهد شد.

و جمله - لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ: مؤید اینمعنی باشد، زیرا کتاب بمعنی ثبت و ضبط نیت و مقصود است، و علم و آگاهی بآن محتاج بدقت و بررسی و تحصیل باشد، و از امور فطری و طبیعی نیست که انسان باقتضای فطرت خود و بجزریان طبیعی از آن آگاه شود.

و اَمَّا اَمَانِيًّا: این کلمه جمع اُمْنِيّه، و آن اُمْنویه بوزن اُحدوْثه و اُضْحوْکه است که برای دلالت کردن بزیادی معنی همزه زائد گشته است. و مادّه مَنّی و تَمَنّی دلالت می‌کند به اشتیاق نفس با تقدیر خصوصیات.

پس منّیه و اُمْنِيّه عبارتست از آنچه انسان اشتیاق و تمایل داشته و تقدیر و اندازه‌گیری می‌کند.

و اینمعنی در مقابل کتاب است: زیرا کتاب ثبت مقاصد و نیت و تقدیرات اِلهی است که از طرف بالا تعیین می‌گردد. و اُمْنِيّه عبارت از مشتیهات است که از طرف

مخلوق تقدیر می‌شود .

و چون بنده از جهت فکر و بصیرت و احاطه و تدبیر و تقدیر در کمال محدودیت بوده ، و مطابق همان ذاتیات و صفات محدود خود فکر کرده و تمایل و اشتها پیدا می‌کند : قهراً امانی و خواسته‌ها و مشتتهای نفسانی خود را میتواند درک نموده و پیرو آنها باشد .

آری شخص ساده لوح و محدود چنان تصوّر می‌کند که : کتاب آسمانی نیز مجموعه مشتتهایست که ثبت و ضبط گردیده است ، و از این لحاظ آنچه را که خود تمایل و اشتها دارد بمطالب دیگر ترجیح می‌دهد .

پس این آدم برای احکام الهی و قوانین آسمانی و حقائق و معارف لاهوتی هیچگونه ارزش و خصوصیتی قائل نمی‌شود .

### ۳- و اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ :

اِنْ : بمعنی شرط و جزاء است ، و گاهی بمعنی نفی استعمال می‌شود ، و در اینصورت اکثر اوقات پس از آن حرف - اِلَّا ذکر می‌شود . و بعید نیست که برگشت آن بهمان اِنْ شرطیه باشد .

و در اینصورت اصل معنی جمله اینچنین می‌شود که : و اگر آنان بهر حالتی باشند عملی انجام نمی‌دهند . و این معنی را بصورت نفی و استثناء بمنظور تاکید و انحصار تعبیر می‌کنند .

پس معنی حقیقی اِنْ همان شرط است ، و با لحن کلام و قرائن لفظی که بصورت نفی و اثبات ذکر می‌شود : معنای نفی را می‌دهد .

و ظُنَّ : چنانکه در ۴۶ گفتیم ، اعتقادیست که از مرحله شک بالاتر رفته و بمرتب علم و یقین نرسیده باشد ، تا احتمال خلاف در آن صورت نگیرد ، و آنرا بفارسی گمان گویند .

و باید توجه داشته باشند که : انسان برنامه‌ای که در امور دنیوی و یا در امور

معنوی و آخرتی می‌گیرد، لازم است مورد اطمینان و یقینی باشد، تا از ضرر و خسارت و گرفتاری محفوظ و ایمن گردد.

و هرگز شخص عاقل با گمان و حدس نمیتواند برای خود عقیده یا برنامه یا عملی را انتخاب کرده، و روی آن پافشاری کند.

#### روایت :

در تفسیر امام (ع) می‌فرماید: و عوام امت ما نیز چون از علمای خود فسق ظاهر و عصبیت شدید و علائق زیاد بمتاع دنیا و بمحرّمات دینی مشاهده کرده، و با اینحال از آنان پیروی نمودند: آنان مانند همین عوام یهود خواهند بود که مورد مذمت و تقبیح پروردگار متعال در این آیه شریفه قرار گرفته‌اند.

و أمّا اگر چنین نشد - و أمّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ، فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَآبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا، وَ لَا كِرَامَةً لَهُمْ.

#### ترجمه :

و أمّا کسی که از فقهاء حفظ کننده و نگهدارنده شد نفس خود را، و مواظب و مراقب گشت دین الهی را، و مخالفت نمود با هویها و تمایلات نفسانی خود، و اطاعت نمود اوامر مولایشرا: پس عموم مردم که از خواص و علماء نیستند می‌باید از آنان تبعیت و تقلید نمایند.

و این نوع از فقهاء نمی‌باشند مگر قلیلی از آنان، زیرا اگر کسی چون فقهای دیگر مرتکب قبایح و فواحش گشته، و از خلاف و فسق باکی نداشت: پس از آنان چیزیرا که بما نسبت می‌دهند قبول نکنید، و برای آنها کرامت و مقامی نزد ما

نباشد .

آری این چهار صفت درباره هر کسی که عنوان پیشوایی روحانی دارد : بطور یقین لازمست از جانب خود و از طرف دیگران مورد توجه و دقت قرار بگیرد ، و اگر نه پیروی از او بجز ضلالت و انحراف و محرومیت نتیجه‌ای نخواهد داشت .

### لطائف و ترکیب :

۱- اُمیون : تعبیر با این کلمه نه با جهل و اُمثال آن : زیرا این عنوان جهت مثبتی دارد نه منفی ، و بهترین عنوانیست که آنانرا بآنطوریکه هستند معرفی می‌کند ، و منظور دارا بودن آنها است به آن اندازه از احساساتیکه بطبیعت اولیّه خود دارند .

۲- اَلَا اَمَانِیَّ : آری علم آنان باقتضای طبیعت اولیّه خود عبارتست از اشتیاء و تمایلات و خواسته‌های خود ، و اَمَّا از جهات اجتماعی و تربیتی و روحی و معنوی : چیزی بدست نیاورده‌اند .

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِه  
ثَمَّ نَأْمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ . - ۷۹ .

### لغات :

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ : پس وای باد - برای آنانکه - می‌نویسند .

الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ : کتاب را - بدستهای خودشان .

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : سپس - می‌گویند - این - از نزد - خدا است .

لَيْسَتْ رُؤْيَا بِه ثَمَّ نَأْمَنَّا قَلِيلًا : تا أخذ کنند - بسبب آن - عوض کمی را .



فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ : پس وای باد - برای آنها - از آنچه نوشته است - دستهای آنان .

و وَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ : و وای باد برای آنان - از آنچه کسب می‌کنند .

#### ترجمه :

پس هلاکت و عذاب باد برای کسانی که می‌نویسند و تثبیت می‌کنند کتاب را با دستها و نیروهای خودشان و سپس اظهار کرده و می‌گویند که این از جانب خداوند است، تا بدست آوردند بسبب آن عوض و بهای کمی را ، پس وای باد برای آنها از آنچه نوشته است دستهای آنان ، و وای باد برای آنان از آنچه بدست می‌آورند . - ۷۹ .

#### تفسیر :

#### ۱- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ :

وَيْلٌ : بمعنی هلاکت و بلای شدید است که در فارسی آنرا وای گویند ، و در مقام تهدید و نفرین و توبیخ و انشاء مذمت استعمال می‌شود .

و کتاب : بمعنی ثبت و ضبط مقصود و نیت باطنی است . و مراد در اینجا کتاب تورات است که به بنی اسرائیل نازل شده است ، چنانکه در آیه ۵۳ فرمود : و إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ .

و کتاب آسمانی باید بوسیله رسول خدا و مطابق وحی و تنزیل خداوند متعال و با کمال دقت و بدون تغییر و کم و زیادی اگرچه یک حرف باشد ، صورت بگیرد ، و اگر نه حجیتی در آن نبوده ، و بندگان خدا نمیتوانند صددرصد بآن اعتماد کرده و عمل نمایند .

و این آیه کریمه دلالت به تحریف و دست بردن به تورات کرده ، و عدم انکار و

مخالفت بنی اسرائیل در آن زمان : اثبات وقوع این عمل را می‌نماید ، و اگر نه ، لازم بود که علماء یهود تورات اصلی را بهمه مردم آنزمان نشان داده ، و تحریف آنرا تکذیب کنند .

متأسفانه در این زمان نیز با پیشرفت علم و دانش و تحقیق هنوز در این زمینه قدمی برداشته نشده ، و بشهادت صددرصد خود اسفار خمسه که بهمه زبانها ترجمه شده است ، این کتابها پس از فوت حضرت موسی ( ع ) وقایع و حالات تاریخی آنحضرت را بتفصیل و با اختلافات مختصر و بضمیمه مطالب سست و خلاف ، ضبط و جمع کرده ، و بنام تورات آسمانی در دسترس عموم قرار گرفته است .

در آخر سفر تثنیه ( تورات پنجم ) می‌گوید : و بنی اسرائیل برای موسی در عَرَبَات مَوْ آب سی روز ماتم گرفتند ، پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت ، و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود ، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود ، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند ، و برحسب آنچه خداوند بموسی امر فرموده بود عمل کردند ، و نَبِیِّی مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد .

آری امروز این اسفار خمسه که بدست علماء قرن اوّل پس از رحلت حضرت موسی ( ع ) تألیف شده است ، بنام تورات در میان همه بنی اسرائیل متداول است ، و آیه کریمه - فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - مصداق خارجی پیدا کرده است .

البتّه منظور ما آن نیست که : این کتابها خالی از معارف و احکام و قضایای تاریخی است ، بلکه مقصود اینستکه نباید آنها را بنام تورات آسمانی نازل بحضرت موسی ترویج کرد .

و أَمَّا كَلِمَةٌ أُيْدِي : آن جمع ید باشد که حرف آخر آن یاء حذف شده است ، و

أصل آن یَدی بوده است که در جمع ظاهر شده ، و بمعنی قوّه فعّال و اجراء کننده باشد ، و اینمعنی باختلاف موجودات فرق پیدا می کند .

زیرا قوّه مجریه‌ایکه بوسیله آن عمل صورت می‌گیرد : درباره خداوند متعال صفت اراده و قدرت ذاتی او است ، و همچنین در عوالم روحانی که ظهور قوّت و قدرت باشد . و در عوالم ماده عبارت است از عضو دست که بوسیله آن همه اعمال خارجی صورت می‌گیرد .

و مراد از نوشتن بآیدی خود : کتابت و ضبط بوسیله قدرت شخصی و قوّت و نیروی روحی که با دست ظاهری صورت وقوع پیدا می‌کند ، نه آنکه تنها بوسیله دست صورت گرفته و دست فقط موضوعیت داشته باشد ، زیرا اگر کتاب آسمانی بآنطوریکه هست و بدون مداخله فکر و قدرت شخصی و بدون کوچکترین تحریف و اظهار نظر و کم و زیاد ، بوسیله دست استنساخ بشود : هیچگونه اِشکالی ندارد .

پس نظر بضبط و ثبت مطالب است ، نه أَلْفَاظ .

## ۲- ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ :

اینجمله قرینه است که مراد از کتابت ، ضبط و ثبت مجموع معانی با أَلْفَاظ است که بوسیله قدرت و قوّت شخصی ، یعنی با اِنشاء خود واقع شده ، و سپس بخداوند متعال نسبت داده شود .

و در اینمورد هم منظور : کتاب از حیث مجموع است ، اگرچه برخی از آن از کتاب آسمانی حساب گردد ، و باصطلاح قواعد منطقی : جمله موجب کَلْبَه با سالبه جزئیّه نقض می‌شود ، و بعکس .

و معلوم شد که : در کتاب خدا همه معانی و مطالب و مفاهیم از جانب خداوند متعال است ، خواه أَلْفَاظ و کلمات هم از طرف او باشد ، مانند قرآن مجید و یا نه . ولی در کتاب‌های افراد دیگر خصوصیات مطالب و معانی و همچنین أَلْفَاظ از جانب آنها است ، اگرچه در ضمن از کتب آسمانی نیز نقل بشود .

و کلمه **عِنْدَ** : دلالت می‌کند تنها بر ربط و وصل ما قبل آن بمابعدش ، و در اینمورد هم ادّعاء می‌شود که کتاب ساخته خودشان وصل و ربط دارد بخداوند متعال .

### ۳- **لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا :**

در آیه ۱۶ گذشت که اشتراء : بمعنی اختیار کردن أخذ و تحصیل چیزی باشد در جریان امری ، و خریدن جنس از مصادیق این مفهوم است .

و **ثَمَنٌ** : بمعنی عوض و بها است که در مقابل معامله صورت گیرد .

آری تحصیل و بدست آوردن این بها در مقابل اینعمل بسیار بزرگیکه کتابی را ساخته و بخداوند متعال نسبت داده شود : بسی ناچیز است ، و از هزاران ضرر و عقوبت و آثار سوء آن ، یکقسمت را جبران و مقابله نخواهد کرد :

**أَوْلَا** - نسبت عمل و کارکرد مخلوق را که ضعیف و سست است بمقام والای پروردگار متعال دادن : موجب اهانت بعظمت و جلال او باشد .

**دوّم** - بندگان خدا را منحرف کردن و افکار آنان را محدود و در انحطاط ساختن و از حقائق و واقعیّات دور نگهداشتن است .

**سوّم** - برای همیشه نتیجه دعوت و رسالت و برنامه پیغمبر خدا را پس از نهایت کوشش او از بین بردن و فاسد نمودن است .

**چهارم** - آنچه در مقابل اینعمل بدست می‌آورد ، از منافع مادی ، یا عنوان و شخصیت ، یا فوائد غیرمستقیم : همه چند روزه و موقّتی بوده و از دست خواهد رفت ، ولی آثار این جنایت بزرگ برای همیشه در دنیا و در آخرت باقی خواهد ماند .

### ۴- **فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ :**

پس آنان در اینعمل از دو جهت مقدمات خسران و انحطاط و هلاکت خود را فراهم آوردند :

أول - از جهت خود اینعمل و إنشاء این کتاب که بنام کتاب آسمانی تنظیم و تألیف کرده‌اند .

دوم - از لحاظ آنچه بدست آورده‌اند از منافع و عوائد مادی .

پس کتابت : که مفهوم آن روشن شد .

و أمّا کسب : و آن عبارتست از بدست آوردن و تحصیل چیزی برای خودش یا بطور مطلق .

و از مصادیق کسب انواع معاملات است که بمنظور تحصیل فائده و اثر مطلوب صورت می‌گیرد ، خواه از راه صحیح و مشروع باشد ، و یا نادرست و نامشروع ، و از شرائط کسب مشروع و صحیح در کتب فقهیه و أبواب معاملات بحث شده است .

#### حدیث :

در کافی ( باب التقلید ) از امام ششم نقل می‌کند ، أبوبصیر از آنحضرت پرسید که : معنی آیه کریمه - اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ - ۳۱/۹ ، چیست ؟ فرمود : سوگند بخداوند که دانشمندان و عبّاد بنی اسرائیل آنان را عبادت خویش دعوت نکردند ، و هرگاه هم دعوت می‌کردند اجابت نمی‌شد ، ولی قسمتی از حلالهای خداوند متعال را حرام کرده ، و قسمتی از حرامها را حلال نمودند ، و مردم نفهمیده از آنان پیروی و عبادت کردند .

#### توضیح :

أرباب : جمع ربّ است ، و در ۴۹ گفته شد که : ربّ صفت مشبّهه از تربیت ، و بوزن صعب و بمعنی پرورش دهنده باشد .

و چون تربیت کننده حقیقی موجودات و مخلوقات ، پروردگار متعال است : قهراً اعتقاد پیدا کردن به أرباب بودن أخبار و رُهبان ، ملازم می‌شود با معبود و پروردگار

بودن آنان .

ولی بتفسیر امام ششم ( ع ) منظور از آریاب بودن : تربیت بنحو اجمال بوده ، و مخصوص باحکامی است که تحریف و تغییر داده‌اند ، نه بنحو کلی و مطلق و از همه جهات تشریحی و تکوینی .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- فویلٌ لِلَّذِينَ : حرف فاء برای نتیجه است از عمل خلاف و تحریف آنان ، و کلمه ویل مبتداء و در مقام دعاء است . و لِلَّذِينَ خبر مبتداء باشد .
- ۲- بآیدیهم : برای تأکید و تثبیت موضوع است .

و قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ . - ۸۰ بلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۸۱ .

### لغات :

- و قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ : وگفتند - هرگز - مس نمیکنند ما را - آتش .  
 إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً : مگر - زمانهای معین - شمرده شده .  
 قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا : بگوی - آیا گرفتید - نزد خدا - عهدی .  
 فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ : پس هرگز - بر پشت قرار نمی‌دهد - خدا - عهدش را .  
 أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ : یا - می‌گویید - بر - خداوند .  
 مَا لَا تَعْلَمُونَ : آنچه را که - نمی‌دانید .  
 بلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً : آری - کسیکه بدست آورد - بدی را .

و أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ : و فرا گیرد - باو - أعمال نادرستش .  
 فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ : پس آنان - ملازمان - آتشند .  
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : آنان - در آن - همیشگی هستند .

#### ترجمه :

و گفتند هرگز مس نمیکنند ما را آتش مگر زمانهای معینی که شمرده شده است ، بگوی بآنها آیا فرا گرفتید در رابطه خداوند متعال پیمان و تعهدی را ، پس در اینصورت هرگز بر پشت قرار نمی دهد خداوند متعال عهد خود را ، و یا می گویند درباره او آنچه را که نمی دانید . - ۸۰ آری کسیکه بدست آورده و تحصیل کند شر و بدیرا و فرا گیرد او را أعمال خطا و نادرستش : پس آنان ملازمان و أصحاب آتش بوده ، و آنان در آن همیشگی هستند . - ۸۱ .

#### تفسیر :

### ۱- و قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً :

مَسَّ : بمعنی مالیدن و لمس کردن است ، خواه در امور مادی باشد یا معنوی ، و با دست باشد یا غیر آن ، و با قصد و اراده صورت بگیرد یا نه .  
 و نار و نور : از یک ماده بوده ، و در هر دو تموج و حرکت شدید در ذرات شیء پیدا شده ، و نور و حرارت پدید آید که از لحاظ حرارت آتش و نار ، و از جهت روشنایی دادن نور گویند .

و در صدق مفهوم نار : خصوصیت موادّ از چوب و ذغال و نفت و سنگ مخصوص و غیر آنها ، فرق نمی کند ، و بلکه آنها خارج از مفهوم حقیقت لفظ نار باشد .  
 و از این لحاظ موضوع نار در امور مادی و هم در امور روحانی : مصداق پیدا می کند . و این بحث در کتاب التحقیق شرح شده است .

و آیام جمع یوم که آن بمعنی زمان محدود مطلق است ، و آن در ۴۸ گذشت .  
و عدد : بمعنی تجمّع با ضبط افراد باشد ، یعنی شماره و ضبط کردن ، و از این  
لحاظ می‌گویند که واحد از مصادیق عدد نباشد .

و منظورشان در این جمله اشاره بحکم ظاهری طبیعی است که : مجازات لازم  
است موافق بوده و در مساوات جرم واقع شود ، و چون خلاف و عصیان در این  
زندگی محدود است ، قهراً اگر مجازاتی هم باشد محدود و معین خواهد شد ، و این  
مقدار قابل تحمّل است .

و آنان توجّه نداشتند که : گاهی یک جنایت چند دقیقه‌ای و یا یک خلاف  
مختصر و یا إهانت جزئی بمقامی عالی و یا افسادی در نظام جامعه : موجب  
مجازات بزرگ و بلکه حبس ابدی و اعدام می‌گردد .

## ۲- قَلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ :

اِتِّخَاذٌ : بمعنی فرا گرفتن و انتخاب کردن أخذ است .

و عِنْدَ : فقط دلالت بر ربط می‌کند نه بظرفیت ، و در ۵۴ بحث شد .  
و عهد : در ۴۰ گذشت که بمعنی التزام مخصوص و پیمان است ، خواه از جانب  
خداوند متعال باشد و یا از طرف مخلوق .

و إِخْلَافٌ : بمعنی قرار دادن چیز است در خَلْف و ظَهْر ، و خَلْف در مقابل  
پیشروی است ، خواه از جهت مکان باشد و یا زمان یا جهات دیگر مانند وصف و  
کیفیت و فکر و نظر و غیر اینها .

و از این معنی است : مفاهیم تخلف و خلافت و خلاف ، که برای پشت سر قرار  
گرفتن ، و پشت سر گذاشتن ، و در عقب واقع شدن باشد .

و منظور در این جمله آن باشد که : اگر چنین پیمان و قولی از خداوند متعال  
گرفته‌اید که شما را بنحو محدود مجازات کند : سخن شما صحیح خواهد بود ، زیرا  
او هرگز در تعهد و قول خود تخلف نکرده و پیمان خود را نقض نخواهد کرد .



ولی این تعهد از جانب خداوند حکیم و عادل‌ای که همه امور او روی نظم کامل و دقت تمام و عدالت صددرصد صورت می‌گیرد: دور از تصوّر و واقعیت است، زیرا چگونه ممکن است که مجازات اعمال مخصوصاً از جهت کیفیت پیش از وقوع اعمال تعیین گردد.

### ۳- أم تقولون علی الله ما لا تعلمون :

کلمه أم: دلالت می‌کند به استفهام، و در موردی استعمال می‌شود که استفهام یا شبیه آن ذکر شده باشد، و با این کلمه ابهام و اجمال گذشته تا حدودی بیان و روشن می‌گردد، و اینمعنی با قرائن و اختلاف لحن معانی مختلفی پیدا می‌کند که بعناوین - متصله و منقطعه و غیر آنها ذکر شده است، ولی معنی جامع آن همان معادل بودن با استفهام است.

و در اینمورد باصطلاح علمای نحو: أم متصله است که پس از استفهام سابق و در ردیف آن آمده است.

و در أم متصله: هر دو جمله بحکم جمله واحد بوده، و در حقیقت از تعیین یکی از آنها سؤال می‌شود.

و چون از اینکلمه مفهوم ربط و عطف بنحو اتصال یا انفصال فهمیده می‌شود: آنرا از حروف عطف نیز حساب می‌کنند، مانند أو.

پس در صورتیکه دعوی عهد خداوند متعال درباره آنان ناصحیح و غیرواقع گردید: قهراً در مقام تعیین جواب شقّ دوم که نبودن علم و قول برخلاف آگاهی است، متعین خواهد شد.

و در تعبیر بکلمه - علی الله: اشاره است بآنکه این سخن گذشته از آنکه از روی علم و آگاهی نیست: توأم است با تهمت و افتراء و کذب بخداوند متعال که چنین نسبتی باو داده می‌شود.

آری اینسخن چون اظهارات برخی از مقدّسین جاهل است که روی ظواهر

بعضی از روایات شریفه ، بی آنکه بمعانی و شرائط آنها توجه داشته باشند ، گویند ما اهل بهشت هستیم ، و هرگز ما بجهنم نمی‌رویم ، ما از شیعیان و محبین هستیم ، و هکذا .

#### ۴- بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته :

کسب : بمعنی تحصیل و بدست آوردن چیزیست که برای آنان مطلوب است . مطلوب و دلخواه آنها در زندگی دنیوی بدست آوردن تمایلات نفسانی و هوی و هوسرانی و ظلم و تجاوز در حقوق و اموال دیگران باشد . و سیئه : بوزن فعیله و اصل آن سوئته است که واو بیاء قلب و ادغام شده است ، و آن در مقابل حسنة باشد .

و سوء در ۴۹ گفتیم که اسم مصدر و بمعنی غیرمطلوب و غیرنیکو است ، خواه در عمل باشد یا نظر و رأی یا در موضوعات خارجی . و اما خطاء : در ۵۸ گفتیم که بمعنی خلافی است که بعد عصیان نمی‌رسد ، و آن در مقابل صواب ، و بمطلق عمل نادرست گفته می‌شود . و در خطاء : عنوان اشتباه در مصداق و عدم تعمد ملحوظ می‌شود . و اگر با تعمد و تشخیص مصداق صورت بگیرد : آنرا عصیان گویند . و در اینجا دو موضوع ذکر می‌شود :

أول - کسب و تحصیل سیئه : و چون سیئه بنحو اطلاق ذکر شده است ، شامل هرگونه بدی می‌شود خواه در اعمال باشد یا در افکار یا در اخلاق ، و در امور دینی و الهی باشد یا اجتماعی و عرفی .

و ذکر کسب دلالت می‌کند باختیار و تعمد و اراده عمل .

دوم - إحاطه خطیئه : و آن در نتیجه تشخیص ندادن وظیفه و عدم تمییز حکم یا موضوع ، و بدون تعمد صورت می‌گیرد .

پس کسیکه برنامه زندگی و عمل او کسب و تحصیل بدی بوده ، و پیوسته در

بدست آوردن سیئه فعالیت نماید ، و از طرف دیگر در اثر إهمال و غفلت و بی‌توجهی و بی‌مبالاتی همه اطراف او را خطاها فرا گرفته است : چگونه می‌تواند با نیروی داخلی یا با زمینه‌های خارجی خود را بسعدت و طریق نورانیت برساند .

### ۵- فَأَوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

أصحاب : جمع صاحب است ، و آن بمعنی معاشریستکه ملازم باشد . و آن أعمّ است از اینکه در امر مادی باشد یا معنوی و روحانی .

و خلود در ۲۵ گفته شد که : بمعنی مطلق استمرار و دوام است ، و چون مطلق ذکر بشود : دلالت می‌کند بوجود زمینه و اقتضاء در این معنی ، و باید شرائط و موضوع و مکان نیز اقتضای استمرار داشته باشد . پس خلود غیر از ازل و ابدی بودن است .

و خصوصیت و ادامه استمرار تابع آن صفات و اعتقادات باطنی است که تا چه حدود در آنها زمینه تثبّت و استمرار باشد .

و در حقیقت ، خلود ظهور و جلوه ملکات قلبی و صفات روحی است ، و تا آن ملکات ثابت است : خلود ادامه پیدا خواهد کرد . و از این لحاظ استمرار خلود با اشخاص متفاوت خواهد شد .

و در این مورد : ملکه تعلق و وابستگی به سیئات امور و أعمال و محاط شدن بخطایا ، ایجاد محجوبیت کامل کرده ، و از عوالم نور و روحانیت و صفا بکلی محروم و دور شده است .

و این ظلمت و تاریکی تا زمانیکه در درون انسان باقی است : در محیط جهنّم و آتش مستمرّ خواهد شد .

### روایت :

در کافی ( باب الذنوب ح ۲۰ ) از امام پنجم ( ع ) نقل می‌کند که : بنده‌ای نیست

مگر آنکه در قلب او نقطه سفیدی هست ، و چون گناهی را مرتکب شد ، در وسط آن نقطه سفید ( نور ) نقطه سیاهی پدید آید ، پس اگر توبه کرد آن نقطه سیاه محو می‌گردد . و اگر بعصیان ادامه بدهد : بر آن سیاهی افزوده شود تا آنکه همه آن سفیدی و نور را فراگیرد ، و چون آن سفیدی بکلی پوشیده گشت : هرگز نتواند آن شخص بسوی خیر و صلاح برگردد ، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید : **بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - ۱۴/۸۳** .

بلکه پوشش و غلبه پیدا می‌کند بر قلبهای آنان آنچه بودند کسب می‌کردند .

#### توضیح :

مراد از این نقطه سفید : نور و صفای فطری انسان است که برای روح لاهوتی او موجود است ، و سپس اگر تربیت صحیح و مراقبت کامل نشد ، در اثر تعلقات بجهان ماده و اعمال نادرست و صفات رذیله ، آلوده و ظلمانی گشته ، و آن نور و خلوص و صفای ذاتی را از دست خواهد داد .

#### لطائف و ترکیب :

- ۱- لَنْ : این کلمه برای نفی تأیید است ، و از حرف لا گرفته شده است ، و برای دلالت با استمرار حرف نون باخرش ملحق گشته ، و الف بالتقاء ساکنین حذف شده است . و چون نون قریب المخرج با لام است : شبیه می‌شود به تضعیف و تکرار حرف ، و گذشته از این لام و نون در صفات هفتگانه حروف نیز مشترکند .
- ۲- إِلاَّ : أصل این کلمه ، إن لا است ، یعنی اگر نباشد و حساب نشود . مثلاً در **جاءنی القومُ إلاَّ زیداً** : معنی اینست که اگر زید نباشد در میان قوم و او را حساب نکنیم ، همه قوم آمدند .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۸۲ و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و ذِي الْقُرْبَىٰ و الْيَتَامَىٰ و الْمَسَاكِينِ و قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ و أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ . - ۸۳ .

### لغات :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : و آنانکه - ایمان آوردند - و عمل کردند - نیکوییها و شایسته‌ها .  
 أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ : آنان - ملازمین - بهشتند .  
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : آنان - در آن - همیشگی هستند .  
 و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ : و زمانیکه - گرفتیم - پیمان و عهد .  
 بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ : بنی اسرائیل را - عبادت نمی‌کنید .  
 إِلَّا اللَّهَ : مگر - خدا را .  
 و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا : و به پدر و مادر - خوبی کردن را .  
 و ذِي الْقُرْبَىٰ و الْيَتَامَىٰ : و به صاحبان - نزدیکی - و یتیمان .  
 و الْمَسَاكِينِ : و به فقرايیکه محدود هستند .  
 و قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا : و بگویند - برای مردم - خوبی را .  
 و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ : و بپا دارید - نماز را .  
 و آتُوا الزَّكَاةَ : و بیاورید بحال طبیعی - حقوق مالی را .  
 ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ : سپس - پشت کردید - مگر - کمی - از شما .  
 و أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ : و شما - منصرف شوندگانید .

## ترجمه :

و آنانکه بخداوند متعال و آیین حقِّ الهی ایمان آورده و ایمن گشته و اعمال شایسته و نیکو انجام دادند : آنان یاران و ملازمین بهشتند ، و برای همیشه در آنجا خواهند بود . - ۸۲ و زمانیکه فرا گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را که عبادت و بندگی نکنید مگر خدا را ، و بوالدین خود نیکویی نمایید ، و به نزدیکان و یتیمان و مساکین رسیدگی کنید ، و اینکه بمردم حسن گفتار و رفتار نشان بدهید ، و در انجام وظائف الهی از نماز و زکوة کوتاهی نکرده و نماز را بپا داشته و زکوة که حقوق فقراء است بآنان برسانید . و پس از پیمان و تعهد : شما پشت بآنها کرده و اعراض نمودید ، مگر افراد کمی از شماها که به تعهد خود عمل می کنند . - ۸۳ .

## تفسیر :

## ۱- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ :

پس از نفاق و مخالفت و اعمال ناصالح و دنیا پرستی بنی اسرائیل ، در مقابل آنها می فرماید : و اگر کسانی بحقیقت ایمان بخدا و برنامه و دستورهای او آورده ، و رفتار و کردار شایسته و نیکویی داشته ، و از فساد و افساد در امور الهی و اجتماعی پرهیز کردند : البته آینده خوشی در آینده نصیب آنها خواهد شد .  
و چون ایمان بطور مطلق ذکر شده است ، و همچنین عمل به صالحات : لازم است برای صدق و تحقق آنها ، حقیقت ایمان و حقیقت عمل به اعمال صالحه ، درباره آنان پیدا شود ، و با پیدایش مرتبه ای از آنها که مراتب دیگر را فاقد باشد : هرگز صدق حقیقی نخواهد بود .

و می گویند کلّیت در اثبات حکم : با نقض جزئی از میان می رود .

## ۲- أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ :

توضیح کلمات - أصحاب و خلود ، در آیه گذشته گفته شد . و جنت : هم در ۲۵

ذکر گردید .

و ایندو نتیجه که جَنّت و خُلود است : دلالت می‌کند به لزوم تحقق حقیقت ایمان ، و واقع شدن و صدق کلیّ اعمال صالح ، تا چنین نتیجه بسیار مهمّی را دربر گیرد .

و در منطق می‌گویند که : نتیجه تابع اُخسّ ( پست‌ترین ) مقدمات ذکر شده است ، یعنی اگر قسمتی از مقدمات بصورت جزئیّه یا با شکّ و تردید ذکر بشود : نتیجه قضایا نیز کلیّ و قاطع نخواهد بود .

و اعمال صالح : بصورت اشجار سبز و خرّم و آنها جار جاری با صفا و جَنّت جالب جلوه‌گر گشته ، و ایمان ثابت و راسخ در قلب : بصورت خلود و همیشگی ظاهر خواهد شد .

و تعهّد و استمرار در نیّت و عمل : موجب اینستکه از اصحاب جَنّت و از ملازمین آن باشد .

### ۳- و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ :

این آیه کریمه عطف است به آیه ۷۲ ( وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا ) . و در آنجا گفتیم که آیات بعد از آن مربوط بانحراف و عدوان و کتمان حقّ در مقابل نعمتهای الهی است .

و در اینجا اشاره می‌شود بگرفتن پیمان بوسیله حضرت موسی ( ع ) و انبیای دیگر و کتاب تورات ، از بنی اسرائیل در مورد توحید در عبادت و احسان بوالدین و نزدیکان و یتامی و مساکین و حسن گفتار و نماز و زکوة ، و این امور همه بعنوان لطف و رحمت و خیر و صلاح بینی و تربیت مادّی و معنوی بنی اسرائیل می‌باشد .  
 أمّا أخذ میثاق : در آیه ۶۳ گذشت که عبارت از فراگرفتن چیزی باشد که بنحو ضبط و جمع است ، و میثاق وسیله اطمینان با احکام آنست ، مانند تعهّد و پیمان .  
 و این تعهّد در اینمورد بوسیله انبیاء و کتب آسمانی از مردم گرفته شده است ، و

حقیقت این پیمان همان ایمان آوردن و قبول رسالت و کتاب و دین است .  
و اُمّا عبادت : بمعنی تذللّ تمام و بندگی کردن با اطاعت و فرمان برداری  
است ، و برگشت عبودیت به تحقّق ارتباط و وابستگی کامل و فناء تمام در مقابل  
عظمت و سلطنت و نفوذ پروردگار جهان باشد ، و باین وسیله انسان مکانت و  
موقعیت خود را استوار می‌سازد .

و در صورتیکه انسان بمرحله عبودیت واصل نشده ، و یا در مقام عبادت و  
اطاعت بخداوند متعال شرکاء دیگری از هویها و آمال و اموال و عنوان و موضوعات  
دیگر در قلب او پیدا شد : هرگز چنین ارتباط و وابستگی و مکانت استواری را  
بدست نخواهد آورد .

#### ۴- و بالوالدین إحساناً و ذی القربی :

پس از مقام ارتباط و وابستگی به پروردگار جهان ، دو رقم خدمت و فعالیت  
پسندیده دیگری نیز وجود دارد که برای تحکیم و تثبیت مراتب تکوین و در رابطه  
انجام وظائف تکوینی صورت می‌گیرد :

أوّل - إحسان بوالدین است : و إحسان بمعنی نیکویی و خوبی کردن است ، بهر  
نحویکه مقتضی باشد در گفتار و کردار و رفتار .

و والدین : تشبیه والد است ، و از ماده وُلد و ولادت و بمعنی خروج چیزیست از  
چیزی دیگر بنحو طبیعی و تکوینی ، در حیوانات باشد یا نباتات یا موضوعات  
دیگر ، و چون در حیوان و انسان تولّد و تکوّن محتاج بوالدین ( نر و ماده ) است :  
لذا بصیغه تشبیه ذکر شده است ، و آنچه خارج و متولّد می‌شود ، آنرا وُلد گویند .  
و نزدیکترین اشیاء از لحاظ تکوین بانسان : والدین است که او تکویناً از وجود  
آنها بوجود آمده ، و سپس رشد و تربیت او نیز بدست و در اثر مجاهدات آنها صورت  
گرفته است .

و از این لحاظ پس از خداوند متعال که مبدء همه نعمتها و رحمتهای ظاهری و



باطنی و معنوی بوده ، و حتی هستی و قوای والدین هم از او است : آنها در مرتبه دوّم از اولیاء بوده ، و حقوق آنها از دیگران در ذمه انسان ( فرزند ) بیشتر خواهد بود .

آری خداوند متعال ایجادم و ابقاءً و ظاهراً و باطناً و از همه جهات صاحب حقوق بهمه موجودات باشد . و والدین هم از لحاظ تکوین ظاهری و تربیت حقّ حیات بفرزندان خود دارند ، و از این لحاظ تا اولاد زنده هستند : نباید این حقّ بزرگ و مهمّ را فراموش کنند .

دوّم - ذی القربى : یعنی صاحب نزدیکی از لحاظ مادّی و معنوی ، و این کلمه بطور مطلق ذکر شده است که شامل همه مراتب و طبقات اقرباء و خویشاندان بشود ، البته نزدیکی و قربت هر چه بیشتر باشد : مقدّم خواهد بود بر دیگران ، و اینمعنی هم یک امر طبیعی است .

و اینکلمه عطف است بکلمه والدین که حکم احسان بآن هم تعلق گرفته ، و نیکویی کردن و احسان بمطلق ذی القربى باختلاف مراتب واجب شمرده می شود . و چون از مصادیق و موارد اخذ میثاق بوده ، و هم در ردیف عبادت خداوند متعال ذکر شده است : وجوب شرعی و عقلی این احسان کاملاً معلوم و روشن می شود . و قُربى : مصدر است مانند قُربت و قرابت ، و آن بمعنی نزدیک شدن در مقابل بُعد است ، و اعمّ است از اینکه قُرب از جهت مادّی باشد و یا از جهت معنوی ، و در مکان باشد یا در زمان ، یا در نسب .

و منظور در اینجا قرب در نسب و از جهت ذات و تکوین است ، بقرینه ذکر آن پس از والدین .

##### ۵- والیتامی و المساکین :

یتم : عبارتست از انقطاع و انفراد از آنچه وابسته بآن بود ، و پیدا شدن حالت ضعف و از مصادیق آن فاقد بودن پدریست که مربّی او بوده است ، و یا فاقد شدن

مادریکه چون پدر باشد ، و یا فاقد بودن معلّم مرّبی او .  
 در مورد یتامی که جمع یتیم است ، و همچنین مساکین : وجوب و حکم احسان  
 بعنوان یتیم بودن که فاقد مرّبی و متولّی امور او است می باشد ، و در مساکین  
 بعنوان مسکنت و عجز و احتیاج است . ولی در مورد والدین و ذی القربی بعنوان  
 والد بودن و قریب و نزدیکی نسبی می باشد ، و عنوان فقر و حاجت مورد نظر  
 نیست .

و در احسان به یتیم و مسکین : جهاتی مورد توجّه واقع می شود :  
 أولاً - فرقی در میان آنها و دیگران از جهت وابسته بودن بخداوند متعال و بنده  
 و مخلوق او بودن نیست ، و لازم است هر فردی باین جهت توجّه کرده و بندگان خدا  
 را محترم و عزیز بشمارد .

ثانیاً - از جمله وظائف و خدمات لازم برای هر فردی ، انجام خدمات اجتماعی  
 است که افراد در سایه جامعه می توانند وسائل خوشی و اسباب زندگی مادّی و  
 معنوی خود را فراهم کنند ، و چون در جامعه اختلال و ضعف و بی نظمی و فساد  
 پیدا شد : قهراً همه افراد آن اجتماع نظم و امن و رفاه و خوشی را از دست خواهند  
 داد .

ثالثاً - انسان گذشته از جهت مادّی بدنی ، دارای خصوصیات روحی و معنوی  
 است ، و هر فردی با توجّه و مراجعه بباطن سالم خود ، تشخیص می دهد که باید  
 باقتضای روح عطوفت و کمک رسانی و دستگیری و خیرخواهی و انسانی خود ،  
 وظیفه احسان و نیکویی کردن به یتامی و مساکین را باندازه وسع و توانایی خود  
 انجام بدهد .

رابعاً - این احسان از عبادات بزرگ و از اعمال مهمّ الهی بشمار آمده ، و ذخیره  
 و سرمایه معنوی برای عالم آخرت بحساب آمده ، و اجر زیادی را استحقاق خواهد  
 داشت .

خامساً - دستگیری از نیازمندان و إحسان بضعفاء خود اثر طبیعی داشته ، و خواه و ناخواه انسان را بخوشی و عافیت و موفقیت رسانیده ، و موجبات سعادت دنیوی و اخروی را فراهم می‌کند .

و أَمَّا مَسَاكِينُ : جمع مسکین است ، و آن صیغه مبالغه از سکون باشد . و دلالت می‌کند بکسیکه در حدّ اعلای سکون بوده ، و از سعی و حرکت و پیشرفت باز بماند ، خواه از لحاظ ضعف و مرض باشد یا پیری یا فقر و تنگدستی .

پس مسکین از جهتی عمومیت دارد به فقیر ، و فقیر هم از جهت دیگر عمومیت پیدا می‌کند بمسکین اگر تحرّک و فعالیت داشته باشد . و همچنین در میان مسکین و یتیم عموم و خصوص من وجه است .

#### ۶- و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا :

قَوْلُ : بمعنی اظهار و انشاء نیات قلبی است بهر وسیله و لغتی انجام بگیرد ، و خصوصیتی برای تفهیم و تفاهم و شخص قائل نیست . رجوع شود به آیه ۸ .

و حُسْنُ : بمعنی نیکویی و خوبی است که إحسان از این ماده گرفته شده ، و بمعنی نیکویی کردن و عمل خوب انجام دادن باشد .

و در ۸ گفته شد که ناس : أصل آن أناس بوده ، و برای تخفیف گاهی همزه حذف می‌شود ، و بمعنی انسان است .

در چهار مورد گذشته : نظر باحسان بود یعنی لزوم انجام دادن عمل نیکو و پسندیده نسبت بآن چهار مورد . و در اینجا تعیین وظیفه در مقابل عموم مردم باشد ، و آن اظهار و انشاء کلمات و مطالب نیکو و بیان گفتار خوب ، در مقام برخورد و مؤانست با مردم است .

و چون کلمه ناس ذکر شده است : اشاره می‌شود بآنکه در مقام مصاحبت و گفتگوی با دیگران بمقتضای مؤانست و انس که مفهوم از ناس است ، رفتار بشود . و در اینجهت توجهی به نیازمندی یا حقوق دیگران نیست ، بلکه این معنی یک

وظیفه اجتماعی و شخصی و اخلاقی است ، زیرا هر فردی بمقتضای تکمیل و تهذیب خود می‌باید تمام جهات انسانی و اخلاقی را در مقابل دیگران بنحو احسن انجام بدهد .

### ۷- و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ :

در آیه ۳ ذکر شد که إقامة : بمعنی بر پا داشتن و فعلیت دادن است .  
و صَلَاةٌ : بمعنی ثناء جمیل و ستودن نیکو باشد که در عرف شرعی بمعنی نماز و عبادت مخصوصی است که در آیین مقدّس اسلام معین شده است .  
و اِيتَاءٌ : در ۲۳ ذکر شد که بمعنی آوردن بنحو سهل و طبیعی بی تکلف است .  
و زَكَاةٌ : در ۴۳ گفتیم که از ماده تزکیه و مانند صلوة اسم مصدر بوده ، و بمعنی بیرون آوردن اموال مربوط بحقوق دیگران و نیازمندان است که در فقه اسلامی حدود آن معین باشد .  
و این دو امر ( صَلَاةٌ و زَكَاةٌ ) پس از انجام وظائف مربوط بدیگران ، در ارتباط مستقیم انجام وظائف شخصی و الهی است ، یعنی بطور مستقیم انسانرا بسوی کمال و روحانیت و قرب بخداوند متعال سوق داده ، و ابواب فیض و رحمت و نور را بروی او باز می‌کند .

البته باید همه این مراتب بنحو صحیح و بقصد خالص و با توجّه و دقت کامل انجام داده شود ، تا موجب سعادت و نورانیت گردد .

### ۸- ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ :

تَوَلَّيْتُمْ : از ماده وَلَّى و بمعنی در پشت چیزی واقع شدن است که در میان آنها رابطه باشد .

پس تَوَلَّيْتُمْ در اینمورد دلالت می‌کند به قرار دادن خود بتکلف در پشت چیزی دیگر که نزدیک بمعنی اِدْبَار خواهد شد - آیه ۶۴ .

و قَلَّتْ : بمعنی کم بودن و در مقابل کثرت باشد .

و اعراض : از عَرَض است و آن بمعنی چیزی را در دیدگاه و منظر گذاشتن و نشان دادن است . و اعراض روگردانیدن است بنحویکه خود را در معرض و نشانگاه قرار بدهد ، و اینمعنی بخاطر انصراف از جریان طبیعی است که خود را مشخص و مورد توجه قرار می دهد .

و اعراض بالاتر و محکمتر و شدیدتر از تولی باشد ، زیرا در تولی فقط مفهوم در پشت قرار گرفتن ملحوظ است ، در مقابل پیشروی چیزی قرار گرفتن . ولی در اعراض از چیزی منقطع و قطع رابطه کردن و خود را فی نفسه مورد توجه قرار دادن باشد .

و از این نظر است که : اعراض پس از تولی ذکر شده است .  
و این اعراض بهمه هشت رقم گذشته که مورد أخذ میثاق بود : شامل می شود ،  
که بهمه آنها پشت و اعراض کردند .

#### حدیث :

در تفسیر صافی از امام ششم ( ع ) نقل می کند که : خداوند متعال بکسی نعمتی نمی دهد که بالاتر باشد از آنکه در قلب انسان چیزی غیر از خدا قرار نگیرد .

#### توضیح :

همینطوریکه خداوند متعال مبدء همه عوالم وجود و منشأ تمام خیرات می باشد : استقرار توحید خالص در قلب انسان و انقطاع از ماسوای او ، منشأ هرگونه سعادت و نزول رحمت بوده ، و جالب هر نوع از الطاف و تفضلات مخصوص الٰهی خواهد بود .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- لا تَعْبُدُونَ : صیغه نفی و بظاهر اخبار است باینکه عبادت نخواهید کرد ، ولی مراد اینستکه واقع نشود از شما عبادت مگر برای خداوند متعال ، پس در حقیقت نهی است ، و اینمعنی تاکید بیشتر و تشدید زیادتیر بر نهی دارد از صیغه نهی ، و گویا این موضوع در خارج واقع نخواهد شد ، و احتیاجی بنهی نیست .
- ۲- و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا : جاز و مجرور متعلق است باحسان ، و احسان مفعول به است بفعل مقدر بمضمون اعملوا ، بقرینه أخذ میثاق برای ایتیان وظائف معین . و مقدم شدن والدین برای جلب توجه و افاده اختصاص و مهم شمردن آنها باشد .
- ۳- و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا : این فعل قرینه دیگری است به تقدیر فعل - اعملوا ، در جملات گذشته که آنها مربوط به عمل بودند در مقابل قول ، چنانکه حُسْنًا قرینه باشد برای مفعول به بودن احساناً .
- و اِطْلَاقِ حُسْنًا : برای اینستکه نیکویی در گفتار با موارد و اشخاص فرق می کند ، چنانکه در احسان بوالدین چنین باشد .
- ۴- و أَنْتُمْ مُعْرَضُونَ : جمله حالیه است از تَوَلَّيْتُمْ .

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ  
ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ . - ۸۴ .

## لغات :

- وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ : و زمانیکه - فرا گرفتیم - پیمان شما را .  
لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ : نمی ریزید بدشمنی - خونهای خودتانرا .  
وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ : و خارج نمی کنید - نفسهای خودتانرا .

مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَزْتُمْ : از - آبادیهای خود - سپس - اقرار کردید .  
و أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ : و شماها - علم و حضور دارید .

ترجمه :

و زمانی که فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را که نمی‌ریزید خونهای خود را ، و بیرون نمی‌کنید خودتانرا از خانه‌ها و بلادتان ، و سپس اقرار و اعتراف به این پیمان کردید ، و شما عالم و حاضر هستید . - ۸۴ .

تفسیر :

۱- و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ :

عطف است به آیه ۸۳ گذشته ، و در مقام ذکر نعمتهای اِلهی است که در نتیجه بعدوان و انحراف و کتمان حق کشیده می‌شود .  
و سَفَكَ : بمعنی چیز را بناحق ریختن ، و اکثر استعمال این ماده در فرو ریختن خون و روی عدوان است .

و دِمَاءٌ : جمع دَمّ بتشدید میم ، و دَمی و دَمُو است ، که بمعنی خون باشد .  
و تعبیر با سفک دماء نه اِماتهِ و قتل و غیر آنها : برای اینستکه در سفک عنوان عدوان و ظلم و طغیان بوده ، و برخلاف نظام صحیح و جریان عادلانه می‌باشد . ولی اِماتهِ و قتل گاهی مانند اِحیاء : مفید و لازم می‌شود .  
و سفک دماء از روی ظلم : بزرگترین جنایت و ظلم در عالم بشریت محسوب می‌گردد ، و متأسفانه گذشته از افراد طغیانگر : گاهی حکومتهای جابر و جایر در اینموضوع نهایت اِفراط را بعمل می‌آورند .

۲- و لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ :

اِخْرَاج : بمعنی بیرون آوردن چیز است از محیطی در مقابل اِدخال که بمعنی

وارد کردن چیزی باشد به محیطی .

و **أَنْفُسُ** : جمع نفس که بمعنی فرد متشخص است خواه در موضوعات مادی باشد یا روحانی .

و **دِيار** : جمع دار است و آن بمعنی محلی است که در آن دور و احاطه باشد ، خواه اتاق و حجره باشد و یا خانه و حیاط و یا شهر و آبادی محدود .  
و در این کلمات اشاره می‌شود بقبح و مذموم بودن این عمل ، یعنی صحیح و جایز نبودن بیرون کردن افرادی متشخص از امکانه‌ای که در آنجا ساکن هستند . و اضافه **أَنْفُسُ** و **دِيار** بضمیر دلالت می‌کند باختصاص ، و مؤکد بودن این حکم که منع از **إِخْرَاج** باشد .

زیرا وقتیکه **أَنْفُسُ** از خودشان حساب شده ، و **دِيار** و سکنی مربوط بخود آنان بوده است : هرگز بهانه‌ای برای **إِخْرَاج** آنان باقی نخواهد ماند .

### ۳- **ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ** :

**إِقْرَار** : از ماده قرار است که بمعنی متمکن شدن با تثبیت و استمرار باشد ، و **إِقْرَار** متعددی بوده و در موردی استعمال می‌شود که جهت صدور از فاعل ملحوظ گردد . و از مصادیق آن **إِقْرَار** کردن بمعنی اعتراف نمودن است .

و منظور اینستکه : پس از این پیمان ، آنرا پذیرفته و در گفتار و عمل و خارج آنرا تثبیت و برقرار ساخته و بزبان ، اعتراف بآن نمودید ، و هم علم و آگاهی و حضور داشته ، و از جریان پیمان و تثبیت و استمرار آن کاملاً بااطلاع بودید .

و **أَمَّا** قبول و شهادت باین دو امر برای آنکه ادامه زندگی انسان متوقف بوجود امنیت خارجی است ، یعنی وقتی حیات و زنده بودن نتیجه بخش و مفید می‌شود که انسان از شرّ و آفات و خطر محفوظ و در امان باشد ، و مهمترین خطریکه انسان را تهدید می‌کند دو چیز است :

**أَوَّل** - آنچه ادامه حیات انسانرا بخطر انداخته و او را نابود بسازد .



دوم - تبعید و إجلاء وطن و بیرون کردن از مقامیکه سالها در آنجا فعالیت و تهیه مقدمات برای ادامه زندگی کرده است ، از کسب و محل کار و آشنایی با افراد و فراهم کردن وسائل ظاهری و معنوی ، و اینمعنی هم چون قتل نفس خواهد بود . و از این لحاظ است که ایندو امر از مجازاتهای شدید محسوب می شود .

#### حدیث :

در تفسیر صافی ذیل آیه ۳۳/۵ از حضرت امام نهم ( ع ) نقل می کند که : درباره قطع طریق ، اگر فقط طریق مسلمین را ناامن کرده ، و کسی را بقتل نرسانیده ، و مالیرا نگرفته باشند : حکم می شود بزندانی کردن آنها ، زیرا اینمعنی مصداق نفی از أرض و إجلاء از وطن باشد .

#### توضیح :

گفتیم که معنی دار : محوطه ایست که محدود باشد ، اعم از آنکه خانه باشد یا آبادی . و عنوان إخراج از دار ، بصورت بیرون بردن از خانه و زندانی و حبس کردن در زندان صدق می کند . و اگر موضوع بیرون کردن از آبادی باشد : قهراً لازم می شود بآبادی دیگر برده شود .

و ضمناً می توانیم : مفهوم سفک دماء را نیز که بمعنی مطلق خونریزی است به قطع اعضاء هم شامل کنیم .

پس در اینصورت این آیه شریفه منطبق خواهد شد بآیه ۳۳/۵ که می فرماید : أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ . و در آن آیه بحث خواهد شد بیاری خداوند متعال .

## لطائف و ترکیب :

۱- لا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ : این جمله و جمله لا تُخْرِجُونَ مانند جمله آیه گذشته ( لا تُعْبُدُونَ ) بظاهر نفی است ، ولی در معنی نهی مؤکد باشد ، برای آنکه مفهوم صریح نفی اخبار از عدم وقوع موضوع است ، بطوریکه چنین عملی صورت خارجی پیدا نخواهد کرد . و احتیاجی بمنع و نهی کردن نیست .

و اینگونه تعبیر در مواردی صورت می‌گیرد که : موضوع فطری یا طبیعی و یا عقلی و روشن باشد ، و مخالفت در اینموارد گذشته از اینکه با برنامه الهی و با خواسته دینی مخالف است : با حکم وجدان و عقل و فطرت نیز سازگار نباشد .

۲- و لا تُخْرِجُونَ : تعبیر بماده خروج نه تبعید یا اجلاء و غیر اینها ، برای اشاره بشدت منع و تحریم این عمل باشد : زیرا اخراج دلالت می‌کند به تثبت و تمکن در محلی که سکنی داشتند ، و آن محل اختصاص بآنها داشته است ، و ذکر کلمه - دیارکم ، برای تاکید اینمعنی است .

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُونُ مَنْ بَعِضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . - ۸۵ .

## لغات :

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ : سپس - شماها - اینان که اشاره می‌شوند .  
تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ : می‌کشید - نفسهای خودتانرا .

و تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ : و بیرون می‌کنید ، گروهی را - از خودتان .  
 مِنْ دِيَارِهِمْ : از - مساکن محدود خودشان .  
 تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ : برتری می‌نمایید - بر آنان .  
 بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ : به تأخیر و تسامح - و تجاوز بحقوق .  
 وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى : و اگر بیایند بشما - اسیران .  
 تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ : فدیة و عوض می‌دهید آنانرا - و آن - حرام است -  
 عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ : بر شماها - بیرون کردن آنان .  
 أَتُؤْمِنُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ : آیا ایمان می‌آورید - ببعض - کتاب .  
 وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضٍ : و کافر می‌شوید - ببعضی دیگر .  
 فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ : پس چیست - پاداش - کسیکه - بعمل می‌آورد .  
 ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ : این را - از شماها - مگر ناکامی و رسوایی .  
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا : در - زندگی - پست نزدیک .  
 وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ : و روز - قیامت - برگشت می‌شوند .  
 إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ : بر بالاترین و سختترین - عذاب .  
 وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ : و نیست - خداوند - غفلت کننده .  
 عَمَّا تَعْمَلُونَ : از آنچه - عمل می‌کنید .

#### ترجمه :

سپس شماها اینان بقتل می‌رسانید نفسهای خودتانرا و بیرون می‌کنید جمعی را از شماها از خانه‌ها و مساکن خودشان ، و تظاهر و غلبه می‌نمایید بآنان با تسامح و تأخیر درباره آنان و تجاوز بحقوقشان ، و اگر بیایند بطرف شماها اسیران و در اختیار شما قرار بگیرند : فدیة می‌دهید آنان را در مقابل اسیران دیگر ، در صورتیکه بحکم تورات که پیمان و تعهد دارید حرام شده است بر شما بیرون کردن

آنان از مساکن خودشان ، پس آیا بعضی از احکام و تورات ایمان آورده و بعضی دیگر کافر می شوید !

پس چیست جزاء و پاداش کسیکه چنین عملی را انجام بدهد از میان شماها ، مگر رسوایی و ناکامی در زندگی این دنیا ، و در روز قیامت هم برگردانیده می شوند بسختترین عذاب ، و نیست خداوند متعال غفلت کننده از آنچه عمل می کنید . - ۸۵ .

تفسیر :

۱- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ :

هَؤُلَاءِ : جمع است برای اَسْمَاءِ اشاره ، در مذکر و مؤنث ، با مَدِّ یا بی مَدِّ ، و ها : برای تنبیه است چنانکه در هذا و هاتا و هذان و هاتان و هَؤُلَاءِ . و در مقام اشاره ببعید : کاف خطاب با آخر آنها ملحق گردد .

و در آیه ۵۹ گفته شد که : در میان اَسْمَاءِ اشاره و موصولات اشتقاق اکبر موجود است ، و با الحاق الف و لام بأوّل آنها و ضمیمه شدن جمله صله موصول گفته می شود .

و فرق در میان آنها اینستکه : در اَسْمَاءِ اشاره موضوع اشاره شده در خارج مشهود است . ولی در موصولات مشهود نیست و باید بوسیله جمله صله آنرا تعیین و تعریف نمود .

پس در این آیه کریمه : أَنْتُمْ ، مبتداء و خبرش تقتلون ، است ، و هَؤُلَاءِ : برای تأکید و تثبیت مفهوم ضمیر باشد ، زیرا ضمیر دلالت می کند به موضوعیکه غایب یا مخاطب یا متکلم است ، و گاهی در مصادیق آنها اشتباه رخ می دهد ، ولی در اشاره که مشارالیه در خارج محسوس برای طرفین است : اشتباهی صورت نمی گیرد .  
و در تأکید لفظی نظر بموافق معنی دو لفظ است اگرچه از جهت لفظ اختلاف

داشته باشند ، مانند ضمیر متصل و منفصل و یا دو کلمه مترادف و أمثال اینها .  
 و أَمَّا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ : در مقابل نهی از سفک دماء در آیه گذشته است ، و در اینجا صریحتر و مخصوصتر و با کلمه قتل أنفس ذکر شده است ، و این تعبیر دلالت بر شدت مخالفت و عصیان و جنایت می کند . و در آیه گذشته گفتیم که سفک دماء شامل قطع اعضاء هم می شود که در اینصورت قتل نفس اخصّ از سفک خواهد شد .

## ۲- و تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ :

تعبیر در اینجمله و در جمله گذشته بصیغه مضارع ، برای مقابله با آیه گذشته ( لَا تَسْفِكُونَ و لَا تُخْرِجُونَ ) است که نهی بصیغه نفی بود ، و مضارع ضدّ نفی است ، و دلالت می کند با استمرار در وقوع فعل .

و فَرِيقٌ : در ۷۵ گفته شد که بمعنی گروه جدا شده باشد .

## ۳- تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ :

اشاره می شود به آنکه این قتل و إخراج از روی عدوان باشد ، نه از لحاظ اجرای حقّ و عدالت و قانون اِلهی .

و تَظَاهَرُونَ : از باب تفاعل بوده و أصل آن تَنَظَّاهَرُونَ ، است که در باب تفعّل و تفاعل در صیغه مضارع که دو تاء جمع می شود جایز است برای تخفیف یکی از آنها را حذف کرد .

و تَظَاهَرٌ : بمعنی استمرار در ظهور است در مقابل مطلق بطون ، و چون با حرف علی استعمال بشود : دلالت می کند باستعلاء و تَفَوُّق ، و اگر با حرف عن استعمال شود دلالت باعراض خواهد کرد .

و إِثْمٌ : بمعنی تأخّر و بَطْؤ است در انجام دادن عمل خیر و وظیفه ، و آن نوعی از تقصیر و تسامح و بی اعتنایی بوده ، و موجب ترک واجبات و فوت وظائف لازم و سستی در سیر بسوی کمال و تفریط در أعمال صالح خواهد بود .

و عُدوان : بمعنی تجاوز کردن بحقوق دیگران باشد . و در آیه ۶۱ گفته شد که : اینمعنی اشدّ از ظلم است ، و در مقابل صداقت و ولایت استعمال می‌شود ، زیرا صدیق و ولی همیشه حقوق همراهان خود را حفظ و رعایت می‌کنند .

و اِثم و عُدوان در حقیقت نزدیک به اِفراط و تفریط می‌باشد ، زیرا تفریط بمعنی کوتاهی و کمی کردن است ، و اینمعنی تطبیق می‌شود به اِثم که بمعنی تأخیر و تسامح است . و اِفراط بمعنی تجاوز و از حدّ بیرون رفتن است ، و آن منطبق می‌شود به عُدوان .

و در این آیه شریفه : برنامه و جریان تظاهر و استعلاء ، بصورت کوتاهی در حفظ حقوق ، و تجاوز بحقوق ذکر شده است .

و این دو موضوع پایه هرگونه اِفساد و ظلم و تزییع حقوق دیگران ، فردی باشد یا اجتماعی ، محسوب می‌شود .

و اینمعنی هم روشن شود که : عنوان تظاهر و ظهور با برتری و تفوّق بر دیگران ، خود ملازم با اِثم و عدوان می‌باشد ، و اگر نه : در مقام عدالتخواهی و نوع دوستی و خیرخواهی و انسانیت ، مفهوم تظاهر و تفوّق هیچگونه معنی درستی ندارد .

#### ۴- اِنْ يَأْتُوكُمْ اُسَارٰى تُفَادُوْهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ :

اِتیان : بمعنی آمدن بطور طبیعی و سهل است .

و اُساری : جمع اُسیر است ، و آن بمعنی تحت نظر قرار گرفتن و محبوس و ضبط گردیدن است که آزادی از او سلب شده و تحت حکم و فرمان دیگری قرار گیرد .

و تُفَادون : از مفادات باب مفاعله ، از ماده فَدَى و فَدَاء و بمعنی عوض قرار دادن چیزی است در مقابل چیزی دیگر ، خواه هر دو طرف انسان و اُسیر باشند یا مال یا مختلف . منظور در این مورد معامله و خرید و فروش نیست ، بلکه آزادی و خلاصی

یکطرف یا هر دو طرف باشد از محدودیت و تقید .

و مُحَرَّم : اسم مفعول از تفعیل ، از ماده حُرْمت و حرام که بمعنی ممنوع شدن چیز است از أصل و فی نفسه ، مانند ممنوعیت ربا و سائر محرّمات اصلیّه ، و آن در مقابل حلیّت باشد .

و در این جمله اشاره می شود بعمل بنی اسرائیل با افراد خودشان در صورت وارد شدن و آمدن آنها از خارج بحال محدودیت و اسیری و گرفتاری ، و اظهار تعصب و طرفداری از قومیت و مهیا شدن برای باز خرید و مفادات ، و رهانیدن و نجات آنها از اسارت و محدودیت .

با اینکه آنان نسبت با افراد خودشان که حاضر و با آنها زندگی می کنند ، هرگز رعایت همراهی و معاونت و عطف نکرده ، و حتی از قتل و آوارگی و بیرون کردن آنان از خانه و آبادی خودشان کوتاهی و خودداری نمی نمایند .  
پس این دو عمل ضدّ همدیگر بوده ، و دلالت دارد باینکه منظور توجه بدستور و حکم الهی نیست .

آری مفادات و باز خرید اسیر برای بنی اسرائیل واجب است ، ولی لازمتر از آن حرمت قتل و اخراج از وطن و خانه باشد .

و منظور از آمدن اسیر : آوردن اسیر و قرار گذاشتن او است در دسترس آنها برای فروش و مفادات ، و نظری بشخص آورنده و اسیر کننده ، و یا مقدمه اسارت و کیفیت آن نیست که آیا این فرد در کجا اسیر شده ، و بدست که مبتلا شده است ، و قبلاً در کدام آبادی و از کدام طائفه بوده است .

و بحث در اینجهات یا تأویل آیه بموارد مخصوص : بیوجه و از مقام دقت و تحقیق خارج است ، و آنچه مورد توجه است اسیر شدن فردی از بنی اسرائیل و آوردن و قرار دادن آن در معرض مفادات در مقابل افراد بنی اسرائیل باشد .

۵- أَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ :

اشاره به عمل آنانست در موضوع محرّماتیکه در تورات آمده است : از ارتکاب قتل و اِخراج از دیار ، و در موضوع لزوم مفادات که عمل بآن می‌شود . در صورتیکه در میان تکلیف به ترک و امر بواجب فرقی نیست ، بهر دو باید اطاعت شود ، نه آنکه روی اغراض شخصی بعضی از محرّمات را مرتکب شده ، و بعضی از تکالیف عمل کنند .

و این روش در میان اکثر متدینین جریان دارد که : آنچه از احکام و تکالیف دینی بسود خود بوده و یا ضرر مادّی و ظاهری ندارد : عمل کرده و آنرا مراقبت می‌کنند . و أمّا آنچه سخت و یا بضرر مادّی تمام می‌شود : در انجام آن سستی کرده و اهمّتامی از خود نشان نمیدهند .

و بطور کلی افراد ضعیف الایمان و دنیا پرست که هنوز بمرحله عبودیت و حقیقت اطاعت و بندگی نرسیده‌اند : منافع دنیوی ، و اغراض شخصی ، و عنوان و شخصیت ، و هوی و هوسرانی ، و راحتی و خوشگذرانی ، و رسوم و عادات را بأحکام دینی مقدّم می‌شمارند .

#### ۶- فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا :

أحکامِ اِلهی و تکالیف دینی در مرتبه اوّل برای تأمین زندگی دنیوی و خوشی و آسایش و عافیت در جهت معیشت مادّی است ، و در مرتبه دوم برای موفقیت در جهت حیات روحی و سعادت معنوی و خوشی و کمال حقیقی انسان است .

البته زندگی مادّی از جهت ظاهر و زمان مقدّم است ، ولی از جهت معنی و نتیجه و هدف و مقصد اصلی : زندگی روحی مورد توجه باشد ، زیرا در انسان بالأصله وجود روحی او مورد نظر است ، و حقیقت انسان هم جهت معنوی و باطنی او باشد ، و از این لحاظ است که امتیازی با حیوانات پیدا می‌کند .

و چون انسان در انجام وظائف دینی تسامح ورزیده ، و تکالیف اِلهی را بآنطوریکه هست عمل نکرد : قهراً اختلال و ضعف و ناراحتی در معیشت مادّی او



پیدا شده ، و صحت و سلامتی و امنیت و نظم امور بهم خورده ، و دشمنی و خودبینی و حسد و کدورت و طمع ظاهر خواهد شد .

و خزی : عبارت از ناکامی و رسوایی است که در نتیجه ابتلاء شدید و شدت ناراحتی پیدا شود ، و چون نظام امور دنیوی از برنامه عدالت و حقیقت و معنویت خارج شد : قهراً جریان زندگی مختل گشته ، و موجبات ناکامی و رسوایی و تأثر شدید خواهد شد .

و در آیه ۴۸ گذشت که : جزاء : بمعنی پاداش و مزد دادن مطلق است .  
و خزی و ناکامی پاداش اعمال کسانی باشد که : در انجام وظائف الهی سستی کرده ، و بطور کامل بتکالیف دینی عمل نمی کنند .

#### ۷- و یومَ الْقِیَامَةِ یُرَدُّونَ اِلَى اَشَدِّ الْعَذَابِ :

یوم : در ۴۸ گفته شد که بمعنی مطلق زمانیست که محدود باشد ، مادی یا معنوی ، و کم یا زیاد ، از روز باشد یا از شب .

و قیامت : از ماده قوم مصدر بوده ، و بمعنی برپا شدن و ایستادن است ، و متعدی آن که اقامت و تقویم باشد بمعنی بر پا داشتن می شود .

و بعالم آخرت بمناسبت قیام مردم در پیشگاه پروردگار متعال و برای رسیدگی به حساب و نتیجه و سزای اعمال : قیامت گویند .

و در روز قیامت خصوصیات جهان ماده بکلی عوض شده ، و جهان وسیعتر و لطیفتر و روحانیتری ظاهر می شود .

و در نتیجه آنچه از نیات سوء و صفات ذمیمه حیوانی و اعمال خلاف و ناپسندیکه در زندگی دنیا از او سر زده و در قلب او نفوذ و مؤثر گشته است : همه ظاهر و جلوه کرده و آشکار می شود .

آری آثار و نتایج سوء عقاید و اعمال و اخلاق غیرانسانی و نادرست ، در زندگی دنیا بواسطه و در پرده ظاهر می شود . ولی در روز قیامت که پرده ها و حجابهای

مادّی برطرف شده است ، هرگونه تیرگیها و کدورتها یا نورانیت و روحانیت در متن صاف روح انسان بروشنایی و بیواسطه آشکار می‌گردد .  
و از اینجهت رحمت و عذاب در آنجا بصورت خالصتر و قویتر و شدیدتری جلوه نموده ، و هیچگونه موردی برای اشتباه باقی نمی‌ماند .  
و در آیه ۷ و ۴۹ گفته شد که : عذاب : چیزاستکه ملائم طبع و مطابق حال و باقتضای افکار و صفات و اعمال انسان صورت گرفته و ظاهر گردد ، و از این لحاظ جای اعتراض و شکوه‌ای باقی نباشد .  
و **أَمَّا كَلِمَةٌ - يُرْدُونَ** : از ماده ردّ و بمعنی بازگردانیدن مطلق است ، و أغلب بمعنی بازگردانیدن بعقب استعمال می‌شود ، خواه در مورد جسمانی باشد یا روحانی یا معنوی .

#### ۸- و ما اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ :

**غفلت** : در مقابل تذکّر و بمعنی بی‌خبری باشد ، و از این لحاظ اطلاق آن درباره خداوند متعال محال است ، زیرا نور و علم او بهمه جزئیات و کلیات و زمانها و مکانها محیط است ، و کوچکترین ذره‌ای در آسمانها و زمین نمیتواند از احاطه علم او بیرون باشد .

#### روایت :

در کافی ( باب وجوه الکفر ) از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که فرمود : کفر در کتاب خداوند متعال به پنج وجه است :  
**أوّل** - کفر جُحود و إنکار کردن الوهیت .  
**دوم** - جُحود و إنکار با علم بحق بودن آن .  
**سوم** - کفران در مقابل نعمتهای اِلّهی که در مقابل شکر است .  
**چهارم** - کفر به أوامر و نواهی و ترک آنچه خداوند متعال دستور داده است ،

چنانکه در آیه شریفه ( ۸۵/۲ ) می‌فرماید : و هنگامیکه ما پیمان گرفتیم از بنی اسرائیل که نریزند خونهای همدیگر را ..... آیا ایمان می‌آورید ببعض کتاب که مفادات و آزاد کردن اسراء است ، و کافر می‌شوید بعضی دیگر که خونریزی و قتل و بیرون کردن از دیار باشد .

پس در اینمورد بسبب ترک آنچه نهی فرموده است : آنها را کافر دانسته است .  
پنجم - کفر بمعنی براءت و بیزاری و دوری است . ( بطور خلاصه نقل شد ) .

### توضیح :

در آیه ۶ و ۱۹ گفته شد که معنی کفر : عبارت از بی‌اعتنایی و مخالفت و ردّ کردن چیزی باشد . و آن در مقابل ایمان و گرایش پیدا کردن است .  
و در ردّ کردن آنچه که در رابطه با مقام الوهیت است : پنج مرتبه میتوان تصوّر کرد :

اول - مربوط می‌شود به ردّ و انکار ذات پروردگار متعال ، و وجود بمعنی انکار کردن است .

دوم - وجود و انکار ذات با دانستن بحق بودن او .

سوم - ردّ و بی‌اعتنایی کردن بنعمتها و احسان و مهربانی او .

چهارم - ردّ و بی‌اعتنایی بدستورها و اوامر و نواهی او با مخالفت بآنها .

پنجم - ردّ و بی‌اعتنایی بمقام و شأن او و دوری کردن از او .

پس در هر پنج مرتبه مفهوم ردّ و بی‌اعتنایی منطبق می‌شود .

### لطائف و ترکیب :

۱- ثَمَّ : حرف عطف است و دلالت می‌کند به جمع و ترتیب و تراخی ، و در ماده این کلمه معنی جمع و اصلاح ملحوظ است ، گفته می‌شود : ثَمَّه یَثُمَّه ، یعنی آنرا

جمع و اصلاح کرد .

۲- و إِنَّ يَأْتُوكُمْ : عطف است بجمله‌های تَقْتُلُونَ ، و تُخْرِجُونَ ، و در مقام ذکر مطلق اعمال آنها است که : قتل و إخراج و مفادات باشد .

۳- و هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ : هو ، ضمیر شأن است ، و در موردیکه بخواهند اهمیت موضوع و حکم را بفهمانند : در ابتداء ضمیر مبهمی ذکر می‌کنند که اشاره می‌شود بآن امریکه در ذهن گوینده هست تا بعداً آنرا تصریحاً و تفصیلاً بیان نمایند .

و این جمله در محلّ حال است ، و إخراج ، نائب فاعل محرم باشد .  
و اختصاص دادن محرم بر إخراج : برای آنکه موضوع قتل محرم بودن آن روشن است ، و دیگر آنکه : نظر بموضوع إخراج و مفادات است که در مقابل همدیگر باشند در مقام عمل بانان ، در صورتیکه اگر مفادات بعقیده آنها و بحکم تورات لازم است و بان عمل می‌کنند : چگونه إخراج و قتل را که حرام باشند ، عمل نمی‌نمایند .

۴- فما جزاء : حرف ما برای استفهام است ، و آن أدلّ بمقصود است از نفی بودن ، زیرا استفهام دلالت می‌کند بر روشن و قاطع و معین بودن جزاء نزد مخاطب .  
بخلاف نفی .

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُحَقِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ . - ۸۶ و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ . - ۸۷ .

## لغات :

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا : آنها - کسانی هستند - أخذ کرده‌اند .  
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ : زندگی - این دنیا را - در مقابل آخرت .  
 فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ : پس تخفیف نمیشود - از آنان - عذاب .  
 و لَا هُمْ يُنصَرُونَ : و نه - آنان - یاری کرده می‌شوند .  
 و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ : و بتحقیق - آوردیم - موسی را - کتاب .  
 و قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ : و پشت سر او آوردیم - از بعد او .  
 بِالرُّسُلِ و آتَيْنَا : رسولانرا - و آوردیم ما .  
 عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ : عیسی بن مریم را - چیزهای روشن .  
 و أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ : و تقویت کردیم او را - با روح پاک .  
 أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ : آیا پس هر آنچه - آمد شما را - فرستاده‌ای .  
 بَمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ : بآنچه میل نمی‌کند نفسهای شما .  
 اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقَاً : طلب بزرگی کردید - پس جمعی را .  
 كَذَّبْتُمْ و فَرِّقَاً تَقْتُلُونَ : تکذیب کردید - و جمعی را می‌کشید .

## ترجمه :

آنان کسانی باشند که أخذ کرده‌اند زندگی دنیوی مادی را در مقابل زندگی اخروی که بالاتر و نورانیتر است ، پس تخفیف داده نمی‌شود از آنان عذاب و سختی و ابتلاء ، و آنان در آنروز یاری کرده نمی‌شوند . - ۸۶ و هر آینه بتحقیق آوردیم و دادیم موسی را کتاب تورات ، و در پشت سر او رسولان دیگری پس از درگذشت او فرستادیم ، و عیسی بن مریم را دلائل روشنی داده و او را با روح و فیض پاک الهی تقویت کردیم ، آیا پس هر آنچه آورد رسولی از جانب ما بچیزیکه تمایل پیدا نمی‌کند نفسهای شما بآن ، بزرگی نشان می‌دهید ، و سپس جمعیرا از آنان تکذیب

کرده و جمعیرا بقتل می‌رسانید . - ۸۷ .

تفسیر :

### ۱- اُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ :

در آیه ۱۶ گفته شد که اشتراء بمعنی اختیار أخذ و فرا گرفتن چیزی است در ضمن جریان امری ، و خریدن جنسی در جریان معامله از مصادیق این مفهوم حساب می‌شود .

و حیات : در مقابل مَمَات است ، و اصل حیات حقیقی و ذاتی برای خداوند عزَّوَجَلَّ باشد ، و برای دیگران از جانب او افاضه می‌شود ، و هر وجودیکه تکویناً و یا در اثر تقرب معنوی ، و یا از لحاظ مراتب عوالم وجود خلوص و صفا و نورانیت و روحانیت او بیشتر و قویتر باشد : صفت حیات در وجود او محکمتر و ثابتتر خواهد شد .

و از این لحاظ حیات در عالم ماده ضعیفتر از عالم ماورای ماده است ، و در عالم جمادات از نباتات ، و در نباتات از حیوان ، و در حیوان از انسان ، و در انسان از ملائکه ، و در ملائکه از عالم عقول ، و در عالم عقول از مقام لاهوت ضعیفتر است . و دُنْيَا : بوزن حُسْنی مؤنث ادنی و از ماده دُنُو ، و بمعنی نزدیکی با تسفل است . و دنیا در مقابل آخرت است که از لحاظ زمان بزمان ما نزدیکتر بوده و از جهت مرتبت پایین‌تر و پستتر است ، زیرا روح حیات در این عالم ضعیفتر از عالم ماورای ماده باشد - آیه ۶۱ .

و باین مناسبت بعالم ماورای ماده آخرت گویند که بمعنی متأخر و بوزن عالم و عالمه اسم فاعل است ، و این عالم بلحاظ سیر ما که سیر طبیعی و کمالی و روحی و زمانی باشد ، متأخر از جریان عالم دنیا بوده ، و بحیات و روحانیت نزدیکتر است . و کسیکه در سیر طبیعی خود بسوی کمال و سعادت ، بزنگی دنیوی قانع شده ،

و زندگی نورانیتر و روحانیتر و حیات اُصیل را از برنامه خود حذف کند : مانند محصلی است که بکلاس ابتدایی قانع گشته و از سیر و کمال و دانش و فضیلت خود را محروم بسازد .

## ۲- فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ :

کلمه تخفیف : از ماده خَفَّت و آن در مقابل ثقلت بوده ، و بمعنی سبکی و سبک کردن است ، خواه در موضوعات مادی باشد یا معنوی .  
و تعبیر با این کلمه : برای تأکید و تشدید است : زیرا چون در جهت عذاب سبک و کاهش کردن نباشد : برطرف کردن و رفع و از بین بردن آن بطور مسلم نخواهد بود .

و عَذَاب : در آیه ۷ گفتیم که : آن جزائست که مطابق اعمال سوء بوده ، و انعکاس آنها است که ملایم باشد با اقتضای احوال و اعمال و تمایلات درونی و انتخاب انسان .

و نُصْرَت : عبارت از کمک کردن و یاری نمودن کسی است در مقابل طرف مخالف خواه در جهت حق باشد یا باطل . و در ۴۵ گذشت که : عَوْن و إِعَانَت بمعنی مطلق یاری کردن است که بعنوان تقویت باشد ، در مقابل مخالف صورت بگیرد یا نه .

و در این مورد چون انتخاب و اختیار حیات دنیا و منصرف شدن و ترک زندگی اخروی که باراده و قصد کامل خود انسان صورت گرفته است : قهراً از هر جهت بهممه آثار و آلودگیها و ابتلاءات و تیرگیها و محرومیت‌های تعلق بعالم ماده را راضی شده ، و در حقیقت آنها را خودش خواسته است ، و اینست که بکلمه عذاب تعبیر شد .

و فلسفه موضوع خلود در بهشت یا جهنم ، در حقیقت همین معنی است که در آیه ۲۵ بحث شده است .

و باید توجه داشت که : منظور از انتخاب زندگی دنیوی : نه آنستکه بزبان و لفظ چنین گوید و اینطور باشد ، بلکه در همه زندگی خود از سخن گفتن و معامله کردن و معاشرت نمودن و تحصیل علم و مجاهده و کوشش و رفت و آمد و خوردن و خوابیدن و در همه تمایلات و تعلقات و اظهارات و حتی در عبادات و توسلات خود ، بجز نظر مادی و منافع دنیوی و أغراض شخصی ، چیز دیگری را توجه نداشته ، و هرگز نیت خالصی بخداوند متعال در دل او نباشد .

### ۳- و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ :

در این آیه شریفه اشاره می شود بارسال رُسل و انزال کتب و اتمام حجت و ابلاغ احکام و ارشاد آنان و آشکار کردن راه حق و صلاح و نشان دادن خیر و هدایت بکمال ، تا تصوّر نشود که اختیار زندگی دنیوی آنان روی جهالت و عذر بوده ، و برای آنها هیچگونه مقدمات هدایت و ارشاد فراهم نگشته است .

و ایتاء : از ماده ایتیان و بمعنی آوردن بنحو طبیعی و سهل است ، چنانکه در آیه ۲۳ گفته شد .

و کتاب : در ۲/۲ گذشت که بمعنی ثبت و ضبط و اظهار نیت باطنی است ، و منظور تورات است که بآنحضرت نازل شده است ، و جهت تعبیر بکلمه کتاب : اشاره است به محتویات و مندرجات آن که مقاصد و نیات و مطالب و احکام مربوط بوظائف و آداب و حقائق و معارف الهی است که ثبت و ضبط می شود .

و اَمَّا تَقْفِيهِ : بمعنی از پی قرار دادن و از پشت کسی روانه کردن است ، از ماده قَفُو و قفا باشد .

و رُسل : جمع رسول بمعنی کسی که فرستاده و انفاذ می شود بعنوان حامل بودن امر و سفارشی از طرف شخصیکه فرستنده است . پس در کلمه رسول عنوان پیغام و سفارش برای دیگری أخذ می شود . ولی در نَبِيّ که از ماده نَبوه و بمعنی رفعت و بلندی است ، عنوان علو مقام معنوی و رفعت تکوینی اعتبار می شود .



و از این لحاظ مقام رسالت لازم است پس از نبوت باشد ، و رسالت در موارد پیغام بردن و سفارش آوردن استعمال می شود .

و در این مورد نیز که مقام اشاره بوقوع هدایت و ارشاد است : با کلمه رُسل تعبیر شده است نه با نبوت .

و ذکر نشدن کتاب در رابطه رُسل و اکتفاء بهمان عنوان رسالت مطلق : دلالت می کند به آنکه این رسل همه ، رسالتشان در پیرو رسالت و کتاب حضرت موسی ( ع ) بوده است ، و خودشان کتاب مخصوصی که دارای احکام و آدابی باشد نداشتند .

و اما کتابهاییکه جزو عهد عتیق از کتاب مقدس بزبانهای متداول چاپ شده و منتشر است : همه آنها در ارتباط تاریخچه و قضایای آن زمانها بوده ، و از کلمات و حالات انبیاء نیز در آنها مندرج باشد .

و هیچکدام از کتب عهد عتیق و جدید معروف که ۶۶ رساله است ، صددرصد از مصادیق کتب آسمانی الهی نباشند .

#### ۴- و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس :

بِیِّنَات : جمع بَیِّن مانند شریف از ماده بیان بمعنی آشکار و روشن شدن بسبب جدا کردن و فاصله پیدا کردن پس از ابهام و اجمال است .

پس در معنی حقیقی ماده دو جهت منظور می شود : جدا کردن از همدیگر ، و آشکار شدن موضوع .

و آیات بَیِّنَات : عبارت از دلائل و آثار است که باطل را جدا کرده و حق را آشکار و روشن سازد ، و نقطه ابهامی در آن باقی نماند .

و مراد در اینجا آن چیزیهاییست که نشان دهنده و نماینده مقامات و صفات الهی بوده ، و از جانب خداوند متعال بحضرت عیسی ( ع ) داده شده و روشن و آشکار باشد ، مانند تولد از مادر تنها ، و سخن گفتن در حال صباوت ، و احیاء اموات .

و تأیید : از ماده آید که بمعنی قوّت و قدرتی باشد که از خارج برسد ، خواه در امور مادی باشد یا معنوی . پس تأیید بمعنی تقویت کردن و از خارج قوّه رسانیدن است .

و در میان آید و یدی اشتقاق اکبر است .

و رُوح : اسم مصدر از رُوح است که بمعنی جریان لطیف معنوی باشد ، چنانکه کلمه ریح در جریان و حرکت مادی استعمال می شود .

و از مصادیق رُوح : تجلی فیض ، جریان رحمت ، جریان وحی ، تجلی نور ، ظهور حق و حکمت ، و امثال اینها است .

و رُوح اسم مصدر : عبارتست از آنچه از مصدر حاصل شده و آنچه از تجلی و ظهور و جریان و نفخ و إفاضه ، ظاهر می شود . یعنی خود آن جلوه و ظاهر و وحی و رحمت و فیض ، و یا تعبیر کنیم به مظهر تجلی و إفاضه و رحمت .

و أَمَّا قُدُسٌ و قُدُسٌ : مصدر باشند بمعنی طهارت و برکت معنوی که بقلب نازل گردد . ولی طهارت اعمّ است از ظاهری و معنوی . و اضافه شدن روح بکلمه قدس ، و یا ذکر شدنش بصفّت اَمین : خصوصیت معنوی آن و مورد و اثر آنرا روشن می کند .

و چون روح قُدس بقلب انسان وارد شد : قهراً قلب بطریق عیان و شهود آنرا درک و مشاهده خواهد کرد ، مانند إفاضه علم و معرفت مخصوص بقلب انسان که بحق الیقین و شهود آنرا مشاهده می کند ، البته روشنتر و قویتر از شهود چشم .

و این مشاهده باطنی حقیقتش اتّحاد قلب و آن روح متجلی نافذ و محیط است که قلب انسان در مقابل آن فانی صرف می گردد ، مانند فناء آئینه در مقابل تابش نور .

و معنی اتّحاد عاقل و معقول اینست ، نه اتّحاد ذاتی دو امر .

و در این مورد چون روان حضرت عیسی ( ع ) در مقابل تابش و تجلی نور

قداست و طهارت قرار گرفته و محو و فانی گشت : گذشته از تحقق و شهود این نور که حق الیقین می‌گردد : زمینه و مقتضی برای فیوضات و الهامات و تجلیات دیگر فراهم می‌شود .

آری با فناء در افاضه روح قداست : حقیقت طهارت و نزاهت و صفا و خلوص در قلب آنحضرت ثابت و نافذ و راسخ گشته ، و همه رقم آلودگی و تیرگی و اضطراب و انکدار برطرف شده است .

و تعبیر با کلمه تأیید : اشاره می‌شود ببودن طهارت و نزاهت و صفات روحانی در قلب آنحضرت بطور اجمال از اوّل ، و سپس بوسیله روح القدس تقویت و تکمیل گردیده است .

۵- أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ :

مَجِئ : در آیه ۷۱ گفته شد که بمعنی آمدن است ، و فرق آن با ایتیان در آنجا تذکر داده شد .

و هُوَیّ و هَوَاء : بمعنی تمایل پیدا کردن است بسوی پستی و پایین . خواه مادی باشد یا معنوی . و از مصادیق اینمعنی : تمایل نفس است به امور مادی و شهوات .

و استکبار : بمعنی بزرگی طلب کردن ، از ماده کَبَر است که در آن مقابل صَغَر باشد . و حقیقت استکبار برخلاف عبودیت و بندگی در مقابل پروردگار متعال است . و انسان هرچه بمقام عظمت و جلال و کبریائی و جمال خداوند متعال بیشتر معرفت و آگاهی پیدا کرد : بهمان اندازه صفات خضوع و خشوع و تذلل و عبودیت او افزونتر گشته ، و در مقابل بندگان او نیز خضوع و فروتنی خواهد کرد .

و چون انبیاء و مرسلین نماینده پروردگار متعال و مظاهر صفات حقّ و فانی در اراده الهی باشند : استکبار در مقابل آنها بحقیقت خود را بزرگ شمردن در مقابل خداوند جهان باشد ، و اینمعنی نهایت حقارت و جهالت و ذلت و محجوبیت انسان

خواهد بود .

### ۶- فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ :

فَرِيق در آیه ۷۵ گذشت که بمعنی جمعیت جدا شده است .  
و کذب در ۱۰ گذشت که بمعنی اظهار قول یا عملی است که برخلاف واقع باشد .  
و تکذیب بمعنی قرار دادن کسی است در مقام کذب ، و نسبت دادن آن بکذب .  
و تکذیب و قتل در این آیه شریفه در نتیجه استکبار ذکر شده است ، و از این جهت با حرف فاء ذکر گردیده است .  
آری چون بزرگ منشی و بزرگ بینی بمیان آمد : حق و حقیقت پوشیده شده ، و تعظیم و تجلیلی از خدا و رسول احکام الٰهی صورت نگرفته و بلکه بنظر اهانت و تحقیر و بی‌اعتنایی بآنها نگاه می‌شود .

### روایت :

در کافی ( باب حُبِّ الدنیا ) از امام چهارم ( ع ) است که فرمود : عملی پس از معرفت خداوند عزَّوَجَلَّ و معرفت رسول او ( ص ) نیست که بهتر باشد از بغض و دشمنی قلبی با دنیا ، زیرا برای حُبِّ دنیا شعبه‌های زیادی هست ، و نخستین شعبه آن تکبر و خودپسندی است ، که در مرتبه اوّل شیطان بسبب تکبر امتناع ورزید از خضوع و سجده کردن در مقابل آدم . و در مرتبه دوم صفت حرص باشد که بسبب آن بود که آدم از بهشت بیرون شد . و پس از آن حسد که در اثر آن فرزند آدم برادرش را بقتل رسانید .

### توضیح :

زندگی دنیا در مقابل زندگی روحانی بوده ، و محبت بدنای مادی در مقابل محبت باخترت است ، و این دو برنامه هرگز برای کسی قابل جمع شدن

نباشد .

و از لحاظ آثار نیز ضدّ همدیگرند : در زندگی مادی دنیوی از هر جهت مضیقه و محدودیت و اختلاف و دشمنی و تدافع و أمراض و گرفتاریها و برخورد بموانع زیاد است .

ولی در زندگی روحانی : از هر جهت وسعت و آزادی و برابری و صفا و محبت و خوشی و عافیت و خضوع و تعاون و معرفت و علم و نورانیت و بینایی ثابت است .

### لطائف و ترکیب :

۱- تعبیر بکلمه اشتراء : از باب افتعال که دلالت باختیار کردن می‌کند ، اشاره است بآنکه انتخاب حیات دنیا و صرف نظر از حیات آخرت : از هر جهت باراده و خواست خودشان بوده است .

۲- و لَقَدْ آتَيْنَا : ذکر این رسولان و کتب آسمانی و بیّنات ، برای اشاره است به اتمام رحمت و هدایت و تکمیل ارشاد ، بطوریکه از جانب خداوند متعال هیچگونه کوتاهی در اظهار لطف نشده است .

۳- کَذَّبْتُمْ : مرتبه اول از آثار استکبار و خودبینی ، محو و از بین بردن آثار دیگران است که برخلاف برنامه حیات دنیوی و هویهای نفسانی آنها باشد . و در مرتبه دوم که استکبار قویتر و ثابتتر شد ، وجود وهستی مخالفین را از بین می‌برند .

و قالوا قلوبنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ . - ۸۸ .

### لغات :

و قالوا قلوبنا غُلْفٌ : و گفتند - دلهای ما - همراهان پوششها است .

بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ : بلکه - دور کرده است آنانرا - خدا - بکفرشان .  
فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ : پس کم است - آنچه - ایمان می آورند .

ترجمه :

و گفتند دل‌های ما پوشش دار باشند ، بلکه خداوند دور کرده است آنانرا بسبب کافر شدن آنها ، پس کم است آنچه ایمان می آورند . - ۸۸ .

تفسیر :

### ۱- و قالوا قلوبنا غُلْفٌ :

در آیه ۷۴ گذشت که : قلب : بمعنی مطلق تحوّل پیدا کردن شدید است که در موضوعات مادی یا روحانی صورت بگیرد ،  
و تحوّل : عبارت از تبدل پیدا شدن در حالت چیزی باشد .  
و مصداق روشن این معنی قلب ظاهری و باطنی انسان است .  
و غُلْفُ اجمع أغلف بوزن أحمر و حُمَر که صفت مشبّهه و بمعنی پوشش دار و چیز بسته که با پرده و حجاب باشد . و از این معنی است غِلاف شمشیر و چاقو و غیره ،  
و غِلاف بحجابی اطلاق می شود که غلیظ و ضخیمتر و حفظ کننده تر باشد .  
پس قلب أغلف : آن قلبی است که متّصف باشد با غِلاف دار بودن ، چنانکه گوش أصمّ عبارت از آن گوشی باشد که متّصف باشد با کر بودن .  
و منظور در این مورد : بهانه تراشیدن و عذر آوردن در موضوع قبول نکردن کلمات حقّ و احکام الهی است ، باینکه قلوب آنها پوشش دار بوده ، و سخن و حرف دیگر را نمیتوانند فهمیده و یا بپذیرند .  
و گویند : گویا قلوب ما تکویناً و از لحاظ خلقت اولیّه أغلف آفریده شده ، و یا بعداً چنین گشته است که ما در اینجهت معذور هستیم .

و امثال اینسخن را غالباً افراد محبوب و تاریکدل و محروم از توجهات غیبی ، بزبان میآورند که : ما نمیتوانیم برخی از احکام و آیات و مطالب دینی را بفهمیم و قبول کنیم . و خداوند متعال در اینجا پاسخ آنانرا بنحو مستدلّ و روشن بیان می فرماید : بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ .

## ۲- بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ :

لَعْن : بمعنی دور کردن از خیر و عطوفت و إحسان است . و لعن پروردگار عبارت می شود از دور کردن او فردی را که در مورد لعن قرار گرفت از رحمت و لطف و توجه مخصوص خود بعنوان سخط بر او .

و البته لعن پروردگار متعال در صورتی تحقق پیدا می کند که : خلاف و عصیان شدت پیدا کرده ، و مخصوصاً ظلم و تجاوز بحقوق اِلَهِی و حقوق اولیاء او و بندگانش جریان داشته باشد .

و از مصادیق این تجاوز : کفر یعنی ردّ کردن و بی اعتنائی نمودن و مخالفت با خداوند و آیات او است ، و اینمعنی بصراحت قبول نکردن و مخالفت با برنامه اِلَهِی بوده ، و همه تشکیلات و نظم و اهداف روحانی اِلَهِی را بهمزدن است .

و نتیجه لعن اینستکه : فرد لعن شده از رحمت و لطف و عطوفت و توجه مادی و معنوی خداوند متعال محروم گشته ، و در زندگی دنیوی و اخروی و روحی خود ، طمأنینه و خوشی و آرامش و عافیت را از دست داده ، و بأنواع گرفتاریها و اضطراب فکری و آلودگی خاطر مبتلا خواهد شد .

و أمّا از جهت معنوی و روحانی : پیوسته در محرومیت و تاریکی قلب و محجوبیت از انوار غیبی و مضیقه و فشار باطنی خواهد بود .

و از آثار این تیرگی و محجوبیت قلب : اقبال نکردن قلب بحقایق و کلمات حقّ اِلَهِی و نفهمیدن و قبول نکردن آنها می باشد .

پس این افراد بسبب کفر و مخالفت : محجوب از دیدن حقّ و حقیقت شده ، و

از قبول کلماتِ اِلهی محروم می‌گردند ، نه آنکه قلوب آنان غُلف و پوشیده با پرده مخصوص باشد .

### ۳- فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ :

یعنی یُؤْمِنُونَ ایماناً قلیلاً ما ، و منظور قَلَّت و کمی است در جریان و تحقّق ایمان .

زیرا چون اقبال قلب و علاقه و توجّه بحیات دنیوی مادی صورت گرفت : قهراً تمایل بحیات روحانی و ایمان بعوالم معنوی اِلهی کمتر تحقّق پیدا خواهد کرد . پس منشأ ضعف ایمان یا نبود آن : از تمایل بحیات مادی دنیوی تحقّق خواهد گرفت .

### روایت :

در کافی ( باب ذمّ الدنیا و الزهد ح ۱۱ ) از امام چهام ( ع ) می‌فرماید : عملی نیست پس از معرفت خداوند متعال و معرفت رسول خدا ( ص ) که افضل باشد از بغض و دشمن داشتن دنیا ، و برای بغض دنیا شعبه‌هایی هست ، چنانکه برای معاصی شعبه‌هایی باشد . و اوّل عصیانیکه در مقابل پروردگار متعال واقع شد : تکبر بود ، و آن گناه ابلیس بود زمانیکه امتناع ورزید از سجده آدم .

### توضیح :

در ذیل ۸۷ گذشت که : محبت دنیا ضدّ و مقابل محبت باختر است .

### لطائف و ترکیب :

۱- فَقَلِيلًا : منصوب است برای صفت بودن بمصدر از کلمه یُؤْمِنُونَ ، و معنی چنین است که : یُؤْمِنُونَ ایماناً قلیلاً .



۲- فقیلاً ما : کلمه ما صفت است برای قلیلاً که نکره است ، و آنرا صفت نکره گویند ، مانند أعطانی شیئاً ما . و این تعبیر در مقام تحقیر یا تجلیل یا تنويع اطلاق می‌شود .

و در کتاب التحقیق گفته شده است که کلمه ما بر دو قسم باشد : اسم و حرف ، و آنچه اسم است بمعنی شیء مطلق است ، و با تعبیر و لحن کلام مفاهیم استفهام و شرط و موصول و موصوف و صفت شدن و تعجب و تأکید فهمیده می‌شود - رجوع شود به کلمه ما .

ستایش و سپاس مخصوص خداوند عزیز متعال است که این حقیر سراپا تقصیر را توفیق از هر جهت عنایت فرمود که : این تفسیر تا اینجا خاتمه یافت . و با تأیید و توجه و لطف بی‌پایان او از آیه ۸۹ در مجلد دوم شروع خواهد شد . در تاریخ اول ربیع الأول از سال ۱۴۰۹ قمری مطابق ۶۷/۷/۲۱ - ه شمسی ، در بلده طیبه قم . بدست این بنده ضعیف حسن مصطفوی ابن الشیخ محمد رحیم تبریزی ، رضوان الله علیه.

در ضمن آیات	مباحث متنوعه علمی
مقدمه کتاب	مقدمه اول - لغات
مقدمه کتاب	مقدمه دوم - معانی حقیقیه
مقدمه کتاب	مقدمه سوم - عدم تحریف
مقدمه کتاب	مقدمه چهارم - قراءات در قرآن
مقدمه کتاب	مقدمه پنجم - اعجاز قرآن
مقدمه کتاب	مقدمه ششم - تفسیر برای
مقدمه کتاب	مقدمه هفتم - ترجمه آیات و قرآن
مقدمه کتاب	مقدمه هشتم - نقل اقوال دیگران
مقدمه کتاب	مقدمه نهم - احادیث مربوط بآیات
مقدمه کتاب	مقدمه دهم - ناسخ و منسوخ
مقدمه کتاب	مقدمه یازدهم - محکم و متشابه
مقدمه کتاب	مقدمه دوازدهم - شأن نزول آیات
مقدمه کتاب	مقدمه خصوصیات تألیف ذکر می شود
سوره حمد	استعاذه
سوره حمد	روایات
سوره حمد	سبع مثانی در روایت ، و در حمد
سوره حمد	تفسیر بسم الله ، و روایات
آیه ۴ و ۶	مالکیت خداوند ، و هدایت
آیه ۶	صراط مستقیم ، و امام
سوره بقره ۲	رموز اوائل سوره ها و آلم و حم و طه
سوره بقره ۲۵	جنت و عالم آخرت
۲۵ ، ۳۹ ، ۸۱	معنی خلود در آخرت

در ضمن آیات	مباحث متنوّعه علمی
۵	حدیث غدیر خمّ
۵۵ ، ۴۱	إعراب تابع قصد و معنی است
۱۵ ، ۵۹ ، ۴۹	موصولات و أسماء اشاره
۶۰	إعجاز و ضرب عصای موسی (ع) و اجازه
۶۱	سرزمین مصر
۶۶ ، ۶۵	مسخ
۷۳	موت و حیات
۷۴	توحید أفعالی ، اطاعت جمادات
۷۶	بشاراتی از تورات
۷۸	چهار شرط در پیشوایی
۷۹	أسفار خمسه تورات و تألیف آنها
۸۴ ، ۸۳	نفی بمعنی نهی شدید
۸۵	قیامت ، و وجوه کفر
۸۷	روح القدس
۹۳	فتنه از خدا یعنی چه

### توجه

برای اینکه لغات ذکر شده در این تفسیر، روی تحقیق و با در نظر گرفتن معانی حقیقیه آنها، ترجمه شده، و در همه موارد و آیات از قرآن مجید، مورد استفاده واقع می‌شود: بتفصیل و با ترتیب بآنها در فهرست اشاره شد، و بقیه لغات را بفهرست جلد دوم از تفسیر و سائر مجلّات رجوع فرمایید.

## فهرست لغات جلد اوّل

آیات	لغات	آیات	لغات
۶۷	أمر		ا
۳	أمن	۸۶ ، ۴	آخرت
۷۸	أُمّیّ	۴۹	آل
۷۸	أُمْنِیّة	۷۳ ، ۳۹	آیت
۷۸	إن	۴۹	ابن
۶۰ ، ۸	إنس	۲۵ ، ۲۳	أتی
۲۱	أتی	۸۵	إثم
۸۷	أید	۱۹	إحاطه
	ب	۵۱ ، ۴۸	أخذ
۵۸	باب	۳۰	إذ ، إذا
۲/۱	ب (سوره حمد)	۵۱	أربعین ، اربع
۵۰	بحر	۶۰ ، ۲۲	أرض
۶۱ ، ۵۹	بدل	۶۷ ، ۱۴	إستهزاء
۴۴	بّر	۴۰ ، ۸۵	أسر ، اسرائیل
۵۴	برء	۱/۱	إسم (سوره حمد)
۱۹	برق	۱۹	إصبع (أنمل)
۲۵	بشارت	۳۵	أكل
۱۸ ، ۷	بصر	۲/۱	أل (سوره حمد)
۶۱	بصل	۱/۱	ألله (سوره حمد)
۵۶	بعث	۸۱	إلّا
۶۱	بقل	۵۹	ألذین
۶۷	بقره	۳۸ ، ۸۰	أم ، إمّا

آیات	لغات	آیات	لغات
۶۶	جعل	۶۸	بکر
۲۵	جنت	۱۸	بکم
۵۵	جہر	۴۹	بلو
۶۷	جہل	۲۲	بناء
۷۱	جیء	۵۷	بنی اسرائیل
	ح	۶۱	بوء
۵۵	حتّی	۸۷، ۶۸	بیان
۷۶	حجّ و محاجّۃ		ت
۶۰، ۲۴	حجر	۷۵	تحریف
۷۶	حدیث	۱۶	تجارت
۱۹	حذر	۱۷	ترک
۷۱	حرث	۴۴	تلی
۸۵	حرم	۵۴، ۳۷	توب
۳۸	حزن		ث
۵۸	حسن و إحسان	۸۵	ثُمَّ
۵۸	حطّ	۲۲	ثمر
۷۱، ۶۱	حقّ	۷۹	ثمن
۲/۱	حمد (سورہ حمد)	حمد	ثواب
۱۷	حول	۷۱	ثور
۸۶، ۲۶، ۴۹	حیات و استحياء		ج
	خ	۲۵	جریان
۷	ختم	۴۸	جزاء

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۳	دون	۸	خدع
۴/۱	دین ( حمد )	۷۲ ، ۵۸	خرج
	ذ	۸۵	خزی
۴۹	ذبح	۶۵	خسأ
۴۷	ذکر	۶۴	خسر
۷۱ ، ۶۱	ذَلّ ، ذَلُول	۴۵	خشع
۴۹	ذَلکم	۷۴	خشی
	ر	۸۱ ، ۵۸	خطأ
۷۳ ، ۵۵	رأى	۲۰	خطف
۴۹ ، ۲/۱	ربّ ( حمد )	۸۶	خفّ
۵۹	رجز	۷۵ ، ۱۴	خلاً
۱۸ ، ۲۸ ، ۴۶	رجع	۳۹ ، ۲۵	خلود
استعاذه	رجم	۸۰ ، ۶۶	خلف
۱/۱	رحم ( حمد )	۲۱	خلق
۸۵	ردّ	۳۸	خوف
۵۷ ، ۳	رزق	۵۴	خیر
۸۷	رسول		د
۱۹	رعد	۸۴	دار
۳۵ ، ۵۸	رغد	۵۸	دخل
۶۳	رفع	۷۲	درء
۴۴	رکع	۶۱ ، ۲۳	دعا
۸۷	روح	۸۴	دم
۲۳ ، ۲	ریب	۸۶ ، ۶۱	دنی

آیات	لغات	آیات	لغات
۶۰	شرب		ز
۴۱، ۱۶	شری	۴۳	زکی
استعاذہ	شطن ( حمد )	۲۵	زوج
۴۸	شفع	۵۸	زیاد
۷۴	شقّ و تشقّق		س
۵۲، ۲/۱	شکر ( حمد )	۶۱	سؤال
۲۳	شہد	۶۵	سبت
۲۰، ۳۵، ۵۸	شیء و مشیّت	۵۸، ۳۴	سجد
	ص	۶۹، ۷۷	سرّ، سرور
۶۲	صابئین	۸۴	سفک
۶۱	صبر	۱۳	سفہ
۸۱	صحاب	۶۰	سقی
۲۳	صدق	۶۱	سکن
۱۹	صعق	۷۱	سلم
۶۹	صفراء	۵۷	سلو
۳	صلى و صلاة	۲۹، ۲۲	سماء
۲۵	صلاح	۷	سمع
۱۸	صمم	۸۱، ۴۹	سوء
۱۹	صيّب	۲۳	سور
	ض	۴۹	سوم
۶۰	ضرب		ش
۷	ضلّ	۷۰، ۲۵	شبه و تشابه



آیات	لغات	آیات	لغات
۸۳	عرض و اعراض	۲۰	ضوء
۶۱	عزّ		ط
۶۰	عصا	۱۵	طغی
۶۱	عصیان	۷۵	طمع
۴۹	عظمت	۲۵	طهارت
۵۲	عفو	۶۳	طور
۴۴	عقل	۵۷	طیب
۷۷، ۶۰، ۲۹	علم		ظ
۴۷، ۲/۱	عالم ( حمد )	۵۷	ظّل
۷۷	علن	۵۷، ۵۱، ۳۵	ظلم
۱۵	عمه	۱۷	ظلمة
۱۸	عمی	۷۸، ۴۶	ظنّ
۷۶، ۵۴	عند	۸۵	ظهور و تظاهر
۶۸	عوان		ع
۶۷، استعاذه	عوذ	۸۳، ۲۱	عبد
۴۵	عون	۶۰	عثو
۴۰	عهد	۵۱	عجل و عجله
۶۰	عین	۸۰، ۲۴	عدّ
	غ	۸۵، ۶۱	عدو و اعتداء
۷	غشی	۶۱	عدس
۷/۱، ۶۱	غضب	۴۸	عدل
۵۸	غفر	۴۹، ۷	عذاب

آیات	لغات	آیات	لغات
۶۱	فوم	۸۵	غفلت
	ق	۸۸	غلف
۴۸	قبول	۵۷	غمّ
۵۴	قتل	۳	غیب
۶۱	قتّاء	۵۹	غیر
۲۰	قدرت		ف
۸۷	قدس	۷۶	فتح
۸۳	قرب	۷۴ ، ۶۰	فجر و تفجّر
۸۴	قرار	۸۵	فدی
۶۵	قرده	۲۲	فراش
۵۸	قریه	۶۸	فرض و فارض
۷۴	قساوت	۴۹	فرعون
۸۷	قفا	۷۵ ، ۵۰	فرق
۷۴ ، ۷	قلب	۶۰ ، ۱۱	فسد
۶۳	قوة	مقدمه ۶	فسر و تفسیر
۸	قول	۵۹ ، ۲۶	فسق
۵۴ ، ۳	قوم و قیام	۶۴ ، ۴۷	فضل و فضیلت
		۶۸	فعل
	ک	۶۹	فقع و فاقع
۸۷	کبر	۴	فلاح
۳۳	کتم	۵۸	فلسطین
۲	کتب	۶۳	فوق

آيات	لغات	آيات	لغات
٨٣	مسكين	٨٧، ١٠	كذب
٤	ملك و مالكيّ	٧٩، ٨١	كسب
٥٧	منّ	٦	كفر
٧٨	مَنِيَّةٌ أُمْنِيَّةٌ	٧١، ٢٠	كادَ
١٩، ٥٦	موت	٢٣، ٦١	كون
٦١	موسى		ل
	ن	٢/١	لِ (حمد)
٤٤، ٧	ناس	٤٢	لَبَسَ
٦١	نبات	٥٢، ٢١	لَعَلَّ
٦١	نبيّ و نبوت	٨٨	لَعَنَ
٤٩	نجات	٤٦	لَقِيَ
٢٢	ندّ	١٧، ٨١	لَنَ ، لَمَّا
٤	نزول	٢٠	لَوَ
٤٩	نساء	٦٤	لولا
٤٤	نسى	٦٩	لَوْنٌ
٨٦، ٤٨	نصر	٥١	ليل
٦٢	نصارى		م
٥٠	نظر	٨٨	ما
٤٠، ٧	نعمت	١٧	مثل
٥٤، ٤٨	نفس	١٤	مَدَّ
١٩، ٣	نفق	١٠	مرض
٦٦	نكل	٨٠	مَسَّ

آیات	لغات	آیات	لغات
	ی	۲۵	نهر
۸۳	یتیم	۸۰	نار
۷۹	ید	۱۷	نور
۴	یقن		ه
۴، ۴۸	یوم	۳۸، ۳۶	هبوط
		۳۸	هدی
		۶۷	هزء
		۸۵	هُوَ (ضمیرشان)
		۶۲	هود و یهود
		۸۵	هُؤْلَاءِ
		۸۷	هوی
			و
		۳۶	وئوق و میثاق
		۷۱	وشی
		۵۱	وعد
		۶۶	وعظ
		۴۰	وفاء
		۲۴، ۱۷	وقود
		۴۱، ۲	وقی
		۸۳	ولد
		۶۴	ولی
		۷۹	ویل

## فهرست سوره‌ها

شماره صفحه	نام سوره
۲۵	حمد
۴۷	بقره از آیه ۱ تا آیه ۸۸